

START

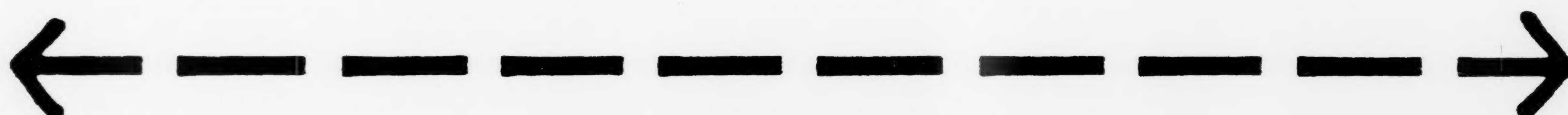


REEL 14



Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804



6 inches

Reduction Ratio 11:1

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm

1 2 3 4 5

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)



*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHme SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 14

(Richter-Bernburg No. 34)

Author: Manṣūr b. Moḥammad b. Aḥmad b. Yūsof b. Faqīh Elyās

Title: Kefāyä-ye Mojāhedīyä

239 fols., 210 x 153 mm



ابتداي معالجه بسيار نيكو النافع هو طبيب

دو علمست از علمهای یقینی یکی علم ابدان دگر علم دین
رسول خدا طب را فخر داد مقدم ز علم شریعت نهاد
بگویم که تقدیم آن از چیست بدانی که فخرش ز قرآن درست
بیاموز حکمت دگر علم دین و آن خاتمت شریعت نگین

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان دقایق حکمت او بی پایان است و حمد بی عدد و ثنای بی قیاس مر پادشاهی را که نعمت و احسان او بیرون از حد نهایت و گواه بر کمال قدرت او طبایع اصول و صورت ارکانست و دلیل بر رافت و حکمت او جداول امزجه ابدانست قادری که از کمال افاضه قوی دار و ارواح در اعضا جاری گردانید و با اسباب مقرر و مقدر داشته و از فضل بی منتهای خود بنده بر حفظ صحت ارشاد فرموده و خلقت صورکم فاحسن صورکم بر قامت زیبای ایشان انداخته و سماط و رزقکم من الطیبات جهت نزل ایشان مرطب ساخته ذالکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین و تحف تحیات و صلوات صلوات مر داننده را که منهاج او اسباب قانون نجات و اشارات او ذخیره اعراض کلیات و ارکان جمله او چون سته ضروریه زبده غذا و مناسب و چون سبعه طبیعی

در اول معالجه
بیاد کنید النافع
هو طبیب

جامع معنی هادی شفاعت اعنی سید کونین و خواجه قاب قوسین مقصود لولاک لما خلقت الافلاک نگین خاتم و ما ارسلناک مکرم و محترم [illegible] فضلها و من النجیات المکیها و بر آل و اصحاب و اتباع او باد که رهروان جاده یقین و ره نمایان شرع دین اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظار ارباب سریرت پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از آفرینش اجرام علوی و امداد اجسام سفلی آفرینش آدمی است که در صدف وجود در بند موجود داشت و قادر علیم و عالم خبیر تقدست و اسمائه او را بشرف خلعت و لقد کرمنا بنی آدم نواخته و ترکیب امزجه مختلفه و کیفیات متضاده آراسته و او را باعتدال و سیاست و طاعت و عبادت فرموده که و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و حصول این کمال صدور این افعال به وجود صحت که مبدء قابل و موضوع که کامل است متصور نشود و پس بر هر شخصی لازم است که در حفظ صحت حاصله و استرداد زایله او کوشند تا از سعادت دارین و کمال در منزل یقین محروم نمانند و چون مزاج انسان بنا بر اختلاف فصول و ازمان و تغیر و تبدل ماکول و مشروب فی کل آن بر یک حال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی باز می ماند لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی در ضمن هر موضوعی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده و در هر ادویه فواید نامحصوره درج کرده و در هر دردی دوائی آفریده و باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی علیه السلام در حالت مرض التفات بدوا نمی فرمود تا ندا

که ای موسی میخواهی که ابطال حکمت ما کنی و غرائب اسرار ما را از خلق پوشیده داری و بعد از آن موسی
علیه السلام است خود را بمعرفت ادویه دلالت فرموده و بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت
پناه علیه السلام نقل است که اشارت فرمود که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم
الابدان را که اعلاها مرتبه و اسناها درجه است مقدم داشته زیرا که علم ادیان و اشتغال
بدان موقوف است بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان و بنابرین مقدمه
حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان ادویه مفرده و مرکبه
نظر شافی و تأملی کافی کرده اند و چون اضعف عباد الله و احوج الناس منصور بن محمد بن احمد
یوسف بن الیاس احسن الله عواقب داریه و غفر له و لوالدیه علم و مطالعه این قسم اشتغال
مینمود و بحکم هذا العلم من افواه الرجال در فراید و غرر فواید آنرا از السنه اسنیده این
فن میر بود متوجه شد که با قصور فکر و خمول ذکر و توزع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر مختصری
جامع که در باب اشارتی رفته باشد و نسخه نافع که مفید خاص و عام و مطلوب طوایف
انام گردد تألیف کند بعد الاستخاره من الله العلیم دران شروع نمود و آنرا در قید کتابت
کشیده بکفایت مجاهدیه موسوم کرد و دیباچه آنرا موسوم گردانید بدین سبب بالقاب
همایون حضرت اسکندر ثانی واضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملک و ملت ماحی
قواعد ظلم و بدعت نظم آنکه از مهر فلک اکنون عرصه میدان اوست ٭ کشف

اسرار قضا موقوف بر فرمان اوست ٭ عقل کل طفلی در بستان ابجد خوان اوست
جام جم رسمی ز عکس خاطر رخشان اوست ٭ آب حشمت همیشه [illegible] اوست
گوی دولت دایما اندر خم چوگان اوست ٭ السلطان الاعظم الاعدل الاعلم الاکرم
افتخار سلاطین العرب والعجم المبعوث فی عالم الملکوه بغوث الامم المؤید من السماء المنصور
علی الاعدای راعی بلاد الشرق والغرب والی ممالک العزل والنصب ظل الله فی الارض
مالک ازمه البسط والقبض مجاهد السلطنه والدین سلطان زین العابدین مهیب ستاره
جیش و زحل همت و سهیل تمکین ٭ شهاب رمح و سها ناوک و هلال کمان ٭ بزرگ
همت و قدر و بلند افسر و تخت حجسته رایت و رای گزیده نام و نشان لازال فی عرصه
الممالک مرفوع اللواء و خلد الله ملکه و سلطانه مظفرا علی الاعدا که خورشید رافتش بر مشارق
و مغارب عالم درخشانست و سایه همای همتش بر جنوب و شمال عالم تابان و کوس [illegible]
بر کنگره قصر سعادت در هفت اقلیم نواخته و صیت معدلت و آواز مواهبش در اطراف
و اکناف ربع مسکون انداخته و جناب سلطنت مآبش با شواغل جهانداری و دواعی
کامکاری پیوسته اوقات شریف به ترتیب اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و اعلام
معالم دین و احیای قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشیید مبانی یقین و ای
سجال نوال و اشاعت ایات افضال مصروف گردانیده لاجرم السنه ادانی و اقاصی

و عاطفه مطیع و عاصی ثنا فاتح این جاه و دعای صالح این درگاه جاری گشته و مدار فتح
و نصرت اعدای بخت و دولت لحظه فلحظه از حضرت صمدیه فایض شده بنده نیز ذلت در فراق
سعادت زده این بضاعت مزجات را وسیله مرفات ساخته تا بنظر کیمیا خاصیت
سلطنت پناه که صراف نقود حضرت و نقاد ارباب فطنت است مشرف گشته بشرف
قبول ممکن گردد مامول از کمال عاطفت آنکه چون بر سهو و زلل و نسیان و خلل او تعالت
به عبارت اطلاع اقتدا اشارت رود تا بر قلم اصلاح مزین فرموده برین کمینه مواخذه
نفرمایند و دیده اغماض بر زلال اقلام اسیال فرمایند والله ولی التوفیق ومنه الهدایة
والتحقیق وصلی الله علی محمد و آله الطیبین فهرست کتاب این کلمات منبی بر دو فن است
فن اول در قسمی طب یعنی نظری و عملی و این دو قسم است قسم اول در طب نظری مشتمل
بر مقدمه و چهار مقاله است مقاله اولی در اسباب مادی صحت باب اول در ارکان
باب دویم در ارواح باب سیم در اخلاط باب چهارم در اعضا مقاله دویم در اسباب
صوری مشتمل است بر دو باب باب اول در مزاج باب دویم در قوی مقاله سیم در
اسباب فاعلی صحت مشتمل بر دو باب باب اول در اسباب ضروری مشتمل است
بر شش فصل فصل اول در تحت هوا فصل دویم در حرکات نفسانی فصل سیوم در حرکت
و سکون بدنی فصل چهارم در خواب و بیداری فصل پنجم در ماکول و مشروب فصل ششم

در احتباس و استفراغ باب دویم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل است فصل اول
در اسباب ملحقه بسته ضروری فصل دویم در اسباب [illegible] مقاله چهارم در احوال
و اعراض و علامات مشتمل بر دو باب باب اول در احوال و اعراض باب دویم علامات
و دلایل مشتمل بر هشت فصل فصل اول در علامات مزاج فصل دویم در علامات امتلا
فصل سیوم در احوال نبض فصل چهارم در نبض انسان و احتباس فصل پنجم در قاروره
فصل ششم در براز فصل هفتم در بحران فصل هشتم در علامات محموده و ردیه قسم دویم در طب
عملی و او مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت و معالجات کلی مشتمل بر دو باب باب
اول در حفظ صحت و او مشتمل بر ده فصل است فصل اول در تدبیر مولود و حبالی فصل دویم
در تدبیر فصول فصل سیوم در تدبیر ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و یقظه
فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس فصل ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حمام فصل
هشتم در تدبیر حرکت و سکون فصل نهم در تدبیر مشایخ فصل دهم در تدبیر مسافر باب دویم
در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل فصل اول در معالجات سوء المزاج فصل دویم در
تدبیر مسهل و قی و حقنه فصل سیم در فصد و حجامت مقاله دویم در امراضی که حادث میشود
از سر تا قدم و علاج آن مشتمل است بر پنج باب باب اول در امراض سر و دماغ باب دویم
در امراض چشم باب سیم در امراض گوش باب چهارم در امراض بینی باب پنجم در امراض

خکه دانه کافته
تخم نورک شتی ثانی

دهان ولب و زبان باب ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق
باب هشتم در امراض ریه و آلات تنفس باب نهم در امراض قلب باب دهم در امراض
معده باب یازدهم در امراض جگر باب دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم
در امراض امعا باب چهاردهم در انواع اسهال باب پانزدهم در امراض
کلیه و مثانه باب شانزدهم در امراض انثیین و قضیب باب هفدهم در امراض رحم باب
هیجدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت باب بیستم در اوجاع مفاصل
و مفاصل مقاله سیم در حمیات مقاله چهارم در امراضی که ظاهر بدن را حادث
میشود و معالجات آن مشتمل بر هفت باب است باب اول در اورام و دملها باب
دویم در بثور و جرب باب سیم در جراحات و قروح باب چهارم در کسر و خلع
باب پنجم در امراض جلد باب ششم در امراضی که بموی تعلق دارد باب هفتم در ا
تعلق بزینت دارد مقاله پنجم در ذکر زهر و حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل
بر چهار باب است باب اول در زهرها و علاج آن باب دویم در گزیدن حشرات
و تدبیر آن باب سیم در گزیدن آدمی و جانوران باب چهارم در دفع حشرات
واین آخر فن اول است والله یعلم دویم در ذکر ادویه مفرده و مرکبه و مشتمل بر دو مقاله
مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده در هفت باب باب اول در طبایع و تاثیرات ادویه

باب دویم در حبوب باب سیوم در لحوم و البان باب چهارم در فواکه باب پنجم
در بقولات باب ششم در توابل باب هفتم در ریاحین و طیوب مقاله دویم
در ادویه مرکبه و مشتمل بر بیست باب است باب اول در کیفیت ادویه و امتحان ترکیب آن
باب دویم در تریاقها باب سیوم در مفرحات و بیان قوت آن باب چهارم
در معاجین باب پنجم در اشربه و مربیات و لعوقات و ربوب باب ششم در جوارشات
باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهل و غیره باب نهم در حبهای
مسهله و غیره باب دهم در ایارجات باب یازدهم در مطبوخها و نقوعات
باب دوازدهم در حقنهها باب سیزدهم در شیافات و فرزجها باب چهاردهم
در ادهان و غیره باب پانزدهم در سعوطات و سنونات و غرغرها باب شانزدهم
در اطلیه و ضمادات باب هفدهم در ادویه عین باب هیجدهم در مراهم و ذرورات
باب نوزدهم در اطلیه و سمنات باب بیستم در متفرقات فن اول در قسمی
طب یعنی نظری و عملی و چون شروع در شی لابد است از معرفت و شعور بدان
بوجهی از وجوه اشارت به تعریف این علم میرود پس بدانکه طب علمی است
که بدان احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض یعنی علم باسباب
مزاج و احوال بدن تا تغیر آن حاصل شود تا بدین علم حفظ صحت کنند حال

واسترداد آن در حال زوال و این علم بدو قسم است از برای آنکه اگر مفید اعتقاد است
بامور چند مجرد از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانکه علم بارکان که چهار است و امزجه
که نه است و اگر مفید اعتقاد است بامور چند که با بیان کیفیت عمل دانند آنرا عملی گویند
چنانکه تصرف در ادرار مثلا باعتبار زمان و وقت از جهت ردع و تحلیل چنانکه گفته شود پس
این علم بدو قسم میشود علمی نظری و علمی عملی و چون معرفت موضوع هر علمی بعد از علم بماهیت
او سبب زیادت شعور است بدان علم و موجب امتیاز مسائل آن علم میشود از غیر او
علما را عادت بر آن جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان
میکنند تا از دو جهت شعور بدان علم حاصل شود پس از این جهت بیان موضوع هر یک
ازین دو قسم اینجا مذکور میشود و معلوم گشت که موضوع هر علمی آنست که بحث کنند از عوارض
ذاتیه او پس هر چیزی که بحث از او کنند و آنچه منسوب بصحت است حفظاً او رداً او ما یتوقف
الصحة علیه آن موضوع این علم باشد پس بدان که موضوعات قسم نظری این علم بدن
انسانی است و اسباب صحت و مرض و احوال و دلایل از برای آنکه طب بحث از عوارض
ذاتیه این امور میکند از جهت آنکه منسوبند بصحت که غایت مطلوب این علم است و موضوعات
قسم عملی تصرف است در اسباب سته ضروریه و تدبیر آن و اعمال ید و علاج بادویه
و هر یک از این بحسب احتیاج طبیب بدان گفته شود ان شاء الله تعالی و چون اصل علم است

و عملی علم کلا عملی است شروع کنیم در قسم عملی طب و نتوکل علی الله الحکیم فقسم نظری مشتمل است
بر مقدمه و چهار مقاله مقدمه چون مقصود بالذات از این علم محافظت صحت حاصله و استرداد
زایله است و حفظ شی بعد از علم بدان شی بود و علم باسباب او و معرفت او و در بیان
احوال بدن گفته خواهد شد و چون معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن شی
باشد حال اسباب او را بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب مطلق معرفت
عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف عام آن چیزی را گویند که بدان
توسل کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکمات ما یتوقف علیه
الشی بود اعم از آنکه توقف برای ماهیت بود یا از برای وجود و این سبب بر چهار
قسم است زیرا که در سبب یا داخل بود یا خارج اگر داخل بود بالقوه آنرا سبب مادی گویند
چون چوب نسبت باسریر و اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون صورت سریر
که مربع باشد یا مسدس و اگر خارج بود از سبب اگر موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون
نجار و اگر ایجاد از برای اوست آنرا سبب غائی گویند همچون جلوس بر سریر و چون این معنی
در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب مادی صحت اسبابی که صحت در آن مقرر میشود و این
یا مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان و اگر مرکب است یا غلیظ بود و آن اعضا است و یا لطیف
بود و آن ارواح است یا متوسط و آن اخلاط است و اسباب صوری صحت اعتدال مزاج بود

و قوی که بعد از و حاصل شود و التیام اعضا که عبارت از عدم تفرق اتصالست و سوی
ترکیب و اسباب فاعلی صحت اسبابیست که اگر بر وجه مشاکلت و اعتدال وارد گردد
حافظ و موجب صحت بود و الا موجب مرض و این امور اگر محتاج الیه بود در جمیع ازمان
و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا اسباب ضروریه گویند و اگر بعضی افراد محتاج باشند بدان
جنبیت و اگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان محتاج باشند اسنان و اگر بعضی افراد صناعات
و عادات و اگر محتاج الیه نباشد واردات خارجی و اسباب غائی صحت و سلامت
افعال است که از قوی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بروجه
اعتدال بود و سبب غائی در ذهن مقدم بود و در وجود مؤخر مقاله اول در اسباب مادی
صحت و چون این اسباب چهار است این مقالت منقسم میشود بچهار باب باب اول
در ارکان و آنرا اصول و عناصر و استقسات نیز گویند و آن اجسامی چند بسیط است
که جزء اول بدن انسان و غیر آن از مرکبات میشود و آن چهار است زیرا که یا متوجه
مرکز است یا متوجه محیط و بر هر تقدیرین یا طالب غایت بود و یا طالب جهة آنکه طالب
غایت محیط بود آن آتش است و طبع او گرم و خشک است و محل او بالای دیگر ارکان بود
چنانچه محدب کره آتش مماس مقعر فلک قمر باشد و فایده او در مرکبات انضاج
و تلطیف و کسر برودت عنصرین بارزین و تفریق مختلفات و جمع متماثلات بود و الحجه

متوجه جهة محیط است نه غایت آن هواست و طبع او گرم و تر بود و فایده او در مرکبات
تخفیف و تخلخل است و محل او زیر کره آتش است و آنچه متوجه جهة مرکز است نه بغایت
آبست و طبع او سرد و تر است و فایده او در مرکبات سهولت قبول اشکال
و ترک آنست و محل او زیر کره هواست و آنچه طالب غایت مرکز بود خاک است و طبع او
سرد و خشک است و فایده او در مرکبات حفظ اشکال و هیئات و امساک
بود باب دوم در ارواح و در عرف اطبا روح جسمیست لطیف بخاری که از الطف
اخلاط در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون شود و بواسطه شرائین با عضا منتشر گردد
و اعضا را بدو حیوة و استعداد و قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود
و آنرا روح حیوانی گویند و قوه حیوانی بدو قایم بود و از این روح چون بعضی بدماغ
رسد کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطه محل او را امزاج دیگر حاصل شود و آنرا روح نفسانی
گویند و بواسطه اعصاب در اعضا منتشر گردد و قوه نفسانی بدو قایم بود و مراد
بدین روح نه نفس ناطقه است چنانچه در کتب الهی مراد بروح نفس است و این
روح مفیض حس و حرکت بود و چون بعضی دیگر بکبد رسد او را کیفیتی دیگر حاصل شود
و آنرا روح طبیعی گویند و قوه طبیعی بدو قایم بود و از تغذیه و تنمیه و تولید حاصل گردد
پس بتحقیق و بقول معلم اول و محققان و حکما روح واحد است در هر محلی و مظهری

ازو صورتی و اثری پیدا میشود و بحسب ظاهر قول اطبا اینست که هر یک باستقلال روح ند

باب سیم در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن میشود تا آن وقت که جزو تمام اعضا

میگردد او را چهار استحالت لاحق میشود و هر یکی را نضجی گویند و هر یکی خلاصه

و فضله از یکدیگر تمیز میشود و خلاصه جهة تغذیه بدن محفوظ ماند و فضله بطریق اسهال

مندفع میشود و هضم اول از آن زمانست که دهن آنرا مضغ میکند تا در معده قرار

گیرد و میرسد به ماء کشک ثخین شود یعنی مثل آب جو شود و آنرا کیلوس میگویند لطیف

آن بطریق امعا دفع میشود و آنرا براز میگویند و هضم دوم در کبد است و آن عبارت از استحالت

کیلوس باخلاط و آنرا کیموس گویند و خلاصه او باورده رود و فضله آن که مائیه است

بطریق کلیه و مثانه مندفع میگردد و آنرا بول گویند و هضم سیم در عروق است و آن

عبارت از استحالت اخلاط باعضا است بحسب مزاج فقط و هضم چهارم در اعضا است

و آن عبارت از استحالت رطوبت و ماده که میرسد به اعضا شود باعتبار هیئة

و صورت هر دو مغتذی شود بالفعل و هر یک از اعضا در قوام تمام و فضله این

هضم مثل عرق و وسخ مندفع شود پس محل هضم دوم ایجاد رطوبت اولی که عبارت

از اخلاط اربعه است و محل هضم سیم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده معمول خود و این

رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول و آنچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج نبود و اگر

ماء رقیق که در عروق ... باشد ... در معده باشد ... لطیف آن بطریق عرق

افراج

اخراج نکنند متعفن شود و آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فضول است

چهار صنف است یکی آنکه در عروق صغار که آنرا محصوره گویند موجود است نزدیک

اعضا که مجاور آن باشد در حال احتیاج و دوم آنکه مستحیل میشود و آنرا قریب

العهد بالانعقاد گویند بجوهر عضو بحسب مزاج نه بحسب قوام و شاید که حرارت در او

تاثیر کند و در قوام نیز میرسد به اعضا شود و جزو بدن گردد و سیم آنکه بمنزله شبنم باشد

که آنرا طلیه گویند و در اعضا منتشر است و مستعد آنست که در حالت فقدان غذا

حرارة در او تاثیر کند و مستحیل گردد و تغذیه از و حاصل شود و چهارم آنکه التیام

والتصاق رطوبتی و مداخله گویند و اعضا بواسطه آنست و اکنون بدانکه خلط جسم

رطب سیال است که کیلوس اولا بدان مستحیل شود و آن چهار است زیرا که آنچه

نضج تام یافته است و آنچه از وطفو بر سر آمده و صافی بود صفرا است و آنچه رسوب

شود سودا و آنچه متوسط بود یا نضج تام یافته باشد یا نه آنچه نضج تام یافته باشد

خون و آنچه نضج تام نیافته باشد بلغم و هر یک از این چهار طبیعی بود و غیر طبیعی اما خون

طبیعی سرخ رنگ و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیه جمیع بدن بدو باشد

تنها یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از و یا بنفس خود فاسد شده باشد و یا بسبب واردی

و بر تقدیرین لصفراویت یا سوداویت یا بلغمیت مایل بود اما بلغم طبیعی طعم او مایل بود بشیرینی

و طبع او سرد و تر بود و فایده او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا
مستحیل بخون گردد و غذای بدن شود و ازین جهت او را مفرغه نیست و با خون در جمیع
عروق جاریست و فایده دیگر آنکه با خون ممتزج گشته غذای دماغ شود و دیگر آنکه ترطیب
مفاصل کند و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج است زیرا که اگر متفق القوام بود یا رقیق
بود و آنرا مائی گویند و یا غلیظ و این غلیظ اگر در رطوبت مانده باشد زجاجی گویند و اگر
رطوبت متحلل رفته باشد جصی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف محسوس باشد
مخاطی گویند و اگر غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار است عفص و تفه
و حامض و بلغم مالح آخر اصناف بلغم است اما صفرای طبیعی لون او احمر ناصع یعنی
روشن بود و طبع او گرم و خشک است و او در کبد بدو قسمت شود قسمی با خون بعروق
رود جهت ترقیق دم تا در منافذ ضیقه نفوذ کند و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم غلیظ
کند و غذای بعضی اعضا شود مثل ریه و قسمی دیگر بمراره ریزد جهت غسل امعا و تنبیه
بر دفع براز و صفرای غیر طبیعی آنچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مره
دموی گویند و اگر در معده محترق شده کراثی گویند و گرانا چون محترق شود زنگاری گویند
و آن بمنزله سم باشد و آنچه بسبب مخالطت واردی متغیر شده باشد اگر وارد خون
باشد آنرا مره حمرا گویند و اگر بلغم رقیق باشد مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود

مح

محی و اگر سودا بود صفرای سوداوی بود و دوم سودای طبیعی و او دردی خون طبیعی بود و طعم او بعفوصت
و حموضت مایل باشد و طبع او سرد و خشک است و او در جگر بدو قسم با خون بعروق رود
جهت تمتین و تغلیظ دم و غذاء بعضی اعضا مثل عظام و قسمی بطحال رود جهت تنبیه
و دغدغه غذا بمعده ریزد و غیر طبیعی از هر خلطی باشد که محترق میشود و اگر چه سودای
طبیعی بود آنرا رمادیه و مرة السودا گویند باب چهارم در اعضا مشتمل بر مقدمه
و ۱۲ فصل مقدمه در تعریف اعضا و تقسیم بر سبیل اجمال بدانکه اعضا عبارتست
از اجسام چند غلیظ از امتزاج اخلاط حاصل شود و ارسطو بر آنست که اول عضوی
که متکون میشود دل است و بعضی بر آنند که دماغ است و بعضی گویند که جگر است و بعضی
دیگر بر آنند که ماده زرع که منی است بمستقر رسد و درو غلیان پیدا شود چهار نقطه
درو پدید آید یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ و یکی بر همه محتوی گردد
اما تقسیم اعضا بر دو قسم است و بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق
بود همچون دل بمذهب بعضی که اعطای قوه حیوانی بجمیع اعضا کند و از غیر هیچ قوه
قبول نمیکند زیرا که نفس ناطقه بتحقیق مبداء جمیع قواست و او را تعلق بقلب میگیرد
و این قوی ازو بروح حیوانی فایض میشود و بواسطه روح از قلب بدیگر اعضا رسد
و پس قلب معطی مطلق باشد یا قابل مطلق همچو لحم حاس که قبول حس و حیوة میکنند

و اعطای قوی که محتاج الیه است بدیگر اعضا میکند یا قابل و معطی همچون کبد قبول قوه حیوة
از قلب میکند و اعطای قوه تغذیه بدیگر اعضا میکند یا نه معطی و نه قابل همچون عظام
و لحم غیر حساس که قابلیت حس در وی نیست و اعطای قوی بغیر نمیکند و دو جزو دیگر انکه
اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا مرؤوس و نه رئیس و نه مرؤوس زیرا که اگر مبدأ
قوتی که محتاج الیه است در بقای شخص و یا نوع آنرا رئیس گویند و رئیس بحسب بقای
شخص سه است دل و دماغ و جگر و بحسب نوع همین سه با انثیین که بدان مخصوص است
و اگر حمله و متمم فعل عضو است آنرا خادم رئیس گویند و این خادم یا مهیی بود چون ریه قلب را
و معده و ماساریقا کبد را و آلات غذا و شبکه دماغ را و اوعیه منی انثیین را یا مؤدی
بود چون شرائین قلب را و اورده کبد را و اعصاب دماغ را و احلیل انثیین را و اگر
نه مبدأ قوه و نه ممد او بود اگر قابل فعل رئیس باشد آنرا مرؤوس گویند چون لحم و اگر
قابل نباشد نه رئیس و نه مرؤوس و نه خادم چون عظام غیر حساس و جمیع اعضا یا بسیط
بود و آنرا اعضای متشابه الاجزاء گویند و یا مرکب بود و آنرا اعضای آلی خوانند
و بیان هر یک در فصلی گفته میشود فصل اول در اعضای مفرده و اقسام آن ده است
اول عظم است و آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود اما جمجمه مخلوق است از هفت عظم چهار بمنزله
سطح که او را قاعده دماغ گویند و دو بمنزله سقف که آنرا قحف خوانند و فک اعلی مرکب است

[illegible]

از چهار

از چهار عظم که عظام حنک و وجه و چشم و گوش است و بیکدیگر متصل شده و مفاصل آنرا
درز گویند و انف از دو عظم مرکب است و در میان انف عضروفیست که آنرا بدو قسم میکند
و فک اسفل از دو عظم و در فکین سی و دو دندان مرکوز است از فوق دو ثنیه و دو رباعی
جهت قطع اشیاء و دو ناب جهت کسر و از هر جانبی پنج ضرس جهت طحن و در اسفل مثل
این بود و عنق مرکب است از هفت عظم که آنرا فقرات عنق گویند و بعد از او دوازده
فقره ظهر و بیست و چهار ضلع که از طرفین در او مرکوز است و بعد از او فقرات
قطن و آن پنج فقره است و بعد از او سه فقره عجز است و بعد از و سه فقره عصعص و در فوق
دو عظم است و از آن سینه هفت عظم است که آنرا عظام قص گویند و در آخر آن محاذی
فم معده عظم غضروفیست که آنرا خنجری خوانند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل
و آنرا چهار جزو است جزو قدام را عظم عانه گویند و جزو خلف را عظم ورک و جزو طرف
وحشی را خاصره و حرقفه و جزو اسفل انسی را حق ورک اما دست مرکب است از کتف
و عضد که متصل بید است و بعد از و ساعد که مؤلف است از دو عظم که آنرا زند اعلی و زند
اسفل گویند و بعد از و هشت عظم است در دو صف نهاده که آنرا رسغ گویند و بعد از
او چهار عظم است که آنرا مشط کف گویند و پنج اصبع و هر یکی را سه عظم است الا ابهام
که او را دو عظم است و پای مرکب است از فخذ که بزرگترین عظام است در بدن و در حق ورک

مرکوزه متصل بدو ساق است و مولف از دو عظم که آنرا قصبه صغری و قصبه کبری گویند و عظم
رکبه که آنرا رضفه گویند و قدم مرکب است از کعب و ساق و عقب و عظم زورقی و احمص که آنرا
زورقی گویند و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی سه عظم الا ابهام که دو عظم است
بیت عدد عظم چو خواهی که بدانی به یقین :: سی برون آید از آنجا که برون می‌نماید ::
دوم از اعضای مفرده غضروف است و آن جسمیست شبیه بعظم و اما از وی نرم‌تر است
و فایده او منع اصطکاک عظمی بعظمی بود بتدریج و ترکیب اعضای صلبه باللینه و قایم مقام
عظم است در عضوی که عظم در وی مفقود باشد و سیوم عصب است و آن جسمیست لین در حس
و انعطاف و صلب در انفصال و فایده او بالذات اتصال بدن و افاضت حس و حرکت
بود و بالعرض شد توثیق اعضا باشد و عصب دو نوع است نوعی از دماغ رسته است و آن
هفت زوج است که حواس ظاهر و باطن و حس و حرکت اعالی اعضا بدو حاصل است
و نوعی از نخاع رسته و آن سی و یک زوج است و فردی و حس و حرکت اعضا که دون
عنق است بدو حاصل شود و چهارم عضل است و آن عضویست مولف از لیفات عصب و وتر
و شظایا و رباط با هم منتسج گشته و خلل و فرج آن محشو بلحم است و غشا بر و محیط شده
و فایده او تحریک اعضا است بواسطه تشنج و استرخا و عضل اگر چه مرکب است اما او را
از اعضای مفرده گرفته اند و پنجم وتر است و آن جسمیست که منبت او جوهر عصب و باطراف عضل و اعضا

متصل

متصل است جهت تحریک اعضا و بالحقیقه وتر مولف است از شظایا عصب و رباط
که در عضله با هم ممتزج شوند چون که در عضله بیرون آید آنرا وتر گویند ششم رباط است
و آن جسمیست شبیه بعصب اما بی حس است و فایده او ربط کردن عظمی بعظمی یا عضوی
دیگر بود و آنرا عقب نیز گویند هفتم شریانست و آن عروق متحرک باشند و مخلوق از لیف
عصب بود و از بطن الیسر قلب رسته و در حرکت انبساط و انقباض تابع او است
و فایده او ایصال روح حیوانی است بجمیع بدن و جمیع شرایین دو طبقه باشند الا شریان
وریدی که یک طبقه است و به ریه میرود و هشتم ورید است و آن عروق ساکنه است از محدب
جگر رسته و روح طبیعی بجمیع بدن میرسانند و او مسلک رطوبات است بعضی از و بجهت
ایصال غذا باشد باعضا و بعضی از جهت آنکه رطوبات را بکشد جذب کند و بعضی
جهت آنکه فضلات را از کبد اخراج کند و تغذیه ریه از آن حاصل شود و مجموع
اورده یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه است و به ریه میرود و نهم غشا است
و آن جسمیست عصبانی از لیفات عصب و رباط منتسج گشته جهت حفظ شکل و هیئات
اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک آن با دیگر اعضا و افاضت حس در اعضای عدیمه
الحس مثل کبد و طحال و این نه قسم از منی متکون شوند چون منفصل گردند التیام
نپذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر این بود مثل لحم و شحم از خون متکون

میشود و چون منفصل کردند التیام پذیرند دهم لحم است و آن عضویست که از دم طبیعی متولد شود
و خلل و فرج اعضا مملو و محشو کرده اند و عاقد او حرارت بود و بعضی برین اقسام شحم و سمین
و شعر و ظفر ضم کرده اند و آن مفرده شمرده و دران نظر است زیرا که شحم و سمین داخل
لحم اند و شعر و ظفر از زواید و فضلات اند و جلد مرکبست نه مفرد و بیان هر یک گفته شود اما
شحم جسم ابیض است که از مائیت دم در اعضاء عصبانیه منتشر شود و امعا متولد شود
و بواسطه برودت محل منجمد گردد و عاقد برودتست و سمین مشابه لحم است و از دم و شحم
متولد شود او همچون مرکبست از لحم و شحم شعر جسمیست که از بخار دخانی متولد شود و طبیعت
بحسب فضله آنرا الطریق مسام دفع کند و بعضی از شعر زینت را بود همچو حاجب و لحیه
و بعضی زینت و وقایه را همچو موی مژه و ظفر جسمیست عصری فی عدیم الحس که متصل
بسلامیات استخوانهای سر انگشت انمله و فایدهٔ آن از حک و لقط و مانند آن
مخفی نیست که جلد عضویست منتسج از لیفات و شظایا و عصب و خلل آن بلحم محشو شده
و همچون غشائی بود مر جمیع بدن را و فایدهٔ آن حافظ شکل و هیئات و افاده
حس و ادراک ملموسات بود فصل دویم در اعضای مرکبه و اورا اعضای آلی از آن
جهت گویند که بعضی آلات حیوة و تنفس است و بعضی آلات غذا و بعضی آلات
شعور و بعضی آلات تناسل اما اعضاء حیوة و تنفس قلب و ریه و حجاب است قلب اشرف

اکنده شده

الاعضاء

اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است از لحم صلب و اصناف
لیفات و غشای غلیظ بران محتوی است که آنرا غلاف قلب گویند و این
غلاف از قلب جدا است و بدو متصل نیست الا از اصل او که آنرا قاعدهٔ قلب گویند
و شکل او صنوبریست و قاعدهٔ او از بالا است و او عضو عصبیست برباطات و شعبه
مربوط و محل دل میان سینه است مایل بطرف چپ و او را دو بطن است بطن ایمن
محاذی کبد است و در و خون بیشتر از روح بود و از کبد وریدی بدو متصل است
جهت رسیدن خون لطیف و بطن الیسر بزرگتر است و در و روح بیشتر از خون بود
و از شغاف قلب گویند و از او دو شریان طالع شده است یکی شریانی وریدی
که بریه میرود و بجهت جذب نسیم از و رسیدن دم لطیف بدو و یکی دیگر شریانی بزرگست
که اصل جمیع شرایین بود و آنرا ابهر و اورطی گویند و میان این دو بطن منفذی
هست همچو قمعی برای لطیف دمی که از بطن ایمن ببطن الیسر میرود و آنرا دهلیز خوانند
و در طرفین قلب قریب بقاعدهٔ او از موضع دخول دم و از موضع دخول نسیم
دو زایده هست که آنرا اذن قلب گویند و از آنچه اطراف قلب که مدخل نسیم است
دو عصب هست که آنرا اذن قلب گویند الخ و در حالت انقباض قلب مسترخی شوند
و در حالت انبساط کشیده شوند و این هر دو جذب نسیم میکنند و بقلب میرسانند

و حجاب عضویست مرکب از جوهر لحم و غشاء و عصب حساس و محرک و او ممد ریه است
در انقباض و انبساط و حاجز است میان آلات غذا و آلات تنفس و ریه عضویست
از لحم وردی سخیف دار شعب شریان وریدی و شعب ورید شریانی و شعب قصبه ریه
و غشای مجوف الحس بر مجموع کشیده و او به دو شق است و شق طرف ایمن به سه شعبه
منقسم شده است و شق طرف ایسر به دو شعبه و مجموع گرد قلب برآمده و فایده
آن ترویح قلب است بواسطه جذب نسیم و احاله آن بکیفیتی مناسب مزاج قلب
و دفع بخار دخانی و او مبدء صوت است و آلات حلق اما حلق عبارت از مجموع
مجرئین بود که آن مری و قصبه ریه است و مری در اعضای غذا یاد کرده شود و قصبه ریه عضویست
مزماری شکل و مؤلف از غضاریف و غشاء بر آن کشیده و او از قدام مری نهاده است و فایده آن
تنفس است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار و بالای او حنجره است و آن عضو
غضروفیست که آلت اتمام صوت و حصر نفس بود و او مرکب از سه غضروف
قدام که آنرا درقی و ترسی نیز گویند و دو دیگر از طرف خلف که مایل مری باشند و این
دو کوچکتر اند یکی را نام نیست و یکی را مکبی گویند برای آنکه در حالت بلع بر آن می افتد
تا چیزی در قصبه ریه نرود و انفتاح و انغلاق حجره بدان حاصل میشود و در جوف حنجره
جسمیست شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان حاصل شود

لهات

و لهات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته و فایده آن تصفیه هوا بود
از دخان و غبار و ممد صوت باشد و لوزتین دو عضواند از لحم عصبانی شبیه بغده
که از اصل زبان رسته و فایده آن منع هواست از آنکه دفعتاً نفوذ نکند اما آلات
شعور دماغ و چشم و گوش و بینی است دماغ عضویست رئیس و محل روح نفسانی
بود و او مرکب است از مخ و اورده و شرائین و غشای رقیق که ملاقی نفس او است
و غشای صلب که همچو خریطه این غشاء است با و محیط شده و مماس قحف است و شکل دماغ
مثلث مخروطی بود و قاعده او مقدم رأس است و الیه از مؤخر است زیرا که
منبت اعصاب حس است و رأس او از مؤخر دماغ است و او صلب است زیرا که
محل اعصاب حرکت است و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی است تا پس سر
به سه قسم میشود و آنرا البطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن مقدم است و اصغر بطون
بطن اوسط و او مانند تزارید برهم افتاده است و بشکل کرم باشد و او را [illegible]
از این جهت و او همچون دهلیزی میان بطن مقدم و مؤخر بود و در زیر بطن اوسط تجویفی است
که آنرا معصر گویند و فضلات دماغ آنجا جمع میشود و بحنک فرود می آید و غشای که
مماس جوهر دماغ است مانند تزارید و عصوی برهم افتاده است و از آن صورت
همچو کرمی پیدا شده و بواسطه حرکت و انبساط و انقباض شرائین آن متحرک است [illegible]

و چشم

مشابه جوهر دماغ است و خلیفه اوست و او را سه غشاست و او همچو دنباله دماغ است که
در فقرات منحدر شده تا بعصعص رسد و چشم از اعضای شریفه است و او مرکب است از سه
رطوبت و هفت طبقه است و در او اعصاب و شرایین و اورده متفرق شده طبقات
گردا فریدگار تعالی بصنع خویش چشم را هفت پرده و سه آب منقسم ساخته صلبیه و مشیمیه و شبکیه و زجاجی
و رس جلیدیه پس عنکبوتیه و بیضیه و عنبیه و قرنیه ملتحمه و طبقه اول را که مماس هوا بود ملتحمه گویند
و جوهر آن لحم دسم است و متصل است بعضلات محرکه و طبقه دوم را قرنیه گویند و او بعد از
ملتحمه است و طبقه سیم را که بعد از قرنیه است عنبیه گویند و لون او مختلف است و در بعضی
اشخاص سیاه و در بعضی اشهل و در بعضی ازرق بود و بعد از این طبقه رطوبت بیضیه است و آن رطوبت
سفید شفاف بود و طبقه چهارم بعد از اوست و آنرا عنکبوتیه گویند و آن غشای رقیق است
مانند نسج عنکبوت و بعد از او رطوبت جلیدی بود و آن چشمک است مانند جلید بغایت
شفاف و طرف ظاهر او پهن است جهت انطباع مرئیات و طرف باطن او محدد و طولی
شکل است تا در ثقبه عصبه مجوفه که حس ابصار بران بود مرکوز گردد و بعد از رطوبت زجاجی
بود که طبقه مانند آبگینه گداخته بود و طبقه پنجم را شبکیه گویند و او بعد از رطوبت زجاجی
بود و طبقه ششم را مشیمه گویند و او همچو غشا ثبت که بر جمیع محتوی شده است و طبقه هفتم را
صلبیه گویند و آن غشای غلیظ است که ملاقی عظم عین است و تحقیق ابصار برطوبت جلیدی

حاصل میشود و باقی الآلات و معدات اوست چه رطوبت بیض حافظ اوست تا بواسطه او
اشعه دفعتاً در جلیدی منطبع نگردد که موجب اضرار او شود و زجاجی مغذی اوست و طبقات
از قدام و خلف همچو وقایه اوست فتبارک الله احسن الخالقین و گوش عضوی عصبی است و هوای
متموج در او مجتمع میگردد و در ثقبه عظم حجری نفوذ میکند و چون مصادم عصبه میشود که از صماخ
مفروش است و قوه سامعه در اوست ادراک اصوات حاصل شود و انف بدانکه
منخرین چون بالای بینی رسد بدو تجویف منقسم میشود قسمی بافضای فم منتهی شود جهت
تنفس و استنشاق هوا و قسمی بعظامی که شبیه بمصفات بالایش است منتهی گردد و چون
دفع فضلات دماغ و تادیه روایح کند بدان دو عصبه که شباهت بدو سر پستان دارد
و ادراک روایح بدلیشان حاصل شود اما اعضاء الات غذا اول آن مجری دهن است
که فایده آن ظاهر است و دندان جهت سحق و طحن دران موجود است زبان مؤلف است
از لحم ابیض و شرایین و اورده و اعصاب و در اصل او قطعه لحم غددی است جهت انسکاب
لعاب تا بمطعوم مختلط گردد و زبان در ابتلاع و ازدراد و تقلیب ممضوغ ممد فم است
و حس ذوق و تکلم بدو حاصل شود و لب مخلوق است از عصب و شریان و ورید و فایده او ستر دندان
و دهن و حفظ ممضوغ و حبس لعاب و اعانت تکلم است مری مرکب از لحم و غشاء
طبقه است و متصل بنهایت فم و بدایت معده و چون برابر عظم حنجری رسد فراختر گردد

وآنرا فم معده گویند و حس او بغایت بود و معده دو طبقه است داخل آن عصبانی جهت
حس و خارج آن لحمانی جهت مدد هضم و تکون حرارت و از فم معده بتدریج فراخ تر گردد
تا بنهایت او نزدیک ناف است و بر شکل کدوی باشد و غذا در و مستحیل بکیلوس
شود و امعا مخلوقست از اغشیه و اورده و شرایین و لیفات عصبانی و امعا شش
قسم است اول آنرا اثنا عشری گویند متصل بقعر معده باشد و بواب نیز گویند زیرا که
در وقت هضم بستن متعلق او بود و چون هضم تمام شود منفتح گردد دوم را صایم گویند و او بعد از
بواب است و عروق ماساریقا از و جذب لطیف کنند و صفرا از زهره بدو منصب شود و
سیوم را دقاق گویند و او بعد از صایم بود و در و لیفات بسیار باشد و این هر سه را
امعای دقاق گویند و چهارم را اعور گویند و آن همچو کیسی است که مدخل و مخرج آن یکیست
و پنجم را قولون گویند و ششم را امعای مستقیم خوانند و آخر همه اوست و مقعد متصل است
و ترکیب از شعب عصب و اورده و شرایین منتسج بود در رطوبتی و سیم بران مترشح شده
و بسبب برودت محلی منجمد گشته از جمیع همچو پرده حاصل شود و بگرد معده برآید برای
تکون حرارت و معاودت هضم جگر عضوی رئیس است و جوهر آن لحمانی بود و بی حس
و غشائی درد الحس مجلل او شده و محل او طرف ایمن است و محدب او برباطات
قویه با ضلاع مربوط است و مقعر او مماس طرف ایمن از قعر معده است و او را پنج

زایده

زایده است بمنزله پنج اصبع بر معده محتوی شده و از مقعر کبد عروقی رسته است که آنرا باب
الکبد گویند و بعضی در نفس کبد منشعب میشود و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا و آنرا
ماساریقا گویند از معده و بعضی از امعا تا لطیف غذا جذب کنند و در شعب داخله جمع
گرداند تا نضج یابد و اخلاط از هم متمیز شود و از محدب کبد عروقی رسته که آنرا اجوف گویند
و بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده است جهت جذب دم و آنچه از و خارج
شده است اصل اورده است و بدو قسم میشود قسمی صاعد شود و باعلای بدن منشعب گردد
و قسمی هابط گردد و باسافل بدن متفرق شود و مراره عضوی عصبانیست همچو کیسی
و فم او بمقعر کبد متصل است جهت جذب صفرا و از و رگی بیرون می آید و بدو قسم
میشود قسمی بمعای صایم متصل است جهت رسانیدن صفرا بدو و قسمی بمقعر معده متصل است
جهت جذب انصباب صفرا باو و طحال عضوی لحمانیست بر رنگ مشابه است و محل
او جانب ایسر است و محدب او مماس اضلاع و مقعر او مماس مقعر معده و عروق
و شرایین در و منتشر شده است و او را دو مجری است یکی متصل بکبد جهت جذب
سودا از و دیگری متصل بقعر معده جهت انصباب سودا بدو و کلیه عضویست مؤلف
از لحم غلیظ و عروق و شرایین و غشائی غلیظ حس بران محتوی شده و او مانند
نیمه دایره است و کلیه در دو است و برباطات قویه بطرفین صلب مربوط است و کلیه

امنی بلند تر از الیسری بود و فایده انثیان آنست که فضله کبدی بر ایشان ریزد و منوی
که در آن باشد جهت غذا خود جذب کند و باقی بمثانه ریزد و مثانه کیسی بلوطی شکل است
مولف از لیفات و دو طبقه است و بول در او مجتمع میشود و دفعتاً بقبض منه دفع میگردد و او را
عنقی هست که بول بدان طریق دفع شود اما اعضای تناسلی انثیین و قضیب و رحم کرد
او بر آمده اند و لیفات بسیار در او پیدا شده و غشائی بر آن کشیده و منی از
فوهات این عروق با نثیین میریزد و جمع میشود و انثیین مرکب از لحم سفید غددی
و در و منافذ بسیار است و اورده و شرایین و اعصاب بدو متصل و غشای بر او
کشیده و منی در و جمع میشود و نضج می یابد و بواسطه بیاض و جوهر انثیین سفید میگردد
و همچنانکه در پستان دم طمثی شیر میشود و منی از فضله هضم رابع متولد میشود و با نثیین
آید تا او را اصلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انثیین رجال بزرگ و ظاهر
و مستدیر بود و انثیین نسا صغیر و پهن باشد و در طرفین فرج پنهان شده و قضیب مرکب است
از اعصاب و شرایین و اورده و خلل آن بلحم محشو شده است و در او مجری بول و منی
و وزی هست و او از عظم عانه رسته است و اصل او رباطی مجوف بود و نعوظ آلت
که تجاویف او بریح ممتلی شود و شرایین او بروح و اورده او بدم و حس حشفه او بغایت
بود تا انسان از مجامعت ملتذ شود و موجب بقای نوع بود و فایده قضیب ایصال

ماده

ماده زرع است بمستقر خویش رحم عضوی است مولف از لیفات عصبانی و در طبقات
و او همچو قضیب کیسی مقلوب است و موضع او ورای مثانه و قدام امعای مستقیم بود و فوهات
عروق بدو متصل شده است جهة دفع فضله طمثی و تغذیه جنین و آنچه او را مجری هست محاذی
فم فرج برای خروج طمث و جنین او و وصول منی بدو و رحم در حالت علوق منضم میشود
و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضله طمثی در حالت آبستنی غذای جنین میشود
و در حالت رضاع مستحیل بشیر میگردد و رحم را شوق بجذب منی هست و از این جهة
در وقت مجامعت مایل میشود بطرف فرج و منفعت رحم آنست که منی در و قرار
گیرد و جنین از و متولد شود و کیفیت تولد جنین بدانکه منی مرد و زن اگر با هم در رحم قرار
گیرند از جمیع سوء المزاج خالی باشند و رحم صحیح و نقی بود و از واردات خارجی و اسباب
مادی رحم هیچ مانعی نباشد از قوه عاقده که در منی مرد و از قوه منعقده که در منی زن است در آن
امتزاجی پیدا شود و چهار نقطه مانند حباب در و پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل
جگر و یکی در محل دماغ و یکی در مجموع محتوی شود و حافظ حرارة غریزی و دافع اعضا بود
و فوهات عروق بدو متصل گردد تا از آن مجری غذا بجگر طفل رساند و این را حالت
اولی گویند و به هفته تمام شود و بعد از آن ظهور نقطهای سرخ در آن پیدا شود و منافذ
عروق پدید آید و لیشره جنین خون طمث جاری شود و این را حالت ثانیه گویند

بچهار روز تمام شود و بعد از آن علقه شود و این را حالت ثانیه گویند و این بشش روز
تمام شود و بعد از آن مضغه گردد و بعضی اعضا از هم ممیز شود و قطعی صالح از دم حیوانی
طلمثی بدو منزشح شود و مستعد آن گردد که از واهب الصور و تعالی و تقدس روح
حیوانی بدو فائض شود و این را حالت رابعه گویند و این بدوازده روز تمام شود
و بعد از آن مزاج ذکور و اناث ظاهر شود و اعضای اصلی تمام شود و آنرا حالت
خامسه گویند و این بسه روز تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شود و عروق
و مجاری و مفاصل بظهور پیوندد و این را حالت سادسه گویند و در پنج روز تمام
شود و این حالت مذکوره در ذکور بمدت اقصر باشد و در اناث بمدت اطول
چنانچه گویند که خلقت پسر بسی روز تا چهل روز تمام شود و از اناث بچهل تا پنجاه روز
و بعد از آن نمو یابد تا مدت شش ماه که اقل مدت حمل است و جنین در ضعف
ایام تمام خلقت متحرک گردد و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلا اگر بسی و پنج
روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود بدویست و ده روز که هفت ماه باشد بوجود آید
و غالب آن باشد که بماند و اگر بچهل روز تمام شود و بهشتاد روز حرکت کند و بدویست و چهل روز
که مدت هشت ماه بود بوجود آید و نماند و لیکن گفته شود که مولد در ماه هفتم در اضطراب
آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج بود خرق اغشیه کند و باذن باری عز اسمه بیرون آید

و اگر ضعیف بود و قوة خرق و خروج نداشته باشد از آن حرکت متألم گردد و اگر
مهلت یابد تا بماه نهم رسد خستگی او زایل شود و قوة گیرد و در ماه نهم بوجود آید
و اگر بغایت رنجور و ضعیف بود یا در شکم بمیرد یا در ماه هشتم بزاید و از این حرکت خستگی
او زیاد شود و هوای خارج نسبت باو غریب بود پس هلاک شود و اگر چهل روز تمام
شود در ماه نهم بوجود آید و باقی ماند و اگر چنین واقع شود مقاله دویم در اسباب
صوری صحت و آن دو بابست باب اول در مزاج و آن کیفیتی است ملموسه که از امتزاج
ارکان حادث شود بواسطه فعل و انفعالی که میان سورت و مواد متصغره از ارکان
واقع شود بحیثیتی که سورت و حدت و سورت هر یک از یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسط
حاصل شود که آنرا مزاج گویند و آن کیفیت یا در حاق وسط واقع شده باشد چنانچه
بهیچ طرف از کیفیات مایل نباشد آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت اعتدال
این باشد و معتدل بالفرض گویند برای آنکه وجود او در خارج محال است و یا آنکه
مایل باشد بکیفیتی از کیفیات و این قسم خالی نیست که بیک طرف مایل بود و یا بدو
طرف آنچه بیک طرف مایل بود چهار قسم است احر ما ینبغی یا ابرد ما ینبغی یا ایبس
ما ینبغی یا ارطب ما ینبغی یا بدو طرف مایل بود و آن نیز چهار قسم است احر و ایبس
احر و ارطب ابرد و ارطب ابرد و ایبس و این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا

که خارج از اعتدال حقیقی است و این کیفیت ملموسه که بدین نه قسم آمده است بحسب
اعتدال و بعدم اعتدال باعتبار قسمت عقلی سه است اما اعتدالی که مبحوث
عنه اطبا است و پیش ایشان معتبر است آنست که بر هر مرکبی از ارکان قسطی از این
کیفیت که نسبت باین مرکب اولی و الیق بود متوفر و محصل گردد برا عدل قسمت و نسبت
و این اعتدال نه از تعادل و تکافو مشتق است همچنانکه در قسمت عقلی بلکه از عدل
در قسمت مشتق است و این اعتدال را هشت اعتبار عارض شود زیرا که اعتدال
یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسان و یا بحسب صنف بود مثل ترکی و هندی و
یا بحسب شخص از هر صنفی باشد یا بحسب عضو همچو اعتدال جلد و هر یک ازین بقیاس
یا داخل بود یا خارج پس اعتبارات ثمانیه متصور شود اما علما را اختلاف است
که اعدل اصناف کدام‌اند شیخ الرئیس بر آنست که سکان خط استوا اعدل اصناف
اند زیرا که شب و روز آنجا یکسانست و سورت کیفیت هر یک از آن بدیگری منکسر
میشود پس اعدل البقاع بود و نیز موازی معدل النهار شد اما رازی بر آنست که سکان
اقالیم رابع اعدل اند برای آنکه وسط اقالیم است و توالد و تناسل آنجا بیشتر است
و اعتدال بحسب شخص اعدل شخصی بود از اعدل صنفی و بحسب عضو گفته میشود تنبیه فی امزجة
الاعضای بدانکه گرمترین چیزی در بدن روح است پس قلب است پس منی پس خون

پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه پس شرائین پس اورده پس جلد و سرد
ترین آن بلغم است پس شعر پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس
عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و ارطب ترین آن بلغم است پس دم
پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس ثدی پس انثیین پس ریه پس کبد پس طحال
پس کلیه پس عضل پس جلد و ایبس ترین آن شعر است پس عظم پس غضروف پس رباط پس
وتر پس غشا پس شرائین پس اورده پس عصب حرکی پس قلب پس عصب حس پس جلد و این
ترتیب را جالینوس نهاده است باین تقدیر جلد اعدل اعضا باشد و اعدل از و جلد
کف و اعدل از و جلد سبابه و اعدل از و جلد انمله سبابه باب دویم در قوی و افعال
قوه در عرف اطبا مبدا جسمانی فعل است و صدور او اگر با شعور است قوه نفسانی
و اگر بی شعور است یا مختص بحیوان باشد و آن قوه حیوانی بود یا مختص بحیوان نباشد
و آن قوه طبیعی بود که در نباتات نیز موجود است اما قوه حیوانی از دل منبعث میشود
و مرکب او روح حیوانی است و بواسطه شرائین بجمیع بدن میرسد و این قوت در قلب
و شرائین را تحریک بانقباض و انبساط میکند تا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان
حاصل شود و برین اعتبار فاعله گویند و چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا
منفعله گویند و قوه نفسانی از دماغ منبعث میشود و بواسطه اعصاب در جمیع بدن

منتشر گردد وافاضت حس وحرکت کند باذن باری تعالی واین قوت بر دو قسم است مدرکه
ومحرکه اما مدرکه بدو قسم میشود اول مدرک امور ظاهری وآنرا احساس ظاهر گویند وآن
پنج است اول قوه باصره وآن قوتیست که موجود است در تقاطع صلیبی که میان دو عصب
واقع شده که از مقدم دماغ بعینین بر آید وادراک الوان واشکال بدو حاصل
میشود وحکمت درین است که تا محل ادراک عینین یکی باشد ومدرک انسان یکی باشد
واین قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه است که برطوبت جلیدی میرسد تا
ادراک الوان واشکال کند دویم قوه شامه است وآن قوه ایست که بواسطه روح
جاری میگردد در دو عصبه که شبیه بحلمه الثدی است که از مقدم دماغ رسته است تا ادراک
سر پستان
رایحه مشمومات کند وسیوم ذائقه است وآن قوه ایست که بواسطه عصبی که در زبان مفروش است
وبمعونت لعاب ادراک طعوم میکند وچهارم سامعه است وآن قوه ایست که در عصبه
که در صماخ مفروش شده است موجود است تا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات
میکند وپنجم لامسه است وآن قوه ایست که موجود است در لیفات وشظایای اعصاب
که در جمیع بدن منتشر است وبدن بواسطه او بملاقات اجسام از کیفیات آن
متاثر میشود ودویم مدرک امور باطنی است وآنرا حواس باطنه گویند وآن هم پنج
قوه است اول حس مشترک وآن قوه ایست که هرچه بحواس ظاهره مدرک میشود موجود

باو

باو میگردد واین جهت حس مشترک گویند ومحل او مقدم بطن اول دماغ است دویم
واو را خزانه حس مشترک گویند زیرا هرچه دریابد باو سپارد ومحل او موخر این بطن است
سیوم متخیله است واو را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه
که در خیال موجود است وآن تصرف ترکیب بود چون تصور انسان دو سر وتفصیل
بود همچون تصور انسان بی سر ومتفکره نیزش گویند چون مطاوع عقل باشد
ومحل او بطن مقدم اوست چهارم متوهمه است وآن قوه ایست که ادراک معانی
جزئیه کند که بمحسوسات متعلق است مثل صداقت وعداوت ومحل او هم بطن
اوسط است پنجم حافظه است وآن قوه ایست معانی که متوهمه یا متفکره آنرا ادراک
کرده باشد نگاه دارد واو را نیز متذکره گویند باعتبار آنکه چیزهای فراموش
شده را بیاد آورد واو همچون خزانه متوهمه ومتخیله است ومحل او بطن موخر دماغ است
اما محرکه بر دو قسم است باعثه وفاعله وباعثه بر دو قسم است شهوانی وغضبی شهوانی
آنست که باعث شود بتحریک جهت نفع وغضبی آنست که باعث شود بتحریک
جهت دفع مضرت واین منفعت ومضرت اعم از آنست که فی الواقع بود یا بحسب
ظن وفاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه او عصب متشنج گردد ومسترخی
وبه قبض وبسط آن اعضا متحرک گردد وفاعله مطیع وتابع باعثه است وقوت

طبیعی در جگر است و مرکب او روح طبیعی است و اینها مخدومه باشند برای بقای نوع یا شخص
یا خادمه باشند اما مخدومه که متصرفست برای بقای شخص غاذیه و نامیه است و غاذیه قوه
که در غذا تصرف کند و آنرا مشابه بجوهر بدن کند و منضم و ملصق سازد و نامیه
قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد در اقطار بدن بر وضع اسباب طبیعی
صرف میکند تا بکمال مقداری و غایت نهایتی که نوع و مزاج او مقتضی آنست برسد
و مخدومه که متصرفست برای بقای نوع آنهم دو قسم است متولده و متصرفه مولده
آنست که از خون صالح و رطوبات ثانیه تحصیل منی کند و آنرا مستعد قبول صورت
انسان کند و مصوره آنست که باذن خالق خود تعالی اسمه اعضا را مصور و متشکل
سازد و تجاویف و مفاصل آن پیدا کند اما خادمه چهار است اول جاذبه است
و آن قوتیست که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب و مفید باشد جذب کند
دوم ماسکه و آن قوتیست که آن مناسب مجذوب را بکار میدارد تا هاضمه
در وی عمل کند سوم هاضمه و آن قوتیست که آن مجذوب را مستحیل میدارد تا هاضمه در و
عمل کند الی مستحیل گرداند و مهیای آن سازد که غاذیه آنرا تصرف کند چهارم دافعه
و آن قوتیست که آنچه از تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد منع دفع
گرداند و کیفیات اربع خادم آن چهار است اما حرارت بالذات همه را خادم است

زیرا که این افعال حرکات است بی صورت حرارت نتواند بود اما برودت بالعرض
خادم ماسکه است جهت آنکه اگر خادم دافعه نیز باشد جهت تحلیل همه ریحی که ممد دفع
باشد و یبوست بالعرض خادم ماسکه است جهت قبض و خادم جاذبه است و دافعه نیز
جهت تقویت روح که حامل قوه است و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهت
تسییل و نفوذ و احاله غذا و خادم دافعه بود جهت تسییل فضلات و جاذبه و ماسکه
و هاضمه و دافعه خدام غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند و العالم بالصواب
مقاله سیم در اسباب فاعلی صحت و آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب اما مقدمه
در بیان اسباب که بعرف اطبا متداول و مستعمل است بدانکه اطبا گویند که سبب آنست
که اولاً آن موجود شود و پس از وی حالتی از احوال بدن حادث شود بر سبیل وجوب و آنرا
متغیر گویند و ثبات حالتی از احوال موجود لازم آید و او را حافظه گویند پس بدانکه
هر حالتی را از احوال بدن سه سبب است یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد
یا غیر بدنی مثل حرارت آفتاب و برودت هوا و این را خارجی گویند یا همچون
غضب و فرح و آنرا نفسانی گویند و سبب غیر بدنی را بادی گویند و سبب بدنی اگر بواسطه
چیزی دیگر موجب حالتی گردد چون امتلا که اولا حاصل شود و سبب عفونت گردد و آنرا
سابق گویند و اگر بواسطه سبب حالتی شود آنرا واصل گویند همچون عفونت که سبب حمی گردد

بدانکه فعلی یا تأثیر بالذات بود همچون تبرید آب سرد باستعمال آن و بالعرض بود همچون
تسخین آب گرم تحقن حرارت و هر سببی از اسباب خالی نیست که تعلق
بعضی از و ممکن باشد یا نه اگر ممکن نباشد ضروری و اگر ممکن است غیر ضروری و این
اقسام یا مضاد طبیعت بود همچون غرق و قتل و تفرق اتصال یا مضاد نبود
همچون تضجیح بآفتاب و استحمام پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروری باب
اول در بیان اسباب ضروری و او را از آن جهت ضروری گویند که مادام انسان
در حیات باشد از آن لابد بود انکه احتیاج بآو عمومی دارد در حالت صحت و مرض
و این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد نفس میشود اعراض نفسانی و اگر وارد روح
میشود هواست و اگر وارد اعضا میگردد اگر این عروض بالذات است ماکول و مشروب
و اگر بالعرض است استفراغ و احتباس و اگر وارد عضو روح میگردد اگر باشعور است
خواب و بیداری و اگر باشعور است حرکت و سکون بدنی و مجموع در شش فصل گفته
شود فصل اول در هوا بدانکه هوائی که محیط است یا بدان محتاج الیه است از
جهة تعدیل و ترویح باستنشاق آن و دفع فضلات دخانیه از وجه هوا چون
باندرون میرود و موجب تقویت و ترویح روح میشود و بسبب حرارت روح
میسوزد و دخان میگردد پس بیرون می آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و بخار

و دخان

و دخان نیامیخته بود و از موضع اهای و خنادق و از مباقل ردیه مثل پیاز و کندنا
و جرجیر و کرنب و از معادن ردیه مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار مفسده مثل انجیر و جوز
و بید انجیر دور بود و در میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر وقتی که هوا را
فساد عام حادث شود و موجب وبا گردد نعوذ بالله که در آن وقت هوای محبوس
بهتر از هوای گشاده بود و تغیرات که هوا را حادث شود طبیعی بود و غیر طبیعی و نا طبیعی یا نه
مضاد طبیعی بود یا به مضاد غیر طبیعی اما تغیرات طبیعی آنست که بواسطه فصول انتقالات
آن لاحق هوا شود و پیش منجمان هر فصلی عبارتست از سیر آفتاب در ربعی از فلک چنانچه
از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان
تا آخر قوس خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آن زمانیست که هوا
معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار شکوفه پیدا شود و نشو و نما پدید
آید و خریف زمانیست که مقابل ربیع بود و تغیر در اثمار و اشجار و سقوط اوراق ظاهر
گردد و شتا آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آنگاه که گرما غلبه کند و شاید که فصول
منجمان با فصول طبیبان موافق افتد و باشد که مقدم و موخر بود اما هوای ربیع
چون به طبیعت خود بود اعدل فصول بود و اقرب زمان باعتدال حقیقی و مناسب
مزاج روح و موجب کثرت خون بود و اخلاطی که در بدن به سبب سرمای زمستان بسته

باشد در ربیع بحرکت آید و بهترین ربیع آنست که معتدل بود و باران باعتدال آید
اما هوای تابستان چون به طبیعت خود بود گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح اخلاط
گردد و اگر حرارت بافراط بود موجب کثرت خون و حمره وجه شدت اشتها
شود و اگر مفرط بود موجب صفوت لون و کثرت صفرا و امراض صفرائی بود و بهترین
صیف آنست که هوا صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و گرما در غایت شدت نبود
اما هوای خریف چون به طبیعت خود بود سرد و خشک بود و او را بدترین فصول نهاده اند
و از آن جهت که در مقابل ربیع افتاده است و او موجب تزاید اخلاط و نحافت بدن
و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنه نیز بود و بهترین خریف آنست که باران
بسیار آید و بامداد و شبانگاه بسیار سرد نباشد و پیشین گاه گرم اما هوای زمستان
چون بطبیعت خود بود سرد و تر بود و موجب تکاثف و عدم تحلل شود و اگر برودت
بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال
بود و امراض بارده نیز حاصل شود و اگر بر رطوبت برودت موجب اسهال و استرخای
عصب و نزلات و زیادتی بلغم و امراض رطوبی بود و بهترین زمستان آنست که باران
بسیار و باد جنوبی کمتر باشد اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی بود لاحق هوا شود بواسطه امور
سماوی یا ارضی که بدان سبب فصول بر طبیعت خود نمانند چنانکه هوای ربیع بهوای

شتا

شتا گذرد و یا صیف بطریق ربیع و بالعکس اما امور سماوی مثل اتصالات
و اقترانات کواکب و کثرت دراری فوق الارض و انکشاف هوا و عدم آن
بود و امور ارضی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود که اگر بلد قریب بود
به محاذات احدی المنقلبین یعنی نقطه صیفی و شتوی در شمال و جنوب آن
بلده در غایت سخونت بود و اگر از این محاذات دور بود اگر بخط استوا
اقرب بود معتدل باشد و الا بارد بود دویم آنکه بواسطه وضع بلده بود
اگر نجد بود یعنی مرتفع بود بارد باشد و اگر غور بود گرم باشد سیم آنکه بواسطه
مجاورت جبال بود و این بدو درجه بود یکی آنکه جبل موجب زیادتی و توافر
اشعه باشد و موجب کثرت سخونت شود بالعکس این واقع بود و موجب
برودت گردد دویم جبل موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع یکی از آن شود و موجب
آن کیفیت میشود پس تغیر بحسب جبال در هوا حادث شود بالعرض چهارم آنکه
بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند و اما اگر شمالی بود تبرید
نیز کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر شرقی بود ترطیب فقط و اگر مغربی بود تغلیظ
پنجم آنکه بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح مشهور چهار بود شمال و آن بارد
یابس باشد و موجب تقویت قوی و هضم و اشتها بود و اصلاح هوای فاسد

کند اما اعضای عصبانی را مضر بود و جنوب آن حار و رطب است و موجب انفتاح مسام و
ثوران اخلاط و ارخای قوت و ثقل حواس و صداع و حمیات بود و بهترین اوقات
که در روز آید و صبا معتدل و در غایت لطافت و موجب حفظ صحت است و تقویت
بدن و تعدیل مزاج کند و بهترین او آن باشد که در آن روز آید و دبور به نسبت
با صبا ارطب و اغلظ بود و بهترین این آن بود که در آخر روز بود و پس هر مسکنی که
هبوب یکی از آن ریاح در وی اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر
شود ششم آنکه بواسطهٔ تربت شوره زار بود هوای بلد صحرای و از عفونت دور باشد
و هوای بلد سنجی در وی گرم و خشک باشد و طبیعی بر رطوبت مایل باشد و صحیح و سلیم بود و نزدیکی
عفن باشد و تغیر هوای موضع بحسب قرب معادن نیز بود و آن بحسب طبیعت آن معدن
بود و باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع و انخفاض و بهترین مهاب
مهب شمال و صبا بود و خانه باید که جهت او از این دو ریح گشاده بود و جهت جنوب
و دبور بسته باشد و این در موضعی باشد که اعدل بقاع بود و الا بحکم که عکس این با اعتدال
اقرب بود اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دو قسم است یکی آنکه تغیر فساد
در جوهر هوا پدید آید و آن وقتی بود که هوا بر بساطت خود باقی نماند و بسبب آن اجزای
بخاری و مائی دخانی که بسبب مجاورت بطایح ردیه و خنادق و آجام و مقابر و جیف

قبلی با هوا ممتزج گردد و هوا را متعفن کند موجب وبا شود و بیشتر در خریف و اواخر تابستان
حادث گردد و فساد وبا بر دو مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد
آن شود بواسطهٔ آنکه هوای وبائی رطوبات را متعفن گرداند و فساد آن
بجمیع بدن رسد و مرتبهٔ دویم آنکه موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات
شود زیرا که چون فساد هوا در فضای نباتات و حیوانات اثر کند بر آنچه
انسان و دیگر حیوانات از آن غذا میسازند و از هر غذا از آن مادهٔ حاصل
شود و سبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون این صورت متمادی گردد موجب هلاک
شود قسم دویم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب فساد زرع و نسل باشد
و این تغیر ناموافق مزاج فصل بود چنانکه گرمای تابستان در موضع معین بحدی
زیاده شود که فساد هوا کند یا مخالف مزاج فصل باشد همچو زمهریر که در تابستان پیدا
شود و موجب فساد هوا گردد فصل دوم در حرکات نفسانیه که آن از عوارض نفسانیه است
و این موجب تحریک روح بود و این حرکت یا بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت
خارج دفعتاً حرکت کند غضب بود و اگر بتدریج بود فرح و لذت و اگر بجهت داخل بود اگر
دفعتاً بود خوف و فزع و اگر بتدریج حزن و غم و آنچه از هر دو جهت بود اگر بداخل
حرکت کند پس بخارج خجلت و اگر بعکس بود هم و فرق میان هم و غم آنست که هم را

کویند که هنوز حادث نشده باشد و غم در مکروهی که واقع بود و این عوارض نفسانی باشد
و تصورات نفسانی نیز موجب تاثیر و انفعال میگردد چنانچه گفته اند در حالت
مجامعت هر صورتی که در خیال مجامع بود نطفه بران صورت متشکل شود و از تصور
حموضات دهن پر آب کند و کندی دندان پیدا شود فصل سیم در حرکت و سکون بدنی
اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات بقایای غذا و خفت بدن
و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی بود و سکون موجب
ضد آن و از جمله حرکات ریاضت است و آن حرکت ارادی بود که انسان را
مضطر گرداند به تنفس عظیم متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن شود مثل پیاده رفتن
و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص است بعضوی مثل قرات اعضای صدر را
و آواز بلند گوش را و نظر در اشیاء دقیق چشم را و اعتدال در جمیع موجب صحت
باشد و افراط دران مضر بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود ان شاء الله تعالی
فصل چهارم در خواب و بیداری خواب مشابه بسکونست و در و حرارت غریزی متوجه
باطن شود و جمع گردد جهت نضج و هضم چیزی که آنرا استعداد آن باشد که هضم شود و او
تقویت قوی طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی راست و مستعد گرداند
بسبب تصاعد بخارات و افراط دران موجب تبرید بدن و تبلید نفس و تهییج و ضعف

الاعضای

اعضای عصبانی و اشتها ببرد و رنگ روی تباه کند و از خواب روز این افعال
بیشتر صادر شود و بیداری مشابه بحرکت است و موجب اضداد خواب و افراط و نقصان
هضم بود و از آن امراض سوداوی تولد کند فصل پنجم در ماکول و مشروب و آن
دو قسم است اول در ماکول بدانکه هر چیزی که وارد بدن میگردد میان او و حرارت
بدنی فعل و انفعالی که واقع میشود از شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای
دوائی یا دوای مطلق یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق
آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند بتغیری که خارج از طبع بود و مشابه
بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر گرداند بکیفیت
احسن و مشابه او شود و غذائیت او بر دوائیت غالب بود مثل کاهو اما اگر دوائیت
غالب باشد آنرا دوای غذائی گویند و دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر
کند و مشابه او نشود مثل جوز و فلفل و دوای معتدل آنست که از بدن متغیر شود و تغیر بدن
با فراط نکند و مشابه آن نشود مثل بادام و ماش و اسفاناج و دوای سمی آنست که از بدن
متغیر شود و بدن را متغیر کند و افساد بدن کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر
نشود و او را متغیر گرداند و افساد کند مثل سقمونیا اگر حار باشد بتحلیل روح و اگر
بارد بود با جماد موجب هلاک بود و ماکول را بوجه دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد

بدن شود اگر بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط بود غذا گویند و اگر بصورت فقط
دوا الخاصیة و اگر این دوا الخاصیة مرکبی موافق طبیعت بود و تریاق گویند و اگر موجود
موافق بود فادزهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم خوانند و اگر اثر آن بکیفیت
و ماده بود دوای غذایی و اگر بکیفیت و صورت بود دوای دوا الخاصیة و اگر بماده و صورت بود
غذای دوا الخاصیة بود و اگر اثر آن بماده و کیفیت و صورت بود آنرا غذای دوائی دوا الخاصیة
گویند و بدانکه غذا منقسم میشود بلطیف و کثیف و معتدل و هر یک از آن کثیر الغذا و قلیل
الغذا و معتدل و هر یک ازین مجموع بحسن الکیموس و ردی الکیموس و معتدل پس
مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل از ضرب سه در نه قسم دویم در مشروب و آن دو قسم
بود قسم اول در آب بدانکه غذا وارد بدن گشت ناچار او را مبدرقی و مرققی باید
تا صلاحیت قبول هضم و نضج در وی پدید آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آنچه که از او
این فایده حاصل شود آب بود و آنرا فایده دیگر هست مثل محافظت رطوبت اصلیه
و نضارت و صفای لون و بدن و ترطیب و تبرید اعضا و تطفیه حرارت و منع عفونت
و آب غذا نشود و افراط در او موجب ضعف اعصاب و قوی و شهوت شود
و بهترین آبها آب چشمه است که بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد و منبع او در بلندی بود
و از بلندی منحدر شود و تیز رود و زود سرد و گرم شود و زود گذرد و صافی گردد و شمالی یا صبا

بدان وزد و آفتاب بران تابد و هرچه در وی جوش شوند زود مهرا شود و موجب ثقل معده
نشود و بکبار که بباشند تشنگی نشاند و مجموع این صفات در آب نیل موجود است
و آب باران لطیف بود خصوص که در تابستان از ابر راعد بارد فاما از جهت کثرت
رطوبت و لطافت زود متعفن شود و اصلاح آن طبخ است آب کاریز ثقیل و آب
چاه از آن ثقیل تر و مضر بود و آب نزی و آجامی مضر بود و آب معدنی اگر حدیدی
بود تقویت احشا کند و شبی منع سیلان و نفث دم کند و نوشادری مطلق و محلل بود
و فضی و ذهبی تقویت معده و دل و احشا کند و بورقی و ملحی هزال و قشف آورد و کبریتی
تلیین طبع و تنقیه جلد کند و آب گرم سست معده بود و غاسل او و قولنج بگشاید و طبع
نرم کند و آب سرد مقوی معده و منبه شهوة و مسکن عطش بود و آب برف و یخ
اعضای عصبانی را مضر بود قسم دویم در شراب اگرچه کلام مجید بر منع و تحریم
او نازل گشته و مباشرت آن از جمله کبایر است و اخبار و احادیث در خباثت
آن وارد شده است اما چون طبیب در معالجه گاهی بدان محتاج میشود خصوص که از شرع
بشرطی مخصوص رخصت فرموده اند اکثر مردم در ان شروع مینمایند بدلیل منافع کلما لیس
طالب منفعت و او را مضرت بسیار هست بنابرین در انواع آن بحسب زمان و طعم و لون
و رایحه و قوام و نشو و نمو میرود اما بحسب زمان بدانکه از ابتدای ظهور سکر در و تا شش ماه

حکم نو و اسم نو دارد و تمامی سال متوسط گویند و بعد از سال حکم کهنه دارد و شراب نو
غذای بسیار دهد و فربه کند و مناسب محرور مزاج حار بود و اوقات حاره اما کبد را
زیان دارد و اسهال و نفخ از و متولد شود و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط
کند و تغیر مزاج را و امراض بارده و بلغم را مفید بود و حواس را تقویت کند و متوسط
در جمیع احکام متوسط بود اما باعتبار لون بهترین شراب احمر ناصع است پس
یاقوتی و آنچه زرد بود حار و کم غذا باشد و زود نفوذ کند و خمار آورد و ابیض
نیکو غذا دهد و ترطیب کند و اسود بدترین انواع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین
مغوی و مقطع بود و دیر گذار بود و جگر و سپرز را مضر بود و شراب تلخ حار باشد و زود نفوذ
کند و احشا را مضر بود قابض تقویت معده و احشا کند و تنقیه آلات سینه را مفید بود
و حامض دیر مستی آورد و دماغ را مضر بود اما باعتبار رایحه شراب حاد طیب الرایحه
تقویت و تنشیط بیشتر کند و معده را تقویت کند و حاد غیر طیب مصدع بود و عدیم
الرایحه دیر مستی کند و متعفن بغایت بد بود و موجب فساد بود اما باعتبار قوام شراب
غلیظ و کدر دیر گذرد و سده آورد و رقیق صافی از هر نوع باشد نیک بود و سکر
و خمار او زود زایل گردد و بخلاف غلیظ اما انبذه زبیبی جگر و معده را مفید بود
ولیکن قبض و نفخ و صفرا پدید آورد و مورث شره باکرم و تر و مسمن بود و عسلی حاد و منقطع

بود و زود نفوذ کند و ادرار آورد و وجع مفاصل را مفید بود اما صداع و تب آورد
و خرمائی مفسد و مغلظ بود و اخلاط ردیه از آن تولد کند اما تسمین بدن کند و آنچه از
از حبوب مثل زرت و ارزن سازند بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف بود و در
منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود و لیکن اسکار کند اما منفعت شراب قرشی گوید
که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت نمیتوان بود که در و است و منفعت یا نفسانی
بود یا بدنی و منفعتی نفسانیست سرور و نشاط و ازاله افکار فاسده و ترغیب بشجاعت
و سخاوت و منع وحشت و دفع سوء خلق و جودت ذهن و ذکا و صفای خاطر بود و آنچه
بدنی بود نخستین لون است و براقت و اشراقت آن و انتعاش حرارت غریزی و تفتیح
مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف دم و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحاله
بلغم با خون و کسر غائله سودا و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال
و عرق و ادرار اما مضرت او آنست که ازاله عقل میکند که اشرف مخلوقات است
و انفع مکونات و تمیز انسان از دیگر حیوانات باو بست و قوی را ضعیف میکند
و منع ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوه طعام و صداع و ارتعاش اعصاب و مفاصل و حدوث
غفلت و بهت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و صورت اشکال و ثقل حواس و غیر آن
از او تولد کند فصل ششم در احتباس و استفراغ بدانکه اعتدال در احتباس و استفراغ سبب

حفظ صحت است و استفراغ مفرط موجب تبرید و تجفیف و ضعف و نحول بود و احتباس
مفرط موجب سده و عفونت و تولد حمیات است و سقوط شهوه طعام بود و بدن
و حواس را ثقیل کند و چهار از استفراغات متعارفه جماع است و حمام و ورزش و حج میرود
اما جماع فعلی است که بر صحت بدن و دوام جمیع افعال و قوی موقوف است زیرا که مبدا او
قوت متخیله و باعثه شهوانیت و محرکه تمدید آن عضلات میکند و قوت حیوانیه که ارسال
حرارت و ریح بدان عضو میکند و قوت طبیعی تولید ماده منی و احاله آن و دفع آن میکند
و انثیان خود مخصوص این فعل است بنابرین باید که در اعضا هیچ نوع از این امراض نباشد
و جمیع افعال که بهر یک متعلق است در نهج طبیعی باشد و الا آفت صادر شود چه هر آفتی از این موجب
ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال و احسن اوضاع و اشکال و استعمال
کند موجب انتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت اشتها و رفع وسواس و امراض
سودائی و رطوبی بود و رفع امتلا و ثقل بدن و کلال حواس کند و ترک آن موجب حدوث
اضداد این شود و افراط در این موجب ضعف قوی و ذبول بدن و امراض بارده شود
و اعضای عصبانیه مضر بود اما حمام فعل طبیعی او تسخین است بواسطه هوا و ترطیب است بواسطه آب
و استعمال حمام و انفعال بدن از آن بحسب بیوت سه مرتبه دارد بیت اول سرد
بود و بیت دویم مسخن و مرطب و بیت سیم مسخن و مجفف و استعمال حمام اگر باعتدال

بود موجب نضج فضلات و دفع آن و تسمین بدن و تفتیح مسام و تغذیه بدن و انتعاش
حرارت غریزی و تفریح و تقویت اشتها و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن و ترک آن
موجب اضداد این بود و افراط در استحمام موجب تحلیل و ضعف قوی و عدم شهوه جماع
و انصباب مواد باعضای ضعیفه گردد و استحمام باب سرد موجب تبرید و ترطیب و اشتداد
و قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان محروری مزاج بود
باب دویم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر ده فصل است فصل اول در اسباب ملحقه
بسته ضروریه و آن پنج است اول اسنان دویم احتباس سیم عادات چهارم صناعات
پنجم واردات خارجی اسنان از آنجمله است که او را تاثیر در احوال بدن بیشتر است
چنانکه بعضی اشخاص در سنی ضعیف و مریض باشند چون انتقال کنند بسنی دیگر قوی و صحیح
گردند و بالعکس چنانکه محروری (حرارت) مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهولت قوی گردد و سرد
مزاج بعکس بعد و درجات سن چهار است اول سن نمو و آنرا سن حداثت گویند
ابتدای آن سن طفولیت است و آن زمانیست که در و مولود را استعداد حرکت نباشد
و بعد از آن سن صبی و بعد از آن نهوض و آن قبل از مستحکم شدن اعضا بود و بعد از ان
سن ترعرع (قوت) و بعد از آن سن غلامیت و آنرا راهق گویند و این وقت بلوغ بود و بعد از ان
سن فتی تا قریب بسی سال و این سن شباب است دویم سن وقوف و آنرا سن شباب گویند و این
جواه

بعد از انقضای سن نمو بود تا قریب چهل سال و حرارت و رطوبت در صبی و شباب برای
جالینوس در کمیت متساوی باشند اما در صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب
بواسطه قلت رطوبت شدید و حاد باشد چنانکه هیمه خشک و تر را علیحده مشتعل گردانی در نار سن
متساوی و در کمیت سیم سن کهولت بود و آن را از انتهای سن وقوف تا قریب شصت سال
بود و در این سن حرارت در نقصان و یبوست در تزاید بود و چهارم سن شیخوخت است و آن
از انقضای سن کهولت است تا آخر عمر و در این سن یبوست غالب شود و برودت بسبب
رطوبت غریبه و این مجموع که گفته شد بحسب اغلب بود اما بحسب بلدان و مواضع متفاوت
گردد چنانکه گویند در حبشه و زنگبار انسان تا سی سال و چهل منقضی میشود اما بحسب مزاج ذکور
بحرارت و یبوست مایل بود و مزاج اناث برطوبت و برودت و این نیز باعتبار اغلب بود
تا آنکه کل واحد از ذکور و اناث برطوبت و برودت مایل بوند اما صناعات بر حسب قسمی از دو قسم
امری شود مثل آنکه صناعتی که مباشر و مجاور آب باید بود همچون قصارت که موجب ترطیب شود
و صناعتی که مجاور آتش باید بود و موجب تسخین و تجفیف بود و افراط در آن بسبب کثرت
تحلیل و موجب تبرید شود و صناعتی که مجاور گل باید بود موجب یبوست گردد مثل اکاری و طباخی جاه کندن
اما عادات از آن جمله است که ترک آن متغیر مزاج گردد و مراعات آن حافظ صحت و استقامت
مزاج بود اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت بجبری کرده باشد که موجب مواد فاسده

بالغ

باشد اگر بکلی از آن دفعتاً باز آید موجب ضرر و تغیر مزاج باشد پس بتدریج از آن باز آید
و از این جهت گفته اند العادات طبیعة خامسة اما واردات خارجی مثل ضمادات داخلیه
و کمادات و مشمومات که هم حافظ صحت است و هم مغیر مزاج و تغیری که از مشمومات
حاصل میشود از دیگران نمیشود و آنچه طیبه است بواسطه مناسبت با روح و سرعت نفوذ تقویت
و حافظ صحت بود و آنچه کریه است بالعکس و از آن جمله نضج با فتابات است که موجب تحلیل رطوبات
و استسقا بود و ربو و صداع بارده را مفید بود و چنین اند فان در ربوی گرم امراض رطوبیه را
نافع بود و استنشاق در زیت تشنج و اعیا را مفید است و مثل رش آب بروی موجب انتعاش
قوت و ازاله کرب و لهب میشود خصوصا که با گلاب بود فصل دویم در تعدید اسباب
عوارض بدنیه بدانکه اسباب حرارت حرکت نفسانی بود همچون فکر یا بدنی بود همچون حرکت
ریاضت و ملاقات مسخنات از ادویه و اغذیه خواه بحسب داخل و خواه بحسب خارج و تکاثف
مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون مفرطین و استعمال
مبردات داخل و خارج و فجاجت اخلاط و افراط در استعمال مسخنات و افراط در تحلیل
و تکثیر غذا و اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل با جودت هضم و سکون
و نوم و احتباس محللات و مجففات و اسباب یبوست استعمال محللات مفرطه و مجففات
بود و بحسب داخل و خارج و اسباب ملاست از داخل مثل تناول مرطبات و مولدات

اخلاط رطبه لذاعه و از خارج مثل استعمال سموم و روغن و اطلیه محلله و هوای نرم و آب جوش
ملاقات محللات و مجففات یا افراط در ریاضات بود داخلی و خارجی و اسباب احتباس
قوت ماسکه و ضعف دافعه و غلظ و لذوجت ماده بود و توجه طبیعت بود بطرف دیگر
و اسباب فساد شکل و قصور قوت مصوره یا رداءت منی بود و در اصل خلقت یا رداءت
انفصال شکل از رحم یا رداءت تقمیط یا سرعت حرکت نه در وقت خویش یا ضربه و سقطه
و مثل آن بود و اسباب سده حدوث چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثفل یا التحام منفذ
یا التصاق مجاری بواسطه ضمادی غلیظ یا یبس مجاری و اسباب اتساع مجاری ضعف ماسکه باشد
یا شدت حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه و اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت
ماده و شدت قوه جاذبه باشد و اسباب نقصان مقدار و عدد در اول خلقت
نقصان ماده یا ضعف مصوره بود و بعد از خلقت سببی از اسباب خارجی بود مثل آکله
و قطع و اسباب فساد وضع مفارقت عضوی شود بعضوی متشنج یا التهام بود یا ولادی بود
و مباعدت عضوی از عضوی متشنج یا استرخاء یا اثر قرحه باشد یا ولادی باشد و اسباب
تفرق اتصال آن از داخل ماده اکال یا محرق یا لذاع بود یا امتلاء حمد یا شده واجعه
یا بحران طبیعی یا حرکت عنیفه یا انفجار ورمی بود و از خارج مثل قطع سیف و کشیدن ریسمان
و سوختن یا لسع بود و اسباب قرحه جراحتی بود که متعفن گردد یا ورمی که منفجر گردد یا بثره که

متاکل شود و اسباب ورم امتلاء از اخلاط یا از ماده ریحی یا مائی بود و قوت عضو دافع
و ضعف عضو قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود و اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیله
که از رطوبتی مرخیه پدید آید یا امری خارجی باشد مثل ضربه و سقطه و اسباب وجع که عبارت
از احساس و ادراک منافی بود من حیث هو مناف سوء المزاج مختلف بود یا تفرق الاتصال
و چون اوجاع مختلف و متعدد است و اسباب آن نیز متعدد و مختلف بود و اوجاع
مشهوره پانزده است اول حکاک است و سبب آن خلطی حریف بود یا مالح بورقی
خشن بود و سبب آن خلطی خشن است دوم ناخس و سبب آن ماده تیز بود یا ریحی که تمدد عرضی
بود از جهه عرض چهارم ممدد است و سبب آن خلطی یا ریحی بود که ممد عصب یا عضل بود از جهه طول
پنجم ضاغط است و سبب آن ماده ریحی بود یا جائی بر عضو تنگ کند ششم مفسخ است
و سبب آن ماده بود که میان عضل و غشای او حادث شود هفتم مکسر است و سبب
آن ماده ریحی بود که میان عظم و غشای او حاصل شود هشتم رخو است و سبب آن
ماده بود که متخلل لحم و عضل باشد نهم ثاقب است و سبب آن ماده غلیظی بود
یا ریحی بود که طبقات اعضا واقع شود دهم مسلی است و سبب آن عین سبب
ثاقب است و فرق میان او و ثاقب آنست که ماده ثاقب را نفوذی بود و چنان محسوس
شود که گویا عضو را سوراخ میکنند و ماده مسلی در آن موضع محتبس بود یازدهم حدر است

و سبب آن خلطی بارد بود یا انسداد روح نفسانی بود چنانکه در هم ضربات و سبب آن
ورمی حار بود در عضوی حاس سنبرد هم اعیائیت و سبب آن یا تعب بود و آن اعیاء
تعبی است یا خلطی ممدد آن را اعیاء تمددی گویند یا خلطی لاذع و آن را اعیاء قروحی
گویند یا سبب ریحی بود و آن را اعیاء ریحی گویند چهاردهم لاذع است و سبب آن خلطی
حار بود پانزده هم ثقیل است و سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حاس که از غشا معلق
بود یا غشا گرد او بر آمده و بواسطه انجذاب غذا احساس ثقل کند یا سبب ورمی
بود که در عضو حاس واقع شود و حس عضو را باطل کند همچون سرطان نعوذ بالله و اسباب
سکون وجع قطع سبب موجع بود محللات و مستفرغات یا مخدرات و خواب
هم از مسکنات وجع بود و بحقیقت مسکن وجع قطع سبب بود و اسباب تخمه و امتلا از
و هبردن بنیه یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات یا توفر رطوبت فصلی و ہوا
تحلیل یا امری داخلی بود مثل ضعف معده یا هاضمه یا دافعه باشد یا ماسکه یا ضیق مجاری
و اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب یا وارد جرم عضو میشود یا وارد در روح
یا وارد قوت اگر وارد عضو میشود سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق اتصال بود و اگر
وارد روح شود سوء المزاج و تحلیل بکثرت استفراغ و اگر وارد قوت شود کثرت
صداع بعد از آن قوت بود و اگر اعتبار اسباب بعیده کند فساد هوا و ماکول

و یا شرب نیز از اسباب ضعف بود و اسباب حرکات غیر طبیعی یا پس مضعف بود
چون رعشه یا لبسه یا بوسی متشنج همچون فواق یا لس یا فضول موذی به نیز یه چون یا نقص
یا موذی بلذع چون قشعریره یا ریحی که طالب خروج بود چون اختلاج مقاله چهارم در احوال
و عوارض و علامات و این مقاله مشتمل بر ده باب است باب اول در احوال و اعراض
بدانکه احوال بدن انسان بمذهب جالینوس سه حال است صحت و مرض و حالت
ثالثه اما صحت هیئتی طبیعی بود که با وجود آن افعال از بدن انسان بسلامت صادر
شود و مرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه موجب آفت افعال بود و حالت ثالثه هیئتی
بود که نه حد صحت بر او صادق آید و نه حد مرض زیرا که هر حالتی که افعال مطلقا سلیم نیست
چون مشایخ و اطفال و ناقه و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمعند در وقتی واحد در
دو عضو همچون حال اعور یا مجتمعند در شخصی اما در دو جنس همچون صحت مزاج و مرض ترکیب
یا صحت خلقت و مرض مقدار یا مجتمع شوند اما در دو وقت همچون شخصی که در تابستان
یا در سن شباب صحیح بود و در زمستان یا در سن طفولیت مریض بود و یا بالعکس
اما احوال بنزد شیخ الرئیس صحت و مرض است و واسطه میان ایشان نیست و در تعدد
ثبوت برحدی که او گفته خلافیست اما عرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب
آفتی شود و او تابع مرض بود و شاید که عرض بنفس خود مرض باشد همچون صداع

که عرض حمی بود و نفس خود مرضی باشد و باشد که عرض سبب مرضی بود همچون وجع قولنج
که سبب غشی میشود و باشد چیزی هم سبب و هم مرض و هم عرض باشد چون حمی و سعال
که عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شوند به نفسه مرضی باشد و سبب الصداع عرق میشود
بواسطه اقتضای حرکت عنیفه و سل که عرض قرحه ریه است و سبب ضعف معده میشود و نفس
خود مرضی باشد و بدانکه مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس است جنس اول
امراض سوء المزاج باشد و آن هشت قسم است که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج
ساذج بود و مادی جنس دوم امراض ترکیب است و آن چهار قسم است خلقه و مقدار
و عدد و وضع اما امراض خلقه چهار است اول مرض شکل و آنست که شکل عضو از مجرای
طبیعی متغیر شود به جنسی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض مجاری
با آنکه فراخ شود مثل اتساع عصبه مجوفه یا تنگ گردد مثل خناق که تنگ شدن منافذ است بعضی
باشد گردد مثل انسداد عرق کبد و غیره سوم امراض تجاویف با آنکه بزرگ شود همچون
کیس انثیین یا کوچک گردد مثل صغر معده یا خالی شود چون خلو تجاویف قلب در فرح
مهلک و ممتلی شود همچون صرع و سکته چهارم امراض صفایح است چون ملاست
معده و خشونت قصبه ریه اما امراض مقدار بزیادت عضوی خاص بود چون عظم لسان
داء الفیل و زیادت عام بود همچون سمن مفرط و یا نقصان خاص بود مثل ضمور لسان و عام

بود همچون هزال مفرط مرض عدد زیادت عدد طبیعی بود مثل اصبع زایده یا غیر طبیعی همچون قطع
اصبع یا نقصان آن در اول خلقت اما مرض وضع چون زوال عضوی بود از موضع خود
بخلع یا غیر خلع جنس سیم از امراض مفرده تفرق اتصال است و اسم این مرض بحسب
موضع مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد
جراحت گویند و اگر متقادم و متقیح شده باشد قرحه گویند و اگر متقادم شود اگر در عظم واقع
شده باشد کسر گویند و اگر بعرض باشد صدع گویند و اگر بطول باشد و لعوج در غضروف
اگر بعرض بود فسخ گویند و اگر بطول بود نفخ و در عصب شق و شدخ گویند و در عروق
تبر و شق گویند اما امراض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود مثل سل مثلا
که از حمی دق و قرحه ریه مرکبست و تسمیه بعضی امراض بالحیثیت بهست همچون داء الفیل
و داء الثعلب یا بحسب محل همچون ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض بود همچون صرع
و بدانکه مرض اصلی باشد و بشرکت باشد و آنچه اولا حادث شود اصلی بود و آنچه ثانیا
حادث شود و آنچه بسکون اول ساکن گردد بشرکت بود و این بشرکت بود یا بواسطه
مجاورت بود یا بواسطه آنکه عضو مؤف طریق با وی بود یا آنکه میان دو عضو خادم و مخدومی بود
چون عصب و دماغ یا مبداء او فعل او بود چون حجاب و ریه یا محاذی عضو ماف بود چون صرع دماغ
معده را یا مصب مواد عضو بود چون بغل قلب را و پس گوش دماغ را و اربیه کبد را

و بدانکه اوقات و ازمنه در مرض که بسلامت منتهی میشود چهار است ابتدا و تزاید و انتها
و انحطاط و ابتدای مرض را زمان ابتدا گویند و مادام در تزاید بود زمان تزاید گویند
و چون واقف باشد که نه زاید باشد و نه کم زمان انتها گویند و چون نقصان پذیرد زمان
انحطاط گویند باب سیم در علامات و دلایل مشتمل بر مقدمه و هشت فصل است اما مقدمه بدانکه
علامت آنست که بدان استدلال کنند در احوال بدن و افعال که از قوی صادر میشود
و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض کنند همچون سرعت و اختلاف نبض
که دلالت به حمی کند یا دلالت بر محل مرض چون نبض منشاری که دلیل ورم حجاب است
یا دلالت بر سبب مرض کنند همچون علامات امتلا یا علامات ملازم مرض بود چون
تب حاره و ضیق النفس و وجع ناخس در برسام یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون
و ملمس یا دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل است و موقوف بر معرفت تشریح است
و استدلال بر آن بچند چیز کنند اول افعال اگر نه بر مجرای طبیعی بود دلیل آفتی بود در همه
افعال که قوی است و آفت قوی دلیل آفت آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت
افعال ارادی و حسی بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال قلب و دلالت بول بر کبد
و براز بر معده و امعا دوم موضع مرض چنانکه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبد است
و طرف ایسر که دلیل ورم طحال است سیم شکل ورم همچون دلالت ورم هلالی شکل بر آنکه

ورم بر محدب کبد است چهارم ما یستفرغ همچون بول و براز که در باب خود یاد کرده
آید و چون استدلال بانواع است در هشت فصل یاد کرده میشود فصل اول در علامات
مزاج بدانکه علامات و امارات مزاج ده است اول ملمس است اعتدال آن
دلیل اعتدال مزاج بود و میل آن به کیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد
دویم سحنه لحمی دلیل حرارت و رطوبت بود و سحنه شحمی دلالت بر برودت و رطوبت کند
و هزال از لحم دلیل برودت و یبوست و از شحم دلیل حرارت و یبوست بود سیم لون
بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت و سمرت دلیل حرارت و صفرت دلیل صفرا
و کمودت دلیل سودا چهارم موی کثرت و سواد و جعودت دلیل حرارت مزاج بود
و شقره و حمرت بر اعتدال دلالت کند و صهوبت و بیاض بر برودت پنجم
هیئت اعضا است سعت عروق و سینه و عظم عظم و تمامی خلقت دلیل بر حرارت کند
و ضد آن دلیل بر برودت ششم کیفیت انفعالات است سرعت انفعال از کیفیتی از کیفیات
دلیل بر غلبه آن کیفیت کند هفتم افعال طبیعی است از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال
بود و آنچه مشوش و سریع دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت باشد هشتم نوم و یقظه
کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل یبوست
نهم افعال نفسانی است طیش و جرات و حدت ذهن و سرعت کلام و کثرت آن

وکثرت انفعالات دلیل حرارت بود و جبن و بلادت و فرط حیا و وقار و انفعالات دلیل
برودت بود دهم فضول مندفعه است شدت رائحه و صبغ آن دلیل حرارت
بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلیل رطوبت و قلت آن دلیل یبوست
فصل دوم در علامات امتلا زیادتی کمیت اخلاط ردیه یا اخلاط صالحه باشد و علامت
امتلا مجملا ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انفتاح عروق و امتلای نبض
و انصباغ و غلظت قاروره و کلال بصر بود اما مفصلا علامت غلبه دم ثقل سر و تمطی
و تثاوب و نعاس و تکدر و بلادت حواس و حلاوت دهن و حمرت لون
و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از مواضع مستعده مثل بینی و بن دندان و تخیل
چیزهای سرخ بود و علامت غلبه بلغم بیاض لون و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت
براق و قلت عطش و ضعف هضم و جشای ترش و کثرت خواب و بلادت
حواس و تخیل آب و سرما و چیزهای سفید بود و علامت غلبه صفرا صفرت لون و خشم
و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین و لسع و ضعف اشتها و غثیان و قی و
قشعریره و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود و علامت غلبه سودا تیرگی لون و خشکی بدن
و غلظ خون و شهوت کاذب و کثرت افکار فاسده و وسوسه و خوف و تخیل چیزهای
سیاه و مهیب و تیرگی بود فصل سیم در نبض و آن حرکتی است از اوعیه روح که عبارت

از قلب

از قلب و شرایین باشد و هر نبضه مرکب است از بسطی و سکونی و انقباضی و سکونی
و قبض و بسط او از جهت جذب نسیم و دفع دخان است و اجناس نبض ده است
جنس اول ماخوذ از مقدار انبساط و اقسام بسیطه نه است اول طویل و او آنست
که اجزای او اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت و نرمی آلت بود
و کثافت لحم و صلابت جلد دوم قصیر بود و او مقابل طویل بود سیم معتدل در
قصر و طول بود چهارم عریض بود و او آنست که اکثر اجزای او در عرض محسوس شود
و سبب آن غلو عروق و رطوبت آلت بود پنجم ضیق و او مقابل عریض بود
ششم معتدل در عرض و ضیق هفتم شاهق است و او آنست که اجزای او در ارتفاع
محسوس شود و سبب شدت حاجت و مطاوعت آلت بود هشتم منخفض است و او مقابل
شاهق بود نهم معتدل در شهوق و انخفاض و از ازدواج این بیست و هفت
قسم حاصل میشود اما آنچه مشهور و اسمی دارد شش است اول عظیم و آن نبض
طویل عریض عمیق بود دوم صغیر است و آن مقابل عظیم بود سیم معتدل در عظم و صغر
بود چهارم غلیظ است و او آنست که در عرض و شهوق زاید بود پنجم دقیق است و او در مقابل
غلیظ است ششم معتدل در غلیظ و رقت بود جنس دویم ماخوذ است از زمان حرکت
و آن سه قسم است اول سریع و او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود

وسبب آن شدت حاجت دوم بطی و آن مقابل سریع بود سیم معتدل در سرعت
و بطوء جنس سیم ماخوذ است از زمان سکون و آن سه قسم است اول متواتر است
و او آنست که زمان حرکت او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود
دوم متفاوت است و او در مقابل متواتر بود سیم معتدل در تفاوت و تواتر است
جنس چهارم ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسم است اول صلب بود و او آنست
که انگشت با عضای تمام حرکت انبساط او فرو نشاند و سبب آن یبوست جرم رگ
باشد دوم لین و او در مقابل صلب بود سیم معتدل در صلابت و لین جنس پنجم
ماخوذ است از لمس آلت و آن سه قسم است اول حار است و سبب آن اسباب
مسخنه بود دوم بارد است و آن در مقابل حار بود سیم معتدل در حرارت و برودت
بود جنس ششم ماخوذ است از امتلا و خلو آن سه قسم است اول ممتلی بود و آن چنان
باشد که در اندرون عروق چیزی زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلا بود
دوم خالی و آن در مقابل امتلا بود سیم معتدل در خلو و امتلا جنس هفتم ماخوذ است
از کیفیت قرع و آن سه قسم است اول قوی و او آنست که در انبساط سخت بانگشت
کوبد و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب و فرح معتدل دوم ضعیف و آن در
مقابل قوی بود سیم معتدل در قوت و ضعف جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف
مساوی باشد

وان

صلب صفت رگ گویند

ملمس نرمی باشد

قرع کوبیدن

جابر

و آن دو قسم است اول مستوی و سبب آن از اسباب بود یعنی بر مجرای طبیعی باشد
و آن عبارت از آنست که در جمیع نبضات یعنی قرعات مساوی بود دوم مختلف
و آن مقابل مستوی بود و این مختلف بر دو قسم است منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست
که اختلاف او نظامی باشد یعنی در چند دور که کند بر آن یک اختلاف باشد و مختلف غیر
منتظم آنست که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلاف ظاهر شود جنس نهم
ماخوذ است از حال وزن و آن نسبت زمان حرکت با حرکت و زمان سکون با سکون و نسبت زمان
سکون با حرکت باشد و او یا جید الوزن بود یا ردی الوزن جید الوزن آنست که بر مجری طبیعی
بوده باشد یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و ردی الوزن سه قسم است
اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزن لایق سن صاحب نبض تجاوز کرده
باشد چنانکه وزن نبض صبی همچون وزن نبض شباب باشد دوم مباین الوزن
و آن نبضی بود که از وزنی که لایق سن صاحب نبض باشد قاصر بود چنانکه وزن نبض شباب
مثلا مثل وزن نبض صبی باشد سیم خارج الوزن و آن نبضی باشد که وزن او مشابه هیچ
وزن از اوزان نباشد و بباید دانست که در حرکات نبض طبیعت نسبتهاء موسیقار موجود است
زیرا که همچنانکه تالیف نغمات با دوار ایقاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات متخلل میگردد
تمام میشود نسبت ازمنه نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعی است و نسبت آن در ضعف و قوت

همچون نسبتی بالبعر است واگر این نسبت منتفق است چنانکه در ازمنه او هیچ اختلاف نباشد آنرا منتظم گویند والا غیر منتظم وازانواع نبض که او را نامی نهاده اند ومشهور است اول غزالیست وآن نبضی باشد که مختلف بود در سرعت وبطوء چنانکه اول بطوء باشد ثانیا بسرعت بازی شود وبتدریج هربار سریع تر شود وشبیه بحرکت غزال بود دویم موجی وآن نبضی باشد مختلف در عظم وصغر وشهوق وعرض وامتلا بطریق موج آب محسوس شود سیم دودی وآن نبضی بود که مثل موجی باشد اما او در عرض وامتلا باشد ضعیف تر بود چهارم نملی وآن صغیر تر از دودی بود پنجم منشاری وآن نبضی بود که مختلف باشد در عظم وصغر وصلابت ولین وشهوق وانخفاظ وکان بعضی اجزای او شاهق بود وبعضی منخفض ششم ذنب الفار و او آنست که نبض متحرک شود بتدریج ضعیف وصغیر میشود وباز بدرجه اول عود میکند وبدین وتیره ضعیف شود هفتم مسلی واو مانند ذنب الفار الا آنکه عود او بدرجه اول بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شده و ذنب الفار دفعتا عود کند هشتم ذوالفترت واو آنست که در زمانی که توقع حرکت باشد ساکن گردد نهم واقع در وسط واو آنست که در زمانی که توقع سکون بود متحرک شود دهم مرتعش واو آنست که حرکت او چون حرکت رعشه بود یازدهم ملتوی واو آنست که مثل ریسمان پیچیده محسوس شود دوازدهم مطرقی دوالقرعتین نیز گویند واو آنست که دو قرع کند چنانکه حرکت انقباض

او محسوس شود وشبیه بحرکت مطرقه نیز است سیزدهم مرتعد واو آنست که حرکتی چون حرکت رعده محسوس گردد واین مجموع دلیل بر سوء حال مریض بود فصل چهارم در نبض اسنان واجناس وفصول واعراض اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم واقوی بود از نبض اناث اما نبض حبالی اعظم وسریع ومتواتر بود اما باعتبار اسنان نبض صبیان به لین مایل بود ونبض شبان به عظم وقوت مایل بود ووزن وصبیان لایق بر همه آنست که زمان انقباض وانبساط مساوی بود ودر شبان زمان انبساط اندکی زاید بود ونبض کهول بصغر وبطوء مایل بود ووزن لایق بایشان آنست که در زمان انقباض از انبساط اندکی کمتر بود ونبض مشایخ صغیر وبطی ومتفاوت بود ووزن لایق بایشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض بود اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود ودر صیف سریع ومتواتر ودر خریف مختلف وضعیف ودر شتا بطی ومتفاوت ونبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم ویقظه ابتدای خواب نبض صغیر ومتفاوت بود ودر بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع وعظیم بود واگر بغتة بسببی خارجی بیدار شود نبض سریع ومتواتر ومختلف بود وباشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض قوی وعظیم وسریع ومتواتر بود واگر بحد تعب رسد نبض در قوت وعظم ناقص ودر سرعت وتواتر زاید بود واگر بافراط بود نبض دودی ونملی شود اما باعتبار اگر استحمام آب گرم باشد

انقباض در پهنی نبض وانبساط هم در پهنی نبض

شتا زمستان باشد صیف تیرماه باشد خریف پاییز باشد

نبض
باعتدال و تحلیل رسد نبض سریع و قوی بود و اگر تحلیل رسد صغیر و متفاوت بود و اگر
تحلیل بافراط بود سریع و متواتر بود و استحکام باب سرد نبض در قوت زاید شود و در عشق
متواتر ناقص و اگر بافراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت گردد اما باعتبار عوارض
نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر باشد و در خوف و خجالت عظیم و بطی
متفاوت بود و در شر و در غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فرح سریع و در نعش
و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتدا وجع منتظم عظیم و سریع و اگر مسواد شود صغیر و متواتر
شود پس ... و ضعیف شود اما نبض در ورم اگر ورم حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعد بود
و در انتها در سرعت و تواتر افزاید و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود و در ورم لین
موجی و در ورم صلب منشاری بود والله اعلم فصل پنجم در قاروره و آنرا تفسره نیز گویند
و استدلال بآن باعتبار هفت جنس بود اول لون است و طبقات آن نه است اول
صفرت و مراتب آن شش است اول تبنی و آن دلالت بر قصور نضج کند دوم اترجی
و آن دلیل حسن حال نضج بود سیم اشقر و آن دلیل حرارت بود چهارم نارنجی و آن دلالت
بر شدت حرارت کند پنجم ناری و آن زاید از نارنجی بود ششم زعفرانی و آن دلیل حرارت
مفرط بود دوم حمرت و مراتب او چهار است اول اصهب و آن دلیل غلبه دم باشد
دوم وردی و حمرت او زاید از اصهب بود سیم احمر قانی چهارم احمر اقتم و آن در حمرت

اوجاع درد باشد

... باشد

صلب سفت باشد

آب زرد و روشن بیشتر بسبب
... و علت غضب یا تشنگی یا غم و ترس یا آفتاب
و اگر زرد بود برنگ آب شیره
و یکساعت بگذاری روشن شود دلیل او علت
بود و خام راه علت

آب سرخ و روشن علامت تیزی
صفرا بود و آب رنگ ... یعنی ...
از تیزی خون بود

آب سرخ و کف زرد بر سر شیشه
علامت یرقان بود

و چون آب روشن بود و بعد از
یکساعت بگذارند سبز شود دلیل
آغاز پنجم تا ... علت باشد

بکمال بود و مجموع دلیل غلبه خون باشد سیم خضرت و مراتب او پنج است اول فستقی
و آن دلیل برودت بود دوم آسمان گون و آن دلیل زیادتی برودت بود سیوم
نیلجی و آن دلیل برودت بافراط بود و این هر سه در صبیان و مشایخ دلیل تشنج و فالج
بود چهارم کراثی و آن دلیل احتراق اخلاط بود پنجم زنجاری و آن دلیل بر احتراق شدید
و دلیل هلاکت بود چهارم السواد است و مراتب او چهار است اول اسودی که ماخوذ از زعفرانی
بود یعنی زعفرانی بود که بسیاهی زند و او دلالت بر یرقان و تکاثف صفرا کند دوم
اسودی از احمر اقتم بسیاهی زند و آن دلیل غلبه خون و احتراق آن باشد سیم اسودی
که از خضرت حاصل شده باشد و او دلیل سودای صرف بود چهارم اسودی که از بیاض
ماخوذ باشد و او دلیل بر احتراق بلغم بود و بالجمله بول اسودی دلیل حرقت مواد یا فوت
حرارت غریزی بود بغایت بد باشد خصوص مشایخ و لن را و در ابتدای حمیات اگر
نه اول چیزی سیاه مثل ابکامه و آتش موبز کرده باشند از انحصاری ابنا سه پنجم
بیاض است و آن دو قسم است اول رقیق شفاف و آن دلیل برودت بود و ...
نسخت از نضج دوم ابیض حقیقی و او اصناف است اگر مخاطی بود دلیل غلبه بلغم و اگر بادّ
و ... باشد یا چون شیر بود دلیل ذوبان باشد و این در آخر دق بود و فقاعی بادّه
دلیل قروح آلات بول باشد و فقاعی ... دلیل خضاب با مواد خام باشد

و چون سبز بود و بگذارند
باز زیرکه اول بود میان علت
بود و پنجم ان علت و چون اول
سبز و بگذارند روشن شود دلیل
اقبال و راحت و زایل گشتن
علت بود

و اگر آب سیاه که در تبها قوی باشد
و از پس سرخ و سیاه شود علامت
سوختن اخلاط بود و دلیل مرگ
باشد و اگر ... سبز باشد از تب ...
... علتها از سودا
... زرد دلیل
آب ... باشد
و سیاه و میل بسبزی دلالت
بسبز بود

غریزی طبیعی باشد

آب سفید و ... از بلغم باشد
و رطوبت و آب سفید و روشن
از ضعف و ... بود

در صافی یا رسوب بغایت بد باشد و اگر مشابه منی باشد دلیل بحران امراض
بلغمی بود و آنچه مشابه شیر و ماست بود در امراض حاده دلیل هلاک بود و از الوان
بول یکی آنست که مشابه غساله لحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم بود و دیگر آنکه
مشابه لون زیت بود و آن دلیل بد بود خصوصا که منتن (متعفن) بود جنس دویم از دلایل قوام
بول بود و آن سه قسم است اول رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج
و ضعف کلیه و آلات بول دویم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود یا آنکه
که دلیل نضج مواد غلیظ یا انفجار اورام یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر بعد از نضج
کم شود نیک بود و اگر متمادی گردد خصوصا در حمیات حاره بد باشد سیم معتدل از غلظ
و رقت آن دلیل نضج تام و حسن حال بود جنس سیم رایحه بول است و آن شش قسم است
اول عدیم الرایحه و آن دلیل برودت مزاج بود و نقصان حرارت غریزی
دویم منتن و آن دلیل قروح مجاری بول بود یا اخلاط عفنه سیم حامض الرایحه
و آن در مرض حاره دلیل قوت حرارت غریزی کند یا دلالت بر حدوث حرارت
غریبه که از مواد بارده حاصل شده باشد چهارم حلو الرایحه و آن دلیل غلبه دم باشد
پنجم خفیف الرایحه و آن دلیل فساد صفرا باشد ششم زهم الرایحه و آن زهمت
ناک بود و آن دلیل فساد رطوبت بود جنس دویم زبد قاروره [illegible]

متمادی طول کشد

رایحه بو باشد

متعفن

کف را گویند

سرخ رنگ میل بسیار

زبد رطوبتی لزجه بود و فاعل او ریحی بود که در جوهر بول باشد و سود او شعوره زبد
دلیل یرقان بود و کبر آن و بزرگی دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و
رطوبت بود جنس هشتم قلت و کثرت بول و آن اگر کمتر از آن باشد که می باید
نسبت با مشروب دلیل مقدمه استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر
از آنکه می باید باشد دلیل استفراغ رطوبات زایده با ذوبان اعضا
جنس نهم صفا و کدورت و آن غیر رقت و غلظ بود بول کدر دلالت کند
بر اشتغال طبیعت به نضج یا اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت کند
بر عدم نضج جنس دهم رسوبات و او جوهری باشد که از مائیت غلیظتر
بود و از وی متمیز شود خواه مترسب شود و خواه متعلق باشد و استدلال از آن
بچند وجه کند اول از جوهر او و آن یا طبیعی باشد یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد
یا زرد و متصل الاجزا و متخلخل و [illegible] بود و چون تحریک کند زود
منبسط گردد و متفرق شود و زود راسب شود و دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تام
اما غیر طبیعی یازده قسم است و هر یک را اسمیست اول خراطی و او چون
صفایح است کبار و صغار اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه بود و اگر سپید
بود دلیل خراشیدن اعضای بول بود و اگر مکدر بود یا شبیه بقلس یا حر بود و

آب شدن

اگر چون نخاله بسته یا پشم در بن
شیشه باشد فراز یکدیگر
بیک دیگر دلالت بر سختگی علت
و آخر شدن علت کند و اگر دور
از یکدیگر باشد دلیل خامی علت
باشد و اگر زرد یا سرخ باشد
علامت درازی علت باشد و اگر
بر سر شیشه باشد دلیل عجز
طبیعت بود و قوت بیماری باشد
و اگر رسوب در روی شیشه بلند باشد
دلیل سوختگی علت بود و قوت
طبیعت و زیادتی تری از سبب
مثانه بود و اگر آب سبز بود دلالت
بواسیر میکند یا بعلت سپرز

به هموار

سفید بود نخاله گویند و دلیل جرب و قروح مثانه بود اما صغار اگر سفید بود نخاله گویند و دلیل
جرب مثانه بود و ذوبان اعضا و اگر سرخ بود آنرا کرسنی گویند و ارکسند یا از کلیه آید یا دم
محترق بود دوم رشیشی و سویقی نیز گویند و از نخاله خوردتر بود و اگر سفید بود دلیل
ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه بود دلیل احتراق خون باشد سیوم
لحمی و آن شبیه بجوهر گوشت باشد و سبب آن سبب کرسنی گویند چهارم وسمی
و آن همچون جوهر جو باشد و دلیل بود بر ذوبان شحم یا سمین پنجم مدی و آن
دلیل انفجار دوبیلی باشد یا قرحه ششم مخاطی و آن خلط خام بود هفتم شعری و آن
چون تارهای موی بود و آن از اخلاط خام و انعقاد حرارت و رطوبت شبیه تا شد
هشتم شبیه بقطعهای خمیر و آن از ضعف معده و امعا بود یا از شاول لیف نهم
رملی و آن دلیل حصات و رمل بود و اگر سرخ بود از کلیه و اگر سفید یا زرد بود از مثانه
دهم رمادی و آن شبی خاکستر بنماید و دلالت بر احتراق بلغم کند یا ماده که بطول
و مکث منعقد شده باشد یازدهم علقی و آن شبیه بخون بسته باشد اگر با بات
منمزج باشد دلیل ضعف کبد بود و الا قروح مجاری دوم استدلال از مکان
رسوب و آن سه قسم است اول طافی و او آنست که طافی بود و بر آید دلالت
بر قلت نضج و کثرت ریح کند دوم معلق و او آنست که در وسط باشد دلیل توسط

رشیشی ریزه ریزه را گویند
سویق آرد جو یا ...

ذوبان ... پیه

حال

حال نضج کند سیم راسب و آن طبیعی باشد نیک بود و اگر غیر طبیعی بود بد باشد
زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سیوم استدلال از وضع رسوب بود
ملاست و استوا، رسوب محمود و دلیل نیک بود و در رسوب مذموم به عکس این بود
و لشت و پراکنده که آن از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیات
رسوب شده مخالطت و ممازجت آن با بول دلالت بران کند که از کبد و حوالی آن
باشد و اگر متمیز بود و ممتزج نبود دلالت کند که از مثانه و ما یلی او است پنجم استدلال
از زمان رسوب اگر ظهور رسوب زود باشد دلیل هضم نیک باشد و اگر دیر بود بعکس
این و بباید دانست که بول زنان سفیدتر و غلیظتر از بول مردان بود و بول زنان
آبستن صاف بود و در وسط آن چیزی چون پنبه منفوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای
حمل مایل برقت بود و در انتها مایل بحمرت بود و بول نفسا مایل بسواد باشد و بول
صبیان سفید و غلیظ بود و بول شبان مایل بناری و معتدل القوام بود و بول کهول
مایل به بیاض و بول مشایخ سفید و رقیق بود والله اعلم فصل ششم در براز و استدلال
بدان از چند وجه کنند اول از کمیت آن اگر زاید بود از فضله طعام دلیل کثرت اخلاط
یا ذوبان اعضا بود و اگر از آن کمتر باشد دلیل ضعف دافعه بود یا احتباس که در
قولون یا امعا حادث شود دوم از قوام آن اگر رقیق بود و زج دلالت بر اخلاط

براز ثفل را گویند

آمده شود

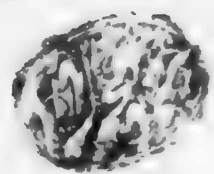
کند و در تب حاد دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر نضج باشد دلالت بر سده کبد
یا ضعف مجاری یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند و در منبسط غلظ اگر با رطوبت بیامیخته بود
از تحلل و حرارت یا یبس اغذیه یا طول مکث بود و اگر برطوبت ممزوج باشد دلیل
بر کثرت رطوبات و قلت براز بود سیم استدلال از لون بدانکه لون براز طبیعی
که ناری بود و شده آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان آن دلیل ضعف هضم باشد
و بیاض آن از سده مجاری مراره بود و هم یرقان بود و اگر بوی ریم ازان آید دلیل
انفجار قرحه بود و خضرت آن از مرار زنجاری و کراثی بود و باقی الوان براز مثل الوان
بول بود چهارم استدلال از هیئات آن و هیئات طبیعی آن است که جبلی بود پس
اگر منفخ بود همچون زبد کاو دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت اگر پیش از وقت
تقاضا کند و در خروج سریع بود دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه و اگر تاخیر کند
و بطی الخروج باشد از ضعف هاضمه یا دافعه یا برد امعا یا تناول قابضی باشد ششم
استدلال از رایحه اگر نتن او زاید باشد از آنچه معتاد است از عفونت اخلاط یا خرابی
اعضا بود و یا تخمه همچون اعتبار روایح بول باشد هفتم استدلال از زبد آن کند
و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح کند و براز طبیعی آنست که متشابه الاجزا بود
و معتدل باشد در رقت و غلظ و از قراقر خالی بود و منتن و عدیم الرایحه نباشد و بسهولت

الخروج

الخروج و غیر لاذع باشد فصل هفتم در بحران بدانکه بحران عبارت است از تغیر عظیم که دفعتاً
واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن
یاغی و بدن را مملکت و روز بحران را روز جنگ و قتال پس اگر در این روز سلطان که
طبیعت است دشمن را که مرض است بشکند و برو غالب آید و از مملکت براند آنرا بحران
تام جید گویند و این بحران موجب صحت شود بزودی و اگر سلطان غالب شود لیکن دشمن را
بکلی دور نکند بلکه محتاج بود بمقاومت دیگر آنرا بحران ناقص جید خوانند و دلیل طول مرض
بود و اگر دشمن غالب آید نعوذ بالله و سلطان را بشکند و مملکت را بدست فرو گیرد و آنرا
بحران تام ردی گویند و بغایت بد باشد و اگر دشمن غالب آید اما محتاج به مقاومت دیگر
باشد یا مملکت را مسخر کند آنرا بحران ناقص ردی گویند و بدانکه انتهای مرض یا به بحران
باشد یا بتحلیل ماده بتدریج و وقوع بحران یا بانتقال ماده از عضوی بعضوی و این را انتقال
گویند پس اگر ماده در عضو رییس بعضوی خسیس نقل کند آنرا انتقال جید گویند و اگر از عضو خسیس برییس
نقل کند آنرا انتقال ردی گویند و بحران محمود آنست که بعد از نضج تام در روز باحوری واقع شود
و بحران دفع ماده کند نه باشتغال و در عقب آن خفت و راحت حاصل شود و بحران مذموم بعکس
این باشد و همچنانکه در روز جنگ و مصاف که از طرفین به تهیه اسباب و اساس مشغول شده اند
امورها به مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر پیدا شود در روز بحران نیز امورها به مثل اضطراب

و سوء حال مریض واقع میشود و بحرانی که بدفع ماده باشد بقی یا اسهال یا ادرار یا رعاف یا عرق
دفع ماده کند و هر یک را ازین علامتی باشد که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده
اما علامات قی ضیق نفس و غثیان و تلهب و سیلان و اختلاج لب و وجع معده و ثقل ان و تاریکی چشم بود
علامات اسهال ثقل بطن و قراقر و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات رعاف صداع و ثقل
گوش و اشتعال سر و سرخی روی و خارش بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظ و
و کثرت بول و علامات عرق نبض موجی و نداوت و انتفاخ بشره و بحران که با ادرار
و عرق واقع شود ماده رقیق دفع کند از آن جهت بحرانی که با آن واقع شود
اکثر ناقص بود و هر بحران که در ابتدای مرض واقع شود مهلک بود و گر از تزاید
ناقص باشد و در انتها تام باشد و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای
بحران طریق آنست که مریض را بهیچوجه تحریک نکنند و روزهای بحران را ایام
باحوری گویند اول آن چهارم مرض است و باشد که در امراض حاده مقدم کند
و در سیوم واقع شود و بحران جید در روز چهارم منذر باشد به بحران هفتم
و روی منذر بود به بحران ششم و اگر بحران واقع شود بد باشد و اگر در پنجم واقع شود
نیک بود و روز هفتم بحرانست و در این روز بحران جید قوی واقع شود و روز
نهم منذر است به بحران و در یازدهم و اگر روز دهم بحران واقع شود بد باشد

و در هشتم



و در هشتم نادر واقع شود و اگر شود بد باشد روز یازدهم بحرانست و منذر است بحران
چهاردهم و در حرارة دهم بحران بد باشد و در سیزدهم همچون روز هشتم بود و در روز چهاردهم
روز بحرانست و در آن روز بحران قوی جید بسلامت بود و بحران در یازدهم بد باشد
روز هفدهم روز بحرانست و منذر است به بحران بیستم اگرچه هم در نوزدهم بحسب نادر
واقع شود بد باشد و در روز بیستم و بیست و یکم روز بحرانست اقوی باشد و در روز بیست
چهارم روز بحران است و در این روز بحران قوی واقع شود و در روز بیست و هفتم روز بحران است
و بعد از آن سی و یکم و سی و چهارم و هر بحران که بعد از این واقع شود آن بحران را قوت
نباشد روز سی و هفتم روز بحرانست و بعد از آن چهلم و بقول بقراط بعد از چهلم روز بحران
نباشد اما بقول بعضی در شصتم و هشتادم و صدم و صد و بیستم نیز واقع شود والله اعلم
فصل ششم در علامات ردیه و محموده در امراض بدانکه علامات محموده در امراض ثبات
قوت و سنجیده و اشتها و سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع معالجات بود و در جمیع
ظهور بشرات بر لب و بینی و بحران جید در روز بحران و خواب شب و اول روز و خفت
و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیک بود و علامات ردیه خلاف
این بود و چشم در گود افتادن و گشاده ماندن دهن و نفس بپا بر و حدت تیز بینی
و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و دایما نظر بر یک جای و بر یک جای انداختن

وبسیار انگشت در بینی کردن سجده شدن لب و به پشت باز افتادن و روی از مردم
گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت یکبار
و بسیار گفتن کم گوئی و اضطراب در غیر روزهای بحران و هر لحظه بر جستن و نشستن و از برگ
ترسیدن و یرقان پیش از هفتم در رعاف مفرط یا ظهور خفه و عطسه در اول مرض همه علامات
بد بود در حمیات حاده بر هم سودن دندان و برودت اطراف با حرارت تب و سبات
و ضعف نبض و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان و ظهور عدسی سیاه با تفسح و رعاف
سیاه اندک بد بود و بول سیاه و بول سفید مجموع علامات بد بود و نفس عظیم و حدوث
خناق در غیر ایام بحران و طلب هائی تاریک و سواد و خضرت و تیرگی لون و هذیان
گفتن با سکون و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن
بینی و گوش و بول رقیق ابیض در سرسام و اختلاط عقل و برودت ظاهر با حرقت
باطن و گشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود بسیار باشد که نزدیک مرگ
مرض و وجع ساکن شود بغتتاً بی سبب ظاهری و آن بجهت آن باشد که طبیعت از حیات
نومید گردد و ترک تصرف کند و آن نیز دلیل مرگ بود و علامات نکس ساکن
شدن تب بود بی وقوع بحران و ضعف و عدم اشتها و غثیان و حدت
نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهیج روی و پشت چشم و صبغ بول و علامات

طول

طول مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در ابتدای مرض بود والله اعلم
خاتمه در انذار به حوادث و انتقال از علتی بعلتی دیگر اما انذار حوادث چنان بود
که کسی را تغییری حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوت طعام و جماع و بول
و براز و عرق یا در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان دم و بواسیر و طمث
منذر بمرض باشد و خفقان هم منذر بود بمرگ مفاجات و کابوس و دوار از صرع
و سکته و اختلاج بسیار به تشنج و خدر اعضا بفالج و اختلاج و جبه بلقوه و ثقل و کلال بدن
با کثرت عرق منذر بود بسکته و فالج و حمرت روی و چشم و سیلان دمع و نفرت
از روشنی منذر باشد بسرسام و حزن بی سبب و کثرت فکرهای بد منذر باشد بمالیخولیا
و سرخی روی با کمودت و غلظ منذر باشد بجذام و تهیج روی و چشم با استسقا و ورم
صداع و شقیقه به نزول آب در چشم و انتشار و ثقل و نبض در طرف راست منذر بود بعلل
کبد و ثقل کرگاه و خاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها و قی و وجع و نفخ اطراف بقولنج و علّه معده
که بسبب کرمهای خورد بود منذر بود به بواسیر و حدوث قوبای بسیار به برص و بهق ابیض منذر
بود به برص و سیلان طمث در زنانی که حامله باشند بسقوط و سخت شدن و بر آمدن ساق
به دوالی و داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه و سل و عرق و بول منتن بحمیات
عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان باشد که اگر در حمیات

حادّه صمم حادث شود و بعد از آن اسهال صفراوی دست دهد صمم زایل شود و همچنین بعد
باسهال صفراوی زایل گردد و استسقا باسهال بلغمی و مائی و تشنج رطب بحمی و جنون
به بواسیر و سعال بورم خصیتین و فواق امتلائی بعطاس زایل گردد و همچنین داء الثعلب
و دوار کرده و دیگر اعضا بدوالی و داء الفیل زایل گردد والله اعلم قسم دویم در طب عملی و آن
مشتمل است بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت و این مشتمل است بر ده فصل فصل اول
در تدبیر حبالی و مولود بدانکه هر گاه علامت آبستنی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت
و قی و اسهال و فرح و اصوات هایله و تعب و ریاضت و بوهای تیز احتراز نمایند تا چهار
ماه بگذرد و بعد از آن اگر چیزی از اینها بسبب اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون بماه
هفتم رسد همان احترازات مرعی دارند و سکنجبین و کلکلبیس کاهی خورند و لطیف غذا باشند
و اسقاط شهوه در گل کنند اما مولود باید که در خانه بزاید که معتدل بود و چون بزاید ناف
او را بالای چهار انگشت قطع نمایند و خرقه بروغن بیالایند و بران نهند و مولود را با آب
نمک بشویند چنانکه آب به بینی و دهان او نرسد و اگر با آن آب سماق و شادنه و حلبه باشد
بهتر بود و بعد از آن با آب فاتر عذب بشویند و انگشت بعسل در کام او نهند و در قماط پیچند
هر عضوی بجای خود نهند و به رفق ببندند و در خانه تاریک پرورش دهند و هر روز او را به رفق
تحریک کنند و هر چند روز باب فاتر بشویند اما رضاع بدانکه شیر مادر نسبت بطفل اتم است اگر

مادر صحیح المزاج باشد و لیکن تا چهار روز نگذرد شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد و در این
چهار روز اگر دایه گیرند اختیار مرضعه کنند خوش شکل و نیکو خلق بود و سال او میان بیست و پنج
و سی و پنج بود و معتدل المزاج و پستان بزرگ و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام
باشد و شیر پسر بهتر از شیر دختر است و چنانکه گفته شد چهار روز از وضع حمل او گذشته باشد
و غذاهای لطیف معتدل تناول کند و در بامداد اندکی پستان را بدوشند پس در دهن
طفل نهند و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب نمایند و با او مجامعت نکنند و اگر شیر غلیظ
بود ملطفات تناول کنند مثل سکنجبین ساده یا بزوری و صعتر و نانخواه و ریاضت معتدل
مفید بود و اگر شیر رقیق بود اغذیه غلیظه مثل هریسه و ترید تناول کنند و اگر شیر بسیار بود
چنانکه موذی بطفل گردد تقلیل غذا کنند و تضمید پستان بزیره و عدس و سرکه و اگر امر
خارجی حادث شود شیر لطیف بدهند تا اثر آن امر بر طرف شود و مدت رضاع دو سال است
چون نزدیک فطام بود آب بدهند و بتدریج معتاد بطعام گردانند و شیربرنج و نان در شیر
و عسل سرشته دهند چون اثر برآمدن ثنایای او ظاهر شود روغن بابونه و عسل در لثه او بمالند و پیه
مرغ و خرگوش در گردن و بن دندان او بمالند و اگر انگشت بسیار خایند دهن او را بعسل و نمک بشویند و قطعه
بیخ جهک بر دست او نهند و در وقت شخ کفیدن تیز بن دندان و زبان او بمالند و در امراضی که او را
حادث شود معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کردن و مرضی که اطفال را بسیار عارض میشود ذکر میکنند اما در

استطلاق شکم او را الکمون و انیسون و ورق گل و سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از آن ستاده نشود
و زرده تخم نیم برشت بدهند و شبت و ثوم نیز مفید بود و اگر متمادی شود و اندکی پنیر مایه بزغاله با آب سرد
بدهند و در احتباس سبانا از عسل و فوذنه و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم
بمالند و در سوء تنفس بن گوش بر روغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بیاشامد و در زیر کام
سر طفل را گرم دارند و اندکی عسل دهند و سعی کنند تا قی کنند و به انگشت یا پر مرغ چرب کرده بحلقوی
او فرو برند چنانچه از تی باد برسد و در سعال صمغ عربی و کثیرا و دانه به و فانید یا شیر یا روغن بنفشه
بدهند و در وجع گوش حضض و صعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر
از گوش رطوبتی بیرون آید پاره صوف بعسل و شبت و زعفران آلوده کرده در گوش نهند و در
قی کردن بسیار شراب سیب و اندکی پوست پسته دهند و معده را الجا نبات طلا کنند
و در پیچیدن شکم آب گرم دهند تا بیاشامد و بر شکم نیز ریزند و روغن زیت در شکم مالند و در
قلاع که عبارت از بثرها بود که در دهان حادث شود و از آن هرچه سیاه بود قتال
بود باید که دهان را بماء العسل بشویند و بنفشه و گل و گشنیز بر بنید و بر آن افشانند و سماق
و پوست انار و گل نار نیز مفید بود و اگر عطسه متواتر کنند و علامات ورم دماغ با حوال آن
ظاهر گردد علاج آن باید کرد و اگر علامت ورم نباشد بادروج را آب بنید و در بینی او دمند
و اگر از قطع ناف ورم در آن موضع حادث شود شنکال و ملک بطم در روغن بجوشانند و آن بند

درحق

در حلق او چکانند و در ناف نیز بمالند و اگر دیر بند ملی شود عروق خون سیاه شان و انزروت
و آشته و مر بسایند و بر آن افشانند و در بی‌خوابی و اضطراب روغن خشخاش و کاهو در آب
بجوشانند و در سر بمالند و شراب خشخاش بدهند تا لعق کنند و در فواق جوز هندی با شکر
دهند و در ورم حلق تلیین کنند شیاف و رب توت و شراب بنفشه بدهند و در خرخره
خواب بزرگ بکوبند و با عسل بدهند و در ریح الصبیان که عبارت از بثرها باشد شبیه به ریح
بود صعتر و جند بید ستر و کمون و عود الصلیب بسایند و بدهند و در خروج مقعد جفت و گلنار
و مورد و گلنار و پوست انار و شب یمانی بجوشانند و در آب آن نشانند یا آن آب بر رگ‌های
بریزند و بر آن جای نهند یا آب ورق یا رسنگ بر مقعد مالند و در زحیر که از سرما بود کمون
و سپندان با روغن گاو بدهند و آجری گرم کنند و نمدی بر سر آن اندازند و بر آن نشانند یا زرده
تخم مرغ نا پخته بر سر نمدی بر آن نهند و بر آن نشانند چنانچه زرده بمقعد او رسد و در تولد کرم‌های
خورده در نواحی مقعد راسن و عود و شکر بدهند و شیاف از مغز هسته زردالو ملح و شفتالو با برگ
آن استعمال کنند و در کرم دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و رمنه و زهره گاو و شحم الحنظل بر شکم
طلا کنند و طفل را چون از شیر باز گیرند باید که در ابتدا با طعمه لطیف لین کنند و تا قوت بگیرد و حجام نیز بد
و از خوف و غضب و اضلاق بد و غم و بی‌خوابی نگهدارند و چیزی قوت ده دیدن و باری کردن پیدا کنند
کنند تا بلعب مشغول شود و چون ریاضت بسیار زاد و چون شش ساله شود به مکتب بسپارند و در آسایش

کردن بتدریج کم میکند و به ریاضت می افزاید بحدی که از کار نیز ملول نماند و خیر الامور عادت کنند
تا به اخلاق حمیده بالیده شود فصل دویم در تدبیر فصول در فصل ربیع موادی که در زمستان
افسرده باشد در حرکت آید و ضبط کردن تدبیر آنست که او را کم کند به تقلیل و تلطیف اغذیه
استفراغ آن بقی یا به فصد یا باسهال کند بحسب عادت و غلبه خلط و از مجففات و مسخنات
شدیده و کثرت حرکت و استحمام و کثرت اکل لحوم و حلاوی و شراب احتراز نمایند
و از اشربه مثل شراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سکنجبین اختصار کنند و از اغذیه
زرشک و سماق و انار و امثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان بآسایش
و رفاهیت مشغول باید بود و در مهب شمال قریب بآب روان که از بخار و دخان و غبار
دور باشد مسکن سازد و از حرکات عنیفه و خواب روز و کثرت مجامعت و اکل و شرب
شراب صرف و مسخنات احتراز نمایند و کبابی که بغایت گرم بود احتراز نمایند و از
اغذیه و اشربه و فواکه آنچه مرطب و مبرد باشد خورند و جامهای کتان پوشند و استفراغ
بقی کنند و در فصل خریف از سرمای بامداد و گرمای میان روز خود را نگاه دارند و از کثرت خواب
و مجامعت و کثرت اکل و شرب شراب و اکل فواکه و استحمام با آب سرد اجتناب باید
کرد و اگر بدن ممتلی باشد در ابتداء خریف استفراغ بقی شاید کرد و در وسط آن استفراغ
مسهل و در زمستان خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضات و کثرت

اغذیه

اغذیه و اشربه و لحوم درین فصل مفید بود و قی و استحمام و استعمال مسخنات شاید کرد
و اکثر جامهٔ مویینه و پشمینه باید پوشید اما در وبا نعوذ بالله هوا از مجری طبیعی بگردد تدبیر آنست
که تقلیل اخلاط و رطوبات کند به تقلیل غذا و استعمال مجففات و اصلاح هوای مسکن
کند بریاحین مطیبه مثل سیب و ترنج و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک و بخورات
مثل عود و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و اشنه و سعد و اذخر و اهلیلج و پوست انار
و مورد و آبنوس و زعفران و باید خانه را بگلاب و سرکه و انگوزه جوشانیده مرشوش
دارند و گوشت کمتر خورند و از قی و فصد و مجامعت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند
و در موضع مکشوفه ساکن نشود و قطعا توهم بخود راه ندهد و از شراب و اشربه حماض و لیمو
و ریباس و صندل تناول کنند و از اغذیه اقتصار بحموضات کنند و آب بسیار
نخورند و گل ارمنی با شراب در وبا آورده که مفید بود و تریاق و مثرودیطوس شب
از غلبه وبا مفید بود و صبر و زعفران و مر بکوبند و با عسل قرص سازند و بامدادان یک درم
بخورند فصل سیوم در تدبیر ماکول و مشروب و در او دو بحث است بحث اول در ماکول و مشروب
حافظ صحت لازم است که از اغذیه بگندم و گوشت و شراب و حلویات و شیرینی که ملایم مزاج
باشد اختصار نماید زیرا که بهترین غذا آنست که از آن خون نیک حاصل شود و لذیذ طبع
چون نان گندم آفت نرسیده و گوشت گوسفند یک ساله و از میوه انجیر قریب بغذا باشد

المکورات و الخیر و رطب و انزروبه ماکولات در فن دوم گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی
و بهترین وقت غذا آن باشد که اشتها صادق بعد باشد و بعد از ریاضت بود و با اشتها
چیزی نباید خورد و نیز نوعی از ریاضت است و اورا تاثیر تام است در ذلک و اشتها کاذبه را
دفع نباید کرد و ادخال و تطویل زمان اکل اجتناب کند باید که شهوت هنوز باقی باشد که
ترک کند و جمع میان الوان اطعمه نکند که موجب تحیر طبیعت میشود و یک غذا بر عادت
نکند و موافق ترین غذا آنست که عند الطبع الذ باشد و عادت بحموضات ضعیف و نحیف آورد و ابدان را
مضر بود و غذا تفه موجب کسالت باشد و اشتها ببرد و شیرینی و چرب با اشتها باطل کند و بدن گرم
گرداند و غذا مالح هزال و خشونت آورد و چشم را مضر بود و دفع مضرت حلو و دسم بحامض کنند
و بالعکس و از آن تفه بمالح و حریف و بالعکس و عادت باستحمام اجتماع کردن دایم مزاج را
ضعیف کند و در زمستان غذا حار خورد که بالفعل حرارت بود و بالفعل حار بود و در تابستان
باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف غذای معتدل مناسب خورد و مناسب صفراوی اغذیه
مرطبه بارده مثل قلیه کدو و خیار و کشک جو و حموضات غیر یابسه مثل تمر هندی و نارنج و غوره
و دموی مزاج را مبردی که قامع رطوبات بود مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن و ملطف
مثل گوشت گنجشک و کبک و تیهو با دارچینی و زیره و سوداوی مزاج را مرطب معتدل در حرارت
مثل زرده بیضه و گوشت بره و بهترین نوبت غذا آنست که روزی دو نوبت و یک نوبت

الاتفاق

الاتفاق افتد و آب در عقب غذا و میان غذا تا توانند نخورند خاصه بسیار و در عقب غذا
خواب موجب هضم بود و حرکت خفیفه جهت انحدار مطلوب است اما حرکت عنیفه نباید
کرد و شراب و شیرینی بر سر غذا هضم ناشده مضر بود و بیم سده باشد و در عقب غذای
که برودت و ماهیت غالب باشد ریاضت مناسب باشد و غذای لطیف بر غلیظ مقدم باید داشت
و صاحب معده گرم را اغذیه لطیفه نباید خورد و صاحب معده ضعیف و مستعد عین را
غذای غلیظ و گوشت کمتر باید خورد و مرتاضین را بخلاف ایشان غذای غلیظ بسیار مناسب
بود و کسی که بعد از غذا احساس حرارت بهم رساند غذا بدفعات اندک اندک باید بخورد
و مطلق از تخمه احتراز کند و اگر امتلا محسوس شود و غذا هنوز در معده باشد قی کند
و الا تلیین طبیعت ضروری بود و مبرد مزاج اگوارش کمونی و شهریاران و محرور را اطریفل
و گلقند موافق بود و اگر هیچ از این تدابیر نکند خواب باید کرد و شبانه روزی امساک
باید کرد و بعد از آن استحمام و اصلاح اغذیه حاره سکنجبین کنند و غذای بارد را بعسل و دفع
مضرت ایشان غلیظ مثل هریسه و پاچه و فالوزج و نان فطیر با اشیاء ملطفه باید کرد مثل انگبین
و کبر و سرکه و سماق و برگ ترب و همچنین دفع مضرت هر چیزی بدان کنند که در مزاج
ضد آن بود و جمع میان لبنیات و حموضات و ماهی تازه نباید کرد و ماست و ترب و مرغ
و حموضات و ماهی تازه نباید کرد و ماست و ترب و مرغ نخورند و ترنج و انار بر سر هریسه نخورند

والگور بستر ترنج و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه با سیر و سماروغ و عسل با خربزه و شیر
و شراب و با فلاو ماست با هم جمع نکنند و کباب که از چوب خروع کرده باشند و
بریانی که پوشیده باشند اجتناب نمایند و از دسومات و حموضات که در ظرف مس
باشد اجتناب نمایند خصوص که در آن لحظه باشند بحث دویم در مشروب اما آب بعد از
خوردن که غذا شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته‌اند که هر گاه غذا
آب طلبد و بند خصوص در میان غذا آب خوردن عادت کرده باشد و آب
ناشتا نباید خورد اما محموران و جوانان محرور مزاج را منع نباید کرد و اما در عقب استحمام
و ریاضت و جماع و شرب و اکل فواکه خصوص خربزه نباید کرد و در اثنای خواب مطلق
آب نخورند خصوص آب سرد و اگر صبر نتوانند کرد اندکی مص کنند و سعال و عطش کاذب
نباید کرد و جمع میان آب روان و آب چاه مضر بود و اصلاح آب فاسد بطبخ کنند
با خاک پاک بیامیزند پس صاف کنند و آب غلیظ و کدر را اصلاح بشب و شراب
و آب شور را سکنجبین و آب زاج را بخورهای نرم و آب ثلج را بخورهای چرب و شیرین
و تریاق همه آبهای مخالف بسیار است خصوصاً انسب که پرورده باشد اما شراب قرشی
در موجز گفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی او خوش بود و صافی و معتدل القوام
باشد و اگر اندک از آن بطرف کند و چند روز بنهند فاسد نشود و باید که تا چهارده سال

وبقول

و بقول افلاطون تا بهجده سال نرسد در شراب خوردن شروع نکنند و مشایخ و سوداوی
مزاجرا شراب احمر و اصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج و جوانان را ابیض
یا اصفر ممزوج یا ممروق آنا بدو ساعت پیش از شرب ممزوج باید کرد و کهول
صرف باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر محتمل باشد و در تابستان در بلاد
حاره بالعکس و در بهار صرف اندک باید خورد و در خریف کهنه و شراب آن گاه
خوردن که غذا هضم شده باشد و بعد از غذا ردی الکموس نخورند و غذاها که مناسب است
زرشک و سماق و انار و آب گوشت و امثال آن بحسب مزاج و در میان غذا و در عقب آن
پیش از شروع هضم نباید خورد و اگر از جهت اعانت هضم خورند و معتاد باشند اندک خورند
و غذا میان شراب نباید خورد و ناشتا نخورند و در عقب ریاضت مادام که نشاط
و سرور در تزاید بود و ذهن سلیم و عقل بحال خود از کثرت شراب خوف نبود اما حد
انقطاع آن باشد که بگذارند که طامح نشود و خواب غلبه کند و غثیان پیدا شود و دماغ
و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست شود قی باید کرد و ترک شراب و بخواب
مشغول شدن و لشراب اندک قی نباید کرد و شرب بکاسهای کوچک باید کرد و مباشر
نباید خورد و یکدفعه خوردن مضر بود مگر کسی که بدان معتاد بهم باشد و کسی خواهد که شراب
بسیار تناول کند او را غذا اندک باید خورد و در غذای او چیزهای از مدرات باشد و از چربی

شرب آن احتراز باید کرد و کسی که خواهد زود مست شود عود و زعفران و اشنه در شراب کند
اما نقل در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشند محرور مزاجی
را سیب و به و امرود و انار و زعرور و حماض و ربوبات حامضه و قرص لیمو و سکنجبین
و از بقول کاهو و خیار و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت بود قرص کافور
رخصت داده اند و مزاج بارد را نقل جوارش مصطکی و عود و زعفران و گلقند و پسته و جوز
مناسب بود و مرطوب را نخود برشته و فندق و بادام بریان کرده و نمک سود کرده و یابس
مزاج را الغوا که و مرطبات نقل باید کرد و در میان شراب چیزی نباید خورد و شرب آن
در مجلس روشن و در تابستان در کنار انهار و جویها کنند و با اصدقا و احبا و کسی که از
نفور نباشد بنشینند و آداب صحبت آنست که تزیین بدن کنند یا آنکه اندام را از وسخ دور
کنند و جامهای لطیف پاک پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار
دارند و در مجلس چیزی که منشاء نفرت باشد مثل قی و نفث و بینی پاک کردن احتراز کنند
و اگر عطشان شود از مجلس دور شوند و چون قی کنند بمجلس معاودت نکنند و کلمات ظریف
و حکایات لطیف کنند و از حکایتی و سخنی که موجب غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس
بهم برآید زود متفرق باید شد و اگر جمعی مست شوند و یکی هنوز مست نباشد خود را مستی و هند
و در این مجلس مزامیر و رباب و طنبور حاضر باید کرد و مطرب باید خوش شکل و خوش طبع

دونی

و خوش آواز و ظریف و الوف بود و در مستی افراط نباید نمود و مجامعت نکنند که موجب
ضعف اعصاب شود اما شراب اندک بکار مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت تا سه
نوبت بیش شرب نباید نمود و اقل مقدار آن رطلی بود و بدانکه سرعت سکر از ضعف
دماغ و قلت اکل باشد یا حرارت مزاج یا تقدح شراب پیاپی یا تناول مخدرات
و مجففات مثل زعفران و جوزبویا و قرنفل و بطؤ سکر از عکس اینها بود و تناول دسومات
و حلوای عسل و چرب و به و کبر و کشنیز و نمک و سداب و زیره و دوغ و آب سرد و سرکه و از
الجمله است که دیر مستی آرد و گویند اگر کسی پیش از شراب پنجاه عدد بادام بخورد مست نشود
و اگر صندل و تخم کاسنی و تخم کاهو و گل سرخ و تخم ترب هر یک سه درم کافور دانگی بکوبند
و حب سازند بمقدار نخودی و پیش از شرب یکی از آن بخورند دیر مست شوند و سیرآب
با عرق گاوزبان تفریح بیشتر کند و با گلاب اشربه مقوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی
محروری و حکیم گرم را مفید بود اما خمار عبارت از القای بخارات شراب بود که
بدماغ رسد چنانچه موجب صداع بود و جمیع افعال نفسانی مضطرب گردد و خفقان
و غثیان آورد و سبب آن بقیه شراب بود که منهضم و منحدر نشده باشد و خمار از امتلاء کثرت
فضول بود و از ضعف هاضمه و دافعه و کثرت شرب و شرب شربهای مختلف نیز بود
و بهترین علاج خمار آنست که معده را از بقیتی که بد باشد پاک سازند بقی یا تلیین طبیعت کنند و منتوما

بارده قویه نبوید و آب برف و یخ در خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت مفید باشد
و بعد از تنقیه معده از بقایای شراب از اشربه شراب زرشک و ریباس و سیب و به و انار و سکنجبین
مناسب بود از اغذیه حموضات و اسفیدباجات رقیق و اگر دو سه کاسه شراب جهت معده و تحلیل
بخورند مناسب بود چنانچه اعشی گفته نظم وکاس شربت علی لذة واخری تداویت
منها بها؛ مجنون عامری گفته است نظم تداویت من لیلی بلیلی من الهوی کما یتداوی شارب
الخمر بالخمر؛ و این را بهترین معالجات خمار میدانند و اگر کسی خواهد که از مستی بهوش آید باید
اطراف و پا سوده کنند و آب برف بپاشند و بر روی زنند و سرکه و گلاب و صندل
ببویند و آب بصل و غوره و حماض و سکنجبین و انار ترش و امثال آن با برف مناسب بود و آب
کشنیز و سبد خیار و کدو و عرق طلع و شاه چیزی به پیشانی و سر مالیدن مفید باشد و آنچه را
رایحه شراب کم کند کشنیز دراز بادیانه و عود و دارچینی و قرفه و کبابه و درس و حب المسک بود و مضمضه
بسرکه و گلاب و آب غوره هم مفید بود فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری بهترین خواب آنست
متفرق و منقص بود و معتدل المقدار و گفته اند که کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان
باشد که غذا در هضم شروع کند و اگر در عقب متخدر شده باشد غذا خورده باشد که خواب
کند باید که زمانی تمکث کنند و شاید که برای اعانت هضم خواب کند و باید که اول بطرف
راست خوابند تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بجانب چپ غلطند

تا کبد به جملتها بر معده مشتمل گردد و بواسطه تسخین او هضم کامل شود و بعد از هضم بطرف
راست گردد تا انحدار غذا از کبد اسهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد
و بر شکم خفتن ممد هضم باشد و به پشت خفتن موجب ضررها شود مثل نزله و کابوس و ورک
وسل و درد پشت و صرع و خواب بر خلو معده مضر بود و آواز آب و آواز آسیا که نزدیک
باشد و حکایت و کتاب خواندن خواب آورد فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس بدانکه
استفراغ طبیعی آنست که هر روز یک نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضله لیلی و نهاری مندفع شود پس اگر
در طبیعت حبس واقع شود مثل اسفیدباجهای چرب و اسفناج و حلیم گندم و جو و امثال آن طبیعت را
نرم سازند فالوده و دهن و از قابضات احتراز کند و اگر احتیاج افتد لشافات و حقنه‌های نرم مدد کنند
خصوص مشایخ را چه قوای ایشان ضعیف بود و محتاج بمدد باشند و اگر طبیعت زیاده از اعتدال
مجیب گردد و بسبب امتلا از اخلاط یا غذا ما شادل اغذیه مختلفه بود سعی باید کرد که زیادت نشود و بمثل
سماق و زرشک و قبه سیب حبس با کنند و خبر اموری مراعات کنند و باقی علاج اسهال و حبس
طبیعت در باب خود گفته شود ان شاء الله تعالی فصل ششم در تدبیر جماع بهترین وقت جماع آنست که
غذا هضم شده باشد و در وقتی بود که هوا معتدل باشد و بدن ممتلی نبود و جماع در خلو معده
مضرتر از آن بود که در امتلا و باید که آنگاه شروع کند که شهوت و شره بحد کمال بود نه آنکه به تکلف
و تصور و تخیل خود را بدان دارد و مجامعت با عجوز و کریه اللقا و کسی که از و متنفر باشند و با حایض و صغیره

مجامعت نباید کرد و افراط در جماع نکند که موجب امراض عصب و ضعف بصر شود و در عقب جوف
و غم و فرح مفرطین و فصد و اسهال مجامعت نباید کرد و کسی که یابس مزاج باشد یا قلب یا اعضا
یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد و یا کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب
مسرت بود و ضعف نیارد با وجود کثرت استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست
که مرد بر زبر زن در آید و بدترین هیئت بعکس این بود زیرا که تمام منی مستفرغ نشود شاید که
منی زن احلیل فرو رود و موجب تعفن و ورم قضیب گردد و بپهلو خفتن نشاید و بپای ایستاده
ضعف آورد و بباید دانست که مدار این فعل بر حرارتست که فاعل است و بر رطوبت منفعل آنست
پس اگر هر دو نقصان یابند تدارک آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود و دیگر ناقص تدبیر آن
آسان تر باشد و آنچه بواسطه پیری باشد تدبیر آن نتوان کرد پس مراعات حرارت
و رطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این امر بود و شاید که ضعف این فعل از ترک
استعمال و نسیان بود چنانکه در قطام یا از تخیلات فاسده و اوهام بود چنانکه تصور
و جلالت قدر آنکس که با او جماع میکند در نفس متاثر گردد یا توهم کند که او را بسته اند و فرط
محبت و عشق نیز موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن دفع این تخیلات بود و مطالعه کتابها
که در باب جماع نوشته اند و حکایتی که تعلق بآن دارد و استماع کلام نسا و نظر در مجامعت
حیوانات موجب هیجان این قوت بود و در جماع افراط نباید کرد زیرا که ادعیه بدو نسبت

جماع تهی گردد و بعد از آن اگر جماع کند غذای اصلی اعضا جذب کند و بدل آنرا عوض حاصل
نشود و پس موجب ضعف بود و چون معالجه این قسم در باب خود نوشته خواهد آمد برین قدر اکتفا کرده شد
فصل هفتم در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان او معتدل
و آب خوش و بنای او قدیم و لبرکین گرم کرده باشند و معتدل بوده و استحمام آنگاه کند
که غذا هضم شده باشد و بتدریج بحمام در اندرون یعنی در خانه اول زمانی توقف کند پس
در خانه دویم روند و آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر مرطوب مزاج باشد اول نشیند و آب
بر خود بریزند تا هوای حمام در او تاثیر کند و استعمال هوا بیشتر باید از آب کند و اگر یابس
المزاج بود استعمال آب بیشتر کند و بتدریج از حمام بیرون آیند و در غایت بیشتر باید کرد که
هوا اثر نکند و کسی را که ورم یا تفرق اتصال یا حمی عفنه بود و تصحیح نیافته باشد بحمام نرود
و در عقب حمام غذا خوردن تن را فربه کند و در عقب غذا استحمام همچنین بود اما با آن جوف
سده باشد و بر خلو معده بحمام رفتن هزال و جفاف آورد و مرطوب را چنین مناسب بود
و کسی که ریاضت کمتر کند استحمام معرق باید کرد و اما اغتسال بآب سرد جوانان محروری
مزاج را در تابستان مفید بود و صبی و شیخ و کسی را که اسهال باشد یا نزله یا سرد
نشستن مضر بود و تغسیل بآب کبریتی تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل کند
و رعشه و فالج و تشنج رطب را مفید بود و عرق النسا و مفاصل را و جماع و دیگر را نافع

بود فصل ششم در تدبیر حرکت و سکون بدانکه بعد از استفراغ غذا در معده حرکت مناسب بود
تا معده ماشد در هضم و انحدار وقت ریاضت آن زمان باشد که فضله بدن از بول و براز
دفع شده باشد و غذا انهضام گشته و هنوز وقت غذا نیامده باشد و در ریاضت بر امتلا
مضر بود تا حمرت لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق پدید نیامده باشد
ریاضت مفید بود و چون تغیر در لون و کلال در حرکت پدید آید ترک کند و در غلو تعب
و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیف را ریاضت نباید فرمود و اعضای ما و قرا همچنان
ریاضت نباید داد مثل آنکه کسی را که در پا علت بود ریاضتی باید کرد که پای او را در آن حرکتی
نباشد و قس علی هذا و ریاضت بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قوی
باشد مثل کشتی گرفتن و اسب دوانیدن و پیاده رفتن و شنا کردن و تیر انداختن و در
دولاب بر گرفتن و گوی زدن و نیزه بازی و شمشیر بازی و بعضی لطیف و نرم بود و مناسب
ناقهان و ابدان ضعیفه همچون سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این
ریاضت بهر نسبت با جمیع اعضا بود و آنچه بعضوی خاص بود همچون افکار که ریاضت دماغ است
و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه در ریاضت گوش بود و نظر در اشیای دقیق
ریاضت چشم بود و ریاضت آلات کلام و تنفس و قراءت بجهر و به آواز ثقیل حاد و ابتدا
بثقیل باید کرد و بتدریج بحاد رسانیدن و دلک نیز نوعی از ریاضت است و او را تا نیز تمام

هست و دلک سخت بدن را قوی گرداند و دلک نرم خشکی زایل کند و دلک بسیار هزال
آورد و دلک بخرقهای درشت جذب خون کند و بخرقهای نرم یا دست حبس خون کند و پیش از
ریاضت و بعد از آن عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را بباید کشید و دلک از اعلا
بنیاد باید کرد و باسفل رسانیدن و عکس این نشاید فصل نهم در تدبیر مشایخ بدانکه
حرارت شیخوخیت برودت و یبوست غالب میشود تدبیر ایشان به مسخنات و مرطبات
کند و دلک و ریاضت در استحمام معتدل مناسب ایشان بود و تقلیل غذا کند و اگرچه
بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سودائیه و بلغمی کند و استعمال طیبها مثل غالیه [illegible]
و لادن و تدهین بروغن یاسمین و نرگس و رازقی مناسب باشد و از اغذیه مثل آب گوشت
چرب و حسوی حلیم گندم و شیر و عسل خورند و از میوها انجیر و مویز رطب و از شربتها شراب
کهنه و متوسط غیر ممزوج و از بقول کرفس و گندنا و سیر و پیاز و مانند که طبیعت ایشان محتبس باشد
والا تلیین کنند باب کرنب و لبلاب و شیره چغندر و کشک جو و مرق مرغ با کرنب
و سلق و اگرچه درهم علک البطم با شکر بخورند طبع نرم کند و اگر انجیر خشک در ماء العسل بجوشانند
و بخورند همچنین بود و اگر احتیاج افتد بحقنهای مسهل نرم مدد کنند و ایشان را فصد مضر بود
مگر که بدان محتاج باشند و در زمستان احیانا تناول اطریفل کبیر و نوشدارو و مادة الحیوان
و قرص مصطکی و عود و عنبر و امثال آن کنند فصل دهم در تدبیر مسافران کسی که بسفر خواهد رفت

باید که اگر ممتلی بود تنقیه بدن کند از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و سهر
و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر محتاج شوند عادت کند و در سفر برفق سیر باید کرد و دفع
تشنگی تخم بورک کنند یا سرکه و آب آمیخته و اگر در گرما سفر کنند و در سفر سر را از آفتاب پوشیده
دارند و روغن بنفشه بر سر مالند و سینه را بلعاب بنکو و تخم بورک طلا کنند و اگر خواهند که رنگ
روی متغیر نشود لعاب بنکو در روی مالند و شراب حماض و لیمو و سکنجبین خورند و در موضعی که سموم باشد
دهان ببندند و پیاز با دوغ باید خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و اگر کسی را سموم
بزد اطراف با آب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب بید و کدو در سر
مالند و اطعمه بارده خورند و تا توانند آب نخورند و چون تحمل نمانند اندک اندک مص کنند و بورک
و کاهو و خیار بخورند و اگر تب نباشد سیر و دوغ مناسب باشد و اگر در سرما سفر کنند خود را
بپوشند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهان را پوشیده دارند و در بامداد آن طعامی
که در آن سیر بسیاری بود بخورند پس سوار شوند و با آتش عادت نکنند و اگر
سرما یابند زود پیش آتش نروند بلکه بتدریج روند و سیر و جوز خورند و شراب سیر مفید
بود و اگر سرمای سخت بدو رسیده باشد یک درم حلتیت با رطلی شراب بخورند و اطراف را
بروغن زیت و یاسمین و سوسن چرب کنند یا در آب شلغم نهند یا آبی که در آن انجیر
و بابونه و شبت پخته باشند و از آتش دور نشینند بعضی گویند دست و پای در آب سرد باید

نهاد

نهاد و اگر رنگ بگرداند فصد کند و علاج آن در باب خود گفته خواهد شد و مضرت
آبهای مختلف بطبخ و بتقطیر زایل کنند و پیاز و سرکه محلل با غیر محلل و سیر و کاهو جهت مضرت
آب مختلف بغایت مفید بود و آب شور را به سکنجبین اصلاح کنند و آب شبی را بانجیرهای
نرم و آب غلیظ را بسیر و اگر ممکن باشد که آب بلد خود مصاحب دارند و با آبهای
مختلف بیامیزند یا گل بلد خود نگاه دارند و با آب بیامیزند و صاف کنند بغایت نیک بود
و کسی که در کشتی نشیند اگر او را غثیان عادت شود دفع کند و قی کردن مفید بود
فاما اگر قی کردن بسر حد افراط رسد بمثل سیب و انار و به و شراب با نعناع دفع کنند
و سرکه و عدس خورند و تخم کرفس و افسنتین نیز از دفعات قی بود و سوراخ بینی
با سفیداج مالند مفید بود باب دویم در معالجات کلی بدانکه معالجات سه نوع است
تدبیر و علاج بدوا و عمل بید اما تدبیر آنست که در اسباب سته ضروریه تصرف کند
بر وجهی که مطابق صحت بود و احکام او از جهت کیفیت همچون حکم ادویه باشد زیرا که تأثیر
اسباب ضروری در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن مثل تأثیر ادویه باشد و غذا را از آن حکمة است
که آن را حکمی چند خاص است مثل آنکه در بحران و در وقت نوبت از آن منع کرده اند
تا طبیعت بواسطه شغل بهضم غذا از دفع مرض باز نایستد و وقتی که بدن محتاج غذا
بود و شهوه و هضم ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت نمایند یعنی غذائی بود بعد ا

اندک و بتغذیه بسیار تا بواسطه کثرت غذائیت تقویت و تغذیه حاصل شود و به قلت مقداران
هاضمه عاجز نشاید و وقتی که اشتها قوی باشد و هاضمه بقوت بود لیکن بدن از اخلاط ممتلی باشد
تقلیل کند در کیفیت غذا و تکثیر کند در کمیت یعنی غذائی باشد که از آن غذای بسیار حاصل نشود تا موجب
زیادتی اخلاط نگردد و در کمیت بسیار بود تا معده و قوی بدان مشغول گردند و وقتی که اشتها
نباشد و معده ضعیف بود و اخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا هر دو کنند
و بباید دانست که غذا اگر چه قوت است مرض را نیز مدد دهد پس در امراض انقدر که از ان
لابد است بکار دارند در امراض مزمنه رعایت قوی ضروری بود اما در امراض حاده که
دراز نکشد تقلیل غذا اولی است اما در علاج بدوائیه سه قانون رعایت کند اول اختیار
کیفیت دوا و ان موقوف باشد بر معرفت کیفیت مرض چنانکه اگر امراض حار باشد دوای بارد
استعمال کند و بالعکس جهت انکه در مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمثل
کند دویم اختیار کمیت دوا و او موقوف بر معرفت کیفیت و درجه دوا بود تا تقدیر وزن توان
کرد و تقدیر دوا و وزن موقوف است بر انکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل
سن و فصل و صناعت و عادت به سبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مخصوص باشد
بحدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو
باشد زیرا که چون مزاج اصلی صحی عضو مخصوص باشد بحدس دریابد که به چه مقدار از ان

مزاج تغیر یافته تا تعیین وزن دوا کند و چون خلقت عضو معلوم شد یا انکه مصمت است یا مجوف است
سخیف است یا کثیف بدانکه در عضو مصمت و کثیف ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو
مجوف و ضعیف ادویه ضعیفه استعمال باید کرد و معرفت وضع عضو مفید بود به چند وجه یکی
انکه داند که عضو بعید را با دویه قویه علاج باید کرد و قریب را بالعکس دیگر بداند که با دوا چه
باید امیخت تا بان عضو رسد چنانکه زعفران با دویه قلب و مدرات با ادویه اعضای
بول مزاج کنند دیگر انکه داند که بکدام جهت دوا بعضو رساند چنانکه در امعای سفلی
بحقنه و در امعای علوی به مسهل دیگر انکه داند که جذب ماده بکدام طرف باید کرد و در جذب
ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول مراعات مخالف چنانکه
از یمین به یسار و از فوق باسفل جذب کنند دویم مراعات مشارکت چنانکه در حبس طمث
محجمه بر پستان نهند و جذب کنند سیم مراعات محاذات چنانکه در علل کبد باسلیق ایمن بکشایند
و در علل طحال باسلیق یسار چهارم مراعات بعید کنند یعنی عضوی که ماده او جذب کنند بسیار
نزدیک عضو که بدان جذب میکنند نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد اگر ممکن شده باشد از نفس
عضو جذب باید کرد و بعضوی که قریب باشد به چه شرط اول انست که از عضو اشرف بعضو اخس
نقل باید کرد و بالعکس و معرفت عضو مفید باشد از وجه کی مراعات ریاست یا در عضو رئیس
ادویه قویه استعمال نکنند و مواد را دفعتا از ان متفرق نگردانند و ادویه او را از مقویات

خالی نگذارد دویم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کند یعنی عضوی که فعل او به نسبت با جمیع بدن
مشترک بود مثل معده و ریه در آن ادویه قویه استعمال نکنند و از این باشد که در جمیع
اگر ضعف معده باشد ادویه که او را برودت شدید باشد بکار ندارند سیم آنکه مراعات
حس عضو کند چنانکه در اعضای ذکیة الحس استعمال اغذیه لذاعه و اغذیه شدیدة التحلیل نکند
و معرفت مقدار مرض مفید بود که اگر کیفیتی که عارض شده است شدید باشد او را با ادویه
قویه علاج کنند و اگر ضعیف بود با ادویه ضعیفه و اما اعراض ملایمه خود ظاهر است که هر مزاج را
پس را علاج چگونه باید کرد و مراعات عادات نگاه دارد   قانون در استعمال ادویه
باعتبار وقت باشد چنانچه در ابتداء ورم استعمال رادعات کنند در انتهاء استعمال
محللات و منضجات و دیگر آنکه در مرض که مواد آن بسیار بود و در مرضی که پرخطر باشد
در ابتداء استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکشند و اگر مرضی بی‌خطر باشد و مواد آن
معتدل المقدار باشد و وهم آن نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند
پس استفراغ کنند و چون مرض و الم با هم جمع شوند اول تسکین وجع باید کرد و اما معالجه
بید مثل جبر استخوان مکسور و رد مخلوع و بطا که عبارت از شکافتن است و داغ کردن و دست
و قطع و خیاطت و امثال آن بود و چون معالجه انواع است و حکم هر یک مختلف بر سبیل اجمال بیان
هر یک گفته شود در سه فصل فصل اول در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج بود معالجه

بتعدیل

بتعدیل مزاج فقط کند چنانکه سوء المزاج گرم را باشیای بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی
بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از آن اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل مزاج باید کرد
و تسخین مزاج بارد در ابتدا اسهل باشد و در انتها مشکل بود و چون مستحکم شود بتجربه
حار بعکس این بود و اگر ماده مستحکم نشده باشد بلکه در ابتدای ظهور بود منع سبب کند و
تبدیل مزاج و بباید دانست که استفراغ وقتی کند که ده شرط بود اول امتلا از مواد
دویم قوت بدن سیم مزاج حار و رطب چهارم سحنه معتدل در سمن و نحافت پنجم بلد
معتدل در حرارت و برودت ششم عادت استفراغ هفتم عدم اعراض لازمه
یعنی مستعد قرح امعا و زرب نباشد هشتم آنکه سن مقتضی بود یعنی شیخوخت و طفولیت نباشد
نهم آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرمای سرد و گرمای گرم نباشد دهم آنکه صناعت او
التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز کند اول اخراج خلط که بدن از آن متأذی
شود دوم رعایت جهت میل ماده کند چنانکه غثیان را بقی دفع کند و مغص را باسهال
سیم آنکه مخرج ماده مجری طبیعی بود چنانکه آلات بول به نسبت محدب با کبد و امعا نسبت با مقعر او
چهارم آنکه ماده را چندانکه احتیاج باشد مستفرغ گردانند و اگر مریض متحمل باشد از کثرت
استفراغ اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت وقت استفراغ کند چنانکه در امراض مزمنه و با خطر
بعد از نضج تام استفراغ کنند فصل دویم در تدبیر مسهل و قی و حقنه اما قانون مسهل آنست

که پیش از خوردن مسهل ماده را نضج دهند و پیش از آن یک روز بحمام روند و کسی که
معتاد نباشد دارو به قوت نباید داد و در عقب مسهل پیش از آنکه بعمل آید خواب نباید کرد
اما اگر مسهل قوی بود پیش از عمل تجویز کرده اند و بعد از شروع در عمل قطعاً خواب نباید کرد
و در هیچ صورت تا مسهل در معده باشد قطعاً غذا نخورند و آب گرم بر سر مطبوخ نوبت
انتظار عمل کنند و اما اگر شکم بپیچد باید که اندکی آب گرم خورند و سه قدمی بنهند و بعد از جهها
و همچنین آب گرم مفید بود و کسی را که از شراب مسهل غثیان آید مقویات معده مثل
سیب و به و ریباس اندکی تناول کند و کسی را که در مسهل خوردن قی کردن عادت بود پیش
از شرب مسهل دو روز قی کند تا معده پاک شود و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات با آب
فاتر بیاشامند و محروری مزاج تخم بنگو بر سر آن کنند و مبرود تخم مرو و معتدل المزاج تخم ریحان
و چون این شربت بگذرد غذای لطیف تناول کنند و ماء الجبن نخورند کسی مسهل خورده و عمل نکرده به تناول
یا حقنه نرم تحریک باید کرد یا دو مثقال مصطکی بسایند و بر سر جلاب گرم تناول کنند و اگر در
مسهل اعراض منکره پدید آید بجهت آنکه ماده بعضو رئیس مایل گردد فصد باید کرد و گاه باشد
که مسهل سقی شود و سبب آن ضعف معده یا تخمه یا یبوست ثفل یا کراهیت دوا بود و چون اسهال از حد
تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ مستفرغ بگردد قطع باید کرد با آنکه اطراف به بندند و
قابضات تناول کنند و بر معده ضماد کنند و تقویت بمشمومات و تعریق بحمام مفید بود

دالّ بر

و شراب ریباس و غوره به برف سرد کنند و بخورند و اگر با سنگ پشیر بجوشانند و بخورند
مفید بود و اگر ساکن نشود حب الرشاد بریان کرده و با دوغ بدهند و همچنین قی نیز اسهال
باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث شود بنگو بر و روغن گل چرب کنند و با آب سرد
بخورند و عطسه آرند و به باید دانست که ادویه مسهله بعضی به تلیین عمل میکنند مثل الو و شیرخشت و ترنجبین
و بعضی بازلاق مثل سپستان و خطمی و بعضی بعصر مثل هلیله و بعضی بجاذبیت مثل شحم الحنظل و سقمونیا
استفراغ بقی صحیح المزاج را مناسب بود و مفاصل و نقرس و رعشه و فالج و مالیخولیا و جذام را
سود دارد و در ماهی دو روز پیاپی قی باید کرد و از بهر قی کردن اطعمه مختلفه یا مقیات مثل
مطبوخ شبت و بیخ مهک و تخم برگ ترب و اندکی عسل و نمک ملح مر اجزاء و سکنجبین و آب گرم
صفراوی مزاج را مناسب بود و در حالت قی شکم و چشم را البته به بندند و بعد از فراغ دهن
و روی را با آب گرم بشویند و شراب سیب با گلاب تناول کنند و اندکی مصطکی
بخایند و غذا نخورند تا اشتهای صادق گردد و اگر استعمال مقیات اعراض ردیه مثل کرب
و عرق و انقطاع صوت حادث شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند یا حقنه کنند
و اگر از قی سوزش معده حاصل شود مرقهای چرب خورند و اگر فواق حادث شود آب
گرم اندک اندک خورند و سعی کنند که عطسه آرند و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند
و جالب فضول گرداند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم حلق و ضیق صدر

ضعف معده و سینه و دماغ و اعضای سر بود و گردن باریک بود و کسی که بغایت فربه
بود و آنکه معتاد نباشد قی نباید کردن و در ضعیف در ربیع قی باید کرد و در خریف
و زمستان کمتر و اما حقنه علاجی فاضل است در استفراغ فضلات و مقوی و مسکن اوجاع
کلیه و مثانه و قولنج و کسی که معده او ضعیف بود و از مسهل او را غثیان پیدا شود حقنه باید
کرد و در اورام و امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف کند و پس از حقنه شربتی که
مقوی معده باشد بخورند جهت آنکه حقنه بر خلو معده مضر بود و بهترین وضع حقنه آنست
که به پشت باز خسبند و با ساقی بالش نهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد و بطن
و جع میل کند و حقنه در وقتی معتدل باید کرد و پس از آن استحمام کنند فصل سیوم
در فصد و حجامت و ارسال علق بدانکه استفراغ بفصد کلی است زیرا که در آن از هر خلطی — فصد
چیزی کم میشود و غرض از آن یا تعلق در کمیت اخلاط بود یا باصلاح کیفیت آن یا هر دو یا محتاج
بفصد نگردند فصد نباید کرد و وقت مختار بعد از هضم غذا بود و در زمان معتدل و باید که ماه
در نقصان بود اما وقت مضطر گاهی بود که بجهت حدوث مرض فصد واجب بود و در آن
تاخیر نباید کرد و در روز بحران فصد نکنند و در زمستان و در مرضی که آنرا بحران طلب باشد خون
بسیار بیرون نکنند و تا چهار سال نگذرد فصد نباید کرد و کسی که ضعیف باشد و خون او کم
بود بدفعات اخراج دم کنند و بعد از حمام و اکل و تخمه و جماع فصد نکنند و آبستن و حائض

و قولنج دارد و فربه و لاغر باقراط فصد نکنند و کسی که خلط او غلیظ باشد بعد از استحمام فصد کند
و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفرائی مزاج را شراب ترش و غوره
شراب نعناع و سیب و مربای به مناسب بود و غشی ایمن گردد و اگر غشی کند قدری مشک
ببویانند و قی کنند و چون فصد جهت تخفیف خون کنند باریک و نازک نشتر زنند و زده نبندند
مگر که ضعف غالب بود و فربه را رگ فراخ باید زد و در زمستان همچنین و تخفیف را در تابستان
بعکس و عروق مفصوده اورده و شرایین بود اما اورده آنچه مشهور است در دست شش عرق
اول قیفال و آن اعالی بدن را و اعضای دماغ را مفید بود دوم باسلیق و فصد باسلیق
شور بدن و ذات الجنب و امراض جگر و سپرز و امراض اسافل را مفید بود سیم اکحل و آنرا
نیز نهر البدن گویند و آن متوسط است میان هر دو و از مجموع بدن استفراغ کند چهارم
حبل الذراع و او حکم قیفال دارد پنجم الابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسیلم و او از طرف
ایمن اوجاع کبد و از طرف الایسر اوجاع طحال را مفید بود و آنچه در پاست چهار ورید
بود اول عرق النسا جهت اوجاع و دوالی و نقرس و عرق النسا دوم صافن و او برای علاج
اسافل و ادرار حیض گشاینده و در امراض دماغی جهت امالت ماده باسافل خصوص مالیخولیا معد
بود سیم رگ مابض و او که زانو باشد و فصد آن در ادرار طمث و اوجاع مقعده از
صافن اقوی بود و جاری مجرای او بود چهارم عرق عقب و او همین حکم دارد و آنچه در سر است

یازده است اول عرق جبهه برای ثقل سر و چشم و جرب و بثور چشم دوم عرق یافوخ
و آنرا برای سعفه و قروح سر گشایند سیوم عرق ماقین برای رمد و دمعه و غشاوه
و جرب چشم گشایند چهارم دواجین برای جذام و خناق و ضیق النفس گشایند
پنجم عرق ارنبه برای بثور و حکه و ناصور بینی گشایند ششم عرق شلثه که در پس گوش است
برای ابتدای نزول و بخارات سر و قروح گوش گشایند هفتم عرقی که در پس گوش است
شوری بود نزدیک به نقره کردن جهت بثوری و موی و اوجاع سر که مزمن بود نافع باشد
هشتم چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن دهم عرقی که در زیر زبانست در باطن
ذقن برای خناق و اورام لوزتین دهم عرقی که در نفس زبانست از زیر او برای
ثقل زبان مفید بود یازدهم عرق عنفقه است و او در گو زیر زبانست برای بخر گشایند
اما شرایین مقصوده چهار است اول شریانی که بر ظهر کف است میان سبابه و ابهام
برای اوجاع کبد گشایند دوم شریان صدغ است از برای حبس نزلات عین
و انتشار گشایند سیوم شریان پس گوش برای رمد و غشا و صداع مزمن گشایند
چهارم شریان حلق برای خناق و جذام گشایند و این شرائین از قلب دور باشند
و آنچه نزدیک باشند چون بگشایند خون از و باز نایستد از این جهت متعرض آن نشوند
اما کیفیت فصد قیفال را از سر عضله دور باید کرد و فراخ و به درب گشایند و اگر او را

بجانب

بایند شعبه او را که در پس ساعد بود طلبند و در اکحل احتیاط باید کرد که زیر او عصبه است تا نشتر
با و نرسد و بطول بگشایند و حبل الذراع را به درب گشایند و فصد باسلیق را احتراز بیش
بود زیرا که شریان و عصب و عضلی در زیر او هست و باشد که شریان از اطراف او در آمده
باشد و اسیلم را از میان خنصر و بنصر بگشایند و دست در میان آب گرم نهند
زیرا که خون غلیظ بود و بطول بگشایند و عرق النسا بطول بگشایند از زیر کعب بالای
او و اگر بر پشت پای میان خنصر و بنصر بجویند بسلامت تر بود و باید که صاحب آنرا
از فخذ تا کعب بدستار محکم به پیچند و پای بر سر سنگی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد
بحمام روند و صافن بورب بگشایند بهمین شرایط و عرق جبهه درب بگشایند
و اگر عرق ارنبه ظاهر نباشد انگشت بر سر بینی نهند آن موضع که در و هیچ شقی پدید
آید نیشتر فرو برند و عرق ماقین صدغین تا آنکه حلق بگیرند ظاهر شود و در و نیشتر بسیار فرو نبرند
و عرق زیر زبان بطول بگشایند و در فصد و داجین میل سر بجانب ضد مقصود کنند
منضعی که سر آن بغایت باریک بود بطول بگشایند و فصاد در این حالت باید که این نشتر
با بهام و وسطی بگیرد و سبابه جهت تفحص عرق رها کند و اگر نیشتر بعصب رسد و عضو
اماس کند صندل سرخ و سفید و شیاف مامیثا و آب کشنیز بر اماس مالند و اگر در قوت
باشد از جای دیگر فصد کند یا صافن بگشایند و اگر نیشتر بر شریان آید علامت

او آنست که خون اشقر رقیق آید و همچون حرکت نبض جهد پس باید که در حال کندر و صبر
و دم الاخوین و مر و قلقطار بکوبند و به سفیده تخم مرغ بیامیزند و پشم خرگوش یا خز
یا نسج عنکبوت با آن آلوده کنند و در موضع زخم کنند و آب سرد بر دست بریزند و دست
ببندند و سه روز نگشایند و اطراف رحم را بقالقبات ضماد کنند و اگر بعد از آنکه
بگشایند خون باز نبسته باشد بار دیگر این ادویه بنهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید
و سیاه شود با آن دست هیچ کار نکنند و اگر هر روز که آید کمتر شود دلیل خیر باشد و اگر
زیاد شود از جانب مخالف آن فصد کنند یا صافن بگشایند اما حجامت یا با شرط بود
و یا بی شرط آنچه با شرط بود استفراغ از جوهر عضو کند بی تعرض استفراغ از اعضاء رئیسه
و استفراغ بسیار پیران و کودکان را بجای فصد باشد و از دو سال تا شصت سال جایز
داشته اند و حجامت مردم فربه را مناسب بود و بهترین وقت آن ماه بود که در
نقصان افتد در شانزدهم و هفدهم در ساعت سیم از روز و بعد از استحمام حجامت
نکنند مگر کسی که خون او غلیظ باشد و حجامت بر مقدم بدن حس و ذهن را مضر بود
و بر نقره کردن خلیفه اکحل بود و جرب عین و بخر را مفید بود فاما نسیان آورد و بهترین
آنست که زیر تر از نقره باشد و بر میان شانها خلیفه باسلیق بود و خفقان و ورم معده را
مضر بود و بهترین آن باشد که میل ببالا کنند و حجامت صدغین که رگهای گردن آنست

خلیفه

خلیفه قیفال باشد و بر ساق خلیفه صافن بود قمحدوه و هامه در اختلاط عقل و دوار
نافع افتد و بر زنخ دندان و روی را و حلق را مفید بود و بر قطن دمامیل و بثور فخذ و نقرس
و داء الفیل و مثانه و رحم و مقعده را نافع افتد و حجامت بر فخذ از قدام در ورم خصیتین
و جراحات فخذین نافع است و از خلف جراحات آلتین را زایل کند و بر زیر زانو ضربان
زانو و جراحات ساق را مفید بود و بر کعب برای ادرار طمث و عرق النسا و نقرس را
مفید بود و حجامت بی شرط برای آن بود که ماده از جهتی بجهتی جذب کند یا ورم غایر را
ظاهر کند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند یا برای جذب دم و تسخین عضو یا برای
تحلیل ریاح و تسکین وجع کند یا برای رد عضو بموضع خود همچنانکه در فتق که انسلاخ
کیس انثیین است به سبب نزول چیزی در وی از امعاء و ثرب که اگر در حمام
بر پوست شکم نهند آنچه فرو آمده باشد باز گردد و بعد از آنکه شکم بروغن مالیده باشند
و حجامت با شرط از دو سالگی تا شصت سال جایز داشته اند اما ارسال علق و آن کرمی است
رنگین که در آب می باشد و آنرا زالو میگویند و در امراض جلد آنرا بر عضو نهند و خون
میمکند گویند که او خون فاسد جذب میکند و آن در سعفه و قوبا و جمیع امراض جلد را
مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین علق آنست که از آبی بگیرند که در آن
ضفدع و طحلب که جامه خواب باشد و آنچه بر پشت او خط زرد باشد و آنچه شکم او سرخ

وپشت او سبز باشد وانچه شبیه بدنبال موش باشد واشقر وجگری همه رنگ باشد
واما انچه سیاه باشد وسر او بزرگ باشد وانچه مشابه مار ماهی بود وانچه از انهای
بد گیرند وانچه بر وخططهای لاجوردی یا طاوسی بود مجموع بد باشد وباید که چون علق بگیرند
بعد از دو روز ارسال کنند واول او را سرنگون باید کرد تا قی کند پس بشویند وعضو را
بوره بمالند تا سرخ شود پس علق بران نهند واگر نگیرد پاره خون دران عضو بمالند تا بگیرد
شود وچون خواهند که جدا شود نمک وخاکستر بران افشانند وچون بیفتد محجمه نهند و بر
مص کنند واگر تعقیبی مانده باشد ساید پس بشویند واگر خون باز نایستد حابسات
بران افشانند خاتمه بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجه مرضی باید کرد که
او را یکی از سه شرط باشد اول انکه بری و ثانی موقوف باشد برو اول مثل ورم
وقرحه که جمع شوند ابتدا بعلاج ورم باید کرد مگر وقتی که ورم تابع قرحه باشد دوم
انکه یکی سبب دیگری بود مثل سده وتب که سده سبب است وابتدا بمعالجه او
ضروریست واگرچه حاجت بسخن افتد که تب را مضر بود ومثل سل وحمی که علاج سل تجفیف
میکنند واز تب باک نمیدارند سیم انکه یکی از دیگری خطرناکتر بود مثل حمی محرقه وفالج
که اول علاج تب باید کرد واستعمال مبردات ومجففات واگرچه فالج را مضر بود
اندیشه نباید کرد وچون مرض وعرض جمع شوند اول معالجه مرض کنند مگر وقتی که عرض

غالب آید چنانکه که عرض قولنج است استعمال مخدرات جایز داشته اند واز اضرار
آن بقولنج اندیشه نکرده اند واین مجموع که گفته شد بحدس طبیب وابسته است وباید
دانست که غیر از این معالجات که گفته شد دیگر معالجات هست مثل تفریح وتنشیط
مریض باخبار وحکایات ملایمه وکلمات طیبه واحضار الحان واوازهای خوش
وبوهای مرغوب واز آن جمله است انتقال هوائی بهوائی واز مسکنی بمسکنی وتغیر هیئات
نیز موثر باشد مثل انکه صبی احوال را تکلیف کنند که نظر بگوشه چشم کند وصاحب لقوه را
در آینه چینی نظر کند وامثال این بسیار است وهمه تعقید بر گردکار است چه تعقید
او صحت یار رعایت این امور زایل میگردد والسلام علی من اتبع الهدی مقاله
سیوم در امراض که اعضا را حادث شود وعلاج آن مشتمل است بر بیست باب

باب اول

باب اول در امراض سر ودماغ واز آنجمله صداع است وآن از الفارسی درد سر گویند
وسبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساذج انچه مادی بود از دم یا صفرا یا از بلغم یا از
سودا یا از ریح بود اما صداعی که از غلبه دم بود علامت آن حمرت وانتفاخ وجه و ثقل
وضربان سر وعظم نبض وغلظ قاروره بود علاج آن فصد قیفال کند وتلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه وشربت عناب ونیلوفر از هر یک پنج درم خورند یا تمر هندی وترنجبین ونبات از هر یک ده
درم وغذا تمر هندی یا آلوچه یا نخو ماش ومغز بادام واگر تب عارض شود گلاب باید خورد

وسرکه وگلاب بوییدن ولعاب بنگو وخطمی با سرکه نهادن وتسعیط بروغن بادام بنفشه
وکدو سفید بود واگر از صفرا بود علامت آن شدت حرارت ملمس وخشکی
منخرین وتلخی دهان وسهر وسرعت نبض وصفای قاروره علاج آن جلاب از بنفشه
ونیلوفر وتخم کاسنی از هر یک سه درم ترنجبین ونبات هر یک ده درم شادل کنند
یا شراب بنفشه ونیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند وغذا آش انار یا تمر هندی
یا آلوچه خورند ونقوع اگر بارده در بوی آن وسکنجبین تعلل کنند واسهال طبیعت بمطبوخ
فواکه یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا بانکه حب بنفشه صفت آن بنفشه ۵ درم سقمونیا
بریان کرده نیم دانگ و ۳ حبه تربد کوفته سفید بروغن بادام چرب کرده یکدرم
هلیله زرد نیم درم بکوبند وبآب رازیانه سرشته وحب سازند وفرو برند با نیم درم
سقمونیا وده درم شراب اجاص بخورند وصندل وکافور وگلاب وکاهو وخیار
وبید بیو بیند وپای شوره بخطمی وسبوس وبنفشه بآب گرم کنند واگر از بلغم بود
علامت آن ثقل سر وسبات وکدورت حواس وبرودت ملمس ورطوبت منخرین
ونبض بطی وقاروره غلیظ وسفید بود علاج آن هر روز جلاب از بیخ بهمنک یکدرم رازیانه
سه درم گلقند ده درم شادل کنند ونخود آب وشیر خشک دانه خورند وبعد از نضج
بحب صبر یا حب اصطمخیقون وبابونج وشبت واکلیل الملک بجوشانند وسر بدان بشویند

واگر از سودا بود علامت آن ثقل سر وجفاف بدن وکمودت لون وپای حواس
بود ونبض بطی وقاروره سفید وتنگ باشد علاج هر روز جلاب از بالنگو وبیخ بهمنک
هر یک چهار درم گاوزبان سه درم نبات ده درم شادل کنند وغذا نخود آب
با شیره خشک دانه خورند وبعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا غاریقون کنند وا
با حب ایاره وشبیار وبعد از تنقیه روغن نرگس وبادام وسوسن بر سر مالند واگر از باد
غلیظ بود که در دماغ محتبس شده باشد علامت آن آواز گوش ووجع وضربان بود
علاج آن تحلیل وتلطیف بگلقند ورازیانه باید کرد واز میوه‌ها واغذیه نفاخ احتراز باید کرد
وحمام واستعمال نطولات وبخورات حاده مفید بود واگر برنجاسف بوییدن یا آب
آن در بینی کشند یا روغن آن در سر مالند نافع افتد اما صداعی که از سوء المزاج ساده
بود یا حار باشد یا بارد وآنچه حار باشد اگر از اسباب خارجی حادث شود مثل
آفتاب وقرب آتش علامت آن عطش وحرارت ملمس وقلت آب دهان وخشکی منخرین
وزبان باشد علاج آن شربتی از سکنجبین یا شراب غوره یا شراب زرشک با آب
سرد وعرق گل وبید بیاشامند وشیره تخم خرفه وآب خیار وکدو با سکنجبین مفید بود
وغذا بیو ماش یا مغز بادام واسفناج یا تمر هندی خورند ودر خانه‌های خنک آرام گیرند
ومشمومات بارده بیو بیند وروغن بنفشه وکدو بر سر مالند واگر از اسباب داخلی باشد

مثل تناول ادویه حاره همین علاج کنند و در این نوع تلیین طبیعت بنقوع فواکه و تحمّل
مناسب بود و آنچه از سوء المزاج بارد بود علامت آن تقدم سبب و ثقل و بلادت حواس
و میل صداع بموخر سر بود علاج آن تناول حلبا با ارنج مهک و از رازیانه و گاوزبان
و گلقند بود یا شراب گاوزبان و بالنگو با گلقند و رازیانه و اطریفل کبیر و جوارشات
حاره تناول کنند و غذا نخوداب با لبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و مشمومات و لطوخات
حاره استعمال کنند و صداعی که از شرکت معده نیز میباشد و اگر از سوء المزاج معده
بود علامت آن اشتداد وجع در حالت ثقل معده و سکون وجع در حالت خلو
معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر به سبب بلغمی بود که در معده جمع
شده باشد علامت آن غثیان و حشا ترش و کثرت بزاق باشد علاج آن
تنقیه معده بود با تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترب بجوشانند و اندکی عسل و
در دحل کنند و بیاشامند و قی کنند و بعد از قی گلقند و رازیانه بخورند و به عنبر
و به مشک آن تقویت دماغ کنند و غذا نخوداب و صعتر خورند و اگر بدین ساکن نشود
حقنه کنند و اگر به سبب صفرا باشد علامت آن غثیان و تلخی دهن باشد و تشنگی
و قلق و سوزش معده بود در حالت گرسنگی علاج آن با آب گرم و سکنجبین قی کنند
و بعد از شراب انار ترش تعلیل کنند و غذا ابنوماش با انار یا تمر هندی خورند

و اگر سبب اخلاط سوداوی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی
دهن و کثرت اشتها بود علاج آن تنقیه معده بکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و شراب
بالنگو بکنند و نرگس و غالیه و یاسمین و مرزنگوش بو بیند و اگر صداع به سبب ریاح معده
باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد و اگر صداع در پیش سر بود و از طعام نفاخ
زیاد شود علامت آن تقویت معده و تحلیل ریاح بجوارشات حاره کنند و اگر صداع
از ضعف معده باشد علامت آن اشتداد وجع بود در بامداد و در خلو معده علاج
آن تبرید دماغ بآب غوره و آب ریباس و انار خورند و اگر حموضات مفید نبود ترشی
خورند و اگر صداع از پس خلو دماغ باشد علامت آن حدوث صداع بود
در عقب استفراغ یا حمام یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن تناول اغذیه
مرطبه جیدالکیموس بود مثل زرده تخم مرغ و آب گوشت مرغ و حمام معتدل و دهن
نیز مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ بود علامت آن باشد که باندک سببی
مثل بخار غذا حادث شود و انفعال دماغ بقوت بود علاج آن تناول اغذیه
غلیظه مثل هریسه و کله و پاچه و صداعی که از شرکت کبد و طحال و رحم و کلیه و غیرها
شود علاج آن علاج اعضا باشد بیضیه صداعی بود مزمن که جمیع سر را فرا گیرد و سبب
آن اخلاط غلیظه یا بخارات بود که در زیر غشای مجلل دماغ محتقن شود علامت آن باشد

که با دما سببی استبداد کنند و چشم بر نتوان داشت و از کلام و صوت متاذی شود و گاهی
چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج آن شعیره بدان کنند به حب ایاره و شبیار و قوقایا
و حقنهای حاره و سداب تر و روغن کوشتند و بر سر مالند و باقی علاج آن
مثل علاج صداع بلغمی بود و سوداوی و این صداع عسر البرء باشد و مقدمه نزول
بود شقیقه وجع شقی از سر باشد و ماده آن کمتر از ماده صداع باشد و شوکه
باشد قبول کند علاج آن چون صداع بود و شادل و دوالمسک نیز مفید بود و اگر
صمغ و افیون و تخم کاهو و کتیرا بر کاغذ طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود سرسام
سرسام ورم گرم باشد که در نفس دماغ یا حجاب او حادث شود و آنرا قرانیطس
نیز گویند و سبب آن از غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و هذیان
و ضحک و حمرت وجه و عین بود و نبض عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود و علاج
آن در ابتدا فصد قیفال بود و هر روز جلاب از عناب هفت عدد آلوی سیاه
ده عدد سپستان بیست عدد و نیلوفر و بنفشه هر یک پنجدرم و نبات ده درم
شادل کنند و اگر ترنجبین ده درم ضم کنند بهتر بود و غذا کشکاب با نیلوفر
و عناب خورند و درین مرض توقف نباید نمود و در پنجم تلیین باید کرد با تین
مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه پنجدرم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی

سه درم اجاص سپستان هر یک بیست دانه عناب ده دانه شیرخشت و ترنجبین خیارشنبر
هر یک چهار درم و استعمال شمومات بارده کنند و پای بشوره آب گرم و بعصاره خطمی
دبوس کنند و تعلل بشراب اجاص کنند و اگر بیخوابی بود شراب خشخاش دهند و میانهای
روز شربتی از نبات و عرق گل و بید مناسب بود و اگر از ماده صفرا بود علامت
آن کثرت هذیان و سهر و جفاف عین و منخرین و صفرت لون و زبان
و اضطراب و عصب و لو قلق و سرعت نبض و ناریت قاروره بود علاج هر روزه
جلاب از تخم کاسنی سه درم و آلوی سیاه ده عدد و بنفشه پنجدرم عناب هفت عدد
نبات ده درم ترنجبین با تمر هندی ده درم شادل کنند و شراب بنفشه و
پرورده و شراب خشخاش تعلل کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن
کنند و این حقنه نیز مفید بود صفت آن بنفشه خطمی سبوس جو نیم کوفته هر یک
کف عناب سپستان هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنجدرم بجوشانند و صاف
کنند و مغز خیارچنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال در وحل کنند و ده درم روغن
بنفشه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و لسکا غالب بود کشکاب
بیست درم لعاب اسبغول و روغن بنفشه روغن کدو هر یک ده درم با هم بیامیزند
و استعمال کنند و شربت میانه روز چنانچه گفته شد بیاشامند و تعلل

بالوی سر با کنند و هر چه نوع تسکین حرارت با آب خیار کدو و شیره تخم توتک و شراب
صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و برگ بید در فراش بریزند
و کدو و خیار و بنفشه ببویند سرسام که از ماده سودا و اخلاط محترقه حادث شود
علامت آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن
و منخرین و بد و در ربع تغیری ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی بود و تحلف و صلب باشد
و قاروره سیاه و غلیظ باشد علاج آن جلاب از بنفشه و گاوزبان از هر یک
چهار درم بیخ مهک سه درم نبات ده درم و غذا نخوداب با شیره خشخاش و بعد از
نضج تحبها و حقنها کنند که مسهل سودا بود مطبوخ سنا افتیمون درم بیخ مهک
و بنفشه و نیلوفر کاسنی و کشوث از هر یک سه درم مویز طائفی دانه بیرون کرده
ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس و بسفایج سم کوفته از هر یک چهار درم
ورق گل پنج درم بالنگو و گاوزبان از هر یک ۷ درم خیارشنبر ده درم ترنجبین
ده درم و بعد از تنقیه بنفشه و شبت و بابونه و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند
و روغن بادام و شیر دختران بر سر مالند و میان نهای زردرشتی از نبات و عرق
گل و گاوزبان و شاهسفرم و تخم ریحان تناول کنند و شراب گاوزبان
تعلل کنند لیثرغس سرسام بلغمی بود و علامت آن تثاوب و کسل و نوم و تب

دایمی و ثقل سر و حیرت و اختلاط عقل و سکوت و نسیان بود و علاج آن
هر روز جلاب از بالنگو و بیخ مهک پنج درم نبات ده درم تناول کنند و غذا
جو و نخوداب خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و صبر کنند و حقنهای حاره استعمال
کنند شیاف زهرگاو یک درم شحم حنظل نیم درم بوره ارمنی و خطمی از هر یک سه درم
بکوبند و با شکر بجوشانند تا منعقد شود و بدان سرشند و شیاف سازند و استعمال
کنند و در ابتدا سرکه و گلاب و روغن گل در سر مالند و بعد از آن محللات
مثل بابونه و شبت طلا کنند و به مشک و بیا کنند سر با شونیز عطسه آورند شرا
ورمی بود که در روی و پیشانی ظاهر شود و گاه باشد که سر را نیز فرو گیرد و سبب آن
غلیان دم باشد و علامت آن انتفاخ و حمره و ضربان وجه و حمی حاده و تشنگی
و کرب و لهیب بود علاج فصد قیفال کنند و جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک
سه درم عناب هفت عدد آلوی سیاه ده عدد و نبات ده درم تناول کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و در آن روز که مسهل خورند سینه و حلق را بالصندل و اقاقیا
و فوفل و مامیثا طلا کنند تا ماده را قبول نکنند و بعد از تنقیه باب خیار و کدو و شیره
تخم کدو و تخم توتک با سکنجبین و شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و طبیعت را
محتبس نگذارند دوار مرضی باشد که چنان تخیل کنند که چیزها میگردد و سبب آن بخاری

بود که از اخلاط خام که در دماغ باشد یا در معده یا در عضوی دیگر متصاعد شود و متحرک
گردد و در روح نفسانی بار شود و متحرک شود و این حالت بظهور رسد اما آنکه در
نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت آن بلادت حواس بود و طنین و دوی بود
و علامت بلغم ظاهر باشد علاج جلاب از انیسون و بالنگو و گاوزبان و بیخ مهک
هر یک دو درم گلقند ده مثقال شاول فرمایند و غذا نخوداب و شیره خشخاش و زیره
و دارچینی خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و بحب شبیار نیز کنند و شونیز و جوز
و فلفل و ماء العسل بجوشانند و غرغره کنند و جند بیدستر و شونیز و فلفل و مرزنجوش
بکوبند و در خرقه بندند و ببویند و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش بجوشانند
و سر بدان بشویند و فرو برند و اگر از سودا بود علامت آن وسواس و کثرت
فکر و فراموشی بود و نبض صلب و ضعیف و قاروره کدر باشد علاج هر روز جلاب
از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات شاول فرمایند و غذا نخوداب و بخود
با مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ آن یا هلیله کنند
و تقویت دماغ بمشمومات کنند که حاره طیبه باشد مثل عنبر و نرگس و غرغره و طول
مذکوره مناسب و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را هلیله پرورده و اطریفل کوچک
و گل انگبین با انیسون و مصطکی مفید باشد اما دواری که از شرکت معده باشد علامت آن

غثیان و خباثت و سوء هضم و ضعف معده باشد و اختلاف دوار و اشتداد و سکون
باختلاف معده در خلو و امتلا علاج بیخ مهک و تخم ترب و برگ آن و شبت
و تخم خربزه مجموع را با اندکی عسل و نمک بجوشانند و قی کنند و بعد از آن گلقند
در از یانه بخورند و سکنجبین لعوق کنند بحسب مزاج و تقویت معده بجوارش مصطکی
و عود کنند و تنقیه بجوارش سفرجلی و مسهل بمعجون خیارشنبر کنند اگر احتیاج افتد
حقنه کنند بعد از استعمال هفت درم قنطوریون باریک سه درم برگ چغندر بابونه خطمی
بنفشه هر یک کفی بجوشانند و صاف کنند با بوره و نمک از هر یک نیم درم روغن شیره
ده درم بان ضم کرده استعمال کنند و اگر دوار بسبب ضعف قلب باشد یا در حال اقامت
از غایت ضعف حادث شود علاج بتقویت بشراب حماض و لیمو و صندل و به مانند
گردد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیف خورند و اگر دوار بسبب غلبه صفرا و غلبه
دم نیز بود و علامت صفراوی قلق و اضطراب و التهاب و عدم اشتها بود و سرعت
نبض و بول ناری علاج آن جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک و نبات شاول
کنند و غذا نخوداب و با دام بعد از نضج اسهال صفرا کنند بمطبوخ هلیله
یا قرص بنفشه یا سقمونیا و علامت دوار دموی حمرة لون و علین و ثقل سر
و کثرت عرق و سیلان دمع باشد علاج فصد قیفال و حجامت ساق

بود و از اشربه تمر هندی و نبات و آب انارین یا شراب خشخاش یا شراب عناب
و نیلوفر و گلاب و عرق بید خورند و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر دوار بسبب سرما
که بر سر زده باشد عارض شود تسخین دماغ بکمادات و ضمادات مسخنه باید کرد
و تناول اغذیه که دران تبرید و توابل بود و اگر بشرکت عضوی دیگر دوار حادث شود
علاج ان عضو باید کرد و تقویت دماغ کنند سدر مرضی باشد که علامت ان
چنان محسوس شود که بخار از بدن متصاعد شود و بسبب آن چشم تاریک شود
و طنین گوش بود و ماده این مرض اکثر سودا بود علامت آن حواس و تحیر و ثقل سر
و سوء فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیاء سیاه بود علاج آن هر روز جلاب از پنج
مهک و گاوزبان هر یک سه درم بالنگو دو درم نبات ده درم تناول کنند
و غذا نخوداب با مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره یا مطبوخ افتیمون
کنند با این حب هلیله سیاه و انیسون هر یک سه درم بنفشه دو درم تربد
سفید مجوف خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده یکدرم اسطوخودوس و
بسفایج فستقی هر یک یکدرم و نیم بکوبند و باب رازیانه بسرشند و حب سازند و بلع
کنند و در عقب ان جلاب از نبات نیم گرم بیاشامند و علاج آن نیز بطریق
علاج دوار باشد و ان حقنه که ذکر شد مفید افتد و اگر سدر بسبب ضربه و سقطه

حادث

حادث شود فصد کنند و سر را از بخار آفتاب نگاه دارند و بموم و روغن گل بنفشه و کبه اطلا نمایند
سبات خواب طویل مفرط بود چنانچه دشوار بیدار شود و سبب آن سوء المزاج بارد و مادی
بود یا ساذج اگر مادی بود علامت ان ثقل سر و سیلان آب از بینی و کثرت بزاق و جستن
چشم و ابرو و صعوبت انتباه از خواب علاج هر روز جلاب از بالنگو و پنج مهک و گاوزبان
و انیسون و نبات تناول فرمایند و غذا نخوداب با شیره چکدانه و فلفل و زیره و دار چینی
خورند و شراب بالنگو لعق کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و لوغاذیا کنند و باستعمال
این حقنه حشک و شبت و بابونه و سنا هر یک هفت درم پنج مهک رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم
حلبه پنج درم اشنه و مقل هر یک دو درم سکنجبین دانگی در شش رطل آب بجوشانند تا آنکه بثلث آید
و صاف کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم الکامه و عسل و روغن زیت از هر یک ده درم
بان ضم کرده بدفعات استعمال کنند و بعد از تنقیه اطریفل صغیر و کبیر هر کدام بتعبیه باشد
تناول فرمایند و صعتر و تمام و مرزنجوش ببویند و روغن نرگس و زنبق و خیری استنشاق
کنند و اگر سوء المزاج ساذج بود بواسطه ادویه مبرده مخدره که از داخل یا خارج استعمال
کنند یا سرمائی که بدماغ رسد علامت آن سبق اسباب مذکوره و برودت ملمس باشد
و کمودت لون و بیاض قاروره و حالتی شبیه بخرفی و علاج آن همین معالجات مذکوره باشد
اما در این قسم تنقیه احتیاج نباشد و تدهین سر بروغن بابونه و شبت و زنبق مفید بود و تناول

شرود لیطوس مناسب افتد و اگر سبات بواسطهٔ بخارات معده بود علامت
آن سبوق امتلا و تخمه و دوی و طنین گوش باشد و خفت آن در حالت جوع بود
علاج تنقیهٔ معده کنند بقی و اسهال بحبها و حقنها و اگر سبب ضربه یا سقطه باشد
که بر سر واقع شود رادعات و مقویات مثل ماش و مغاث و گل سرخ و صندل
طلا کنند و علاج ضربه و سقطه کنند و در سبات وجع تو که در نخیل و شونیز با عسل
مفید بود و موبزج و جوز و نارجیل و قلایا که در و توابل بسیار بود نافع بود سهر
بیداری و بیخوابی بافراط بود و سبب آن سوء المزاج یابس بود با ماده یا بی ماده
و علاج هر دو نوع ترطیب دماغ بود بشراب بنفشه و کدو و شراب خشخاش معتدل
و دوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بر دهن بنفشه و کدو و غذا شوربا ماش با شیره
خشخاش و اسفناج خورند و خیار و کدو و کاهو خورند و بوئیدن مناسب باشد
و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست خشخاش بجوشانند و آب آنرا بر سر ریزند و استحمام
مرطب و دلک و آواز باد و آب موجب راحت صاحب این مرض بود و اگر قیحوان
و شبت داشته و زعفران و شاسفرغم در زیر بالین نهند جهت خواب آورد
و در سوء المزاج مادی اول تنقیه بدن باید کرد از سودا و بعد از آن استعمال
مرطبات سبات سهری مرضی باشد که اجتماع اسباب سبات و سهر در آن باشد

شود

شود و علامت او آنست که گاهی خواب طویل باشد و گاهی سهر مفرط و روی برآمده باشد
و رنگ او مایل بسرخی یا بسیاهی باشد علاج آن بعینه دماغ باشد از خلطی که غالب
باشد و بعد از آن استعمال مشمومات و عطوسات کنند و در این مرض این حب مفید
بود بنفشه دو درم تربد یکدرم هلیله یکدرم تخم رازیانه و کرفس و ملح نفطی از هر یک نیم درم
سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و با آب رازیانه حب زنند و بعد از نضج ماده
بلع کنند حقنه که در این مرض مفید باشد صفت سنا نیم درم پرسیاوشان چهار درم
بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم حلبه کف عناب ده دانه سپستان بیست عدد بابونج اکلیل
هر یک هفت درم فلوس خیارشنبر ده درم عسل روغن کنجد هر یک پانزده درم نمک بوره ارمنی
هر یک نیم درم شخوص علتیست که ناگاه مردم بر یک حالی مانند مثل آنکه اگر ایستاده
باشند همچنان ایستاده مانند و اگر خفته و نشسته بود همچنین و بدین سبب اخذه
نیز گویند و سبب آن سده باشد که در موخر دماغ بواسطه خلطی غلیظ حادث شود
و علامت آن شخوص عین و فقد حرکات بود و هر چه بصاحب مرض گویند
جواب ندهد علاج اگر موجبات فصد باشد قیفال بگشایند یا حجامت ساق کنند
و حلبا با ازبالنگو و انیسون هر یک دو درم گاوزبان سه درم باده درم گلقند شادل
و غذا نخوداب و شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج سعه مطبوخ افتیمون یا حب آن کنند

و استعمال حقنها کنند و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و استعمال نطولات محلله مفید
بود حقنه آب سلق که بپارسی چغندر گویند و کشمش و خیارچنبر و گل و شیره و سبوس از هر یک
یک رطل بوره یکدرم شحم حنظل دو درم روغن کنجد ده درم شکر سرخ نیم درم استعمال کنند
کابوس آنست که چون در خواب رود چنان تصور کند که در زیر چیزی ثقیل بازمانده
باشند یا خیال کنند که کسی او را میفشارد و نفس او تنگ شود و آواز او بگیرد
و سبب این بخاری باشد که از اخلاط غلیظ متصاعد شود پس اگر آن علت از خون
باشد فصد قیفال و حجامت ساق و تقلیل غذا کنند و اگر بلغم باشد یا از سودا
تنقیه آن کنند چنانکه مکرر معلوم شد و تغافل نباید کرد که این مقدمه صرع باشد
صرع سده غیر تامه باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود
و روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب متشنج شود و سبب او
اخلاطی بود که در تجویف دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد علامت آن
کثرت براق و مخاط و کثرت زبد بود در حالت صرع و کدورت حواس و بلادت
و سیاهی لون و بطوء و اختلاف نبض و سپیدی و غلظ قاروره بود علاج هر روز جلاب
از زرازیانه و انیسون و بالنگو از هر یک سه درم گلقند ده درم تناول کنند و غذا
نخود آب و شیره چلکدانه با دارچینی خورند و کباب و تیهو مناسب باشد بعد از نضج

منقیه

منقیه بحب ایاره و اصطمخیقون و افتیمون و قوقایا و مطبوخ تربد و حقنهای قویه کنند و این
حب مفید افتد ایاره فیقرا تربد صبر زرد هر یک نیم مثقال انیسون و حب النیل هر یک
نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگ و نیم مقل کثیرا مصطکی هر یک دانگی کوفته
و بیخته با آب رازیانه سرشته حب سازند و مصروع را از گرما و سرما و جماع و نظر
در آب روان و نشستن در مهب باد و دخانهای بلند و مکث در حمام و تناول
مبخرات مثل سیر و پیاز و کرفس اجتناب باید کرد و همچنین از مستی و سواری
خصوص اسب دوانیدن و در جلاب و چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند
و جند بیدستر با روغن زنبق در بینی کنند و حلتیت در ماء العسل بجوشانند و در وقت
صرع بحلق فرو برند و مثرودیطوس و تریاق اربعه تناول کنند و معجون سالیوس
نیز مفید بود صفت آن سالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس هر یک پانزده درم غاریقون
پنجدرم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند و سکنجبین عسلی بسرشند
و یکمثقال تناول فرمایند و اگر ماده از سودا بود علامت آن خفقان و افکار
فاسده و حموضت طعم زبد بود علاج آن تنقیه دماغ کنند بمطبوخ افتیمون و حب آن
و تقویت دماغ ببوییدن نرگس و مرزنجوش و بابونه و مشک و غالیه و نشوق کنند
و بابونج و مرزنجوش و اکلیل الملک و شبت بجوشانند و بر سر ریزند و شراب بالنگو

باتریاق اربعه وشرو دلیطوس شادل فرمایند وعود قماری و فاوانیا بر بندند و در بینی دمند و بسرکه عنصلی و عسل و خردل غرغره کنند و اگر از ماده خون باشد علامت آن ظهور علامات غلبه خون باشد در حالت صرع و داجین ممتلی شود و روی برآید و سرخ شود و باشد که رعاف حادث شود علاج فصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببوئیدن سرکه و گلاب و مالیدن روغن گل و شادل رب و فواکه و اگر ماده صفراوی بود و این نادر افتد علامت آن التهاب و اختلاط عقل و صفرت روی و چشم علاج تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه و رب سیب و به شادل کنند و پای شوره باب گرم و سبوس و خطمی کنند و اکثر اطفال را حادث شود آن را ام الصبیان گویند از این قبیل باشد و اگر صرع از شرکت معده باشد علامت آن غثیان بود و اختلاج لب و رعشه در حالت خلو معده و کثرت لعاب و اشتداد صرع در امتلاء و خفت آن در عقب قی بود علاج ان قی کنند بطبیخ شبت و ترب اندکی عسل و نمک و تلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر و شهریاران کنند و بعد از آن تقویت معده بجوارش مصطکی و عنبر و ماده الحیوة کنند و غذا نخود آب با سرکه و آب غوره خشک و دراجی و کردیا و کبک و تیهو خورند و اگر بشرکت عضوی دیگر بود مثل قدمین یا ساقین و ندیین و رحم بواسطه ریحی که غلیظ بود یا ماده بخاری که غلیظ بود از آن عضو متصاعد

اگر ماده بلغمی بود

علاج

اگر ماده صفراوی بود

اگر صرع از شرکت معده بود

اگر صرع از شرکت عضوی دیگر بود

شود و علامت او آن باشد که احساس چیزی کنند همچون بخار و ریح که از آن عضو مرتفع میشود بدماغ او رسد و بان تمطی و شخوص عین و تشنج باشد علاج آن تنقیه بدن و دماغ بحب قوقایا و ایارج کنند و تقویت و تسخین سر با دهان حاره و اصلاح حال آن عضو کنند بدلک و نهادن محجمه بی شرط و با شرط و اگر صرع بواسطه بخارات که از کرم کدو و حیات متصاعد میشود حادث گردد و علامت آن کثرت لعاب و سرعت هیجان اشتها و وجع بطن و احساس تصعد بخار بود علاج آن بعد از اخراج کرم بود همچنانکه گفته خواهد شد اگر بسبب لدغ عقرب و گزیدن حشرات حادث شود از یانه دو درم گل انگبین ده درم بجوشانند و صافی کرده یک درم تریاق اربعه در آن حل کنند و بیاشامند احتناق رحم نیز شبیه بصرع است و علاج آن بجای خود گفته شود ان شاء الله تعالی اما بدانکه جالینوس گفته است که صرع در اکثر اوقات بعالج انجامد و برء آن دشوار بود و اگر شیرخواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل شود و عاقرقرحا بکوبند و در بینی مصروع دمند و اگر عطسه کند امید بران توان داشت و تریاق ثمانیه با و دهند عظیم و نافع بود صفت زراوند طویل پوست بیخ کبر ریوند چینی حب الغار حنظل نانخواه قسط شیرین و مرزنجوش متساوی بکوبند و با عسل کف گرفته بسرشند و شربتی یک مثقال شادل فرمایند سکنه

علاج

صرعان

سده تامه باشد که در بطون دماغ واقع شود مجموع اعضا را از حرکت و حس باز دارد و بواسطه
آن حایل شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ رسد و میان روح نفسانی از دماغ
بجمیع اعضا و این مرض بغتةً حادث شود و سبب آن سده بلغمی لزج باشد و علامت
آن تری بدن و بیاض لون و کثرت بزاق و ثقل سر و کدورت حواس و کثرت
خواب بود و باشد که با آن خرخره و زبد نیز بود و آن دلالت کند بر اختناق
حرارت غریزی و فساد جوهر ریه و دماغ و اگر نفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم
شود که صاحب مرض زنده است یا نه پاره پشم یا پنبه واچیده در بینی او نهند اگر
متحرک شود دلیل حیات است یا ظرفی پر آب کنند و بر سینه او نهند و تفحص
نفس او کنند یا انگشت اصبع در دبر کنند اگر اثر یابند هست که تا حیوة باقی بود
او متحرک است یا چشم او باز کنند اگر حدقه او ظاهر شود زنده بود علاج اولا سر او را
تراشند و پاره نمدی گرم کنند و بر سر مسکوت نهند و آجر گرم کرده بر بالای او نهند
و کندش و خردل و قرنفل و جند بیدستر در هاونی بکوبند و در بینی مسکوت دمند
و اطراف او را بخرقهای سخت و درشت بمالند و پر مرغی بر روغن یا پاره فیقرا بالا بند
و در حلق او فرو برند و محجم با شنده باشند که قی کند و فرفیون و جند بیدستر و فلفل
در تحمیل و شونیز بکوبند و بر سر او طلا کنند گرم کرده چنانکه پیش گفته شد و کمال

مثرودیطوس یا تریاق کبیر در ماء العسل حل کرده در حلق او ریزند یا افسنتین و زیره و مصطکی
و اکلیل الملک بجوشانند و بر ریزند و زهره کلنگ و مرزنجوش در بینی چکانند و لعنه باید که تا هفت
روز حرکت نباید کرد اما بعد از هفت روز جلاب از افسنتین و رازیانه و گاوزبان از هر یک
سه درم گلشکر ده درم بیاشامند و غذا نخوداب با کبک و تیهو خورند و زیره و فلفل و دارچینی
در آن کنند و میان نهار روز ماء العسل بیاشامند و بعد از نضج تام تنقیه بحب ایارج لوغاذیا کنند
و در هفته یکنوبت و یا دو نوبت بحسب مزاج و قوه و احتیاج یا سه و چهار روز بدین معالجات
مداومت کنند و سکته اگر بر نه یابد بلقوه و فالج منتقل گردد و سکته از امتلای خون
نیز حادث شود و علامت آن غلبه خون باشد و در آن فصد قیفال کنند و گاهی حجامت
ساق و اخراج خون بحسب قوه و جلاب از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر خورند و غذا
نخوداب و سنبوسه با مغز بادام و تنقیه بحب بنفشه و قرص آن کنند و حقنهای لینه
استعمال دارند و اگر سکته بواسطه سقطه و یا ضربه باشد که بر سر واقع شود فصد کنند
و تقویت دماغ بمشمومات بارده کنند و حقنه که سکته بلغمی را مفید بود ورق غار و قسط
و مرزنجوش و حلبه و سک و اکلیل و ورق بید انجیر بر ماء خود سداب و کرنب بزرگ و تخم شبت
از هر یک ده درم شحم حنظل افتیمون از هر یک نیم درم قنطوریون دقیق ده درم بجوشانند
و صاف کرده و عسل بیست درم و ابکامه پانزده درم بوره و نمک هندی و مقل از هر یک

نیم درم کوفته بر سر آن کنند و بکار دارند مالیخولیا تغیر ظنون و افکار است از مجرای طبیعی و سبب
آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی شود و بکثرت
مراق نیز بود و علامت آنچه از امتلای بدن و دماغ بود نحافت بدن باشد و سواد لون
ولطوبت و صلابت و اختلاف نبض و صفای قاروره بود و تنهائی را دوست دارند و نظر
در چیزی و یا در زمین کنند و همچنان باشند و کثرت ذکر و فکر و غم و شکوه و غضب نیز باشد
علاج فصد صافن کنند و هر روز جلاب از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان از هر یک سه درم
عناب هفت دانه سپستان بیست دانه نبات ده درم تناول کنند و بعد از نضج تنقیه با
حب افتیمون و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و اسفناج خورند
و پالوده از شیره سبوس و نبات و روغن بادام نیز مفید بود و شراب رقیق نو دادن
حمام و تدهین بروغن بنفشه و کدو مفید باشد و از اغذیه غلیظ و اطعمه سوداوی و اشیای
حریفه و مالحه و حامضه احتراز کنند و استعمال تعب و ریاضت نباید کرد و از معالجه
این مرض ملول نباشند و مکرر تنقیه باید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت
منخرین و سیلان لعاب و بلادت و کسل و سکون و قلت اضطراب بود علاج
هر روز جلاب از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با زیره و شیره چکدانه بخورند و بعد از نضج تنقیه با این مطبوخ کنند صفت آن سنا مکی هفت درم بالنگو

و نیلوفر هر یک سه درم نبات ده درم بجوشانند و صاف کنند و معجون نجاح هم یک مثقال
تا هفت مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید است صفت آن
افتیمون چهار درم بسفایج و ایارج فیقرا هر یک دو درم غاریقون یک درم نمک
هندی نیم درم اسطوخودوس یک درم و نیم بکوبند و با آب رازیانه سرشته و حب سازند
شربتی سه درم باشد و این مفرح نافع باشد صفت آن بالنگو پوست ترنج قرنفل
مصطکی قرفه دارچینی جوز بوا قاقله نارمشک بهمنین زرنباد درونج عقرب تخم بادرنج
فرنجمشک هر یک ... درم مشک خالص دانگی مجموع را سحق بلیغ کنند و هلیله کابلی چهل عدد
در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید پس صاف کنند و با یک رطل عسل
بقوام آورند و از آتش فرو گیرند و ادویه که سحق کرده در وی ریزند و بهم زنند و هر دفعه
یک مثقال از آن تناول کنند و اگر از احتراق صفرا بود علامت آن بیخوابی و
اضطراب و غضب و خشم و صیاح و صفرت لون بود علاج آن تنقیه مطبوخ هلیله
یا افتیمون یا معجون نجاح یا قرص بنفشه کنند و تدهین بروغن بنفشه و شیر زنان بر سر
دوشند و بنشاط و سماع بالحان و نغمات خوش و حضور یاران انیس مشغول کنند و استحمام
معتدل مفید بود و خطمی و برگ بید و بنفشه سر و اندام بشویند و پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر
و تخم کاهو و خطمی بجوشانند و سر بخار آن فرو برند و بر سر نیز ریزند و اگر از احتراق سودا بود

وبکشت آن بیشتر و معالجه آن مشکلتر بود علامت آن کثرت فکر و غم و گریه و فرح و تخیلات
فاسده و دوستی خلوت بود علاج هر روز جلاب با از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه از هر یک سه درم
بالنگو ده درم گلقند ده مثقال شاول نمایند و غذا نخوداب و شوربا ماش با اسفناج و مغز بادام
خورند و بعد از نضج شربت مطبوخ افتیمون و ایارج جالینوس و ایارج لوغازیا و معجون نجاح
کنند و ماء الجبن در این قسم مفید بود صفت آن بیاورند شیر بز یک رطل بجوشانند و در
حالت جوشیدن فرو گیرند و یک وقیه سکنجبین افتیمونی بران ریزند و برهم زنند
وصاف کنند و از آن نیز شرب نمایند احیاناً این مفرح خورند صندل و ورق گل سرخ
سعد قرنفل هر یک پنج درم قرفه و فرنجمشک پوست ترنج هر یک سه درم مشک دانگی
کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند و یک مثقال در شراب گاوزبان حل کرده شاول
فرمایند و دواء المسک حلو نیز نافع باشد اما آنچه بشرکت مراق بواسطه ورم
آن باشد یا سده آن از خلطی سوداوی بود و بدان سبب بخارات متصاعد شود
و افکار متغیر گردد و علامت آن انتفاخ و لین بطن و ضیق صدر و کثرت ریق
و جشا و جوع بود و احساس بخارات که متصاعد شود کنند علاج هر روز جلاب با از
از بالنگو و گاوزبان و رازیانه و گلقند شاول کنند و غذا زیرباج خورند و بعد از نضج سنا
پنج درم شکر ده درم بجوشانند و معجون خیارچنبر پنج مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و حقنهها

لینه

لینه استعمال کنند و اگر با این نوع حرارت باشد جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و رده بادرنگ و زرشک
و نبات خورند و شراب بنفشه و خشخاش لعوق کنند و غذا جو و شوربا ماش با مغز بادام خورند
و اسهال کنند و ترطیب دماغ و چکانیدن شیر زنان بر سر کنند و بروغن بنفشه و ماغرا
چرب کنند و استحمام آب گرم بر اطراف ریختن مفید بود والله اعلم در علت مالیخولیا
و انواع مانند بود و او چون جنون سبعی باشد و علامات آن غضب و قصد
و ایذا بود از آن جمله داء الکلب بود و آن بیشتر از احتراق دم حادث شود و علامت
ضحک و لعب و قصد و اذیت مردم باشد همچون طبیعت کلاب و از آن جمله قطرب
و علامت آن تحریک بسیار و بی آرامی و از مردم گریختن و شدت عبوس و ترس بود
و بر ساق ایشان اکثر قروحی چند باشد و علاج آن همچون علاج مالیخولیا است و عشق را
از مالیخولیا شمرده اند و آن وسوسه باشد که مردم را بر فکر صوری تا خوب دارد و علامات آن
صفرت لون و غفلت و حیرت و سکوت و کثرت فکر و بی خوابی و سرعت نبض و صعود و صلابت
نبض آن بود و ایام آه سرد کشد علاج او آنست که بکارهای بزرگ و سفر و صید اشتغال
نماید و ترطیب دماغ با دهان و نطولات کنند و تقویت قلب بشراب حماض و صندل
و سیب و مفرح یاقوت و غذا زیرباج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر
وصال ممکن باشد بهترین علاج آن باشد و الا نصیحت و تقبیح معشوق و سرزنش

قطرب
علاج

و امثال آن سعی کنند که از آن بار آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب مفید بود
نسیان فراموشی بود و آن فساد فکر و ذکر با تخیله باشد و سبب آن استیلای بلغم باشد
بر اجزای دماغ و علامت آن کثرت خواب و تری منخرین و گرانی سر و گوش و کدورت
حواس بود علاج آن هر روز حبلاب از بالنگو و بیخ مهک از هر یک سه درم راز یانه
دو درم کلنگبین ده درم شاول کنند و غذا نخوداب با شیره چکدانه و کبک و تیهو و دراج
خورند و توابل در آن کنند و بعد از نضج شغیه بحب ایاره و قوقایا کنند و فودنه و
خردل در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و روغن زنبق و خیری و قسط و
مرزنجوش بر سر مالند و جند بیدستر و فودنه و مشک ببویند و بابونج و مرزنجوش
بجوشانند و سر بخار آن بدارند و احیانا مادة الحیوة و زنجبیل پرورده و مربای
عنصل و سکنجبین با آن شاول کنند و مصطکی و کندر بخایند و نقل بجوز هندی
کنند و از آب سرد و بقول بارده احتراز کنند و اگر بجای آب ماء العسل
با شراب ریحانی خورند بهتر باشد و تجنب درس مخاصمه و استماع آوازهای بلند
مفید بود دوا ر سفید فلفل دار فلفل دارچینی زنجبیل هر یک ده درم سنا مکی بخدرم
جند بیدستر سه درم زعفران و عود هر یک ۵ درم مشک دانگ کوفته و بیخته با عسل سرشند
و یک مثقال از آن شاول کنند در آخر کند روج سعد هر یک ۵ درم فلفل و زنجبیل

هر یک بخدرم کوفته با چندان عسل کف گرفته سرشند و نسیان بسبب سودا واقع شود
و علامت آن سهر و بیخوابی و خشکی منخرین و دهن و کمودت لون و بطوء تکلم بود علاج
آن هر روز حبلاب از نیلوفر و گاوزبان و بالنگو و نبات شاول کنند و سعوط دماغ
بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند و غذا اسفاناخ و نخود و مغز بادام خورند و استحمام
و تدهین بروغن بنفشه و نرگس مفید بود و نسیان بسبب سوء المزاج گرم ساذج
حادث شود علامت آن خشکی منخرین و دهن و گرمی بلمس سر و تخیل آتش و شعله
و چیزهای رنگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق گل و بید با آب سرد
و غذا اسفاناخ با مغز بادام و اسفناج یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه
و ترطیب دماغ بروغنهای و نطولهای بارده مفید بود فالج استرخاء که در شقی
که در بدن حادث شود سبب آن خلطی غلیظ بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را
منسد گرداند علامت آن بطون حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و قاروره
سفید باشد و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و پژمرده و فسرده نگردد
امید بر آن توان داشت علاج آنست که چهار روز تقلیل طعام کنند و از ادویه قویه
هیچ ندهند و باندک آب گوشت مازیره و دارچینی لب زنند و بجای آب ماء العسل
خورند و بعد از چهار روز حبلاب از راز یانه و بالنگو و انیسون و بیخ مهک و گل انگبین

بخورند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه و فلفل و دارچینی باشد و بعد از نضج تمام این
حب را فرو برند صفت صبر سقوطری و بوزیدان و ماهی زهره و تربد خراشیده
کوفته بروغن بادام چرب کرده از هریک درمی غاریقون و انیسون شحم حنظل
هریک نیم درم ملح هندی دانگی و نیم مقل دانگ کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشند
وحب سازند و بعد از ۳ روز این حقنه استعمال کنند صفت برگ برنگ
کابلی و ورق سپندانخیر و سلق و شبت و نانخواه و مرزنجوش و حسک و اکلیل الملک
و حلبه و حرمل از هریک هفت درم تا ده درم بجوشانند و صاف کنند و شکر سرخ
و عسل و ایلکامه هریک دو درم در آن حل کنند و با پانزده درم روغن زیت
استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در باب سکته ذکر رفت مناسب باشد
و تریاق کبیر و مثرودیطوس و جوارش بلادری هر کدام که باشد یک مثقال تا دو
کنند با شراب بالنکو و فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و عاقرقرحا بخایند و چون اثر بر ظاهر
شود روغن قسط و ناردین و شونیز و سداب و نفط سفید و کوکرد سفید و امثال
آن در اعضای علیل بمالند و مشک و کندش و فلفل و نوشادر کوفته در بینی دمند و بوی
نرگس و یاسمن ببویند و با بن ماء الاصول مداومت نمایند صفت آن بیخ رازیانه بیخ
کرفس و اذخر هریک پنج درم تخم رازیانه و کرفس و انیسون هریک سه درم و نانخواه و زراوند

وشونیز

وشونیز هریک دو درم در ۳ من آب بجوشانند تا یکمن آید و با یکمن عسل بقوام آرند
تشنج آنست که عصب با مبدء خود پس جهد و عضو نیز تابع او شود و بواسطه
آن از حرکت انبساطی باز ماند و سبب آن رطوبتی بود که عصب و عضله را ممتلی کند
و در طول آن نقصان و در عرض آن زیادتی واقع شود آنرا تشنج رطب و امتلائی
نیز گویند و این بغتتاً واقع شود علامت آن علامت امتلا و غلبه بلغم بود علاج
آن همچون علاج فالج باشد و اگر بسبب یبوستی که اعصاب را عارض شود آنرا
تشنج یابس گویند مشکلتر بود و سبب آن یبوست استفراغ بسیار یا سهر یا خشم یا حرکات
عنیفه یا حمیات حاده و امراض کثیرة التحلیل بود و این نوع تشنج بتدریج حادث
شود و علامت آن باریک و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب مجففه بود
علاج آن ترطیب بدن کنند با غذیه چرب از گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی
تازه و حسو و حریره و شیر میش و امثال آن و از اشربه شراب بنفشه و خشخاش
و انار و عناب و آب خیار و کدو یا نبات و شراب رقیق جدید ممزوج مفید بود و نیلوفر
و بنفشه و خطمی و خشخاش و برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و در آن آب نشینند
و بر عضو میریزند و بعد از آن موم روغن از روغن بنفشه و موم و کتیرا در بدن مالند و روغن
بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود تریاق

اربعه در شربتی از نبات حل کنند و بیاشامند و اگر سبب فرح عصب باشد علاج آن خواهد آمد
سبب گرم نیز حادث شود علاج آن فصد و اخراج کرم بود کمتر از ده قدما اکثر از تشنج بود که
عضلات ترقوه را که استخوان گردن است حادث شود و تمدد و تشنج عصب بود از جهت
امتداد او از جهت خلاف چنانچه عضو بهیچ طرف حرکت نکند و علاج هر دو همچون
علاج تشنج باشد لقوه مرضی بود که در عضلات روی و چشم واقع شود و شقی از
روی بجهت غیر طبیعی منجذب شود و از هیئات خود بگردد و سبب آن یا تشنج چشم بر هم نتوان
نهاد علاج آن همچون علاج تشنج بود و آنچه از استرخا بود علامت آن استرخا بود و ضعف
حرکت دهان و کدورت حواس خصوص حس ذوق بود و جفن زیرین فرو آمده
باشد و حنک نیز مسترخی شده و تدبیر ملقو آنست که تا هفت روز یا چهار روز
معالجه نکنند و آب نخورند و تا توانند چیزی نخورند چنانچه در فالج گفته شد و بعد از آن
جلاب از رازیانه و انیسون و بالنگو و گلقند تناول میکنند و غذا نخود آب با فلفل
و زعفران و دارچینی خورند و گوشت اسب و شتربچه و کبک و تیهو مفید بود و شعیه
بحب صبر و حقنهای حاده کنند و پوست بیخ کبر در ماء العسل بجوشانند و بدان
غرغره کنند و در خانه تاریک نشینند و مرزنگوش و صعتر و جندبیدستر بجوشانند و روی
بجا را آن فرو دارند و کندر و مصطکی و حلتیت بخایند و دج و فلفل و جوزبویا و قرنفل

بود و اما اگر فالج از [illegible]

و عاقرقرحا در دهان گیرند رعشه علتی است که در اعضا دائما ظاهر شود بسبب عجز قوت
محرکه از تحریک عضو یا ثبات آن بر سبیل اتصال پس حرکات ارادی یا ثبات
بحرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب این سوء المزاج بارد بود مادی یا ساذج
که عارض عصب گردد و مشایخ و مدمن الخمر را بسیار واقع شود و از شراب آب سرد
یا فراط آن و اعراض نفسانی نیز حادث شود و آنچه از سوء المزاج بارد مادی علامت آن علامات
غلبه بلغم باشد علاج هر روز جلاب از انیسون و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و غذا
نخود آب با فلفل و زعفران با گوشت اسب و کبک و دراج خورند و شعیه بحب ایاره کنند
و بعد از شعیه روغن قسط و زنبق و نرگس در پشت مالند و بحمام گرم رفتن و بآفتاب
نشستن نیز مفید بود و تناول مغز جرگوش و نارجیل نافع بود و آنچه از سوء المزاج
ساذج بود سبب ملاقات سردی داخلی یا خارجی بود علاج آن حلتیت با ماء العسل
با گلنگبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال کنند و آنچه از کثرت شرب
خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بر دهن گل و مورد و ربوب فواکه بعد
بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت بود ازاله آن سبب باید کردن بهر
حیله که باشد و اگر سبب گزیدن حشرات حادث شود شراب بالنگو با تریاق تناول
کنند و در ازاله سبب کوشند و گاه باشد که رعشه بسبب سوء بستن بدن بواسطه

استفراغ بسیار و تحلیل بافراط و این قسم مشکل‌تر باشد و علاج آن ترطیب بدن بود
بتناول شراب بنفشه و خشخاش و غذا شوربا ماش با مغز بادام و اسفناج و فروج فربه و حریره
از نشاسته و روغن بادام و نبات و بدهان بروغن بنفشه بادام اختلاج جنبش اندام باشد
ابرو و چشم و لب و روی مقدمه لقوه باشد و سبب آن رطوبتی ریح باشد که حرارت
غریزی آنرا بتحلیل ریح و بخار کند و بسبب غلظ رو و از مسام بیرون نتواند شد و قوت
دافعه خواهد که آنرا دفع کند پس میان ایشان تدافع واقع شود و موجب اختلاج
گردد و علاج آن تریاق اربعه با شراب بالنگو تناول کنند و آن عضو را بروغن قسط
و ناردین بمالند و اگر اختلاج باشد تنقیه بحبها و ایارجها که مسهل بلغم باشد بکنند
خدر آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان
حس شود و سبب آن سده باشد که در عصبی واقع شود بواسطه خلطی غلیظ و مانع
نفوذ روح نفسانی گردد پس اگر علامات غلبه خون ظاهر باشد فصد کنند
و تقلیل غذا و اگر علامات غلبه بلغم باشد تنقیه کنند و معالجات فالج استعمال
کنند اگر بواسطه یبوست بود علامات آن همچون علامات تشنج یابس بود
و علاج همان باشد و اگر بسبب ضغط و رمی باشد یا سخت بستن عضوی یا بر آن
نشستن علاج آن منع ضاغط و تقویت عضو نزله و زکام گویند عبارت

از فضلات بود که از دماغ فرود آید اگر بمنخرین آید زکام گویند و اگر بسینه فرود آید
نزله گویند و سبب آن اگر سوء المزاج حار بود که عارض دماغ گردد بسبب حرارت آفتاب
یا تناول اشیاء حاره حریفه علامت حمره و حرقت چشم و خاریدن بینی بود علاج
آن در ابتدا فصد کنند اگر سن و مزاج مقتضی باشد و شراب بنفشه و نیلوفر
و عناب تناول کنند و غذا شوربا ماش با مغز بادام و اسفناج خورند و از گوشت
و شیرینی و مسخنات احتراز کنند و اگر علامات امتلا باشد بقرص بنفشه یا مطبوخ
فواکه تلیین کنند با شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت یا خیارچنبر هر یک ده درم و بعد از
تنقیه استحمام کنند و روغن بنفشه استنشاق کنند و اگر سیلان رطوبت متمادی شود
و لسبوس و سرکه با صندل و کشنیز تبخیر کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود که بسبب داخلی
یا خارجی عارض شود و علامت آن تری منخرین بود و کلال حواس و ثقل بود و بهوای
گرم استراحت کنند علاج نیز بدستار پشمین و غیره گرم دارند و حلبا با نخ مهک
و پرسیاوشان و بالنگو و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ و مغز بادام خورند
و اگر طبیعت محتبس باشد سنا یا یکدرم بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و نخ مهک هر یک
سه درم شکر سرخ و خیارچنبر هر یک ده درم بکار دارند و شبت و بابونه و نخ مهک
و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند و بر سر بکار آن فرود آرند و اگر در حمام نیز بر سر ریزند مفید بود

واگر انچه از منخرین آید رقیق بود دشونیز وانیسون بکوبند و در خرقه بندند و ببویند
و بر آتش نهند واگر سیلان رطوبات متمادی باشد بکنند بروسند روس کشته
وکاغذ تنجیر کنند و در هنگام خواب متفرق نکنند و بر پشت بار بخفسند تا ماده بسته
نریزد و اگر احساس دغدغه در حلق کنند به بخیخ آنرا دفع کنند و سنگی گرم کنند
و آب و سرکه بر و ریزند و بینی بدان دارند اما نزله از حموضات و چیزهای شور و تیز
اجتناب باید کرد و جلاب از شراب بنفشه یا بنفشه مربا یا ترنجبین خورند و با قلی
با روغن و حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام و تخم خشخاش مغز تخم مناسب
بود و اگر با آن سعال بود علاج آن کنند چنانکه گفته شود در باب امراض صدر ان شاء الله
تعالی باب دویم در امراض چشم بر محافظت صحت عین واجب است که از جماع و سکر
متواتر و تناول عدس و باقلا و بادنجان و قدید و گوشتها و طعامهای شور
و بخارها و امتلاها احتراز کنند و چشم از گرم و سرد و دود و غبار نگه دارند و از
ادمان کتابت و بخواب و گریه مجتنب باشند و نظر در اشیاء براق نکنند و استحمام
معتدل و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو کنند و روشنائی و کحل الجواهر احیانا
در چشم کشند ضعف بصر اگر بواسطه غلبه خون باشد و علامات آن ظاهر باشد
فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند یا بنفشه و عناب و نیلوفر

با ترنجبین جلاب سازند و غذا نخود ماش با مغز بادام و اسفناج خورند و شعیر مقشر و
بنفشه کنند و توتیای غوره و کدو بکشند و اگر ماده رطب بارد بود علامت آن
درمض بود و تیرگی و وجع و در عقب خواب و اکل زاید بود علاج آن هر روز جلاب
از رازیانه و بیخ کهک و نبات تناول کنند و بعد از نضج شربت یا ایارج فیقرا یا قرص
بنفشه یا تربد و سقمونیای بریان کرده کنند و غرغره بماء العسل و رازیانه کنند
و روشنائی کبیر و باسلیقون در چشم کشند رمد ورمی حار بود که در ملتحمه حادث
شود اگر از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق و خاریدن چشم و زربان
صدغین و کثرت تمدد و دمعه و رمض و ثقل باشد علاج فصد قیفال کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و شراب عناب و نیلوفر تناول
کنند و اگر صفراوی بود علامت آن شدت وجع و خاریدن بینی و دمعه
و رمص باشد علاج آن آب انارین با تمر هندی یا عناب تناول کنند یا بنفشه
و اجاص و عناب و نبات جلاب سازند و تنقیه بمطبوح هلیله زرد کنند و قرص
بنفشه تناول کنند و اجاص و عناب جلاب سازند و در هر دو نوع شیر زنان
و سفیده تخم مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و روباه تربک و گلاب
ولعاب بر قطونا و ما میثا بر حوالی چشم ضماد سازند و شیاف ابیض و کافوری

ولعاب اسپغول و لعاب بزرکتان

وافیون در چشم کشند و اگر ماده بلغمی باشد علامت آن شفاج چشم بود و کثرت رمص
و دمعه و التصاق جفن و علاج آن احمره نباشد علاج دماغ بحبها و ایارجها و حقنه‌های
نرم و اگر سوداوی بود علامت آن صداع و پوست چشم بود و جفن بر هم
نرسد علاج آن شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا آش نخود
با مغز بادام و ضمادات و نطولات مرطبه استعمال کنند و در وجع رمدی
عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم تنگ فرو نتواند گرفتن و بیشتر صبیان را
عارض شود علاج همچون علاج رمد باشد و حجامت نقره و ارسال علق مفید
باشد و در رمد مطلق از گوشت و شیرینی و جماع احتراز کنند طرفه نقطه خون
باشد که در طبقه ملتحمه حادث شود بسبب لطمه یا ضربه یا حرکتی عنیفه یا صیحه شدید
آن فصد و حجامت کنند و شراب عناب و ریحان تناول کنند و ملین
طبیعت مطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و قطره خون کبوتر یا لطشها یا بال
ارمنی و شیر و حتران و فوفل بر حوالی چشم ضماد کنند و در انتهای اکلیل الملک
و بیخ مهک و دم الاخوین و زعفران و زرده تخم مرغ بار و عسل ضماد سازند و اگر ظفره
بسبب بده حادث شده باشد از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب
خورند و تنقیه بعوض بنفشه یا القمونیا یا مطبوخ هلیله کنند و شیاف اما رکشند صفعه شیاف اثار

جفن بهم چشم باشد

نقره چال گردنا باشد

و اسفیداج مغسول ده درم انزروت سه درم نشاسته کتیرا هر یک ۴ درم افیون نیم درم
سحق کنند و شیاف سازند و در وقت حاجت با آب می سایند و میکشند ضعفه
زیادتی ماده بود که از کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا بسیاهی چشم رسد علاج آن در ابتدا
فصد قیفال باشد و تنقیه بحب ایارج و ایاره جالینوس و از لبنیات و متولدات
بلغم احتراز نمایند و شیاف باسلیقون و قیصر و روشنایی در چشم کشند و اگر ظفره
غلیظ بود بهترین علاج کشط باشد سبل پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر گردد و سلاح
زاید شود و سبب آن امتلای عروق چشم باشد از خون غلیظ علامت آن حکه و سیلان
رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از روشنی و چراغ متاذی باشد علاج فصد
عرق پیشانی و عرق ماق کنند و احتراز از غبار و دود و جماع و طول سجود کنند و هر روز
جلاب با آب غوره و نیلوفر و عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش با مغز بادام
خورند و بعد از نضج این مطبوخ بپاشند صعه سنا مکی هر یک پنج درم نیلوفر
چهار درم هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک هفت درم تربد خراشیده و بر روغن بادام
کرده دو درم خارشتر ترنجبین هر یک ده درم سقمونیای بریان نیم دانگ بعد از آنکه فرو گیرد
بر سر مطبوخ ریزند و شیاف احمر و شیاف قلقند و باسلیقون و دینار چون در روشنائی
در چشم کشند صفت شیاف قلقند و سنج پنج درم زنجار ۲ درم نوشادر بوره زرنیخ سفید از هر

ناخنک باشد

سه درم سحق کنند و شیاف سازند و وقت حاجت باب رازیانه بسایند و بکشند
واگر باین معالجه به نشود و بمقراض لقط کنند جرب خشونتی باشد که در باطن جفن حادث شود
و بان خارش بود علاج فصد قیفال کنند و شیاف احمر و حصرم و روشنا بکشند واگر جرب
رمد منضم باشد داروی حاده استعمال نکنند و شغیبه بمطبوخ هلیله یا حب افتیمون کنند
و جفن باز گردانند و مانندی سحق کرده بران افشانند و زمانی نگذارند پس بگلاب رو بدوا
مزمن شود و جفن غلیظ شود هر بامداد و شب باز میگردانند انگشت حک میکنند تا خون از آن بیاید
و داروی حاده بران افشانند و شیاف ابیض و شیاف آبار در چشم کشند قرحه عین
سبب آن ماده تیز باشد و علامت آن وجع ناخس و ضربان باشد علاج فصد و حجامت
کنند و شغیبه بحب بنفشه و ایارج کنند و شراب عناب تناول کنند و غذا ماش با مغز بادام
خورند واگر حرارت باشد گشکاب با شیره خشخاش خورند و شیح سوخته و شادنج بشویند و
و ذرور سازند حرقت عین سوزش چشم انصباب اخلاط تیز یا ارتفاع بخارات بود علا
او علامات امتلا ظاهر باشد فصد کنند و تلیین طبیعت و بعد از شغیبه این کحل بکشند صمغ
انزروت و فلفل و دارفلفل هر یک درمی زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل چهار درم کافور دانگی
بکوبند و بسایند و استعمال کنند واگر علامت امتلا نباشد توتیای مغسول بکشند و کافی
ترکوبند و باروغن گل ضماد سازند نزول الماء عبارت از رطوبت بود که در ثقبه عنبیه ریزد

و ماع

و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود یا ضربه و سقطه که عارض شود
یا در عقب صداع مزمن حادث شود علامات آن در ابتدا تخیل مثل پشه و موی و دود و شعاعات
مختلفه کنند علاج هر روز جلاب با از رازیانه و بادرنگبویه و بیخ کهکسه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
و بعد از نضج شغیبه دماغ بحب ایاره و حب قوقایا کنند و از اطعمه بارده و بقولات و جماع و شراب
محترز باشند و شیاف مرارات و باسلیقون در ابتدا کشند و این شیاف نیز
مفید بود صمغ شحم حنظل بکشعال فرفیون سه درم نوشادر سه درم سکبینج یک درم و نیم زهره
بز ده درم همه را با هم بسایند و به خشک کنند و بوقت بگلاب بسایند و در چشم
کشند و آب چون محکم شود منع ابصار کند آنرا بغیر از قدح علاج نباشد جهر
آن باشد که بروز نه بیند سبب آن قلت روح باصره یا رقت آن بود علاج آن
ترطیب و تقویت دماغ کنند با غذیه رطبه و تغلظ چون باغذیه لزجه مثل هریسه و کله پاچه
و از میوه ها انجیر و انگور مناسب بود و برود حصرم در چشم کشند عشا آن بود که به شب نبیند
و سبب آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ گرداند و در روز بواسطه
حرکت و ضوء آفتاب آن بخارات لطیف گردد و ابصار حاصل گردد و علاج آن هر روز
جلاب از رازیانه و بیخ کهکسه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ جوان و کبک خورند و لعل
در حجیبی و دارچینی در آن کنند و بعد از نضج شغیبه بحب ایاره و قوقایا کنند و عطسه آرند

کندش وچند بیدستر و فلفل و بابونه و شبت و رازیانه وخشک بجوشانند و سر بخار آن فرو برند

واین شیاف در چشم کشند صفت آن شیاف زعفران زهره کلنک زهره شبوط متساوی

سحق کنند و باب رازیانه شیاف سازند و بوقت حاجت باب بسایند و در

چشم چکانند بیاض سفیدی است که در طبقه قرنیه حادث شود واکثر بعد از قرحه و دمل والیه

علاج تنقیه دماغ بحب ایارج و حب بنفشه و ایارج جالینوس کنند و زبان در آن سفیدی

مالیدن در حمام یا بعد از حمام مفید بود فرود زبد البحر انزروت نبات هر یک چهار درم

بوره یک درم سحق کرده استعمال کنند واگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشند صفت

آن سکبینج اشق انزروت هر یک چهار درم زبد البحر بوره نان تازه هر یک هشت درم

زنجار زنگ اندرانی هر یک درمی کوفته و سحق کرده باب رازیانه یا بسداب شیاف سازند

و در وقت حاجت وج بجوشانند و شیاف در آن حل کرده در چشم کشند و صبر را

بعد از رمد بواسطه التصاق جفن و بجهت سواد چشم حادث شود و بواسطه عدم تحلیل

متمکن شود و آنرا بدین شیاف علاج کنند صفت آن کندر انزروت صبر درم الاحوی

کحل اقلیمیای فضه مساوی بکوبند و باب رازیانه شیاف سازند سلاق آنست

که جفن غلیظ و سرخ شود و بواسطه ماده غلیظ اکاله که بدان ریزد و باشد که مژه ریخته شود

و بیشتر بعد از رمد حادث شود علاج اول تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد

والسحام

واستحمام مفید بود و عدس و گلاب و آب تو رک بجوشانند تا مهرا شود

ضماد سازند و باسفیده بیضه و روغن گل بهم بزنند و بر آن بنهند و آنچه مزمن

باشد فصد عرق پیشانی و حجامت نقره باید کرد و نحاس سوخته نیم درم اراج

سه درم زعفران و فلفل هر یک درمی بسایند و بشراب بسرشند و ضماد

سازند شرناق شحمی زاید بود که در جفن اعلا حادث شود علاج او آنست

که شق کنند و بیرون آورند و نمک و زیره در آن ریزند و خرقه بسرکه تر کنند

و بدان نهند تا بقیتی که باشد بگذارد و بعد از آن با دویه ملصقه علاج کنند

برده رطوبتی بود که در باطن جلد متحجر شود آنرا با انزروت و صمغ البطم و سرکه طلا کنند

واگر مفید نباشد شق کنند و بیرون آورند شعر منقلب این مرض بسبب رطوبتی که

در اشفار و اجفان متعفن شود حادث گردد علاج اول تنقیه بدن و دماغ بحب

ایاره و قوقایا کنند و موئی را که باز گونه شده باشد تر کنند و بشراکخیر و خون

قراد گرز بالش — صفدع یا خون قراد شتر یا فراسک موضع نیف را طلا کنند و زهره خارپشت

و خون کبوتر و چند بیدستر نیز مفید بود و یا موئی برکنده به سوزن گرم کرده موضع مو را

داغ کنند واگر یک موی با دو موی بیش نباشد تا موهای دیگر بجسبانند با موی

باریک فرو برند و آن مو را در سوراخ سوزن کنند و بطرف ظاهر جفن بیرون

آورند و اگر موی بسیار بود علاج بهتر از تشمیر نبود و آن چنان باشد که بعضی از پوست جفن را
بچینند و بعد از آن بهم بدوزند تا پوست کشیده شود و موی بان طرف خارج آید و بعد
از آن صدف سوخته و مصطکی و قطران و زاج بسایند و در چشم کشند و شیاف
اخضر و باسلیقون و روشنائی مفید بود انتثار اشفار یعنی ریختن مژه بسبب رطوبتی که در
اسداب جمع شود و علامت آن حمره و صلابت جفن باشد علاج تنقیه دماغ کنند
و بعد از آن تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و اغذیه مرطبه مثل شوربای ماش و اسفاناج
و کدو خورند و اگر انتثار بعد از امراض حاره و استفراغ بسیار واقع شود استفراغ
بسیار نباید کرد و بکار بردن اکتحال مناسب بود و دوائی که منبت اشفار بود بیخ
خرنوب شامی و هسته خرما دو درم سنبل حب بلسان هر یک دو درم سحق کنند هر یک
دو درم سنبل حب بلسان هر یک درمی حجر لازورد چهار درم سحق کنند و بمیل در اشفار
می کشند قمل اشفار جانوری بود که از رطوبات عفنه در اشفار حادث شود علاج
تنقیه دماغ کنند بحب ایاره و قوقایا و اجفان را با نمک بشویند و روغن
هسته زردآلو تلخ را در آن بمالند و صبر و مومیزج طلا کنند یا بوره و شب یمانی با سرکه
مقتول با حنا و نمک و از امتلا و غذای شب احتراز کنند و استحمام در حالت
خلو معده مفید باشد خیالات اشکال و الوان مختلف باشد که احساس کنند

و شاید که آن بسبب قوه حس بصر بود که غبار هوا و بخار غذا احساس کند علامت این
سلامت قوه ابصار بود و تدبیر آن اغذیه غلیظه کنند و گاه بود که تحلیل اسطوانه ازو کنید
که پیش چشم برآید و سبب آن خلط سوداوی بود که در شریان حادث شود علاج آن تنقیه
دماغ بود بحب ایارج و بعد از آن تناول اطریفل مفید بود و اگر تحلیل کنند در حالت عطسه
یا مالیدن چشم که چیزهای سفید از زیر بالا بر می آید یا از بالا بزیر می آید و دلالت بر امتلا
معده و حوالی عین کند علاج تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ بحب ذهب و حب ایاره
و بعد از آن اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر حول گردیدن چشم اگر خلقی باشد
علاج پذیر نباشد و اگر عارضی باشد بسبب تشنجی بود که در اغشیه دماغ حادث شود
و طبقه صلب را جذب کند و آن اگر بواسطه یبوست باشد که از استفراغ مفرط یا سابقات
امراض حاده حاره شدیده حادث شود علامت آن تقدم سبب بود علامات
تشنج یابس و علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا شوربای ماش
و شیره مغز بادام و اسفناج خورند و روغن بنفشه کدو و شیر زنان بر سر بمالند و بنفشه
و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر بریزند و اگر امتلای اغشیه دماغ بود علامت
آن علامات تشنج امتلائی بود علاج تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و روغن بابونه و شبت در سر
در سر مالیدن و اگر در طفولیت از جستن شیر و خوابانیدن واقع شود تکلف کنند

تا نظر بچشمی خلاف آن کنند و از ادویه منجره احتراز کنند و پرده در چشم او نبندند
که در او برابر عین سوراخی چنان کرده باشند که او را نظر راست باید کرد تا باز حال
حوّل رود باب سیم در امراض گوش حافظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظه و بخارات
و باد سرد و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نمایند و احیاناً روغن
نسرین و زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی نشف کنند و چرک از گوش پاک کنند تا جمع
نگردد که منجر شود و بهرای شقیقه ماء الجبن با حبوب و ایارجات مناسب وجع اذن بود و اگر از غلبه خون باشد
علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین و نبات
تناول کنند و شقیقه دماغ بمطبوخ هلیله با فواکه کنند و آب تورک و شیر زنان و روغن گل و آب
کدو و آب خیار و آب غوره و خل خمر در گوش چکانند و اطراف گوش بصندلین و گلاب
و آب کشنیز و سپیدکاهو و لبستان افروز طلا کنند و اگر علامات غلبه صفرا باشد
استعمال مبردات مذکوره کنند و اگر وجع بغایت سخت باشد حبه افیون در
روغن گل بگدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات غلبه بلغم ظاهر شود
شقیقه بحب ایاره و فوقایا کنند و غرغره سکنجبین عسلی و روغن قسط و سوسن و مرزنگوش
و بادام تلخ در گوش چکانند و آب ترب و مرزنگوش نیز شاید و کلکند و زرابانه
و شراب بالنکو بخورند و اگر علامات سودا ظاهر شقیقه بحب افتیمون و اصطمخیقون کنند

و روغن نرگس و بادام در گوش چکانند و شیر زنان بر سر بدوشند و اگر این وجع از شره
یا ورمی باشد علامت آن تب و ثقل سر و پیشانی و قلق و اضطراب و سیلان
وجع باشد علاج فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند
و غذا کشکاب و شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه
یا نقوع آن یا ترنجبین و شیرخشت کنند و شیاف ابیض بشیر دختران بسایند
و در گوش چکانند و ضماد ترنگ و صندل و آب کشنیز در حوالی گوش نمایند و نیلوفر
و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک پنج درم و آرد جو و آرد باقلی هر یک ده درم با هم بسایند
و با آب ربا ترنگ و کشنیز و روغن بنفشه ضماد سازند اگر بتحلیل نرود و علامت جمع شدن ریم
مدّه و قیح ظاهر شود لعاب حلبه و بزرک و مرداسنگ و شیر دختران در گوش چکانند
تا نضج یابد و منفجر شود و بعد از آن فتیله از کتان بعسل و انزروت بیالایند و در گوش
نهند تا مدّه پاک شود و اگر بسبب طول قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود علامت آن احساس
حرکت و خارش بود آب درمنه و مرزنجوش و آب ورق شفتالو یا بوره و سرکه
یا آب شحم حنظل در گوش چکانند و بعد از آن فتیله از پشم بیخته و در گوش مبلل دارند
و سعی کنند که عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ باشد اکثر سبب معده
بود علامت آن غثیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج تنقیه معده بقی کنند

و تلیین طبیعت به مطبوخ هلیله یا فواکه و ادهان حاره در گوش چکانند و اگر از شرکت دماغ بود
علامت آن دوی و طنین و صداع علاج تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و اکلیل الملک
و ورق غار و برنجاسف و مرزنجوش بجوشانند و سر بخار آن بدارند و زعفران
و اگر درد گوش بجهت باد سرد باشد که بگوش رسد یا بسبب آب سرد که در گوش
ریزند روغن مرزنجوش و بابونه در گوش چکانند و سر را گرم دارند و گوش بخار سلجم
و خردل و حشیش و بابونه و حشایش مذکوره فرو دارند صمم گرانی گوش اگر مولودی
یا در پیری بود یا بسبب ضربه و سقطه بود که موجب هتک عصبه مفروشه شود علاج پذیر نباشد
و اگر غلبه صفرا باشد چنانکه در حمیات حاده حادث علاج هر روز شراب بنفشه یا
مربا با ترنجبین جلاب سازند و با عناب ده عدد و بنفشه سه درم و ترنجبین ده درم
و غذا تمر هندی با آلوچه خورند و اگر تب باشد جواب و اسهال طبیعت کنند به مطبوخ
فواکه یا مطبوخ هلیله یا به نیلک و سقمونیای بریان کرده و روغن گل در گوش چکانند یا آب
انار با پوست آن افشرده بجوشانند و بچکانند و اگر بسبب غلبه بلغم باشد علامت
آن ثقل سر و بلادت حواس و کثرت خواب بود علاج هر روز جلاب از انیسون
و بیخ مهک و کلبکابن شاول و غذا نخوداب با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه
بحب ایاره و قوقایا کنند و روغن مغز زردالوی تلخ و بادام تلخ و سداب در گوش

چکانند

دوی — درد گوش — صمم — علاج صمم صفراوی — دوی

چکانند یا زهره کلنگ و آب مرزنجوش و شحم حنظل با انجیر و خردل بکوبند و فتیله
سازند و در گوش نهند و اگر بسبب یبوست دماغ باشد علامت آن باریک
شدن روی و بینی و غور عین باشد و این نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب
مفرط حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بروغن بنفشه و شیر زنان و شاول
اغذیه مرطبه مثل شوربا ماش و کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش
چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع وسخ بود و آن را برابر آفتاب بتوان دید
او آنست که با آلتی که برای این کار است پاک کنند و بعد از آن روغن بادام
و شیر زنان بچکانند یا شب روغن در آن چکانند و بامداد بحمام روند و گوش بر باد
گرم نهند بیرون آید طنین و دوی آواز گوش آنچه باریک و حاده بود طنین
گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب ریحی غلیظ باشد علامت
آن تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و اشتداد کند و اگر بسبب فضلاتی بود
که بگوش ریزد و بواسطه امتلای دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین علاج
جلاب از رازیانه و بیخ مهک و انیسون و گلقند شاول کنند و غذا نخوداب با زیره
و دارچینی و زعفران و برگ شبت و روغن قسط و سوسن و خیری در گوش چکانند یا آب
ترب با شونیز و جند بیدستر بچکانند و بابونه و شبت و اکلیل الملک در حبس و ورق

غار و ترب و مرزنجوش و برنجاسف بجوشانند و گوش بر بخار آن بدارند و ادمان
حمام مفید بود و آنرا که از امتلای دماغ بود اول شربت حب ایاره و اسطمخیقون باید
کرد و بعد از آن استعمال قطورات و بخورات و اگر بسبب یبوست و خلو بدن
باشد علامت او آنست که در گرسنگی زاید شود و در سیری ساکن گردد علاج
او ترطیب دماغ بود بادمان حمام و تناول اغذیهٔ مرطبه و مالیدن شیر زنان و روغن
بنفشه بر سر ریزند و اگر بسبب ضعف بود چنانچه ناقه را واقع می‌شود تقویت
کنند بشراب حماض و لیمو و سیب و انگور ترش و مطیب و استعمال مشمومات
معتدل شافی له دوی و ثقل گوش را بی کرداند صفته آن شحم حنظل یک درم
بوزیدان نیم درم جند بیدستر و زراوند مدحرج هر یک درمی و نیم عصارهٔ افسنتین هر یکی
و قسط و فرفیون هر یک دانگی کوفته و بیخته بزهرهٔ گاو سرشته و شیاف سازند
قروح اذن اگر نو باشد شیاف مامیثا با سرکه یا آب غوره و عسل در گوش
چکانند یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون استعمال کنند و آنچه مزمن باشد
قطران بچکانند دخول حیوان در آب اگر جنبنده در گوش رود علامت آن
احساس حرکت بود علاج آب ورق شفتالو یا صبر با آب گرم حل کرده یا آب
پودنه و کبر و افسنتین و شونیز و فلفل و قسط در گوش چکانند تا بمیرد و سعی کنند

بیرون

که بیرون آرند بعطسه آوردن یا بآلت مخصوصه و اگر آب در گوش رود علامت آنست
که بعد از حمام و شنا کردن حادث شود و با آن وجعی باشد پس اگر به یک سر
جستن بیرون نیاید چوب شبت یا رازیانه یا چوبها که از آن حصیر کنند در گوش
باید کرد و طرفی که بیرون باشد پارهٔ پنبه بر آن پیچند و بر وی چوب کنند و بر افروزند
تا آب بیرون آید یا فتیلهٔ ابریشم یا پنبه بر سر چوبها کنند و گرم کرده در گوش میگردانند
تا آب بر چینند و اگر آب و کرم در گوش رفته باشد روغن گل با سرکه گرم کرده در
گوش چکانند نافع باشد انفجار ورم اگر خون بطریق بحران از گوش روان شود
حبس نباید کرد مگر وقتی که ضعف آرد و اگر بسبب انفتاح عرق بود یا صدمه یا ضربه
مازو و اندکی کافور در سرکه بجوشانند و در گوش چکانند یا آب لسان الحمل یا مامیثا
یا اقاقیا با آب انار مرجوشانیده با آب کنند یا و سرکه و اندکی کافور حکهٔ اذن
اگر گوش خارد آب افسنتین با روغن گل یا آس در سرکه بجوشانند و در گوش
چکانند که نافع آید باب چهارم در امراض چشم بطلان یا نقصان قوت
شم باشد و سبب آن خلطی غلیظ باشد که در باطن مقدم دماغ متمکن بود علاج
آن هر بامداد جلاب از افتیمون و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با شوربه چکانند و بعد از نضج مسهل حب ایاره و حب قوقایا کنند و بعد از مسهل استعمال

عطوسات کنند مثل کندش و فلفل و شونیز و مشک و اگر در سرکه بجوشانند و در شیشه
کنند و بینی بدان فرو آرند نافع بود و اگر شونیز سحق کنند و با زیت بیامیزند و در
بینی کشند بعد از آنکه دهان پر آب کرده باشند مفید باشد و اگر از اینها چیزی
و حرقتی حادث شود روغن بنفشه استنشاق کنند و شونیز کوفته با آب مرزنگوش
و فودنه خشم را نافع بود نتن انف بسبب عفونت اخلاط بود که در منافذ جمع شده
باشد علاج او لاشغیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و سکنجبین و خردل غرغره کنند
و فودنه و بادروج بکوبند و در بینی دمند و فودنه و بول شتر نیز مفید بود و بهتر آن باشد
که اثل باس خرد شراب ریحان استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل بکوبند
و با آب فودنه یا مورد سرشته فتیله سازند و در بینی نهند قروح انف ریش
بینی اگر تر بود فصد قیفال کنند و تنقیه بحب ایارج و بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال
مرهم اسفیداج کنند و اگر یابس بود شراب بنفشه و بنفشه مربا تناول کنند
و فتیله را با موم و روغن بنفشه و مو ساق کاو و لعاب بهدانه ملوث کنند و در
بینی نهند و از گوشت و شیرینی و مبخرات احتراز نمایند و اگر قرحه کهنه بود در بینی سرکه کشند
و ورق سفید و فلفل بکوبند و در بینی دمند بواسیر انف گوشتی زاید بود که در منخر بر آید
و منفذ را تنگ گرداند علاج فصد و حجامت و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه

بفتیله و استعمال مرهم زنجار کنند با پوست انار ترش لب بیند و با آب بسرشند
و فتیله سازند و در بینی نهند یا زاج دو درم زنجار نیم درم سحق کنند و فتیله بدان
ملوث گردانند و در بینی نهند و اگر بدینها زایل نشود قطع کنند جفاف الانف خشکی بینی
که در حمیات حادث شود بسبب یبوست بود که بر دماغ غالب شود یا خلطی لزج
که بواسطه حرارت خشک شود و این را بدانند که احیانا دفع شود علاج ترطیب دماغ
کنند به روغن بنفشه و کدو و از مجففات و مبخرات احتراز کنند رعاف اگر خون
از بینی رفتن بسبب بحران بود در روز باحوری قطع نباید کرد مگر آنکه از افراط آن
ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت خون آید علامت او آنست که اندک اندک
آید و تنک بود علاج شراب بنفشه و عناب خورند و آب برف بر سر ریزند
و استنشاق آب کشنیز کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر طلا کنند و کشنیز و عصاره
بادروج با اندکی کافور در بینی کشند و آب سرگین خر نیز مفید بود و فتیله بدان تر
کنند و بمازو و شب و گلنار و لک شسته و صمغ عربی سحق کرده بیالایند و در بینی
نهند و کهربا و کاغذ و صدف و لبد و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه مجموع سوخته
نیز مفید بود و اگر رعاف بسبب غلبه خون باشد علامت او آنست که بغتتا آید
و غلیظ بود علاج فصد قیفال کنند و محجمه بر سرش و مراق نهند و فتیله بغبار

وخون سیاوشان وشب یمانی ملوث کنند و در بینی نهند و گل ارمنی و عدس و ورق گل
وصندل وگلنار و ورق انگور و سپید و خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضی بسایند
و با سرکه بر پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت و قلقطار محرق و خطمی فتیله سازند
و در بینی نهند و بازو بند بندند و انثیین را مسک کنند و بمالند فتیله افیون و اکلی غبار
آسیا و گلنار و عفص هر یک نیم درم بکوبند و با آب سرگین خر بسرشند و نسج عنکبوت
بیامیزند و در بینی نهند و اگر از طرف راست آید محجمه بر کبد نهند و اگر از چپ آید بر طحال
و صندل و گلاب و آب کاسنی بر کبد طلا کنند باب پنجم در امراض دهان و لب
و زبان از آن جمله قلاع است و آن بثرات بود که در دهان پیدا شود و منتشر گردد و اگر
دموی باشد علامت آن حمرت و حرارت و برآمدن آن علاج فصد قیفال
یا چهار رگ کنند و آب انار رین با سکنجبین و نبات تناول کنند و غذا ماش
و مغز بادام یا آلو کیلی یا تمر هندی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند
و دهان را هر روز بسرکه و گلاب بشویند و کشنیز و سماق و گلنار و گل سرخ و عدس
و فوفل و طباشیر همه را بکوبند و در دهان افشانند یا گلنار و سماق و گل سرخ
و پسته و تخم تورک و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یک ده درم کافور
نیم دانگ سحق کنند و ذرور سازند و بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه کنند و اگر

قلاع

قلاع از بلغم مالح حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلت عطش و وجع
علاج گلقند و رازیانه و بیخ کهک جلاب سازند و تنقیه بحب ایارج و صبر و مطبوخ
ترید کنند و عاقرقرحا و مامیران و تخم ترب در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
کنند یا ورق زیتون و برنجاسف و مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند
و مضمضه کنند و اگر از سودا بود علامت آن سواد لسان و لذع و جفاف آن
و عدم لعاب بود علاج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و مغز ساق گاو
و پیه بط و روغن بنفشه با هم بیامیزند و بر زبان و دهان بمالند و در ابتدای مرض گلنار
و سماق و مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر انجیر و شبت و بابونه
و اکلیل الملک و اگر این بثرات متعفن شود و از آن قلعی حادث شود اهلیلج و جوز سرو
و فوذنه در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زاج سفید و زرد و فوذنه و گلنار
و ورق گل و سماق و شب یمانی سحق کنند و بدان افشانند بخر کند دهان اگر از
حرارت معده باشد علامت او آن بود که چون اطعمه بارده تناول کنند
ساکن شود و در خلو معده زاید شود علاج آب انار رین یا تمر هندی با نبات [illegible]
با آب خیار و کدو یا سکنجبین یا نقوع فواکه تناول کنند و غذا سماق با انار یا غوره
خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه‌ها شفتالو و زردالو و امرود و خیار و کدو سودمند بود

حب نافع سعد اذخر سنبل عود گلنار صندل سفید و پوست ترنج رامک قاقله
مصطکی بکوبند و بگلاب و نبات سرشته حب سازند و بمقدار نخودی در دهان
گیرند و اگر سبب بلغم باشد که در دماغ و معده متعفن شده باشد علامت آن
کثرت براق و بدطعمی دهان بود و در خلا و امتلا یکسان باشد علاج در هفته دوبار
قی کنند بطبیخ شبت و ترب و تخم خربزه و اندکی عسل و نمک و بعد از آن گلقند
درازیانه بخورند یا سکنجبین لعوق کنند و اگر احتیاج باشد حب صبر یا مطبوخ
تربد تنقیه کنند و از اغذیه غلیظ و لبنیات اجتناب نمایند و احیانا اطریفل
کبیر یا صغیر و زنجبیل و هلیله پرورده خورند و مصطکی و کندر و قاقله و قرنفل بخایند
و عود و زنجبیل و سعد کوفی و کبابه بکوبند و بعسل سرشته حب سازند و در دهان گیرند
و اگر سبب ضعف و گوشت بن دندان فصد چهار رگ یا قیفال کنند و عناب و اجاص
و تمر هندی و نبات جلاب سازند و از گوشت و شیرینی اجتناب نمایند و بقرص بنفشه
و مطبوخ هلیله تلیین کنند و مورد و مازو و گلنار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند
و اقاقیا و صندل و گلنار و گل سرخ و سعد و کهربا زج و رامک و مصطکی و عود و فلفل
و شکر و قرنفل و هلیله زرد هر یک هیچ درم و مشک و کافور هر یک دانگی بکوبند و در بن
دندان می ریزند و اگر سبب ناکلی اسنان بود علاج آن کنند آنکه همچون قلاع تخ

باشد اما فساد او بیشتر و انتش را از زود تر بو و او را الحیه کریه تر باشد علاج آن
فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون بود و مضمضه بسرکه و آب غوره کنند
تا زایل شود و بعد از آن فلافلیون یا اقاقیا استعمال کنند و باقی علاج او همچون
علاج قلاع بود و سیلان لعاب رفتن آب دهن در خواب یا غیر خواب اگر
از حرارت و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع و خلو معده
بیشتر باشد علاج شراب سیب و به و ریباس تناول کنند و بآب ورق
سیب و به مضمضه کنند و کاسنی ناشسته با نمک بخورند و اگر علامت غلبه خون
ظاهر بود فصد کنند و اگر سبب برودت و رطوبت بود علامت آن علامات
غلبه بلغم باشد علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و گلقند و رازیانه و کوارش
و مصطکی و عود تناول کنند و قلایا و اغذیه که در آن رطوبت چندان نباشد
با توابل خورند و نان و عسل نیز مفید بود و فواکه رطبه و بقول بارده احتراز کنند
و اگر لعاب از دهن صبیان آید اقاقیا لب نهند و در دهان ایشان بمالند
و اگر سیلان لعاب در خواب بیشتر بود آن علامت کرم باشد علاج او گفته
شود و در امراض امعا ادرام لسان ورم زبان اگر دموی باشد علامات آن حمرت
و حرقت لسان و قلت لعاب بود علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ

فواکه یا بعوج فواکه یا برنجاسپ و شیرخشت با حقنهای نرم و اگر صفراوی بود علامت آن وجع
شدید و لهیب و عطش و صفرت لون بود علاج شراب بنفشه و عناب تناول
کنند و آب انارین با برنجاسپ و آب خیار کدو با سکنجبین و تلیین طبیعت کنند
بدین مطبوخ صفت آن سنا پنج درم اجاص بیست دانه عناب ده عدد سپستان
بیست عدد بنفشه چهار درم و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم پوست هلیله زرد هفت
درم ورق گل و ریباه تربک هر یک پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین ده درم
مغز خیار چنبر پانزده درم حقنه لینه سنا هفت درم بنفشه تخم کاسنی هر یک سه درم
عناب ده عدد سپستان سی عدد سبوس خطمی و جو مقشر شکوفته گل و ورق چغندر
دسته خیار چنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن کنجد و ابکامه هر یک ده درم
نمک و بوره هر یک نیم درم و در هر قسم مضمضه باب سماق و توت و انار
مناسب بود یا عناب ده عدد و عدس و ریباه تربک هر یک پنج درم کوفته سایند
و باب گشنیز و شراب توت بیاشامند و مضمضه کنند و اگر بلغمی بود علامت آن
کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج هر روز جلاب از زیانه(؟) هیچ
مهک و گلقند تناول کنند و تنقیه بحب ایاره و حقنهای حاده کنند و شبث و بابونه
و برگ و ماء العسل بجوشانند و مضمضه کنند با صعتر و فودنه و انجیر بجوشانند

و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن بود و قلت لعاب
علاج تنقیه بحب و مطبوخ افتیمون کنند و مضمضه بشیر خر و بر شیر و روغن بنفشه و کدو و لعاب
برگ و حلبه و آب انجیر کنند و پنبه لطیف در روغن سوسن بر زبان بمالند و اگر ورم بسبب ریح
باشد علاج آن کنند تنقیه و استفراغ لسان اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه باب غوره و فقاح اذخر کنند و اگر بسبب فالج
بود که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان سست بود و تکلم نتواند
کرد و لعاب فرود آید و لغتها حادث شود علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایاره
و قوقایا و ایارج لوغاذیا و مضمضه بوج که در سرکه عاقرقرحا جوشانیده با کبر و خردل
و صعتر و عاقرقرحا در آب جوشانیده صبر چون دیر سخن گوید زبان او بعسل
و نمک بمالند بطلان ذوق گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد چنانچه
احساس هیچ طعم نکند و اگر بسبب فضلات رطوبه باشد که بعصبهای زبان
و حنک ریزد علاج آن تنقیه دماغ باشد با یاره فیقرا و حب قوقایا و غرغره
و مضمضه بسرکه و خردل و مویزج و عاقرقرحا و گاه باشد که حس ذوق فاسد شود
چنانچه طعم دهان مجموع طعمها را تلخ احساس کند و این دلالت بر غلبه صفرا کند
یا شیرین احساس کند و آن دلالت بر غلبه دم کند یا بلغم حلو یا شور دلالت

بر بلغم کنند یا ترش دلالت بر سودا کند علاج شغیه بدن از آن اخلاط کنند و بخورهای مناسب
بود جفاف لسان اگر خشکی زبان بسبب حرارت و یبوست بود بلعاب بهدانه بمالند
و مضمضه باب تورک و خیار و کدو و خیار کنند و اگر بسبب خلط لزج باشد سکنجبین
لعق کنند و گاه باشد که بسبب بخارات حریفه زبان و خشک متغیر شود چنانکه چون تحرقه
بمالند از آن پوستی سفید تنگ همچون پوست پیاز جدا شود و با آن هیچ الم نباشد
علاج آن فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بود و مضمضه بسرکه که در ان مورد
و گلنار جوشانیده باشند کنند شقاق لسان علاج ترقیدن زبان آنست
که بسکو و بهدانه و کتیرا در دهان گیرند و اغذیه گرچه مثل پاچه و هریسه خورند و هر شب
مقعد را بروغن بنفشه چرب کنند اورام شفه علاج ان فصد قیفال و چهار رگ بود
و شادل شراب بنفشه و عناب و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و روباه ترنگ و فوفل
و گلنار و ورق گل و جوز السرو بکوبند و با سرکه و گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت
و شیرینی اجتناب نمایند قروح و بثور شفه علاج ان فصد قیفال بود و تلیین
طبیعت و مراهم اسفیداج بران نهند یا مرداسنج و مازو بکوبند و با موم روغن بیامیزند
و بنهند بواسیر شفه آنست که لب سطبر شود و در میان او شعرها ظاهر گردد و گاه بود که
بران بثره همچو ترت پیدا شود علاج او آنست که فصد کنند و اسهال طبیعت بمطبوخ

افتیمون و ضمادات محلله استعمال کنند و آنچه رنگ او سیاهی زند بنشتر زنند
تا خون بیاید و نمک بمالند و بعد از ان محللات یا قابضات طلا نمایند شقاق
شفه لب ترقیده را بلعاب کتیرا و بهدانه و پیکو طلا کنند و کفی که از خیار ظاهر
میشود چون قطع میکنند در این باب مفید بود و روغن بنفشه و پیه بط گرم کنند
و شاخ گاو کوهی سوخته با آن ضم کنند و طلا کنند و پوست تنگ که بر بیضه
کشیده است بران نهند باب ششم در امراض اسنان و لثه بر حافظ صحت اسنان
لازم است که از قی و طعام و شراب در معده اجتناب نماید و از کثرت
قی و خائیدن چیزهای دوسنده مثل حلوای کلاشکن و قرص سکنجبین احتراز کنند و همچنین
اب سرد از عقب طعام و از چیزهای سخت ترش و از کنند تا احتراز نمایند و چیزهای سخت
مثل بادام و جوز بدندان شکنند و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوب اراک
و زیتون است و در وقت خواب احیانا روغن گل یا ناردین بحسب مزاج در دندان
بمالند و وقتها بعسل و نمک دندانرا بمالند ورم لثه بسبب ماده حاره باشد و علامت
آن حمرت و لهیب و ضربان بود علاج فصد قیفال و چهار رگ کنند و شراب
بنفشه و عناب و حماض با آب انارین یا بنات و برکس شادل کنند
و غذا تمرهندی یا آلوکیلی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه کنند و بسرکه و گلاب

آب سماق مضمضه کنند و گلنار و جوز السرو و پوست انار ترش و جلنار و ورق گل و طراثیث و فوفل
مثل وی بکوبند و بر لثه ریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و با انار ترش و امرود و زرد آلو سیب
و شفتالو تنقل کنند قروح لثه علاج آن همچون علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود و قلاع صابون
بران ریزند تا گوشت فاسد زایل شود و لثه را بنمک بمالند پس گلنار و مازو و سماق و جوز سرو
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر ناسور گردد و به نشود داغ کنند و اگر خون از
لثه آید شب یمانی بسوزانند و سرکه بران زنند و یک درم از آن با دو درم نمک و سه درم
تخم گل بکوبند و بدان بر بزند و اگر گوشت لثه کم شود کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان
و کرسنه و پنج جهک بکوبند و بسرکه عنصل بسرشند و بران نهند وجع اسنان اگر از سوء المزاج
گرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود و بملاقات اشیاء بارده ساکن شود
علاج فصد قیفال و چهار رگ کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بهلیله و شراب عناب و تمر هندی
و نبات خورند و غذا حصرمیات یا بنوماش یا مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی
احتراز کنند و سرکه و گلاب در دهان نگاه دارند و اگر وجع بغایت باشد اندکی کافور با سرکه
و گلاب بیامیزند با آب کاهو و خیار و کشنیز و تورک بگیرد و با حبه افیون مضمضه کنند و اگر
وجع از سوء المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون وجع بملاقات
چیزهای گرم باشد علاج گلقند دراز یانه تناول کنند و غذا نخود آب با دارچینی و صعتر و فودنج

خورند و شقیقه دماغ بحب ایاره و مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا و بیخ جهک کبر و زوفا در سرکه
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و شیطرج در دهان گیرند و دندان
بدان بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیرها ساکن نشود و لثه متورم
نباشد قلع کنند و اگر خواهند که بی کلبتین قلع کنند زنجبیل که بسرکه پرورده باشند
و بر دندان نهند یا توبال مس و شیر و الخبز یا تنوج باهم بیامیزند و بدان نهند یا عاقرقرحا
در شیشه کنند و سرکه بران ریزند و هفته در سرگین اسب پنهان کنند و بعد از آن پاره
از آن عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه ضفدع بحری بران نهند که بریزد یا منقلع شود اما باید
که استعمال این ادویه چنان کنند که ضرر بدندانهای دیگر نرسانند و اگر درد دندان از تبخیر
معده باشد علامت او آنست که بعد از اغذیه غلیظ و امتلای معده زاید شود علاج
تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و گوارش عود و مصطکی تناول کنند و از امتلا و غذای
احتراز نمایند و اگر درد دندان بسبب کرم باشد که در او متولد شود دندان از ابخره
سیر و تخم گندنا و تخم ترب و پیه بز بدارند که کرم بیرون آید سقوط و تحریک اسنان
اگر بسبب کبر سن باشد علاج پذیر نباشد و اگر بسبب رطوبت بود که لثه را سست کرده باشد
گلنار و سماق و ورق گل و جفت بلوط و شب یمانی و سعد و طراثیث و فوفل و کزمازج و صندل
و دارک و بلیله زرد و دانه مورد و مجموع یا بعضی را بکوبند و شب در بن دندان ریزند و بامدادان

نعل و سرکه و گلاب بشویند و شب یمانا در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند
اکال و تغفن اسنان پوسیده شدن و ریزیدن دندان باشد بسبب رطوبت اسنان
و استیلای یبوست بود علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و گلنار و مورد
و شب در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شکر و مصطکی بکوبند و بران نهند علاج
قسم دوم ترطیب دماغ بود بتدهین و تناول اغذیه مرطبه و لعاب بهدانه و شیر الاغ و روغن
بنفشه با سفیده تخم مرغ بزنند و بران نهند تغیر لون اسنان اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد
بسبب ماده ردیه که در جوهر آن نفوذ کند علاج آن سعفه کنند و بیخ کبر در ازیانه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نا و پوست بیضه شترمرغ مجموع سوخته با زبدالبحر برگ سنه درم
و سنباده نیم درم بسایند و در دندان بمالند و مضمضه بسرکه و عنب الثعلب کنند حفر اسنان
جسمی باشد شبیه بسفال که در بن دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج
تنقیه معده بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله و بجلیات مثل زبدالبحر و خاکستر صدف
و نمک بسایند و بمالند و سواک کنند و آنچه غلیظ باشد با آهن از دندان جدا کنند کلال اسنان
خاییدن دندان بسبب آبهای مختلف یا تناول اشیاء حریفه حادث می شود علاج آن ترک
با شیره و تخم آن یا آب خیار کدو با سکنجبین یا شراب نارنج تناول کنند و بنوبالش بامربع
و برغاله خورند یا جلاب با ارغنجان و اجاص و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و نقعه یا مطبوخ فواکه

باهلیله

باهلیله کنند و بسرکه و گلاب و سکنجبین عنصلی مضمضه کنند صریر دندان صدای دندان
آنست که در خواب دندان بهم سایند و اکثر صبیان و مشایخ و نسوان را حادث شود
علاج سعفه بحب ایاره و قوقایا کنند و گردن بروغن زنبق و خیری چرب کنند و کلقند
در ازیانه و شراب بالنگو تناول کنند اما صبیان را متعرض نباید شد ضرس آب دندان
چنان باشد که چیزهای سخت مضغ نتواند کرد و تحمل چیزهای گرم و سرد نباشد و آن بسبب
برودت دماغ باشد علاج گلقند در ازیانه تناول کنند یا جلاب از ازیانه و بیخ
مهک و گلنگبین خورند و سعفه بحب صبر و ایاره کنند و مغز جوز با زرده تخم با عنصل بریان
کنند و بر دندان نهند و حب الغار و شب و زراوند بکوبند و در دندان بمالند و گاه باشد
که بسبب حرارت باشد و علامت او آنست که ملمس دندان و لثه بغایت گرم بود
و گوشتهای بن دندان سرخ بود علاج او آنست که دندان را بروغن گل و سپیده مرغ
و صندل و اندکی کافور بمالند و بقلة الحمقا بخایند باب هفتم در امراض حلق از انجمله خناق
مرضی باشد که مانع تنفس و بلع شود و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد پس
اگر ورم صفراوی باشد علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و تلخی دهان و بیخوابی بود
و اگر دموی باشد علامت آن حمره روی و زبان و لهیب و ضربان باشد و امتلای بدن
و حلاوت دهان بود علاج هر دو نوع فصد قیفال و حجامت ساق و میان شانه تا باشد

وشراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا عناب و اجاص و نیلوفر و بنفشه در یخنی
و نبات جلاب بسازند و غذا جواب با نیلوفر و عناب خورند و غرغره بعناب
و رب تربک و توت و تخم کاسنی و آب کشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بحقنه
حقنه لینه سناء مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم آلوی کیلی و سیاه هر یک پانزده
عدد سپستان بیست عدد عناب ده عدد تخم کاسنی سه درم خطمی سبوس گندم هر یک کفی ورق
چغندر دسته خیارچنبر بیست درم ترکس پانزده درم روغن کنجد و ابکامه هر یک ده درم
نمک نیم درم پاشویه باب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه کنند و خون مستحقات در حلق
چکانند و زلوها که بدان حلق افعی گرفته باشند در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی باشد
علامت آن قلت وجع و تهبج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود
علاج با ارنج مهک و گاوزبان و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام
خورند و تلیین طبیعت بحقنهای حاده کنند و غرغره با ابکامه و عسل کنند یا انجیر و تخم ترب
و مویز در سکنجبین بجوشانند و بدان غرغره کنند یا سکنجبین با آب ترب غرغره
کنند و اگر ورم سوداوی باشد علامت آن صلابت ورم و قلت بزاق و کمودت لون
بود علاج فصد باسلیق و حجامت ساق کنند و غرغره بشیر و الخمر و مرورنگ و جلاب
و غذا چنانکه در بلغمی گفته شد و پاشویه مکرر کنند و استعمال این حقنه نافع بود صفت آن

سنا

سناء مکی هفت درم رازیانه مرزنجوش بیخ مهک هر یک سه درم بابونه شبت حلبه اکلیل الملک
هر یک ده درم قنطوریون باریک تربد هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست
عدد انجیر ده عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده ده درم خیارچنبر پانزده درم ابکامه و روغن زیت
هر یک ده درم بوره نیم درم شحم حنظل دانگی ذبحه ورمی حار بود که طرفین حلقوم حادث شود
بسبب امتلا و غلبه خون و تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار و علامت او آنست
که از خارج حمرت تا گوش با گوش ظاهر شود و مانع بلع و آواز شود و علاج فصد قیفال کنند و اخراج
دم بحسب قوت و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون رفتن بسیار اندیشه نکنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق مذکور رفت بکنند و غرغره بشراب توت و آب
کشنیز کنند با رب و باه تربک و عدس بجوشانند و خیارچنبر در آن حل کنند و بدان غرغره کنند
و چون آثار انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و مرورنگ کنند و چون منفجر شود تلیین بمطبوخ فواکه با ترنجبین
و شیرخشت کنند و طبیعت را محبوس نگذارند بثور حلق از ماده دم یا صفرا حادث شود
علامت آن وجع شدید و سوزش بود و در حالت بلع ترشیها و شیرینیها علاج فصد
قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب لعوق کنند و لعاب بسبغول و بهدانه با نبات خورند
و غذا اشکاب با روغن بادام خورند یا حریره از شیره سبوس با نشاسته بروغن بادام و قند
و از گوشت و شیرینی و آب سرد احتراز کنند سقوط لهات افتادن لهاة بسبب غلطی

بود که بحنک و لهات ریزد و اگر خلط حار بود علامت آن حرقت و لهیب و عطش باشد
علاج فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت
و آب انار و سرکه و گلاب و اگر از خلط بارد بود علامت آن کثرت بزاق و عدم
وجع و استرخای زبان باشد علاج آن تلیین طبیعت بمطبوخ تربد و حب ایارج کنند
و غرغره با بکامه و عاقرقرحا یا تخم شبت و رازیانه در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره
کنند بحة صوت تغیر گرفتن آواز اگر بسبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود
فصد قیفال کنند و جلاب با ازبنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان شادل کنند و غذا جو آب
یا حلیم گندم خورند و اگر بسبب امتلای قصبه ریه باشد از نزلات دماغی علامت آن
خشونت قصبه ریه و لذع و دغدغه آن بود علاج شراب بنفشه و خشخاش و عناب
شادل کنند یا جلاب با ازبنفشه و عناب و بیخ مهک و گاوزبان خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه کنند و اگر بعد از حمیات صفراوی حادث شود شیره تخم کدوک با تخم خیارین با آب
خیار و کدو و یا شراب بنفشه و نیلوفر شادل کنند و غذا انبوماش با مغز بادام و اسفناج و برگ
خبازی خورند و اگر بسبب ملاقات هوای سرد حادث شود جلاب با از پرسیاوشان و بیخ
مهک و رازیانه و گاوزبان و گلقند شادل کنند و خردل بریان کرده و بادام ملح و فلفل
و دار فلفل و رازیانه هر یک سه درم زعفران نیم درم بکوبند با عسل یا شکر سرشته حب سازند

و در دهان نگیرند و اگر بسبب رطوبتی بود که عارض حنجره شود علامت آن احساس ثقل بود
و عدم خشونت و الم علاج گلقند و رازیانه شادل کنند و بیخ رازیانه و بیخ مهک و شبت
و انیسون در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و در حب سپید پرورده بخورند و اگر بسبب
یبوست قصبه ریه باشد علامت آن خشونت و وجع و صلابت نبض و صفای
قاروره باشد و اگر از غبار و دود حادث شود علاج شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان
بالعاب بهی و بهدانه شادل کنند و غذا شیره گندم و ترید شیر خورند و روغن بنفشه در سینه
بمالند و اگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و خبازی و بنفشه و سپستان
و نبات جلاب سازند و غذا با قلا آب یا از خشوی شیره سبوس یا نشاسته با نبات و روغن
بادام خورند و از لعاب خطمی و کتیرا و روغن بادام و موم روغن سازند و در سینه بمالند
و اگر بسبب تناول اشیاء حریفه باشد شیره تخم کدوک با نبات یا شراب انار عذب
یا ترنجبین شادل کنند و غذا انبوماش با اسفناج و پاچه بزغاله خورند نفث الدم
خونی که از دهان بیرون آید یا بسعل بود یا بتنحنح یا بتنخع یا بقی یا از لثات یا از حنک و لهات
بود علاج آن غرغره و مضمضه بود بقوابض مثل گلنار و پوست انار و مورد و لسان الحمل و حماض
کلا اما تنخع آن بود که از دماغ بحنک فرود آید پس اگر حمرة وجه و ثقل سر و علامت غلبه خون
باشد فصد قیفال و حجامت نقره کنند و غرغره بقوابض اما تنحنح آنچه ... که از قصبه ریه

و حنجره باشد و سبب آن ضربه یا صیحه یا سعال شدید بود علاج قرص گلنار و کهربا بدل
کنند و غرغره بقوابض کنند و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطه انشقاق
و انخراق عروق از اسباب داخلی یا خارجی علاج فصد قیفال یا باسلیق کنند و شراب
خشخاش با صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب الجبار با آب لسان الحمل و کهربا
و این قرص نیز مفید بود علاج تخم حماض و بارهنگ هر یک سه درم گل قبرسی و طباشیر
لؤلؤ ناسفته هر یک چهار درم کهربا شب یمانی شاخ گاو کوهی سوخته نشاسته کثیرا
هر یک ده درم بکوبند و با آب لسان الحمل و لعاب بنکو بسرشند و قرص سازند و شربتی
از آن یک مثقال بود و اما آنچه بقی بیرون آید از مری و معده بود و در جای خود گفته شود
سوک و علق و عصام در حلق اگر خار یا استخوان در حلق بگیرد علامت آن نفث خون رقیق
بود علاج آنست که اگر بتوان دید و ممکن باشد بکلبتین بگیرند و برفق بیرون آرند و الا ریسمانی
را تو کرده فرو برند و سر آن نگه دارند که در آن پیچد و بیرون آید یا لقمه بزرگ در ریسمان
بندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند یا چیزی بالوده یا چیزهای بزلقه بخورند و قی کنند اما علق
کرمی باشد که در آب بود و اگر با آب فرو رود و در حلق او بیرد غرغره کنند بسرکه و نمک
با سرکه و خردل و سیر و شونیز و خردل و نوشادر بکوبند و بحلق دمند یا آب افسنتین با سرکه
بیاشامند یا بحمام گرم روند و بخسبند چنانچه عطش و کرب غالب شود پس قطعی در دهان

گیرند چنانچه آب فرو نرود و باشد که بواسطه میل آب بیرون آید و خونها که بعد از آن
از حلق آید علاج آن غرغره باشد بگلنار و پوست انار و مازو و سماق جوشانیده
با گلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق دمند باب هشتم در امراض صدر و آلات
نفس از آنجمله سعال است و آن حرکتی باشد که از ریه برای دفع چیزی مؤذی و سبب آن خشونتی
باشد که قصبه ریه را حادث شود بواسطه دخول دود و غبار علاج آن شربت بنفشه و شراب
خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند غذا اسفناج با مغز بادام و اسفناج خورند
یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام و اگر بعد از زکام و نزله حادث شود
بیخ مهک و زوفا هر یک دو درم بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم سپستان ده
عدد نبات ده درم جلاب سازند و شراب بنفشه و بنفشه مربا تناول کنند و اگر
سبب رطوبت رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعال با نفث بود
و اشتداد آن در شب و بعد از خواب بود علاج شراب خشخاش لعوق کنند و کثیرا
و لب سته و مغز بادام و بیخ مهک بکوبند و بلعاب بهدانه بسرشند و حب سازند و در
دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت قصبه ریه باشد علامت آن خرخره سینه و کثرت نفث بود
علاج هر روز جلاب از بیخ مهک و گاوزبان هر یک سه درم و انجیر ده عدد و مویز طائفی ده عدد
و مویز طائفی بخورند یا شراب زوفا ده مثقال با آب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از آن لعوق

ملین طبیعت کنند با مطبوخ صفته سنا مکی پنجدرم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد
رازیانه تخم خبازی و پرسیاوشان تخم کاسنی و بیخ مهک نیلوفر هر یک سه درم خیار چنبر
ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم و این حب در دهان گیرند صفت رازیانه فلفل قرنفل نا
بادام مقشر هر یک دو درم صمغ یکدرم رب السوس پنجدرم بکوبند و بلعاب اسپغول حب
سازند و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرعت نفس
و حمرت وجه و عدم نفث بود علاج لعاب بهدانه بر سر شربتی از نبات بیاشامند
با شیره تخم توتک با شراب بنفشه و نیلوفر و به آب بنفشه و کشنیز در سینه مالند و سپستان و بهدانه
در دهان گیرند و اگر بسبب برودت مزاج ریه باشد علامت آن قلت عطش و اشتداد
سعال در سرما و استراحت با استنشاق هوای گرم بود یا بحمام ساکن شود علاج حلبه
انیسون و فانیذ پنجدرم و انجیر ده عدد و پرسیاوشان و بیخ مهک هر یک سه درم شادل کنند
و غذا نخود آب با شیره چکدانه خورند و سینه بروغن نسرین و سوسن چرب کنند و اگر یبوست
مزاج ریه باشد علامت آن سرعت و صلابت نفس بود و اشتداد و بعد از عطش
و حرکت و تسکین آن بعد از حمام بود علاج شیره تخم خیار با نبات و ترنجبین شادل کنند
یا لعاب بهدانه با نبات و غذا شوربا ماش و مغز بادام و اسفناج بخورند و گوشت
و پاچه بزغاله مفید بود ربو مرضی بود که چون حرکت کنند یا پیاده بروند نفس تنگ شود و متواتر

ادا

گردد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا قصبه ریه متمکن باشد علامت آن خرخره سینه
و سعال و نفث بود علاج هر روز جلاب با بیخ مهک و گاوزبان و پرسیاوشان و انجیر
و سپستان و مویز طائفی شادل کنند و شراب زوفا و سکنجبین عنصلی لعق کنند و غذا
نخود آب و باقلا و مغز بادام خورند و تنقیه معده بقی کنند و تنقیه بدن از خلطی که غالب باشد
کنند و لعوق عنصلی مفید بود و لعوق از عسل و برگ و روغن بادام و مغز بادام و مغز
فستق و جلغوزه بکوبند و بیخ مهک و زوفا بجوشانند و با جلاب از قند بقوام آرند
و همه باهم بیامیزند و بلیسند و اگر بسبب بخارات قلب باشد علامت آن خفقان
و ضعف قلب و اگر علامات سودا بود علاج فصد باسلیق کنند و شراب گاوزبان
و شراب انار عدن شادل کنند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب کنند و اگر
بسبب یبوست ریه باشد علامت آن عدم نفث بود و تشنگی و رقت صوت باشد
علاج آن ترطیب ریه باشد بشراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و ترید و شیر و شیره جو
ذات الریه ورمی گرم باشد که در ریه حادث شود پس اگر از ماده دم باشد علامت آن
حمی مطبقه و ضیق النفس و وجع ضربانی و حمرت وجه و تشنگی و خشکی زبان و منخرین و نبض
عظیم موجی بود علاج در اول تا روز سیوم فصد باسلیق بالحل کنند و جلاب از نیلوفر و بنفشه
و عناب و سپستان و ترنجبین و نبات کنند و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان

خورند و میانه روز شربتی از نبات و لعاب بنگو و بهدانه و روغن بنفشه تشرب کنند و در هفتم
هشتم بحسب نضج تلیین کنند با مطبوخ علاج بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده
عدد سپستان سی عدد تخم خطمی تخم خیارین هر یک سه درم ترنجبین و شیرخشت هر یک ده درم
خیارشنبر پانزده درم اگر احتیاج افتد در دهم باز تحریک کنند بدین مطبوخ با استعمال حقنه لینه
و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حمی محرقه و سعال و تلخی دهان و شدت عطش بود علاج
آن همچون دموی بود و ترطیب و تبرید بیشتر باید کرد و سل قرحه باشد که در ریه حادث شود
بسبب نزله از دماغ فرود آید در عقب ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود
علامت آن حمی دق بود و با آن سعال و ذوبان و حمرت وجه و نفث مده باشد
و فرق میانه مده و خلط آنست که مده در آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند نتن آن
محسوس شود بخلاف خلط که بر سر آب بایستد و چون بر آتش نهند آنرا نتنی نباشد علاج
شراب بنفشه و خشخاش با ترنجبین هر یک ده درم جلاب سازند و سرطان نهرا پایها قطع کنند
و شکم آن بشکافند و با آب نمک بشویند و در شکاب پخته کنند و بخورند و اگر از آن کراهتی باشد
بجای آن پاچه بزغاله و شیره جو خورند و شیر زنان و شیر خر و شیر بز عظیم مفید بود و شیر بز خصوصا
که در تابستان بکشند و گفته‌اند بر شیر مداومت باید نمود و حمام نیز مناسب بود لیکن سخت
گرم نبود و بسیار رکت نکنند و بعد از آن روغن بنفشه و کدو در بدن بمالند و در این مرض

گلنگبین تازه را با نان بخورند و شیره تخم تورک با شراب انار عذب خورند و اگر با آن نفث دم باشد
گل ارمنی و نشاسته و پنج مهک هر یک پنج درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر یک شش
درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه سرشته و دو درم از آن تناول کنند لعوقی که این مرض را
مفید بود باقلا مغز تخم خیارین و خربزه و کدو هر یک پنج درم صمغ عربی و کتیرا و نشاسته هر یک
هفت درم مغز بادام بهدانه هر یک ده درم مویز طایفی دانه بیرون کرده و در روغن بادام
جوشانیده دوازده درم مجموع بکوبند و در یکمن آب بجوشانند تا بنیم من آید و با نیم من قند بقوام
آرند و شربتی از این لعوق ده درم باشد و این قرص نیز مفید است صمغ گاوزبان پنج
مهک کتیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی هر یک چهار درم ورق گل پنج درم مغز خیار و کدو هر یک
شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک ده درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند
و شربتی یک مثقال بخورند صفت آب انار عذب یکمن آب سیب شیرین چهار یک آب نیشکر نیم با هم
باتش نرم بقوام آورند و ده درم از آن را تناول کنند و در این مرض چون چشم بگو فرو رود
و رنگ روی تیره شود و پوست شکم خشک شود و لاغر گردد و پوست پشت ناکشیده شود و موی
بریزد و اسهال رو بافراط بسیار شود و نتن مده بافراط بود علامت مرگ بود ذات الصدر
ورمی گرمی باشد که در حجاب که قاسم صدر است حادث شود از جانب قص باشد و آنرا
برسام گویند و علامت آن تب دایم و شدت عطش و قلق و اضطراب بود و نبض

از فم معده یا تعقبه تحرّق و ورمی و وجعی باخس احساس کنند و نظر ببالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و پهلو
نتواند خفت ذات العرض ورمی باشد که در همین حجاب از جانب فقرات حادث
شود و علامت او آنست که مریض وجعی در میان پشت تنها احساس کند و به پشت باز نتواند خفت
ذات الجنب ورمی بود که در غشای مستبطن اضلاع یا در حجابی که حاجز است میان قلب و معده حادث
شود و این را ذات الجنب خالص گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود
و این بغایت بد باشد و علامت آن تب دایم و ضیق النفس متواتر و نبض سریع
منشاری بود شوصه ورمی بود که در حجاب بلکه بر اضلاع غلاف است و عضلات آن از زیر حجاب
حاجز واقع شود و از عوارض وجع او اشدّ بود و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و هیچ
وضع نتوان خفت و علاج این مرض و ذات الجنب قریب بیکدیگر می باشد پس اگر ماده
دموی باشد علامت آن حمرت وجه و عظم نبض و حمرت و نفث بود و اگر صفراوی
بود حدت تب و هذیان و سرعت و تواتر نبض و صفرت نفث بود علاج هر دو فصد
باسلیق باشد از اول تا سیم اما در دموی در اول از جانب مخالف وجع فصد کنند
و در صفراوی از جانب موافق و هر روز جلاب از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب و نبات
خورند یا شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش یا بزرکاهو و غذا اشکاب با شعیر و نیلوفر و عناب
و سپستان و شیره خشخاش خورند یا با شراب بنفشه و عناب و تلیین کنند بعد از نضج باین

مطبوخ

95

مطبوخ صفحه بر سیاوشان پنج درم سنا و بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی تخم خیاری
هر یک دو درم تخم کاسنی سه درم سپستان بیست عدد عناب ده عدد شیرخشت ده درم ترنجبین
و خیارشنبر هر یک پانزده درم و در میان روز شربتی از نبات و لعاب اسبغول و بهدانه
کاه و بید مشک شرب کنند و در این امراض حقنه اولاتر بود از مسهل و حقنهای لینه استعمال باید
کرد و موم روغن از بادام و بنفشه و موم و کتیرا و خطمی در موضع بمالند صفت حقنه لینه سنا مکی
ده درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم سبوس و خطمی و جو نیم کوفته هر یک کفی و ورق چغندر دسته عناب
ده عدد سپستان سی عدد خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم ابجامه و روغن کنجد هر یک
ده درم نمک طعام یکدرم و بعد از نضج و انحطاط مرض ترطیب و تبرید باید کرد و شیره تخم کدو
و آب خیار و کدو با نبات و ترنجبین و شیره خشخاش و شراب انار عذب و کاهو شاید و غذا اسفاناخ
با مغز بادام و اسفاناخ خورند و در این امراض آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این
کم واقع شود علامت آن بیاض و غلظ قاروره و بیاض نفث و بطوء نبض و قلت عطش
و کثرت براق بود علاج فصد باسلیق کنند و جلاب از سپستان و بیخ مهک و رازیانه
ترنجبین و نبات و ترنجبین خورند و غذا جو و نخوداب و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ
صفت سنا مکی و بیخ مهک هر یک پنج درم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و تخم خیاری هر یک
سه درم مویز طائفی ده درم انجیر ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین ده درم خیارشنبر پانزده درم

دمیان رود شربتی از نبات و عرق گل و تخم ریحان پاشیده شد و اگر ماده سوداوی بود علامت
آن سیاهی و خشونت زبان و اختلاط عقل و هذیان و اضطراب بود علاج آن همچون علاج
بلغمی بود و در اول استعمال حقنهای نرم باید کرد و جلاب از سپستان و بنفشه و ترنجبین و نبات
خورند باب نهم در امراض قلب و بدی سوء المزاج که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن
شدت تشنگی و سرعت نبض و حمرت و غلظ قاروره و حرارت سینه و لهیب و قلق
و غضب و غم و کرب باشد علاج شراب نیلوفر و شراب سیب شامی با گلاب و عرق
بید و کاسنی شرب کنند و شراب صندل و لیمو و حماض و زرشک نیز مفید بود و غذا انار دانه
یا لیمو یا زرشک خورند و کشنیز خشک چهار درم و گل سرخ دو درم و طباشیر یک درم با ده درم
شراب سیب خورند و صندلین و گلاب در سینه مالند و در موضع بارده نزول کنند
و مفرح بارد تناول کنند و این مفرح نیز مفید بود صفت مفرح ورق گل طباشیر گاوزبان
هر یک ده درم کشنیز و صندل هر یک درمی تخم بورک تخم خیارین و کدو مقشر هر یک چهار درم
زرشک پنج درم لؤلؤ ناسفته دو دانگ کهربا و بسد هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بشراب
سیب بسرشند آخر تخم کاهو تخم خربزه تخم خیارین گاوزبان هر یک پنج درم و تخم بورک
و تخم خیارین و کدو مقشر هر یک چهار درم زرشک پنج درم لؤلؤ ناسفته دو دانگ کهربا
و بسد هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند آخر تخم کاهو تخم خربزه کرک

تخم خیارین و گاوزبان هر یک پنج درم لؤلؤ ناسفته بسد و کهربا هر یک یک مثقال قاقله صغار
طباشیر هر یک سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک و عنبر هر یک
دانگی بکوبند و با شیره قند بسرشند شربتی از این یک مثقال بود و اگر سوء المزاج بارد عارض شود
علامت آن بیاضی قاروره و صغر و بطوء و تفاوت نبض و ضعف نفس و قوت و کسل و کثرت
خواب و بد دلی و فرح بود و بهوای گرم و مواضع گرم راحت یابد علاج شرب
بالنگو و گاوزبان و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با تیهو و کبک و دراج و قلیا
که در آن توابل باشد خورند و زعفران و دارچینی بر سر طعام ریزند و تنقیه بدن کنند
و دواء المسک حلو و معجون مفرح تناول کنند معجون مفرح مصطکی عود دارچینی هل و قرنفل
سک سنبل جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج هر یک یک مثقال مشک دانگی کوفته و بیخته
بشیره قند یا عسل بسرشند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن هزال و نحافت
بدن و صغر نبض علاج شراب بالنگو و نیلوفر و گاوزبان و عرق گاوزبان تناول
کنند و استحمام و تدهین و تناول مفرحات معتدل کنند معجون مفید بسد کهربا لؤلؤ
فرنجمشک سک پوست ترنج هر یک شش درم ابریشم خام بالنگو هر یک ده درم بادرنجبویه
کشنیز خشک هر یک دو درم بهمنین هر یک پنج درم بکوبند مشک عود عنبر هر یک درمی با هم
بسایند و بعسل کف گرفته بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر سوء المزاج رطب باشد

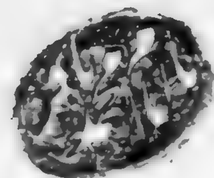
علامت آن قلت اشتها و سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود علاج
شراب بالنکو و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با کبک و تیهو و فلفل و زعفران
خورند و اگر علامت امتلا باشد شعبه بحب ایارج و حب افتیمون مفید بود و استعمال
ریاضت معتدل و نافع بود معجون نافع مصطکی عود و دارچینی قرنفل سک و سنبل جوزبوا
قاقله پوست ترنج هر یک پنج درم مشک دانگ بکوبند و بشراب سیب سرشند و مثقالی
با شراب لیمو یا حماض بخورند خفقان حرکتی اختلاجی بود که بسبب دفع موذی عارض
قلب شود و اگر بسبب غلبه دم باشد علامت آن ظاهر باشد فصد باسلیق کنند
یا صافن و سکنجبین و شراب ریباس و لیمو و حماض با عرق گل و بید تناول کنند
و غذا نارنگ و لیمو و انار دانه با گوشت مرغ یا بزغاله خورند و اگر علامات غلبه صفرا بود
اشربه مذکوره و مفرحات بارده تناول کنند و صندل و اقاقیا و کشنیز و گلاب
بر سینه طلا کنند و سیب و امرود و به و انار مز تعلق کنند و تخم کاهو و معرسه تخم و تخم
کدو و رشک هر یک پنج درم تخم تورک و تخم کاسنی و دانه حماض و کشنیز خشک و طباشیر
و صندلین هر یک سه درم بکوبند و بشراب سیب سرشند و احیانا مثقالی تناول
کنند و اگر خفقان بسبب غلبه سودا باشد علامت آن حبس نفس و وحشت و فکر
و خوابهای بد بود و علاج آن شعبه بدن باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و مطبوخ هلیله

دقوار

و بعد از شعبه دواء المسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج یابس بکار دارند چنانچه
مذکور شد و اگر خفقان بسبب کثرت صوم و استفراغ و نزف دم و ریاضت باشد
اغذیه جید الکیموس تناول و میل باسایش و نوم و استحمام کنند و مسمنات استعمال
کنند مسمن نشاسته آرد نخود و آرد برنج هر یک نصف درم تخم تورک و مغز بادام
و فندق و فستق هر یک پنج درم تودری سرخ و سفید هر یک ده درم بکوبند
و با شکر و روغن گاو حلوا سازند و هر بامداد پنج درم بخورند و هریسه و عصیده
و شیر و شکر و امثال آن خورند و خفقان بشرکت معده نیز حادث شود و آنرا با احوال
معده بدانند پس اگر خلط لزج در معده جمع شده باشد معده را تنقیه پاک
کنند و گوارش مصطکی و عود و مفرحات حاره تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد
که بمعده ریزد هر روز جلاب از پوست بیخ کاسنی و تخم کاسنی و بیخ مهک و نبات تناول
کنند و بعد از نضج تنقیه باین حب کنند صفت حب افتیمون شاهتره سنا مکی هر یک
درمی هلیله زرد و ورق گل لاجورد شسته هر یک نیم درم بکوبند و با آب مالنکو سرشند
و حب سازند و بلع کنند و میان نهای روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان [illegible]
کنند و اگر در معده سودا جمع شده باشد آنرا تنقیه گویند علاج جلاب از مالنکو و بیخ مهک
و گاوزبان و نبات تناول کنند و تنقیه باین حب کنند صفت تربد سفید افتیمون حاشا

شحم حنظل عاقرقرحا افیون حجر ارمنی هر یک درمی سقمونیای بریان کرده نیم دانگ ملح نفطی و مقل هر یک
دانگی اسطوخودوس نیم درم بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و بعد از تنقیه مفرحات قلب و معده
تناول کنند غشی حالتی باشد که جمیع حواس معطل مانند و این بواسطه ضعف قلب باشد
و اجتماع روح در دل یا استفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن یا ماده باشد که در جان
روح بود هم چنانکه در ابتدای حمیات و امتلای عروق از اخلاط و امتلای معده
در حالت تخمه حادث باشد یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن
شود چنانچه در استفراغات و اوجاع و اعراض نفسانی حادث میشود و علامات
غشی برودت اطراف و نفس ضعیف و نبض صغیر و ضعیف و صفرت لون بود علاج
آن در حالت غشی آب سرد و گلاب بروی زنند و بوهای خوش بویانند و اطراف را
سخت مالند و تحریک کنند و چون افاقت شود شراب حماض و لیمو و صندل بدهند
و اگر بسبب وجع باشد تسکین وجع کنند و اگر بسبب اختناق رحم باشد یا تناول سمومات
یا گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال کنند
ضعف قلب علامتش آنست که چنان احساس کنند که دل او را می فشارند و در عقب آن غشی هم
حادث شود و از دهان لعاب روان گردد علاج استفراغ سودا باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن
و بعد از آن تقویت قلب کنند بمفرحات و تریاقات ابراهیم شاهی ورم پستان اگر مواد بسته بود

علاج



98

علاج آن در باب ورم گفته می شود و اگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان بسته میشود
علامت آن انتفاخ و صلابت و حمرت و وجع پستان بود علاج خرقه بگلاب
و سرکه تر کنند و بران نهند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد باقلی و جو و مغاث با گشنیز
و آب تورک و سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع ساکن بود محللات ضماد کنند و اگر
جمع شود منضجات استعمال کنند و بعد از آن منفجر گردانند قلت لبن اگر کم شدن
شیر بسبب قلت دم و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیره الغذا باید کرد و اگر بسبب
فساد شیر باشد یا آنکه خلطی برو غالب شود و اگر صفرا غالب شده باشد علامت آن
صفرت و حدت و رقت شیر بود و اگر بلغم باشد علامت آن بیاض و ثخانت
و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد علامت آن کمودت و غلظ شیر بود
علاج تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج با شربه و اغذیه که مضاد آن خلط
بود کثرت لبن بسیاری شیر و ریختن آن اگر بافراط بود مدرات طمث و مجففات
استعمال کنند و پستان را بابلک و دم داسک در دوغ گل و زیره و سرکه طلا کنند
و هم در امراض معده سوء المزاج که عارض معده میشود یا مادی بود یا ساذج آنچه
مادی باشد اگر از صفرا بود علامت آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهان
بود علاج تنقیه معده کنند با آنکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند تا تخم شبت و ترب

وبیخ مهک بجوشانند واندکی عسل ونمک در آن حل کنند و بپاشند و قی کنند و بعد
از آن هر روز جلاب با ازبنفشه واجاص وبیخ مهک و ترنجبین و نبات تناول کنند
وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه ونقوع آن کنند و بعد از تنقیه تقویت معده بربوب
واقراص بارده وسکنجبین به وسیب بکنند واین سفوف نیز مفید بود صفت سفوف ورد
گل ده درم طباشیر پنج درم هلیله زرد سماق هر یک سه درم مصطکی یکدرم رامک یکدرم
بکوبند و باد چندان ادویه قند سپید بیامیزند و سه درم با گلاب تناول کنند و اگر
ماده بلغمی باشد علامت آن جشاء ترش و تخمه وانتفاخ شکم وقلت اشتها و غثیان
وقی بلغم وقلت عطش وکثرت ریق وسیلان لعاب وبیاض لون وقاروره
وبطوء ولین نبض بود ومیل باغذیه واطعمه حریفه ومالحه باشد علاج اول قی کنند
و معده را پاک کنند و بعد از آن هر روزه جلاب با ازانیسون وبیخ مهک و بالنگو و گلقند
وغذا نخوداب با شیره خشکدانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران در آن کنند و قلیهای
مزوره متوابه مفید بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و جالینوس ولوغاذیا کنند و جوارشهای
حاره و معده را بروغن زنبق و خیری و مصطکی بمالند و گوارش کمونی و گوارش کندری
و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن حرقت معده و کثرت
اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ و ترشی دهان و غلظ و سواد قاروره و بطوء و صغر نبض و قی

الی

ترش و خشکی دهان و عظم طحال باشد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و مسهلات
سودا کنند بعد از آنکه معده را بالقی پاک کرده باشند و اطریفل و گلقند و رازیانه
و گوارش کمونی تناول کنند اما سوء المزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تلخی
دهان و فم معده و جشای دودخانی و فساد اغذیه لطیفه و قلت اشتها و میل بچیزهای
ترش بود علاج شراب ریباس و غوره و لیمو و سکنجبین و مانند آن تناول کنند با گلاب
و آب برف و غذا زرشک و تمر و انار دانه و غوره خورند و دوغ با برف نیز مفید بود
و اگر سوء المزاج حار و یابس باشد علامت آن هزال و شدت تشنگی و خشکی
زبان و حبس طبیعت بود علاج شیره تخم تورک با آب خیار و کدو و ماءات و ترنجبین
تناول کنند و غذا اسفاناخ با مغز بادام و اسفناج با کدو با گوشت بزغاله خورند و زرشک
هفت درم و گل ارمنی چهار درم و مغز سه تخم کدو و طباشیر و تخم کدو و طباشیر و تخم تورک
صندل و ورق گل هر یک پنج درم بکوبند و بعرق سپید بسرشند و یک مثقال با شراب
غوره تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن ضعف هضم و لین و انتفاخ
بطن و دیر ماندن و ترش شدن طعام و کثرت ریق و جشاء ترش باشد
علاج گلقند و رازیانه و شراب بالنگو و بزوری تناول کنند و غذا نخوداب با فلفل
و زنجبیل و دارچینی پرورده و گوارش عود و عنبر و مصطکی احیانا تناول کنند و کندر و نانخواه

دارچینی هر یک شش درم فلفل و اذخر و حب الغار و عود هر یک سه درم بکوبند و با مویز
طایفی ... درم بسرشند و دو درم تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد یابس باشد
علامت آن قلت عطش و کثرت اشتها و جشاء ترش و تخمه بود علاج گلقند و آمله
و گلنگبین و هلیله پرورده و اطریفل تناول کنند و سنبل و مصطکی و اذخر و نانخواه هر یک سه درم
سعد پنج درم بکوبند و با آب به بر معده طلا کنند و روغن زنبق و خیری بمالند شراب
که مفید بود آب به ترش پنج رطل شراب صرف پنج رطل گلاب پنج رطل با آتش نرم
نرم بجوشانند تا بانیمه آید پس شیره قند بر آن ریزند و قدری ترشی آن میجوشانند تا
بقوام آید و در آخر طبخ مصطکی دو درم دارچینی و زنجبیل و قرنفل و قاقله و زعفران
هر یک درمی بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ نهند تا بجوشد پس بمالند و بیفشارند
و چون بقوام آید از آتش فرود گیرند و شربتی از آن ده درم باشد و اگر سوء المزاج
رطب ساذج باشد علامت آن کثرت ریق و سیلان لعاب و قلت
عطش و تاذی از آب سرد و میوه‌ها و ترهای بارده و نفرت از دسومات و اغذیه رطبه و عفنه
بود علاج گلقند و انیسون و جوارش مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا کوا
و قلایا با توابل بود و اگر با آن طبیعت نرم باشد معجون خبث الحدید نافع بود صفت
هلیله سیاه و هلیله و آمله و خبث الحدید هر یک ده درم سنبل اذخر سعد زنجبیل و فلفل

و نانخواه

و نانخواه و کندر هر یک پنج درم جدا جدا بکوبند و خبث الحدید سحق کرده شسته بهفته
در سرکه تخمیر کنند پس در سایه خشک کرده با روغن بادام چرب کرده دیگر باره سحق کنند
و با ادویه ممزوج کرده و با دو چندان ادویه عسل بسرشند و یک مثقال بخورند و اگر
سوء المزاج یابس ساذج بود علامت آن نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان
و قلت براق بود علاج شراب نیلوفر و بنفشه تناول کنند با شیره تخم خرفه با آب
خیار و کدو یا نبات شرب کنند و غذا نخود ماش و نخود و کدو و گوشت بزغاله
و مرغ فربه و ماهی تازه خورند و وجع معده اگر بسبب سوء المزاج باشد علاج آن
گفته شود و اگر بسبب ورم باشد گفته شود و اگر بسبب ریاح بود علامت آن تمدد
شراسیف و قراقر و قواق و جشا باشد و بعد از تناول اشیاء نفاخ زیاد شود
علاج گلقند و از زیانه و گلنگبین و خشکنگبین و کرانگبین تناول کنند و گوارش کمونی و کندری
و اطریفل کبیر تناول کنند و مصطکی و کندر و کرویا و زنجبیل بخایند و این سفوف مفید بود
رازیانه و انیسون هر یک سه درم نانخواه کرویا تخم کرفس هر یک دو درم بکوبند و با
مثل آن قند بیامیزند و پنج مثقال از آن را بپاشانند و اگر وجع بسبب طعام مودی
باشد آب گرم و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند و بعد از آن جوارش عود یا مصطکی
خورند و اگر بسبب ضعف معده باشد علامت او آنست که بعد از اکل حادث شود و در

خلو معده ساکن باشد علاج تقویت معده باشد و اگر در معده اخلاط ردیه
باشد بقی و اسهال پاک کنند و نانخواه و کمون هر یک پنج درم سعد سنبل هر یک
سه درم بکوبند و با عسل سرشته مثقالی تناول کنند و حماض ترنج یک رطل بجوشانند
تا نیمه آید پس یک رطل قند و یک رطل عسل سفید و نیم رطل گلاب با آن ضم کرده بجوشانند
تا بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطکی هر یک درمی بالنگو
سه درم و عود ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و با هم بزنند پس از آتش فرود گیرند
و در ظرف چینی یا زجاجی کنند و احیانا تا سه درم تناول کنند اورام معده اگر ورم
حار بود علامت آن تب و التهاب و حرقت معده و وجع باشد و ورم ظاهر
بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج اولا فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر
با آب کاسنی یا با شیره تخم کاسنی تناول کنند و آب انارین با ترنجبین و نبات نیز
شاید و غذا اشکاب با اسفاناج و خبازی خورند و در تقلیل غذا کوشند و چون ابتدای
نضج باشد جلاب با ازروباه تربک و تخم کاسنی هر یک چهار درم و بنفشه سه درم و خیارشنبر
پنج درم تناول کنند و اگر حرارت چندان نباشد دو درم رازیانه با آن ضم کنند
و حوار شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند و در ابتدا صندل و مامیثا با گلاب
و آب بستان افروز و روباه تربک بر معده طلا کنند و بعد از دو روز آرد جو و خطمی

دوزورد

دوزورد با گلاب یا آب کاسنی و بعد از آن خطمی و حلبه و برگ و بابونه و زردورد و سنبل
و سعد و آرد جو و چون ورم خراج گردد و منفجر گردد علامتش شدت وجع و حمی
و ضربان باشد انزمان بزرگ و مرو رنگ و تخم خطمی هر یک درمی بکوبند و با انجیر
بپاشند تا نضج یابد و علامت نضج سکون تب و وجع باشد و چون منفجر شود شراب
عناب و شراب خشخاش با شیر تناول کنند و جریره نشاسته و خشخاش و دو درم
بنفشه بادام و قند ترتیب داده بخورند و علامت انفجار رقی و اختلاف مده
و خون باشد و چون مده کم شود شربتی از نبات با تخم شاهسفرغم بیاشامند و اگر
حرارت سخت نباشد ماء العسل بهتر باشد تا معده را از مده پاک کند و چون پاک شده
باشد کندر و گلنار و ورق گل هر یک دو درم و گل ارمنی و کهربا و خون سیاوشان
از هر یک درمی بکوبند و با هم وزن آن قند بیامیزند و مثقالی از آن میخورند تا جراحت
مندمل شود و اگر ورم بارد باشد و اگر ماده بلغمی باشد علامت آن حمی لثقه و اتساع
معده و سفیدی زبان و کثرت لعاب و تهیج روی بود و ورم رخو باشد علاج ماء الاصول رازیانه
تناول کنند و تریاق اربعه و مثرودیطوس نیز مفید بود یا جلاب از پوست بیخ کاسنی و بیخ
و بیخ مهک هر یک دو درم تخم رازیانه سه درم گلقند ده درم بیاشامند و غذا نخود آب
با شیره چکدانه خورند با فلفل و دارچینی و کرویا در روغن زیت و روغن بید انجیر بر سر غذا کردن

در معده مالیدن مفید بود و سعد و اذخر و سنبل و خاکستر چوب رز با هم لت بندد و لکه
لبریشند و ضماد سازند یا صبر سقوطری ۵ درم و سنبل و قردمانا و مصطکی و افسنتین
هر یک درمی بکوبند و با روغن یاسمین و روغن بابونه ضماد کنند و مسهلات لینه استعمال
کنند و اگر از ماده سودا باشد ورم صلب بود و با آن افکار ردیه و حبس النفس باشد
علاج جلاب از تخم رازیانه و بیخ مهک و بیخ کرفس و کلکلیس تناول کنند و غذا نخود آب
با شیره چهکدانه و روغن بید انجیر خورند و معده را کلیه و برگ خطمی و بابونه و مصطکی
هر یک ۵ درم سنبل و سعد و اذخر هر یک درمی و صمغ سه درم روغن بابونه بارد
درم تضمید کنند یا سنبل و افسنتین و سلیخه و مصطکی هر یک سه درم صبر و میعه ابهل ملک
چهار درم حلبه و برگ هر یک پنج درم زعفران و مر هر یک درمی بکوبند و با موم
و روغن زنبق یا خیری یا قسط بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول تناول کنند جمعه
پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم انیسون و رازیانه هر یک
سه درم بیخ مهک و بابونه هر یک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد
مویز طائفی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا برطلی آید پس صاف کنند
دو مثقال از آن را با سه درم مغز خیار شنبر و یک مثقال روغن بید انجیر تناول
کنند و تلیین طبیعت با یاره لوغاذیا و ایاره ارکاغانیس کنند قراقر و نفخ اگر بواسطه برودت

النفخ

ضعف هضم و تناول اشیاء نفاخه باشد که بسبب باریت معده باشد که احداث
نفخ و بخار کند علاج هر بامداد گلقند و رازیانه و انیسون تناول کنند و غذا نخود آب
با زیره و دارچینی و کرویا خورند و از اطعمه غلیظه و اشیای نفاخ و حموضات احتراز کنند
و سبوس و کاورس و نمک گرم کنند و بر شکم بندند و کندر و سنبل و رازیانه هر یک سه درم و فودنه
و سداب خشک و زنجبیل و کرویا هر یک ۵ درم و صعتر و نانخواه و مصطکی هر یک درمی بکوبند
و با دو مثل آن قند بیامیزند و پنج درم تناول کنند و گوارش شهریاران و کمونی و فلافلی
بخورند و اگر با نفخ طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان کرده و زیره در سرکه جوشانیده
بریان کرده هر یک سه درم بکوبند و با هم چندان قند بسه نوبت بخورند جشا النفخی بود
که بطریق فم معده مندفع شود و چون بسیار واقع شود دلیل فساد هضم باشد و تثاوب
که آن را دهان دره گویند از بخارات غیر منهضمه حاصل شود که در عضلات فک اسفل واقع
شود و غلیظ گردد و تمدد در آن عضلات پیدا شود و تمطی آنست که همه اعضا کشیده شود
و حدوث او هم از این بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و همه دلالت بر ضعف
و تقصیر هضم کنند علاج مجموع تنقیه و تقویت معده باشد شهوت کلبی اشتداد اشتهای
طعام و حرص بماکولات بود بحدی که سیر نگردد و سبب آن اگر سوء مزاج بارد باشد که فم
معده را کثیف گردانند و علامت آن لهج و ثقل و قلت عطش و تمدد معده و کثرت سیلان

لعاب و لین طبع بود علاج تسخین معده کنند بگلقند و رازیانه و شراب بالنگو با جلاب
از رازیانه و پنج مهک و بالنگو و کلنگبین بیاشامند و غذا نخود آب با شیره چلغوزه و نوابل
گرم خورند و معده تنقیه کنند بحب صبر و حب ایاره کنند و بعد از تنقیه گوارش مصطکی و اطریفل و معجونات
معده تناول کنند و کندر و مصطکی بخایند و شراب سیب و انار و عذب مفید بود و اگر
سبب این مرض کثرت انصباب سودا باشد بفم معده علامت آن حرقت فم معده
و قلت عطش و جشای ترش بود علاج معده بدن کنند بحب افتیمون و مطبوخ آن و اغذیه
چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند و اگر از شدت خلو معده و بدن این
مرض حادث شود علامت آن تقدم اسباب آن بود مثل حرکت مفرط و هوای گرم و سهر
و غم و مرضهای کثیره التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج آن تناول اغذیه غلیظه باشد
مثل هریسه و کله پاچه و گوشت گاو و قلیه جزر و در روزی چهار نوبت غذا خورند لیکن اندک باید
خوردن و بدن را بروغن بنفشه بادام تدهین کنند و اگر جوع بسبب کرم و حیات باشد
علامت آن احساس حرکت ایشان بود و سقوط ان احیانا علاج قتل و اخراج کرم باشد
چنانچه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن
ترشی دهان و جشاء ترش و براز رطب بود علاج تنقیه معده کنند بقی و گلقند و انیسون و مصطکی
دوا خورند و اگر احیانا احتیاج باشد بحب صبر و ایاره اسهال کنند جوع بقری

ال

و آن جوع مجموع اعضا باشد با سیری معده و آنرا ابولیموس گویند و سبب آن برودت
مفرط باشد که فم معده را عارض شود و قوت حس و جذب از و فوت شود و بدن
عظیم و محتاج بغذا باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی را که در سرمای
سرد سفر کنند واقع شود علامت آن نخافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوه و وجع
معده باشد و احیانا غشی نیز حادث شود و ملمس فم معده سرد باشد علاج شراب
بالنگو و شراب گاوزبان و گلقند و رازیانه و انیسون از هر یک ده مثقال بخورند
و غذا نخود آب با کبک و تیهو و دراج خورند و توابل گرم دران کنند و شراب ریحان
و اطریفل و گوارش کمونی و عود و مصطکی مناسب این مرض بود و سعد و سک و رامک و تمام
بکوبند و بر معده طلا نمایند و این علت بسبب ضعف معده با حرارت جمیع بدن نیز
حادث میشود و علامت آن کرب و لهیب و عطش و شوق طبع بود و چون گرسنه
شوند و غذا نخورند غشی کنند و قوت ساقط شود علاج سکنجبین و شراب زرشک
و شراب انار و سیب با گلاب تناول کنند و غذا از زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره
و لیمو خورند و در غلبه اشتهای غذا پیدا شود چیزی باید خورد و تاخیر نباید نمود
تشنگی بسیار اگر بسبب حرارت قلب و ریه باشد علامت آن کرب و لهیب و احتراق صدر بود
و استراحت بهوای سرد علاج شراب حامض و سیب و لیمو و صندل هر کدام که باشد با عرق

گل و بید و کاسنی با آب سرد بیاشامند و غذا شیره جو با گوشت مرغ یا بزغاله و صندل
و گلاب و عرق بید بر سینه طلا نمایند صندل و گلاب و خیار و کدو ببویند و این قرص
مفید بود صفت صندلین مغز تخم خیارین و کدو و تخم تورک هر یک سه درم صمغ عربی نشا
کتیرا هر یک نیم درم طباشیر هندی دو درم بکوبند و با لعاب بیخ گل بسرشند و سه مثقال از آن
با شراب انار یا سکنجبین تناول کنند و اگر بسبب حرارت و یبوست معده بود و بواسطه
تناول چیزهای حریف و حار و چیزهای شور و شیرینیهای بافراط یا بواسطه استفراغ مفرط بود
علاج او سکنجبین با عرق گل و بید بیاشامند یا آب انار یا آب غوره با شیره تخم تورک یا نبات
یا شراب لیمو یا ریباس تناول کنند و آب خیار و کدو و آب تمر هندی نیز مفید بود
و غذا حموضات باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت آن آن
باشد که با آب خوردن زایل نشود و اگر صبر کنند و بخورند زایل گردد علاج آن با آب
ترب و سکنجبین مکرر قی کنند و شراب غوره و مانند آن تناول کنند و غذا زیرباج خورند
و اگر بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود بواسطه استفراغ بسیار و افراط عمل شراب غوره
خورند و آش غوره خورند بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه کنند و اگر بعد از شراب
خمر و کهنه واقع شود آب یخ و برف خورند و حموضات بارده مفید افتد و اگر از حد بگذرد
بکرات آب خیار و کدو با نیم درم طباشیر بیاشامند سوء الهضم و تخمه آن بود که طعام نیک

بلغم

هضم نشود و علامت آن نفخ جشاء و برار و حرقت معده و غثیان بود و ضعف هضم آن
باشد که دیر بماند اما هضم شود و با این ثقل و تمدد باشد و بعد از زمانی دیرگاه جشاء آید بوی
طعام احساس کنند و تخمه آن بود که معده در غذا قطعاً تصرف نکند و هضم نکرده اند
و سبب این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در وی جمع شود علاج
آن تقویت و تنقیه معده باشد چنانکه گفته شد و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره و ردیه باشد
تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بمقویاتی که مناسب مزاج بود و در گرسنگی
صبر باید کرد و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل نیم مثقال در آب گرم حل
کنند و بخورند و روغن مصطکی و ناردین در معده مالند و اگر با لیسان بود در آب سرد
نشستن مفید بود و تخمه عبارت از آن باشد که اطعمه در معده بماند و هضم نشود و فاسد
گردد و آنچه لطیف و صاف باشد بقی دفع کنند و آنچه غلیظ و راسب باشد باسهال
علاج او آنست که طبیعت را با آب گرم و روغن کنجد مدد کنند تا رود و تر پاک شود و چون
معده پاک شود و قی و اسهال باقی باشد و موجب ضعف بود و شراب انار بالنعناع
یا شراب انار و به با نیم درم طباشیر بخورند یا سفوف انار دانه نیم مثقال یا قرص طباشیر
یک مثقال با رب به ده مثقال یا پوست پسته یک مثقال بکوبند و با شراب سیب ده مثقال
بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند و در موضع

خواب کنند و دوغ با سنگ یا آهن داغ گرم کنند و بیاشامند و بر غذا صبر کنند تا اشتهای
صادق باشد و سماق با کباب بخورند و اگر سن و مزاج و وقت مقتضی بود در آب سرد
نشینند قی و تهوع و غثیان قی حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزهایی
که در او باشد و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد
بی حرکتی و اسباب هر یک مختلف است و اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث
و اگر داخل جرم معده باشد تهوع و اگر مطعوم ردی باشد غثیان واقع شود پس اگر
خلطی که در معده ریخته است یا داخل جرم اوست صفرا بود علامت آن تلخی دهان
و التهاب و خشکی زبان و تشنگی و قی صفراوی باشد علاج سکنجبین با آب گرم حل کنند
و بخورند و قی کنند تا معده پاک شود و بعد از آن شراب انار با عرق نعناع
یا شراب غوره یا ریباس با گلاب تناول کنند و غذا انار دانه و زرشک و سماق
خورند و معده را با آب سیب و به و صندل و کافور تضمید کنند سفوف ورق گل طباشیر
هر یک دو درم ریوند و کهربا و پوست پسته عود هر یک درمی و نیم سماق و زرشک انار دانه
هر یک پنج درم بکوبند و سه مثقال از آن را با شراب سیب یا به تناول کنند و اگر
خلطی بلغمی یا سوداوی بود علامت آن قلت تشنگی و شوری یا ترشی دهان و نفخ یا قراقر بود
علاج با آب ترب و عسل و نمک یا طبیخ تخم شبت و تخم ترب و عسل و اندکی نمک

مدو کنند

مدو کنند تا معده پاک شود و بعد از آن گلقند دراز یا نه یا زنجبیل پرورده تناول کنند
یا هلیله پرورده و تقویت بگوارش عود و مصطکی و دواء المسک حلو کنند و این سفوف
در قی بلغمی مفید بود صفت کندر و مصطکی و سنبل و نک هر یک پنج درم عود
درم انار دانه پانزده درم قرنفل قاقله جوز بوا سعد نعناع هر یک چهار درم
پوست ترنج زنجبیل ورق گل هر یک ده درم بکوبند و با دو مثقال ادویه [illegible]
درم تا ده درم تناول کنند قرصی که قی بلغمی و سوداوی را نافع باشد
پوست پسته و ورق گل هر یک چهار درم عود و مصطکی هر یک سه درم مشک پنج درم
بکوبند و با آب سیب سرشته و یک مثقال تناول کنند و غثیان بسبب کثرت
غذا یا اغذیه ردیه یا سوء ترکیب اکل حادث شود قی باید کرد و بعد از آن [illegible]
معده تناول کنند قی الدم سبب خونی که از قی بیرون آید اگر انفجار و انقطاع عرقی باشد
فصد باسلیق کنند و گل ارمنی و صمغ عربی و بکوبند و بارتنگ هر یک مثقالی تخم
بریان کرده بکوبند و با شراب سیب سرشته و بخورند یا قرص طباشیر یا قرص کهربا
هر یک درمی با رب به تناول کنند و این قرص نیز مفید افتد صفت کندر تخم
حماض هر یک سه درم ورق گل گلنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم نشاسته
اقاقیا کهربا هر یک درمی بکوبند و با آب سماق و یا گلاب سرشته و یک مثقال از آن

باشیره تخم تورک بریان کرده بخورند و معده را الصندل و اقاقیا و سک و رامک
و گلاب و آب مورد و سرکه تضمید کنند و غذا از رنگ و سماق و انار دانه خورند
و اگر نفث الدم بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع ماوف را ماش
و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد طلا کنند و قرص کهربا یک مثقال
باشیره تخم تورک بریان کرده بخورند و اگر باقی و نفث الدم سعال باشد بارتنگ
و صمغ عربی به هر یک درمی بریان کرده با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب عناب
بخورند و کشنیز و لؤلؤ و صدف سوخته و شاخ گاو کوهی سوخته و اقاقیا و گل ارمنی
و سماق و نشاسته و تخم تورک و خون سیاوشان هر یک نیم درم صمغ عربی دو درم
طباشیر دو درم بکوبند و با آب سماق یا آب لسان الحمل سرشته و سه مثقال
با شراب عناب بخورند و از حمام و صیاح و اعراض نفسانی احتراز کنند
و اگر بسبب قروح و بثور معده باشد علامت آن وجع میان شکم نهار بر قصص
باشد و اگر در قی مده باشد و چون چیزهای شور و ترش بخورند وجع زیاد شود علاج
آنست که از حموضات و مالحات احتراز کنند و اغذیه لزجه مثل پاچه و زرده تخم مرغ
خورند و این قرص بخورند مفید بود صفت آن تخم حماض بارتنگ هر یک سه درم طباشیر
لؤلؤ کهربا باشاخ گاو کوهی سوخته هر یک دو درم نشاسته کثیرا هر یک چهار درم بکوبند

وبار

و با آب لسان الحمل یا لعاب بنکو سرشته قرص کنند شربتی یک مثقال باشد و اگر خون
از عضوی دیگر بمعده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد علامتش آفت
آن عضو بود و علاج آن عضو باید کرد و اگر خون در معده ببندد و علامت آن ناقص
عرق سرد و غشی بود علاج او آنست که تخم شبت و بابونه و پودنه هر یک نیم درم
بجوشانند و با یک درم نمک بیاشامند حب الرشاد دو درم با آب گرم یا نفحه
با آب بالنکو یا ترنجابین بیاشامند یا سرکهن خرگوش با عسل یا آب گرم بیاشامند
دقی کنند فواق حرکتی باشد از طبیعت داخل معده برای دفع موذی و این موذی
یا از اخلاط حار حریف بود یا طعام حریف و علامت آنکه حرقت معده و قی
صفراوی و سوداوی بود علاج او آنست که طبیخ شبت و ترب با آب ترب
و عسل با سکنجبین و آب گرم بیاشامند که تقیه یا اسهال دفع شود و بعد از آن شربتی
از نبات و عرق گل و بید با لعاب بنکو و بهدانه و روغن بنفشه با دام بیاشامند
و اگر فواق بسبب ریح باشد و این بیشتر صبیان را واقع شود بعد از تخمه نیز بود علاج
کلعهد با انیسون با زیره یا رازیانه خورند و مصطکی بخایند و کورش مصطکی و عود بنا دل
کنند و اگر عطسه کنند که عطسه نافع مفید بود و اگر بسبب تناول طعام بسیار بود قی
کنند و زیره و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و صعتر هر یک نیم درم کوفته با قند بخورند

و در این نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات نفسانی مثل غضب و خجالت مفید بود
و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود
بواسطه یبوستی که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه و لعاب بنکو و بهدانه تناول
کنند و غذا شیره جو و کدو و روغن گل بنفشه خورند و موم روغن گل بنفشه خورند و موم
روغن ارکده و لستان افروز و خطمی و کثیرا و موم صافی در روغن بنفشه بسازند و در معده
مالند و این بدترین انواع فواق بود چنانچه گفته آید هذا الفواق مالم فواق
و در ورم کبد نیز فواق بود و آن اگر بسبب بزرگی ورم بود که مزاحم قعر معده شود
یا بواسطه مشارکتی که میان کبد و معده باشد و علاج آن علاج ورم کبد باشد
نقصان و بطلان اشتها اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامات آن و علاج
آن گفته شده و اگر بسبب خلطی مراری یا خلطی مالح بود که در معده جمع شده باشد
علامات آن حرقت معده و مرارت و یا ملوحت دهان و تشنگی بود علاج آن
و بعد از آن تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و به پرورده و شراب سیب و محلات
مثل کبیر و لیمو نیز مفید بود و اگر بسبب خلط بلغمی لزج بود و علامت آن قلت تشنگی
بود و میل باشیاء حاره و حریفه علاج تنقیه معده بقی کنند و گلقند و انیسون و جوارش
عود خورند و ناخواه و فودنه و رازیانه هر یک سه چند رم مصطکی قرنفل سنبل هر یک

و در ورم بکوبند و با هم چندان قند پا بیزند و دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب خلطی حامض باشد
که در معده متعفن شده باشد علامت آن بحر غثیان و برازیمن بود علاج
معده بدن بقی و اسهال بود و بعد از آن تقویت معده و اگر بسبب آن باشد
که سودا بمعده ریزد که موجب اشتها شود علامت او آنست که اشتها باشد
لیکن چون غذا بخورد هضم شود و چون چیزهای ترش قابض بخورند تمام اشتها پیدا
شود علاج آن تصحیح ملک طحال بود بسکنجبین بزوری و زیره باج و ابکامه و کبر
و زیتون بسرکه و محلات و اگر بسبب بطلان حس فم معده بود علامت آن باشد
که احساس تناول اشیاء حریفه مالحه نکنند و او را فواق و غثیان حادث
شود علاج گلقند و رازیانه و شراب بالنگو تناول کنند یا جلاب از رازیانج مهلک
و بالنگو و گلقند بخورند و بعد از نضج بحب صبر و حب قوقایا تنقیه کنند و بعد از آن
بجوارشات و معجونات حاره بتقویت کنند معده را باب یازدهم در
امراض کبد سوء المزاج که عارض کبد شود اگر حار بود علامت آن شدت
تشنگی و تلخی دهان و خشکی زبان و قلت اشتها و احتباس طبیعت و سرعت نبض
و حرارت ملمس کبد و نارنجیت قاروره بود و شاید که با آن قی صفراوی و اسهال
نیز باشد علاج جلاب با ارحکم کاسنی و تمر هندی و اجاص و سرکنجبین و آب کاسنی

خیارین و نبات تناول کنند و شراب صندل و حماض نیز شاید و غذا از زرشک
یا انار دانه با فروج خورند و آب کاسنی و صندلین بر جگر طلا نمایند و اگر ضعف محتبس باشد
تلیین کنند بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر یک مثقال با سکنجبین ده مثقال و آب کاسنی بیست
مثقال تناول کنند و اگر علامات صفرا غالب باشد این مطبوخ بیاشامند
صفه سنا مکی بنفشه هلیله زرد و ورق گل هلیله کابلی هر یک پنج درم ترنجبین بیست درم
و آلو و جو هر یک سه درم کافور نیم دانگ بکوبند و با آب کشنیز یا کاسنی یا بستان
افروز یا بقلة الحمقا طلا کنند و اگر با آن اسهال باشد یک مثقال قرص طباشیر
با ده مثقال رب به یا سیب بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده با زرشک
یا سماق یا مغز بادام بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض گردد علامت
آن قلت عطش و بیاض زبان و تهیج روی و اجفان و بطوء نبض و بیاض
و غلظ قاروره بود علاج هر روز جلاب با رازیانه و وردماه ترنک و گلقند تناول
کنند غذا نخود آب با شیره چهار دانه و کبک و تیهو خورند و این قرص تناول
کنند قرص سنبل مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون بادام تلخ ابهل قسط مر هر یک
دو درم عصاره غافث نیم درم زنجبیل فلفل هر یک درمی بکوبند و با آب رازیانه
قرص سازند و یک مثقال با این ماء الاصول بخورند صفت ماء الاصول بیخ کرفس

و رازیانه و کاسنی و تخم رازیانه هر یک سه درم تخم کرفس دو درم انیسون سه درم اذخر
غافث حاشا جعده هر یک پنج درم مویز طائفی بیست درم در سه رطل آب
بجوشانند تا با رطلی و نیم آید و به قند بقوام آرند و بیست درم یا سی درم تناول
کنند و این قرص مفید بود صفت آن افسنتین ریوند هر یک سه درم
گل سرخ پنج درم سنبل اسارون و لک مغسول هر یک سه درم بکوبند
و با آب کرفس قرص سازند و شربتی یک مثقال بود اسارون و تخم کاسنی بسایند
و جگر را با آب آن شطیبی که بعد از آن تضمید کنند و بابونه و اکلیل الملک
و قسط و سلیخه کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم
سپندان و شاهسفرم و صمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده با گلاب
ترکنند و فرو برند و کبک و تیهو بریان کرده با سماق یا زرشک ترش کرده بخورند
و بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت
عطش و تهیج روی و اجفان و کثرت خواب و بلادت حواس و بیاض
قاروره و سوء الهضم بود علاج هر روز جلاب با رازیانه و تخم کرفس و بیخ
و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره باج یا کبک و تیهو و زیره و دار چینی
خورند و اطریفل کشنیزی و گلقند و جوارشات گرم مفید بود قرص مفید

رازیانه خرنوب تخم کرفس هریک سه درم سنبل یکدرم بکوبند و با آب رازیانه یا کرفس
لبر شوند و مثقالی با ده مثقال سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت
آن نحافت بدن و قلت دم و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض
قاروره باشد علاج شیره تخم بورک با شراب نیلوفر و خشخاش تناول کنند
و غذا کدو با گوشت بزغاله خورند یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام
و ماهی تازه شاید و موم و روغن از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب
کاسنی و آب بورک ترتیب دهند و بر جگر طلا کنند ضعف کبد یا بسبب سوء المزاج
بود و علامت آن گفته شد و یا بسبب سده باشد که بکبد عارض شود و علامت آن
ضعف کبد و قلت اشتها و فساد لون و نحافت بدن و اسهال غسالی
شبیهة بغساله اللحم و وجع ضلع اخرین از اضلاع ایمن بود و این سده اگر در
محدب کبد باشد علامت او آنست که بول اندک اندک آید و رقیق
بود علاج هر بامداد جلاب از تخم کاسنی و بیخ مهک و روباه تربک هریک سه درم
رازیانه یکدرم نبات ده مثقال تناول کنند با کرفس و نانخواه و پوست بیخ کاسنی
و رازیانه و نبات بحسب مزاج با قرص زرشک یا سکنجبین ساده یا بزوری
و غذا زیرباج خورند و از اغذیه غلیظه و لزجه و حلاوی احتراز کنند و اگر سده

در مقعر کبد باشد علامت آن بول رقیق بود علاج هر روز جلاب از بیخ مهک
و تخم کاسنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و ملین طبیعت کنند
بدین مطبوخ سنا یکدرم تخم کاسنی سه درم بجوشانند و صاف کنند و ده مثقال
شکر سرخ و پنج مثقال معجون خیارشنبر در آن حل کنند و بیاشامند و بابونه
و شبت هریک سه درم تخم کرفس و سنبل و اسارون هریک درمی بکوبند
و با آب سداب بر بالای جگر نهند و معجون کرکم در این صورت نافع بود
صفت معجون کرکم تخم کرفس رازیانه اهبل سلیخه اذخر هریک ده درم
سنبل قسط روناس عصاره غافث سیر بری بادام تلخ هریک یکدرم
چینی رب السوس هریک سه درم زعفران یکدرم مجموع کوفته و بیخته با عسل
لبر شوند و یک مثقال با ماء الاصول تناول کنند اورام کبد ورمی باشد که
بر کبد ظاهر شود و اگر در مقعر وی باشد علامت او تب و تشنگی و لهیب و درد
و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال و فواق و احتباس بطن و
ضیق نفس بود و باشد که احتباس بول نیز باشد علاج اول فصد کنند
و اخراج خون بحسب حاجت و قوت بردارند و هر بامداد جلاب از تخم کاسنی
و پوست بیخ کاسنی و روباه تربک هریک سه درم و نبات و ترنجبین یک

دو درم شادل کنند و غذا اشکاب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند
یا بابن حقنه صفت سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک پنج درم جو مقشر ده
سبوس گندم خطمی هر یک کفی خیار چنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه
و ابکامه هر یک ده درم و اگر ورم در محدب کبد باشد در ادرار بول سعی بلیغ
باید نمود و شیره سه تخم و اب کاسنی و سکنجبین بزوری خورند و این قرص شادل کنند
صفت تخم کاسنی تخم خربزه مقشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر یکمثقال
ریوند سه درم لک مغسول درهمی بکوبند و باب کاسنی بسرشند و مثقالی بخورند و در
ابتداء ورم رباه ترنگ دو ورق گل بنفشه و صندلین دو ورق کاکنج و طحلب و اب
بوستان افروز و گلاب ضماد سازند و چون از ابتدا انجا در گذرند استعمال
ضمادات نکنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن شدت تب و تشنگی و علی
و سرعت نبض و مراریت قاروره و قی و اسهال مراری بود علاج هر بامداد
جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین شادل کنند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ
فواکه با شیرخشت و ترنجبین و خیار چنبر و غذا اشکاب با شیره خشخاش خورند
و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و تب غیر حاده و براز بلغمی و بیاض
قاروره بود و احساس ورم کبد و اما وجع بافراط نباشد علاج آن جلاب

ازرباه

ازرباه ترنگ و رازیانه و بیخ مهک و نبات شادل کنند و غذا نخود آب
و نبو ماش با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنهای نرم کنند یا بابن مطبوخ
صفت سنا پنج درم رازیانه و انیسون هر یک سه درم شکر ده درم بجوشانند و صاف
کنند و یکمثقال معجون خیار چنبر با هفت مثقال دران حل کنند و بیاشامند
و بعد از هفته اطریفل و گلقند و جوارشات مقوی معده شادل کنند و اگر ورم
سوداوی و آن بواسطه شده باشد که میان طحال و کبد واقع شود علامت
آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد علاج هر روز جلاب از تخم کاسنی
و رازیانه و کرفس و گاوزبان و نبات شادل کنند و شراب بالنگو و گاوزبان
لعق کنند و غذا زیره باج خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند
ما سنا هفت درم و بالنگو و بیخ مهک و تخم کرفس و تخم کاسنی هر یک سه درم
شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون النجاح هفت مثقال
دران حل کنند و بیاشامند و غذا نخود اب و شیره خشخاش خورند و بعد از
شقیقه سکنجبین بزوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص زرشک کبیر شادل کنند و کبد را
تحلیه و برگ و شمع و پیه بط در روغن بنفشه و اکلیل الملک و بابونج و حماما ضماد
کنند و اگر ورم طحال از ضربه یا سقطه باشد نخود مقشر و ریوند هر یک سه درم و مومیایی

دو درم ورد و بنفشه بکدازند و باهم امیخته طلا کنند و باید که اکثر بعد از ورم
حادث شود علامت آنست که تب و دیگر اعراض اشتداد کنند و مریض
به پشت باز نتواند خفت و چون منفجر شود علامت آن قشعریره و اسهال
مده یا چیزی شبیه بدان بود و مریض را خفتی و راحتی حاصل شود و باشد که مده
بقی یا ادرار دفع شود علاج پیش از انفجار منضجات تضمید کنند و شیر بز با ارز
و مرور شک تناول کنند و چون منفجر شود اگر تب نباشد جلاب با ارز و فا
و بیخ کرفس و رازیانه و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد شیره
سه تخم با شیره شراب عناب و خشخاش و نیلوفر تناول کنند نفع کند علامت آن
ثقل نباشد و وجع مده باشد و تب و حرارت نباشد علاج آن سکنجبین بزوری
ماء الاصول و معجونات حاره تناول کنند و مسخنات تضمید کنند سده کبد
بسبب اخلاط غلیظه لزجه حادث میشود و علامت آن ثقل کبد باشد بی وجع و تب
و علامت ورم بود و اگر سده در محدب کبد بود بول اندک و رقیق بود و اگر در مقعر
کبد بود براز رطب باشد علاج آنکه در مقعر بود مفتحات استعمال کنند مثل
شراب دینار و ریوند و سکنجبین و کاسنی ناشسته را آب بگیرند با سکنجبین بزوری
تناول کنند علاج آنچه در محدب کبد باشد تناول ماء الاصول و سکنجبین بزوری

بود و اگر حرارت و تیزی باشد شیره تخم کشوث و آب کاسنی با سکنجبین خورند و قرص زرشک
و زیره باج و انار باج و سکباج خورند سوء القنیه و استسقا اگر سوء القنیه از ضعف کبد
و فساد مزاج حادث شود علامت آن تهبج اطراف و بیاض لون بود علاج
او آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و زرشک و نخود آب
با دارچینی و زیره باج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج گفته شد و اهمال
در این باب ننمایند که این مقدمه استسقا باشد اما استسقا سه نوع است لحمی و زقی
و طبلی لحمی آنست که جمیع اعضا برآمده باشد بسبب ضعف جگر و برودت مزاج
آن باشد و این برودت بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض
یا بسبب شرب آب سرد بود در عقب ریاضت یا در حمام یا در فراش گرم و مانند آن
ضعف طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج کبد را سرد گرداند
یا بسبب ضعف معده باشد که هضم طعام تمام نتواند کرد و کیلوس خام بکبد رود
و کبد نیز از نضج آن عاجز شود و اعضا آنرا جذب کنند و چون خام باشد جزو
بدن نشود و موجب این مرض شود علامت آن بیاض با صفرت لون بود
و انتفاخ بدن و بیاض و رقت قاروره و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود
و زمانی همچنان گو باشد علاج آن جلاب هر روز ده از تخم کاسنی و رازیانه هر یک

سه درم و نبات ده درم تناول کنند غذا از بیره باج با کبک و تیهو و کبوتر بچه و گنجشک
خورند و اندکی زیره و دارچینی در آن کنند و آب جوش نیده که بغایت سرد شده
باشد اندک اندک میخورند و استحمام باب شور و آب شبی مفید بود و بر تابه و حمام و در ریگ
خسپیدن و پشت بر آفتاب کرده باز نشستن نافع بود و درین مرض در ادرار بول مبالغه
نمایند مثل سکنجبین بزوری و قرص زرشک و کمادریوس و انیسون و جعده و رازیانه و تخم کرفس
و سنبل و سلیخه را بکوبند ده درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند و بوره و زیره
و سعد بکوبند و بر شکم طلا نمایند و اگر طبیعت محتبس باشد معجون خیار چنبر و حب ایارج
تلیین کنند و اگر این علت از ضعف و برودت معده باشد قی کنند و کلکلانج و انیسون
بخورند و حب اصطمخیقون تلیین کنند و معجون کرکم تناول کنند اما استسقاء زقی آنست
که آب میان صفاق و ثرب یا احشا و ثرب حادث شود و این نوع بدترین
استسقا بود علامت آن ثقل و بزرگ شدن شکم و ثقالت پوست باشد و شکم مانند
خیک پر آب بود و چون دست بر او زنند یا از پهلو بپهلوی دیگر گردانند آواز آب
شنوند علاج هر روز رطلی از لحم کاسنی و رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و اگر با آن
حرارت مزاج باشد آب کاسنی ناشسته با سکنجبین بزوری خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
هلیله و آب شاهتره و هلیله کوفته باید کرد یا با این حب سقمونیا افسنتین غافث

انیسون مصطکی سقمونیا هر یک درمی لک مغسول عود بلسان هر یک دو درم بکوبند
و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و دو مثقال تناول کنند و بوره ارمنی و بیخ
سوسن و فرد ماماذریوس و زرج هر یک سه درم و تخم ترب هفت درم اسک ترنجبین پنجاه درم
آرد جو و سرگین گاو هر یک شصت درم کوبند و با آب رازیانه و آب کاسنی بسرشند
بر شکم طلا کنند و بعضی شکم را شق کنند و آنرا بزل گویند لیکن عظیم الخطر باشد
اما استسقاء طبلی آنست که ریاح غلیظه در میان صفاق و ثرب یا ثرب
و امعاء واقع شود و سبب آن حرارت کبد باشد یا شدت برودت و رطوبت
معده بود زیرا که چون معده از هضم تام عاجز آید کیلوس خام در جگر رود و جگر بطبخ
و هضم آن مشغول شود و از آن ماده ریاح و ابخره بسیار حادث شود و موجب این
مرض شود و علامت آن بزرگ شدن شکم و بر آمدن ناف بود و با آن
ثقلی نباشد و چون دست بر شکم زنند از آن آواز طبل آید علاج هر روز رطلی از لحم
کاسنی انیسون و بیخ مهک و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام
و فلفل و زیره کرمانی و کرویا و نانخواه خورند و روغن بابونه و روغن شبت و شبت
بر شکم مالند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زیره کرمانی و نانخواه و تخم کرفس کوهی و فطراسالیون
هر یک سه درم پوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کرفس چند درم بیخ مهک ده درم و بیخ

وفقاح اذخر از هر یک ده درم مویز طائفی بیست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بهم طل اند
و با دو رطل عسل بقوام آرند و ده درم تا ده مثقال تناول کنند سفوف تخم کرفس تخم کرفس
انیسون و تخم رازیانه و اسارون قسط رراوند هر یک ده درم زیره کرمانی سه درم
سنبل جعده هر یک درمی و نیم بکوبند و دو مثقال از آن با ماء الاصول بخورند یا آن
کوفته را با دو چندان قند بیامیزند و دو مثقال از آن تناول کنند و اگر خواهند
که تلیین کنند دو مثقال معجون خیارشنبر و ده مثقال از این ماء الاصول در آب گرم
حل کرده بیاشامند و چون مرض منحط گردد و نفخ ساکن شود بابونه و تخم شبت و لودنه
و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و با آب سداب بسرشند و بر شکم طلا کنند
و نوعی از استسقای طبلی هست که آن را چنین میگویند علامت آن انتفاخ و عظم بطن بود
به تنو ناف و شکم شبیه شکم آبستنان باشد علاج هر روز جلاب از تخم کرفس و کاسنی
و رازیانه و روباه تربک و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند
صفه سنا هفت درم روباه تربک پنجدرم تخم کاسنی سه درم شکر سرخ و ترنجبین
هر یک ده درم مغز خیارشنبر پانزده درم آب کاسنی ناشسته پنجاه درم و چیزهای شبت در
شکم را بمالند و بباید دانست که هرگاه با استسقا تب و لیسکی با فراط بود با شیاء حاره
معالجه نکنند و بر روباه تربک و تخم کاسنی و بیخ آن اکتفا کنند و شوربا ماش و مغز بادام

و تلیین

و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند صفه سنا هلیله کابلی و آلو و بلیلج هر یک پنجدرم بنفشه
نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم مویز طائفی پانزده درم آلوی سیاه و کیلی و عناب
هر یک ده عدد سپستان بیست عدد مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده درم و بعد از تنقیه
آب کاسنی و سکنجبین ساده خورند یرقان اصفر صفرة فاحش بود که در بشره و چشم ظاهر شود و سبب
جریان صفرا در زیر پوست و حدوث آن اکثر از عقب بحران باشد علامت آن
یبس طبیعت و تلخی دهان بود و در روز باحوری واقع شود علاج آن اسهال نیز باشد
آب کاسنی بیست درم با ده درم سکنجبین تناول کنند و بعد از زرشک و مغز بادام و ماهی
تازه با سرکه خورند و اگر یرقان از سوء المزاج گرم باشد که کبد را حادث شود علامت آن
شدت عطش و سرعت نبض و صبغ قاروره و میل آن بسواد بود و با آن زبد اصفر
بود و رنگ روی تیره باشد و طبیعت محتبس باشد و براز بتدریج سفید گردد علاج
آن جلاب از تخم کاسنی سه درم و اجاص ده عدد و تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک
ده درم تناول کنند و غذا جواب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با شیرخشت
و ترنجبین کنند یا مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه تبرید مزاج کبد باید کرد بشیره تخم [illegible]
و سکنجبین با آب خیار کدو و با یک مثقال قرص طباشیر بزم و غذا الوجه و تمر هندی
و زرشک و شوربا ماش و مغز بادام و اسفناج خورند و اگر یرقان بسبب سوء المزاج حار باشد

که مراره را حادث شود مره صفرا بسیار جذب کند و در او غلیان پیدا شود و باشد
که بسبب حرارت جمیع بدن عارض شود علامت آن تخلخل بدن و حرارت بدن
و خشکی براز بود و صفرا القی و براز دفع شود علاج هر چه بنوع اسهال صفرا و تبرید کبد باشد
و اگر یرقان بسبب ورم کبد حادث شود علاج آن فصد و ملین طبیعت باشد و اگر
بسبب شرب زهر یا گزیدن حیوانات زهردار باشد یک مثقال قرص طباشیر زرم باب
انار برین شاول کنند یا مثقالی کافور با لعاب بنگو و بهدانه با آب خیار و کدو
بخورند و غذا اشکاب با روغن بادام و اسفناج خورند و جگر بورق گل و صندل و اقاقیا
و کشنیز هر یک پنج درم و کافور نیم دانگ با گلاب تضمید کنند و اگر یرقان بسبب سده
که در میان طحال و مراره و امعا حادث شود واقع میگردد و این نوع بالع صریح
باشد اولا علاج قولنج باید کرد و استعمال اشیاء بارده کنند و ریوند و غافث
هر یک مثقالی و افسنتین چهار مثقال بکوبند و با ده مثقال سکنجبین شاول کنند
و اگر بسبب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن
باشد که براز بتدریج سفید گردد علاج آن اسهال صفرا باشد و بعد از آن
استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی و تخم کرفس و انیسون و امثال آن
کنند والله تعالی اعلم باب دوازدهم در امراض طحال سوء المزاج که طحال را عارض شود

اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال و صفرت
لون و کدورت آن و حمرت قاروره و سواد براز و اختلاف نبض و سوء خلق باشد
علاج آن فصد اسلیم کنند از جانب چپ و جلاب از تمر هندی و ترنجبین و عناب
خورند یا قرص زرشک و سکنجبین بزوری و غذا زرشک و یا تمر هندی یا آلوچه و یا ریواس
و مغز بادام خورند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن با سکنجبین
بزوری و این قرص مفید افتد صفت ریوند یک درم و نیم زعفران نیم درم ورق گل
پنج درم طباشیر سه درم سه تخم سه درم تخم تورک چهار درم کافور نیم دانگ تمام
کوفته و بیخته با آب کاسنی سرشته و بقدر مثقالی با سکنجبین شاول کنند سفوف طباشیر ریوند
پنج مهک سنبل مصطکی غافث هر یک درمی زرشک چهار درم بکوبند و یک مثقال شاول
کنند و انجیر و کبر که نافع بود و تخم ترب و سپندان و شیطرج هر یک سه درم در سرکه
بجوشانند و نمدی بدان تر کنند و بر طحال نهند و یا ورق کرنب بکوبند و با آرد جو و سرکه
طلا کنند نافع بود و اگر تب و تشنگی مفرط باشد شیره تخم تورک با آب کاسنی یا آب حماض
و کدو با سکنجبین شاول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها
و عدم تشنگی و کثرت ریق بود علاج آن جلاب از رازیانه و بیخ آن و انیسون
و گلقند شاول کنند یا بیست مثقال از این ماء الاصول صفت آن پوست بیخ

رازیانه ده درم بیخ کبر پنج درم تخم کشوث و تخم کاسنی و رازیانه و بجکنک و بیخ مهک هر یک
سه درم مویز طائفی ده درم تخم خیارین پنج درم مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا با یک
رطل آید پس صافی کنند و با عسل یا قند بقوام آرند تا آن آب صافی گردد عسل یا قند بقوام
آرند تا آن آب صافی گردد عسل و قند چاشنی نهند و بپاشانند و غذا نخوداب و سبزه چسکدانه
خورند و اگر طبیعت محتبس باشد باین مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا پنج درم هلیله
سیاه هفت درم بیخ اذخر غافث تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه سه درم
آلوی سیاه ده عدد عناب سپستان بیست عدد خیارشنبر پانزده درم ترنجبین و شکر سرخ
هر یک ده درم و طحال را بورق سداب و کرویا و بیخ کبر و اشنه در سرکه جوشانیده
تطلیه کنند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن صلابت طحال و نحافت و کمودت
بدن و خبث نفس باشد علاج آن جلاب از تخم کاسنی و بجکنک و بنفشه و روباه تربک و نبات
تناول کنند و غذا نخوداب باشد و مغز بادام و کدو با فروج خورند و ماهی تازه نیز شاید
و اگر سوء المزاج رطب بود علامت ترهل بدن تا ناف و بیاض لسان و کثرت ریق و قلت
عطش بود علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا نخوداب
با سبزه چسکدانه و قلاهای متوبله خورند و تلیین طبیعت کنند بحب افتیمون و حب ایارج
و اورام طحال اگر ورم طحال دموی بود علامت آن تب و سرعت نبض و عطش و التهاب

و وجع طحال و غلظ و سواد قاروره بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از تخم کاسنی
و عناب و اجاص و نبات تناول کنند و غذا اسفاناخ باشد و تلیین طبیعت کنند
بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و شیاف مامیثا و کشنیز تر بر طحال طلا کنند و اگر
ورم صفراوی بود علامت آن حمی حاده و عطش مفرط و زردی چشم و قاروره و براز
بود و باشد که باین نیز یرقان باشد علاج آن جلاب از تخم کاسنی و روباه تربک
و تمر هندی و نبات تناول کنند یا آب انارین با نبات و غذا جو با شیره
خشخاش خورند و تلیین طبیعت کنند بقرص طباشیر نرم یک مثقال با سکنجبین ده
مثقال و طحال را بصندل و نورک و کشنیز و ورق بید تضمید کنند و اگر ورم
بلغمی بود علامت آن قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاض لون و قاروره و بطو
نبض بود علاج آن جلاب از روباه تربک و بیخ مهک و رازیانه و نبات تناول
کنند و غذا نخوداب خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن هلیله زرد
هر یک پنج درم تربد دو درم تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و بجکنک و شکوفه کبر و بادنگو
و گاوزبان هر یک سه درم انجیر بیست عدد مویز طائفی پانزده درم شاهتره و دسته
خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده درم بعد از تصفیه قرص زرشک با سکنجبین بزوری
تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن نحافت و هزال بدن و صلابت

طحال و خروج او از موضع خویش و ضیق نفس و سواد لون و فساد هضم و لین طبیعت
و سرعت نبض بود علاج آن فصد باسلیق یا اسلیم کنند و تلیین طبیعت بحب افتیمون
یا مطبوخ آن کنند و غذا زیرباج یا کبک و فروج خورند و بعد از شعیر سکنجبین بزوری و قرص
کبر خورند صفت آن تخم کشوث و بیخ کبر هر یک ده درم زراوند مدحرج و تخم سپندان
هر یک سه درم عنصل هفت درم بکوبند و سه درم اشنه بجوشانند و ادویه بدان
بسرشند و قرص سازند و یک مثقال شاول کنند و خردل و بیخ کبر و بوره ارمنی و عاقرقرحا
بکوبند و با سرکه بر طحال طلا کنند و خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و کاغذی بمقدار
ورم بچسبانند و ادویه بدان بمالند و بر طحال نهند و اگر ورم طحال متقیح شود و منفجر گردد و بمعده
ریزد و بقی یا براز دفع شود و دران شیر شتر و با مدرات مفید بود و سعی باید کرد که طبیعت
محتبس نشود نفخه طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود علامت
آن تمدد موضع طحال و براندن آن باشد و چون دست بر وی نهند بلغزد و باشد
که بدان قراقر بود علاج آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب رازیانه با کمون و عسل
شاول کنند و نمک و سبوس و کاورس گرم کنند و بر موضع طحال نهند سده طحال
حدوث آن بسبب فضلات غلیظ بود که در وی جمع شود علامت آن ثقل طحال بود
با علامت ورم علاج آن جلاب از رازیانه و نانخواه و روباه تربک و انیسون و بنات

شاول کنند و سکنجبین بزوری و قرص کبر مفید بود و تخم کاسنی و کبر بارنج هر یک یکدرم تخم کشوث
دو درم و نیم بکوبند و سه درم ازان با سکنجبین بزوری شاول کنند و باقی معالجات
سوء المزاج بجا آورند یرقان اسود و تغیر لون بدن باشد بسیاهی و سبب آن
سده بود که میان طحال و کبد یا طحال و معده حادث شود علامت آن
ثقل و تمدد طحال و ضیق نفس و قلت اشتها و نحافت بدن و بطوء نبض بود
و بتدریج حادث شود یا بغتة علاج آن فصد اسلیم کنند از جانب چپ و جلاب
از بیخ مهک و تخم و بیخ کاسنی و نبات با گلقند شاول کنند و غذا زیرباج خورند
و بعد از نضج سنا یکدرم و پوست بیخ کاسنی سه درم و شکر ده درم بجوشانند
و صاف کنند و یک مثقال معجون نجاح دران حل کرده شاول کنند با هلیله زرد
و سیاه و کابلی هر یک سه درم و افتیمون یکدرم و غاریقون و بسفایج هر یک
یکدرم بکوبند و سه درم ازان با رطلی ماء الجبن بیاشامند و اگر این مرض
بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه طحال بود علامت آن قی و اسهال
سودا و سقوط اشتها و کدورت عین بود علاج آن جلاب از انیسون و ورق
گل و سکنجبین بزوری شاول کنند و طحال را بورق گل و فوفل و اسارون و مصطکی و
تضمید کنند باب سیزدهم در امراض امعاء و قولنج است وان جمله قولنج مرضی

که مانع خروج براز میشود و با آن وجع عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه مشتبه شود
و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جای خود
تجاوز کند و سبب قولنج اگر طعمی غلیظ باشد که با ثفل مختلط شود علامت آن شدت
وجع و سقوط اشتها و سبوق تخمه بود و پیش از حدوث قولنج لزج یا براز بیرون
آمده باشد علاج جلاب از بادیان و رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنگبین تناول
کنند و بجوارش سفرجلی مسهل تلیین کنند یا باین حب صفت ایارج فیقرا دو درم
هر یک درمی شحم حنظل و نمک هندی هر یک دانگی بکوبند و مقل ازرق دو دانگ
بجوشانند و دیه بدان بسرشند و حب سازند یا این حقنه استعمال کنند
صفت حقنه سنا هفت درم انجیر ده عدد و عناب ده عدد و سپستان بیست عدد
خشک و شبت هر یک ده درم بابونه اکلیل الملک و سداب هر یک کف برگ چغندر
دسته روغن کنجد و ابکامه هر یک ده درم شکر سرخ بیست درم بوره ارمنی یکدرم
و اگر قولنج بسبب ریح باشد که در امعا محتبس شده باشد علامت آن
تمدد بطن و قراقر و تناول اشیاء نفاخ و انتقال وجع بود علاج او جلاب از آب
و نانخواه و رازیانه و کلنگبین تناول کنند و گوارش کمونی و سفرجلی مسهل بخورند
یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک درمی چند بید ستر دانگی و نیم بکوبند و با آب رازیانه

حب سازند و بلع کنند و این شیاف استعمال کنند صفت خطمی بوره ارمنی هر یک
دو درم شحم حنظل درمی سقمونیا یکدرم بکوبند و با شکر معقود بیامیزند و شیاف
سازند یا زهره گاو و بوره و شحم حنظل و خطمی هر یک سه درم و سکبینج درمی و نیم
مقل یکدرم شیاف سازند یا این حقنه را استعمال کنند صفت حقنه سنا هفت درم
انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد مویز طائفی پانزده درم خشک بابونه
شبت اکلیل الملک بنفشه خطمی سبوس هر یک هفت درم بجوشانند و صاف کنند
و ابکامه و عسل و روغن زیت هر یک ده درم بوره و نمک هر یک یکدرم بر آن
کرده استعمال کنند و روغن سداب در شکم بمالند یا ورق سداب و کرنب
هر یک ده درم و تخم کرفس و سداب هر یک پنجدرم در رطلی آب بجوشانند
تا نیمه آید و رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند و میجوشانند تا آب برود و روغن بماند
و آن روغن در شکم بمالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در موضع امعا واقع شود
علامت آن تب و وجع شدید و ضربان و عطش و قی مراری بود و این قولنج
حادث شود علاج آن فصد کنند و جلاب از روباه تربک و تخم کاسنی و ترنجبین
تناول کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و غذا آب ماش و مغز بادام خورند و تلیین
طبیعت باین مطبوخ کنند صفت مطبوخ سنا پنج درم عناب ده عدد سپستان

بیست عدد تخم خطمی پرسیاوشان روباه ترنگ هر یک سه درم خیارچنبر و ترنجبین هر یک
پانزده درم با این حقنه را استعمال کنند صفت سپستان هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک
سه درم جو بهکوفته و خطمی و سبوس هر یک کف و برگ سداب و برگ خبازی سلق هر یک
دسته خیارچنبر و شکر سرخ و ترنجبین هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر با وجع
و حرارت شدیده و لذع و حکه باشد این حقنه مناسب بود صفت عناب ده عدد
سپستان بیست عدد خطمی سه درم بجوشانند و صاف کنند و آب خیار و آب کدو
و خبازی و شیره جو و لعاب بهکو هر یک پانزده درم روغن بنفشه ده درم با هم بیامیزند
و نیمگرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التواء امعا یا نزول آن بکیس الخصیتین حادث
شود علامت او آنست که قولنج بعد از حرکتی عنیف یا برجستن یا از بالا بزیر افتادن
حادث شود علاج او آنست که پای علیل را بر ریسمانی ببندند و بر بالا کشند و ریسمان را
تحریک میکنند تا امعا بجای خود رود و جلاب از روباه ترنگ و بنفشه و رازیانه
و نبات بدهند و غذا نخوداب با روغن شیره خورند و اگر بجای خود نرود یکدرم یا یک
مثقال زیبق ناکشته فرو برند و تردد میکنند و شکم محکم میمالند تا بیرون آید و اگر قولنج
بسبب احتباس ثفل و یبوست آن باشد علامت آن تقدم احتباس و تناول
مجففات بود علاج آن جلاب از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک ده مثقال تناول

کنند

کنند و غذا نخوداب چرب با مرغ فربه خورند با بنفشه چهار درم و سپستان
بیست عدد مویز بزرگ و حلبه و حب الرشاد هر یک ده درم و ترنجبین پانزده درم
جلاب سازند و اگر قولنج بسبب حرارت امعا باشد علامت آن شدت
عطش و دوام التهاب بود علاج آن جلاب از بنفشه و روباه ترنگ و تخم کاسنی
و ترنجبین و نبات تناول کنند یا آب خیار و کدو با شیره تخم بورک
با ترنجبین و بدین حقنه تلیین کنند صفت بنفشه نیلوفر تخم خطمی تخم خبازی بابونه
اکلیل الملک سبوس جو بهکوفته لبلاب پرسیاوشان هر یک هفت درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب
بهکو و لعاب بزرگ و روغن بنفشه و خیارچنبر و ترنجبین هر یک ده درم
با آن ضم کرده استعمال کنند و غذا شیره گندم چرب و خوبهای چرب
خورند و شکم بروغن بنفشه و لعاب خطمی و کتیرا بمالند ایلاوس نوعی از قولنج است
و آن چنان باشد که ثفل در امعای علیا محتبس شده باشد و از دهان بیرون
آید و با آن ضعف نبض و غشی و اضطراب بود علاج آنست که اولا فلونیای
رومی سه درم بدهند و چون وجع ساکن شود با آن معاودت نکنند و جوارش
سفرجلی مسهل یا جوارش فلونیا با شهریاران بدهند و این حقنه استعمال کنند

صفت آن بابونه شبت تخم کرفس و رازیانه حلبه هر یک دو درم انجیر ده عدد مقل
سکبینج جاوشیر هر یک ۵ درم روغن زیت با پیه انجیر ده درم شکر سرخ و ابکامه
هر یک با نصف درم بوره و نمک هر یک نیم درم و باید که دو روز غذا نخورند
و اگر نتوانند استعمال ریاضت مفید است و در روغن بابونه و شبت و خیری در شکم
و شراب صرف گرم کنند و اندکی می آشامند و بابونه و شبت و اکلیل
و نمام و خنک و برگ بید انجیر و صعتر و فودنه و روباه تربک بجوشانند
و دران نشینند و شیاف از بوره و نمک هندی و سکبینج و شحم حنظل ترتیب کنند
و بکار دارند مغص وجعی بود که امعا را حادث شود و شکم می پیچد و آن اگر
بسبب ریح باشد علامت آن قراقر و نفخ و تمدد بود و بخروج ریح تسکین
حاصل شود علاج جلاب از انیسون و رازیانه و روباه تربک و گلقند تناول
کنند یا دو درم کمونی بخورند و اگر مغص با اسهال باشد علاج آن کعکه بود
و اگر طبیعت محتبس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب هر یک سه درم
و نانخواه و صعتر هر یک چهار درم و قند مثل مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول
کنند و شکم بروغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و اگر بواسطه تناول اطعمه حاده
و حریفه بود علامت آن حرقت امعا و تشنگی و خروج مره صفرا بود علاج آن آب

انار با نبات بیاشامند یا لعاب بگو و بهدانه بر سر شربتی از نبات بیاشامند
با شیره تخم نورک و نیم درم طباشیر و ده درم نبات تناول کنند و اگر مغص
بواسطه خلطی بلغم لزج بود علامت آن ثقل و تشنگی بود و با براز بلغم بیرون آید علاج
آن تلیین طبیعت کنند بحقنهای نرم یا این مطبوخ صفه سنا پنج درم بسفایج
و رازیانه تخم کاسنی روباه تربک هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد
ترید دو درم خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم شکر سرخ ده درم و اگر بسبب
خلطی لزج باشد که در امعا متمکن شود علامت آن قلت عطش و کثرت براز
بود و وجع از یک موضع منتقل شود علاج آن تلیین طبیعت باشد بحقنهای
نرم که در باب قولنج ذکر رفت و تنقیه معده کنند بقی و گلقند و بعد از تنقیه
جوارش کمون و مصطکی تناول کنند و آب سرد کمتر خورند و رازیانه تناول
کنند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران و صعتر
دران کنند دیدان کرمهای که در امعا متولد شود و بسبب رطوبت فضلی باشد
که در امعا بماند و بطول مکث متعفن شود و چون حرارت در وی عمل کند تا کرم
شود و اگر این کرم دراز باشد حیات گویند و او در امعای دقاق متولد شود
علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان

لعاب و اعراض شبیه بالصرع و برهم سائیدن دندان در خواب علاج
آن چهار روز پیاپی رطلی شیر با ده مثقال شکر تناول کنند و غذا نخود آب
با شیره خشخاش دانه و صعتر و دارچینی خورند و در روز پنجم درمنه ترکی و برنج کابلی مقشر و تربد
و قسط مر و سرخس و ترمس هر یک درمی حب النیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر زنند
و بیاشامند و اگر از آن نفعی نباشد و عمل تمام نکند ابکامه ده مثقال با آب گرم
بخورند و شحم حنظل دانگی و نیم قنبیل نیم درم بکوبند و بزهره گاو شیاف سازند
و بردارند و در آخر روز تربد کشک با سیر خام بخورند و از تناول اغذیه غلیظه
بارده اجتناب نمایند و اگر کرم پهن باشد آنرا حب القرع گویند و در امعای
غلاظ متولد شود و علامت آن صفرت لون بود و خروج آن احیانا و هر چند
که چیزی خورند سیر نشوند علاج آن درمنه و برنج کابلی مقشر هر یک مثقالی و نمک هندی
دانگی و نیم و تربد یک درم و شحم حنظل دانگی بکوبند و بر سر شیر کنند و بیاشامند و از لبنیات
و اغذیه لزجه احتراز کنند و اگر کرم صغیر و ضعیف باشد شبیه بکرم پنیر و سرکه علامت آن
حکه مقعده و دغدغه آن بود علاج آن حقنه کنند باین ادویه صفه بابونه اکلیل الملک
و درمنه و برنجاسف هر یک کفی و ورق سداب و ورق شفتالو هر یک ده درم
و ورق حنظل رسته بجوشانند و صافی کنند و روغن مغز هسته زردالوی تلخ و ابکامه

هر یک ده درم شحم حنظل دانگی بر سر آن کنند و بکار دارند و مقعده بروغن هسته زردالوی
تلخ چرب کنند و از بوره و نمک و زهره گاو و شحم حنظل و هسته زردالو شیاف
سازند و بردارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود درمنه ترکی یک مثقال صبر
نیم درم بکوبند و باب ورق شفتالو بر ناف طلا کنند زحیر حرکتی است از
امعای مستقیم جهت دفع فضله و با آن تقاضا اندک چیزی دفع شود و باشد
که با آن خونابه بود و سبب زحیر اگر خلط حراری باشد یا رطوبتی مالحه که بمعای مستقیم آید
و دغدغه دهد علامت آن حرقت مقعده باشد و خروج این رطوبت
علاج آن سفوف نشاسته یا سفوف گل ارمنی نیم درم تناول کنند یا گل ارمنی
یک مثقال بریان کرده با شیره تخم نورک بریان کرده تناول کنند و غذا
کاورس بریان کرده با مغز بادام و شیره خشخاش خورند و این شیاف
استعمال کنند صفه صدف سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار هر یک سه درم
کوفته با لسان الحمل یا آب نورک بسرشند و شیاف سازند و اگر
سبب ثفل خشک باشد که در امعا محتبس شود و خروج آن دشوار بود و موجب
زحیر گردد و علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات باشد علاج آن
تلیین طبیعت بمزلقات مثل بنفشه و خطمی و سپستان و خیار چنبر و اگر سبب بادی بود

که بمقعده رسد علاج آن تدهین مقعده کنند بروغن گل و بابونه گرم کرده و بابونه
و شبت و روباه ترbک و اکلیل الملک بجوشانند و در آن نشینند و بر سر آجر
گرم کرده نشستن مفید بود باب چهاردهم در انواع اسهال اگر اسهال بسبب بحران
و دفع فضله موذی بود آنرا حبس نباید کرد مگر بحد افراط رسد و موجب ضعف شود
علاج پست جو با قند و گلاب تناول کنند یا پوست کنار و جو بریان کرده
و سنبل و گلنار و کشنیز بریان کرده کوفته باهم بیامیزند و قدری بخورند یا قرص
طباشیر مسک یا رب به یا سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از زرشک و غوره
و انار دانه و سماق خورند و اگر اسهال بسبب اخلاط مراری بود که بمقعده و امعا
ریزد علامات آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهان و صفرت براز
و لذع مقعده باشد علاج ده مثقال رب به با یکمثقال قرص طباشیر تناول کنند
و با پنج درم گل ارمنی یا رب سیب یا کشنیز بریان کرده و توت خشک و تخم حماض
و خرنوب شامی هر یک شش درم و طباشیر سه درم و انار دانه بریان کرده پنجاه درم
و زرشک و سماق و پوست کنار و سیو هر یک ده درم بکوبند و همه باهم بیامیزند و قدری
از آن بخورند و اگر اسهال بافراط بود و مقعده یک گل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و اوراق
و اقاقیا با آب مورد تضمید کنند و غذا اسماق با انار دانه با کبک و تیهو خورند

و اگر اسهال بلغمی بود علامت آن نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و براز با صمغ
بود علاج حب الرشاد با حرف سه درم بر جلاب بیگرم از نبات بنوشند
تا اخلاط بکلی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است سفوف مقلیا تا
پنج درم با آب گرم تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هر یک مثقالی
بریان کرده بکوبند و بروغن بادام چرب کنند و فرو برند و اگر ساکن نشود
این حقنه ممسک استعمال کنند صمغ برنج و عدس هر یک کفی پوست انار و مورد
و بلوط هر یک ده درم مازو و گلنار هر یک پنج درم بجوشانند و صافی
کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و گل ارمنی هر یک مثقالی بسایند و بر سر آن
ریزند و استعمال کنند بدفعات و این قرص بخورند صفت سماق کهربا درم
خون سیاوشان صمغ عربی بریان کرده گلنار اقاقیا هر یک درمی بکوبند
و برب به سرشند یا رب سیب مثقالی تناول کنند و این سفوف نیز
مفید بود صفت زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و لب به خشک کرده و انار
دانه هر یک پانزده درم دانه مورد و سنبل و مصطکی گرد با خرنوب هر یک
ده درم انیسون تخم کرفس هر یک هفت درم بکوبند و دو درم از آن
تناول کنند و اگر اسهال سوداوی بود علامت آن حرقت و لذع مقعده

دخشکی دهان وکثرت اشتهای هضم تام وقراقر ونفخ بود ورنگ براز مایل بسواد
باشد علاج آن اول تنقیه امعا باید کرد بحقنهای نرم وبعد از آنکه تنقیه تام کرده
باشد قرص طباشیر بیت وقرص کهربا وسفوف مقلیاثا وسفوف انار دانه
هرکدام که باشد تناول کنند ونیکو وبارتنگ وتخم ریحان وگل ارمنی وصمغ عربی
ونشاسته بیت دی بریان کرده بکوبند وسه مثقال از آن با گلاب بخورند واز
حموضات وشیرینی احتراز کنند ومرغ وکبک بریان گردانیده خورند وانار دانه
کوفته وزرشک نیز شاید اسهال دموی اگر بسبب انفتاح عروق امعا بود واگر
امعای رقاق بود علامت او آنست که غایط بیرون می آید وبعد از آن خون
رقیق با ریاح وقراقر وزبد خارج شود واگر امعای غلاظ بود علامت او آنست که اول
غایط با خون بیرون آید وبعد از آن یا خون و با آن علامات بواسیر نباشد
علاج اگر علامات غلبه خون باشد وقوت مزاج ووقت مقتضی بود فصد
کنند ونیکو وبارتنگ وتخم ریحان هریک مثقالی وصمغ عربی سه مثقال بریان
کنند وبروغن گل چرب کنند وفرو برند وغذا الکادرس مقشر با شوربا مغز بادام
خورند وقرص طباشیر بیت وقرص کهربا نیز مفید بود وسفوف نشاسته بجمله
بروغن گل چرب کنند وبخورند واگر اسهال بسبب سحج بود وسحج آن بود که بواسطه

اخلاط حاده حریفه که با معا ریزد یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده شود
علامت آن تشنگی وپیچیدن شکم ووجع امعا بود علاج آن سفوف نشاسته
با روغن گل تناول کنند یا صمغ عربی ونشاسته هریک دو مثقال وطباشیر یک مثقال
بریان کرده با شیر داغ کرده بیاشامند وغذا الکادرس بریان یا برنج بریان
کرده وشیربز یا چربا گوشت با مغز بادام خورند واین حقنه ممسک استعمال کنند
صفت برنج شسته وجو مقشر وذرت هریک کفی بریان کنند وبسان تحلیل
وپوست خشخاش وگلنار وزرده گل وگل خطمی وورق مورد بجوشانند وصافی
کنند ومن صمغ عربی ونشاسته بریان وخون سیاوشان وکهربا هریک درمی بکوبند
وزرده تخم مرغ بریان کرده در روغن گل یا پیه بز حل کنند ومجموع با هم آمیخته
بکار دارند حو سنطاریا اسهال کبدی باشد وآن یا خون صرف بود
وسبب آن امتلای دم یا تفرق اتصال کبد یا بواسطه قطع دست وپای واقع
شود یا فصدی بود وسبب آن احتراق دم باشد یا شبیه بدردی بود
وسبب آن احتراق باشد یا دسیله که منفجر شود یا صحی بود یا غسالی بود شبیه
بغساله گوشت اما آنچه دموی صرف بود اگر بعدم امتلا واحتباس خون که سیلان
آن معتاد بوده باشد ظاهر بود و با آن علامات سحج ومغص والم نباشد علاج

اول آنست که در ابتدا غذا نخورانند و حبس مطلق نیز نکنند مادامی که قوت باقی باشد
و ضعف بافراط نبود و حبس نشره تخم بورک بریان کرده و شراب صندل یا سیب
کنند یا بارهنگ و بنگو بریان کرده برد عک گل چوب کنند و فرو برند یا قرص کافور
کهربا و شراب سیب بخورند و شراب الجبار لعق کنند و غذا جو بریان کرده با
خشخاش بریان کرده خورند یا انار دانه یا زیرباج یا غوره باج خورند و کبد را
بصندل و گلاب و آب به و آب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی و صدیدی
و دردی بود علامت او آنست که با براز مخلوط بود و از دفع آن خفتی و راحتی حاصل
شود و با آن پیچیدن شکم نباشد و چون معده خالی بود بیشتر بود علاج او آنست
که حس کل نکنند دادو یه مقوی باشد و در اد قبضی زیاده نباشد تناول کنند
مثل شراب صندل و حماض و زرشک و سیب و به و از قابضات صرف حذر
استعمال نکنند و از معالجات سوء المزاج کبد بجای می آرند تا اخلاط بکلی
دفع شود اما آنچه صدیدی و غسالی بود دلالت بر دبیله کبد کند و علاج آن گفته شده است
ذرب اسهال معدی باشد و سبب آن سستی و تری معده باشد بواسطه
سوء المزاج رطب که عارض او شود و علامت آن قلت اشتها بود و طعام در معده
تغییری نپذیرد و ملت نکند و با آن قی و براز بلغمی باشد علاج آن تسخین معده باشد

بجوارشات حاره و سفوف مقلیاثا و جوارش سفرجلی قابض و غذا انار دانه با کمک
و تیهو و زیره و کشنیز و دارچینی خورند و اگر بسبب کثرت رطوبت باشد که در معده
جمع شده باشد علامت آن کثرت براق و غثیان بود علاج آن تنقیه معده
کنند بقی و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل جوارش کندر
و شربتهای قابض مفید افتد و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در معده حادث
شود و از معدا متادی شود وقت دافعه آنرا دفع کند علامت او آنست که در معده
بعد از اکل وجعی یابد خصوص در اکل حموضات و در براز صدیدی رقیق باشد
و حرارت دهان محسوس شود و باشد که در دنیز بثرات بود علاج آن قرص طباشیر
لبت و سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از زرشک و انار دانه خورند و اگر بواسطه
نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت آنرا دفع کند و غذا را نیز مزلق
گرداند و این را اسهال دماغی خوانند علامت او آن باشد که بعد از خواب
بیشتر باشد و بعد از آن محتبس شود و با آن علامات نزله و فساد مزاج دماغ
باشد علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع نزله بشراب عناب
و شراب خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شده است و به ثبت بازنجند
داء اگر بسبب ضعف کبد بود که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال

و سفیدی و سهولت بدن و قلت دم و زردی لون بود علاج آن تقویت کبد باشد
چنانچه گفته شد و اگر سبب زایل شدن حمل معده باشد و آن بواسطه خلطی اکال
باشد یا شادل زهری حاد یا بواسطه اورام واقع شود علامتش آنست که طعام هضم ناشده
خارج شود و با لذع و وجع و مغص و آمیختن رائحه باشد علاج آن تضمید معده باشد
بقوابض مقویه و مرقه فروج و حسو از شیر و نان سفید تناول کنند که حمل بر و باشند
و پستهای قوابض و مقویات معده خورند الق امعا اسهال معدی باشد
و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که بواسطه آن ثقل در امعا مکث نکند و بیرون
آید علامت آن خروج رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن علاج آن
تناول اشیای مجففه باشد مثل سفوف کنار و گیل و به و سبب و سفوف مقلیا یا
و این سفوف نیز مفید است صمغ سنبل مصطکی لک و عود هر یک درمی و نیم
بلوط بریان کرده پوست انار ترش کزمازج املج تخم حماض خرنوب دانه مویز طباشیر
سماق گلنار هر یک پنج درم بکوبند و مقدار چهار درم تناول کنند و اگر سبب شره
یا قرحه باشد که در امعا حادث شود و چون غذا بدو رسد زود دفع کند علامتش
آنست که احساس وجع امعا کنند و با براز صدیدی رنگ باشد علاج قرص
طباشیر ممسک یا قرص گلنار یا رب سیب یا رب به با تخم ریحان و بارهنگ

و مروارید و صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده با گلاب و روغن بادام چرب کرده
فرو برند و غذا کاورس یا برنج بریان کرده با گلاب و روغن بادام خورند و طباشیر
و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته و قرص
سازند و یکمثقال تناول کنند باب یازدهم در امراض کلیه و مثانه سوء المزاج
کلیه اگر حار بود علامتش حرقت موضع کرده و کثرت شهوت باه و سبکی
و سرعت نبض و ناریت قاروره علاج آن آب انارین با نبات و ترنجبین
و شیره تخم تورک با قرص طباشیر نرم تناول کنند و غذا اسفاناخ با نیو ماش
یا اسفناج خورند و شراب خشخاش و ریباس و غوره لعق کنند و صندل
و گلنار و سماق هر یک ده درم و کافور دانگی و طباشیر و تخم حماض و کشنیز و گل سرخ
و گل ارمنی هر یک سه درم تخم کاهو تخم تورک هر یک شش درم بکوبند و با آب
کاهو یا تورک سرشته و قرص سازند و مثقالی با آب انار یا شراب غوره
یا شیره سه تخم بخورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سوء المزاج
بارد بود علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوت
باه بود علاج گلقند و رازیانه و گوارش کمونی تناول کنند و غذا نخوداب
با کبک و تیهو و کبوتر و فلفل و دارچینی خورند و روغن فستق و زنبق و خیری بر کلیه

طلا کنند و نارجیل و فندق و فستق با شکر خورند و از حموضات و فواکه بارده
احتراز نمایند اورام کلیه اگر ورم کلیه از ماده صفرا یا دم باشد علامت آن
تب و تشنگی و التهاب و صداع و بیخوابی و وجع کلیه بود علاج آن فصد باسلیق
کنند و جلاب از عناب و تخم کاسنی و روباه تربک و نبات تناول کنند و غذا
جو با شیره خشخاش و عناب و سپستان خورند و شراب بنفشه و خشخاش با لعاب
بیکو و بهدانه خورند و موضع کلیه را بصندل و مغاث و شیاف مامیثا و کاسنی
و آب روباه تربک تضمید کنند یا آب کاسنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه
و کدو و موم صافی با هم بیامیزند و طلا کنند و چون ورم نضج یابد علامت آن
اشتداد وجع و سکون تب و زیادتی ثقل بود از نان خطمی و اکلیل الملک و تخم
شبت و حلبه و بنفشه و برگ بجوشانند و همچنان گرم بر کلیه نهند و چون تب
زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین کبوتر و غبار آسیا
گرسنه با این ضم کنند و چون ورم منفجر شود و مده با بول بیرون آید شیره
تخم با شراب خشخاش با شراب عناب و بنفشه بخورند و اگر خروج مده
متمادی باشد مغز تخم کدو هر یک ده درم خشخاش نشاسته و صمغ عربی و
تخم خیارین هر یک ۵ درم و کاکنج پنجعدد بکوبند و سه درم از آن با ده درم

شراب خشخاش تناول کنند و اگر ورم از ماده بلغم یا سودا بود علامت آن
ثقل موضع کلیه و تب و التهاب بی شدت وجع بود و شبیه بقولنج باشد
و فرق بدان کنند که حقنه درین محل سود نبخشد بلکه زیادت کند بخلاف
قولنج علاج آن جلاب از بیخ مهک و تخم کاسنی و رازیانه و نبات تناول کنند
و غذا نخود آب و مغز بادام باشد و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ
سنا پنج درم تخم کرفس و کاسنی و رازیانه و ورق گل و بالنگو و بنفشه و نیلوفر
هر یک سه درم بیخ مهک چهار درم تربد ۵ درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد
سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مغز خیارچنبر پانزده درم و ترنجبین همچنین
سنا پنج درم و بیخ مهک چهار درم بالنگو و تخم کاسنی و رازیانه هر یک سه درم
بجوشانند و صاف کرده پنج مثقال معجون خیارچنبر در آن حل کنند و بیاشامند
و بعد از نفع شبت و بابونه هر یک چهار درم برگ و حلبه هر یک پنج درم
و تخم خطمی و تخم خباری هر یک ده درم بکوبند و باب رازیانه بسرشند و ضماد
سازند یا مثقل در آب گرم حل کرده و با مغز ساق گاو و پیه بط بمالند
وجع کلیه اگر از ورم یا سوء المزاج بود علاجش گفته شد و اگر از حصات
و قروح بود علاجش گفته شود و اگر ریح بود علامت آن تمدد وجع بود با

آن ثقلی و علامت حصاة نباشد و در حالت خلو معده ساکن شود
مدرات مثل انیسون و نانخواه و زیره تناول کنند و روغن قسط و زنبق
در موضع کلیه بمالند هزال کلیه گاه باشد که کلیه لاغر شود و به سبب کثرت
با استفراغ بسیار و علامت آن بیاض و کثرت بول بود و درد پشت
و نحافت بدن و قلت شهوة باه بود علاج آن تناول اغذیه مسمنه بود
مثل هریسه و کله و هر روز رطلی شیر میش با پانزده مثقال ترنجبین بر سر آتش
نرم نهند تا غلیظ شود و بخورد و پیه بط و مرغ در طعام کنند و مغز بادام و پسته
و فندق و نارجیل خورند و حقنهای مسمنه استعمال کنند داء ورام مثانه اگر دموی
و صفراوی بود علامت آن شدت وجع و حرقت مثانه و تب محرقه
و سل و لهیب و سواد لسان و انتفاخ زهار بود و باشد که با آن احتباس
بول و براز باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از بنفشه و تخم
کاسنی و عناب و شکر و ترنجبین تناول کنند و غذا اشکاب با شیره [illegible]
و شراب بنفشه خورند و بنفشه و خباری و تخم خطمی و پوست خشخاش بجوشانند
و در آن نشینند و بر عانه بریزند و ثفل آن بر آنجا می نهند و صندل و [illegible]
و بنفشه و کاکنج با آب بستان افروز ضماد کنند داء اگر حبس بول باشد شیره تخم

سی درم با ده درم نبات بیاشامند یا سه تخم و تخم کدوی مقشر هر یک یک درم
و تخم تورک سه درم و تخم خطمی و خباری و پرسیاوشان هر یک چهار درم بکوبند
و چهار درم از آن با شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و ورق کنجد
تر بکوبند یا کنجد مقشر با شیر سحق کنند و ضماد سازند و چون ورم نضج یابد
و منفتح گردد شراب بنفشه با لعاب بنکو بخورند و غذا نخود ماش و مغز بادام
و بنفشه و خطمی و خباری و پرسیاوشان و اکلیل الملک و حلبه و بزرک و تخم شبت
بجوشانند و در آن نشینند وجع مثانه بسبب قروح یا حصات بود دوا آن
گفته شود یا بسبب سوء المزاج گرم که او را عارض شود علامت آن وجع و تلهب
موضع مثانه و تشنگی بود علاج آن شیره تخم تورک با آب خیار کدو با نبات
تناول کنند و روغن بنفشه در آن بمالند و در احلیل حقنه کنند و اگر سوء المزاج
بارد بود علامتش آنست که بعد از تناول اطعمه و اشربه بارده یا ملاقات سرما
حادث شود علاج آن جلاب از انیسون و نانخواه و بیخ کهک و نبات تناول
کنند و نخود آب با شیره حسک دانه و زیره و فلفل و دارچینی خورند و بروغن نرگس
و زنبق و قسط تضمید عانه و تقطیر با حلیل کنند داء اگر وجع بسبب ریح بود علامت آن
وجع و تمدد بود و با آن ثقلی نباشد علاج آن ماء الاصول با روغن بید انجیر

تناول کنند و مثانه را بالبداب و پودنه و شبت و روغنهای گرم تضمید کنند
قروح کلیه و مثانه سبب آن تفرق اتصال با خلطی اکال یا انفجار دبیله بود علامت
آن وجع و خروج دم و مده و نتن بول باشد و فرق میان قرحه کلیه و قرحه مثانه
بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه سلس البول باشد و در قرحه مثانه عسر البول و قشوری
که از کلیه آید سرخ بود و از آن مثانه سفید باشد علاج آن هر بامداد یکمثقال قرص
کاکنج باده مثقال شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا نخود ماش و نخود و مغز بادام
خورند و اگر مده بسیار بود ماء العسل با بر و اسک تناول کنند و اگر طبیعت
محتبس باشد جلاب از روباه ترنگ و لبلاب هریک پنج درم و بنفشه چهار درم
و ترنجبین ده درم و مغز خیار چنبر پانزده درم بپاشند و نشاسته چهار درم و کثیرا
و صمغ عربی و بزرک هریک ده درم گل ارمنی یکدرم بکوبند و یکمثقال تا دو درم از آن
باده مثقال شراب خشخاش بخورند یا حب الصنوبر ترتیب عدد و تخم خیارین درم از آن سه
یکمثقال سنبل و کرفس هریک سه درم بکوبند و دو درم از آن را تناول کنند و در
قرحه مثانه شیاف ابیض بپاشند و در احلیل چکانند و از اطعمه حریفه و مالحه
و از جماع احتراز نمایند جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و رسوب نخالی
و حکه شدید و وجع موضع کلیه یا مثانه بود علاج آن جلاب از شراب بنفشه

قروح کلیه و مثانه

جرب کلیه و مثانه

و شراب خشخاش تناول با عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و نبات ده درم
بجوشانند و با لعاب بنکو و بهدانه بپاشند و غذا نخود ماش و مغز بادام با حریره
از شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند و در جرب کلیه قی و فصد و اسهال
طبیعت مفید باشد و در جرب مثانه بلعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام
باحلیل بریزند و حقنه مثانه کنند حرقت مثانه اگر بسبب ماده لاذع یا قروح بود
گفته شد و اگر بسبب حدت بول بود علامت آن حرارت مزاج و نارنجی
قاروره و تشنگی باشد علاج شراب بنفشه و شراب خشخاش و شیره تخم
نورک و شیره سه تخم تناول کنند و غذا جواب با روغن بادام یا نخود ماش
با روغن بنفشه و مغز بادام خورند و مغز کدو و سه تخم هریک سه درم تخم خطمی و خبازی
هریک چهار درم و مغز بادام هفت درم و کثیرا یکدرم بکوبند و سه درم از آن
با آب خیار کدو و با شیره تخم نورک تناول کنند شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب
خطمی و شیاف ما ینشا در احلیل چکانند حصاة در هر که در کلیه و مثانه تولد کند
بسبب خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت او را نشف کند و بمرور زمان
متحجر گردد و اگر ماده بسیار بود و در غایت لزوجت حصاة متولد شود و
الا ریگ تولد کند و حصاة کلیه اکثر سمین را حادث شود و حصاة مثانه

نحیف را و علامت حصاة وجع موضع کلیه و مثانه و ثقل و تمدد و عسر بول و
بیاض و رقت آن باشد و علامت ریگ ثقل و تمدد و صفای بول و خروج
ریگ و سوزش بول و ریگی که از کلیه آید سرخ بود و آنچه از مثانه آید سفید یا زرد
باشد علاج این مرض آنست که هر روز جلاب از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ مهک
و نبات شادل کنند با شیره سه تخم ده درم نبات بخورند و غذا نخود آب
با شیره خسکدانه و کبک و تیهو خورند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و شبگاه
غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدله و احیانا قی کردن مفید بود و از میوه‌ها
انگور سفید و خربزه شیرین شاید خورند و اگر بدین تدبیرها زایل نشود بدن
مطبوخ تلیین کنند [illegible] سنا و جعده خشک مامیثا حاشا هر یک
پنج درم تخم خطمی و کرفس و خیاری و رازیانه هر یک سه درم تخم کاسنی و بنفشه
و بیخ مهک هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر
پانزده عدد پرسیاوشان پنج درم ترنجبین و خیارچنبر هر یک ده درم
و قطن را بروغن شبت و بابونه و خسک بمالند و روغن ترب و روغن خسک
در احلیل چکانند و بابونه و حلبه و شبت و خسک و اکلیل و مرزنجوش
و کرفس و خسکدانه نیمکوفته و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه بجوشانند و در آن

بنشینند

نشینند و اگر علت مستحکم شود ادویه که مفتت حصاة باشد استعمال باید کرد
دوای مفتت بیخ کاکنج ده درم خطمی نانخواه جندبیدستر زنجبیل دارفلفل عقارب سوخته
هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه دانگی تا دو دانگ بخورند
و اگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید بود [illegible] آن سه تخم و خشخاش هر یک
ده درم تخم شلغم پنج درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم بکوبند
و سه درم از آن با سکنجبین ساده یا بزوری شادل کنند یا معجون حجر الیهود یک
مثقال با شیره سه تخم شادل کنند و موضع را بروغن بابونه و خسک و روغن عقرب
بمالند [illegible] روغن عقرب بیخ کبر کرفس و زراوند مدحرج و سعد و سلیخه هر یک
ده درم نیمکوفته کنند و با روغن کنجد در ظرف کنند و بیست روز در آفتاب نهند
یا با آتش نرم بجوشانند پس صاف کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرد و در آن
اندازند و بیست روز دیگر بگذارند پس در شیشه کنند نگاه دارند و اگر حصاة
در یک موضع باشد و قطعا فرو نیاید جلاب از تخم کرفس و انیسون و نبات شادل
کنند و فطراسالیون و فلفل سفید و سیاه هر یک سه درم زنجبیل و سنبل
و سلیخه و دارچینی و جعده و اسارون هر یک چهار درم جندبیدستر و فقاح اذخر
و حب بلسان هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و یک درم شادل کنند و از

ادویه مفتته عقرب سوخته و خنافس خشک کرده و زجاج مسحوق والقولوقندریون
باشد و گنجشکی هست که آنرا یونانیان اطاغولیدلطوس گویند و آن بر شکل صفت
که دنباله دراز دارد و سینه زرد و چون نشسته باشد دم بر هم میزند و آنرا اقا
ابوصعد و ابوالفضل و صفراغون نیز میگویند و آنرا پخته و خام میخورند و در این
امراض مفید است و اگر بز نر که آنرا چهار سال بود در ایام انگور رنگ میگیرد
بکشند و اول خون او و آخر آن بگذارند که ریخته شود و میانه آن را نگاه دارند تا
منجمد شود پس در آفتاب نهند تا خشک شود و آنرا از غبار نگاه دارند و سحق کنند
و قدری از آن با آب ترب یا آب کرفس بیاشامند مفید بود و اگر حصاة
در مجرای قضیب باشد و بیرون نیاید بباید شکافت و در حصاة مثانه ادویه قویه
استعمال کنند و در رمل احتیاج بادویه قویه نباشد ... اگر در مثانه
خون بسته شود علامت آن عسر و کرب و برودت اطراف بود علاج آن
سکنجبین عنصلی و زهره سلحفات تناول کنند و جگر خر خشک کرده و پیه
خرگوش در این باب نیز مفید بود و چوب گز و چوب انجیر بسوزانند و آب
... اکلیل الملک چکانند ... اگر بسبب ورم و حصاة بود علاج
آن گفته شد و اگر بسبب خلط لزج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت آن

تقدمه

تقدمه تناول اطعمه لزجه و ثقل موضع بود و با بول اخلاط خام بیرون آید علاج
جلاب با ارانیسون و تخم کاسنی و تخم کرفس با نبات تناول کند یا رازیانه و انیسون
و تخم کرفس و ماش هندی و نانخواه هر یک پنج درم بکوبند و سه درم از آن تناول
کنند و تدهین قطن و مثانه بروغن بابونه و خیری کنند و گاه باشد که عسر بول بسبب
صفرای رقیق باشد که در مجری بول فرو آید و علامت آن حرقه مجاری بول و صفرت
بول باشد علاج آن لعاب بنکوده درم روغن بنفشه پنج درم در شیر تر از نبات
بیاشامند و از مدرات احتراز کنند و غذا بنو ماش با اسفناج و روغن بادام
یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب احتقان بول عسر
بول حادث شود خربزه شیرین و تخم خربزه و مغز فندق و پسته با شکر تناول
کنند و شیره تخم تورک و سه تخم و مدرات غیر قویه استعمال کنند ...
ان باشد که بول بی اراده بیرون آید علاج هر بامداد یک مثقال گوارش
کندر یا اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه و قلایا که در آن توابل باشد خورند
و کندر و سعد و خولنجان و زیره کرمانی و شاه بلوط و حب الاس و شهدانه مقنا
بکوبند و مثقالی از آن بر سر غذا کنند و کندر و حب الاس و بلیله کابلی و بلیله آمله
هر یک سه درم و سعد پنج درم و بلوط و پسته که خشک شده چهار درم بکوبند و بعسل سرشته

ذیابیطس

و مشغله اشاول کنند و اگر مزمن باشد معجون کاکنج مفید بود و از آب سرد احتراز باید کرد
... در فراش ... بوره و خردل و حب الرشاد هر یک سه درم و کندر یکدرم
بکوبند و بعسل بسرشند و مشغله اشاول کنند و از فواکه خصوص خربزه و خیار و کدو احتراز کنند
و حنجره خروس بسوزانند و بپزند و اکلیل ماده دو دانک بآب فاتر بخورند و کندر و بلوط
هر یک ده درم و سعد و خون سیاوشان و قرفه و خولنجان و وج و راسن
هر یک پنجدرم بکوبند و بعسل بسرشند و قرص سازند و احیانا خورند مفید بود
ذیابیطس بلغت یونانی دولاب باشد و آن چنان بود که دایما تشنه
بود چون آب بیاشامند باندک زمانی بی تغیر دفع شود و سبب آن ضعف کلیه
یا اتساع مجاری او بود و حرارت او قوی باشد و جذب رطوبات از کبد کنند
و چون کبد ضعیف بود قوت امساک و حمل آتش نبود و آب زلال جذب کنند
و دفع کنند و چون این مرض مزمن شود کبد ضعیف شود و بدق انجامد علامات آن
تشنگی و عدم تب و بول رقیق سفید دایم بی حرقت بود علاج قرص طباشیر
و قرص کافور با رب سیب و رب به و شراب زرشک و ریباس تناول
کنند و غذا از زرشک و غوره و انار دانه خورند و قطن را بالصندل و گلاب
و آب کاسنی طلا کنند و اگر سه بیضه نیمبرشت در سرکه جوشانیده خورند نافع باشد

دگاه

عسر البول

دگاه باشد که ذیابیطس بسبب برودت کلیه حادث شود و علامت آن عدم علامات
حرارت بود اما تشنگی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بقی و حقنهای نرم و تناول
مثرودیطوس و معاجین حار و دهن قسط بر دعم گرم ... البول حالتی باشد بیماران
عسر و اسر سال و سبب آن اگر بسبب اختلاط بول باشد باخلاط حاره علامات آن
صوت بول و حرقت آن و علامات غلبه مرار بود علاج شیره تخم خیارین با شیره
تخم بوزک با نبات تناول کنند با لعاب بهدانه ده درم و روغن بادام
پنجدرم با شربتی از نبات و عرق بیدمشک بیاشامند و غذا نخود ماش با مغز
بادام با کدو و با فروج خورند و مغز تخم کدو و سه تخم و تخم خیار و خطمی هر یک سه درم
و مغز بادام یکدرم و صمغ الو و کتیرا هر یک دو درم ازان با شیره تخم بوزک با آب
خیار و کدو تناول کنند و اگر این مرض را سبب ضعف مثانه باشد علامت
او آنست که بول اندک اندک آید و او را حرقت و صنع نباشد علاج آن اطریفل
تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه خورند و با انجیر و مویز و مغز جوز تنقل کنند
و حب الرشاد و خردل و کندر هر یک پنجدرم مغز جوز ده درم و سعد سه درم بکوبند و بعسل
بسرشند و بمثقال بخورند بول الدم اگر بسبب انفتاح عروق بود اندک اندک آید
و اگر از انشقاق عرقی بود بغتة بسیار آید و خون صرف تازه بود و بسبب ضربه و سقطه

بول الدم

یا تناول ادویهٔ حریفه یا سمیه نیز حادث شود علاج آن فصد باسلیق کنند
و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی با هر یک مثقالی با شراب سیب تناول کنند
یا بنگو و صمغ عربی و بارهنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کرده بروغن بادام
چرب کنند و فرو برند و غذا اسماق با نخود ماش و مغز بادام بریان کرده با برنج
خورند و از تناول اطعمهٔ حریفه و شیرینی و ترشی اجتناب نمایند و از حمام و از حرکات عنیفه
در کوب و مشی سریع احتراز کنند و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و گلنار و تخم تورک هر یک
ده درم و شاخ گاو کوهی سوخته پنج درم بکوبند و با آب سماق سرشته و قرص سازند
دو مثقالی تناول کنند یا گلنار و لبد و گل ارمنی و گل قبرسی هر یک سه درم کهربا
یکدرم و نیم تخم خیار و تخم تورک و کتیرا و نشاسته هر یک چهار درم بکوبند و با آب
لسان الحمل تناول کنند و اگر سبب تاکل عرق باشد علامت آن وجع شدید
بود و بول اندک اندک آید و با آن تفل باشد علاج آن همچون علاج قرحه
کلیه و مثانه بود باب شانزدهم در امراض اعضای تناسل و اورام انثیین
اگر ورم حار باشد دموی یا صفراوی علامت آن تب و حمرت لون و التهاب
و سیلان و صفرت قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از عناب
و اجاص هر یک ده عدد و نبات و ترنجبین هر یک ده درم تناول کنند و غذا

جواب با نخود ماش و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس و باقلا و آب گشنیز تر و روباه ترنگ
و کاسنی و طحلب بر ورم نهند و خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بدان می نهند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه کنند با شراب بنفشه و ترنجبین و مغز خیار چنبر هر یک ده مثقال
و چون مرض منحط شود بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت بکوبند و با سفیده تخم مرغ ضماد
کنند: اگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و بیاض لون ورم و رخاوت
آن بود جلاب از رازیانه و بیخ کهک و گلنگبین با گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت
کنند بمطبوخی که در آن تربد و انیسون باشد یا قی کنند بطبیخ شبت و بیخ کهک
و تخم خربزه و ترب با قدری نمک و عسل و زیره و آرد باقلا و کندر و روغن زیت با حلبه
و شبت و اکلیل الملک و آرد باقلا و روغن بابونه ضماد سازند و اگر ورم سوداوی
بود علامت آن صلابت و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود
علاج آن جلاب از بالنگو و رازیانه و بیخ کهک و گلقند تناول کنند و تلیین
طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و نخود و شبت و اکلیل الملک و بابونه بکوبند
و با آب کرنب ضماد سازند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو و روغن زیت و مغز
با هم بگدازند و در آن بمالند نافع باشد عظم و صغر انثیین گاه باشد که خصیه
بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان بزرگ شود علاج آن بادویه

عظم و صغر انثیین

کنند که در پستان استعمال کنند تا بزرگ نشود مثل گل ارمنی و سرکه و بورالصمغ و کوکنار
و خرده هرب و آب کشنیز و خرده سنگ اسیا و سنگ استره و اگر خصیه کوچک
بر بالا جهد علاج آن مداومت حمام و آب شلغم استعمال ادهان و ادویه ملینه
مسخنه باشد ورم قضیب علامات و علاج آنهم چون علامات و علاج ورم انثیین
باشد و آنچه مخصوص بدو باشد در ورم حار عدس و گلنار و ورق گل و پوست انار
و روغن گل ضماد سازند و در ورم بارد بابونه و اکلیل الملک و تخم خطمی و پسته
خرما و روغن بابونه ضماد سازند قروح قضیب و خصیه آنچه تازه باشد صبر و مرداسنگ
و توتیا و شادنج و گلنار و مس و اقلیمیای شسته ضماد کنند و در ورس سازند و نگاه دارند
و آنچه کهنه باشد کندر و کاغذ سوخته و پوست چوب سرو سوخته و مر استعمال کنند
و اگر متاکل شود فلافیون داو و یه اکله بنهند تا آنچه متعفن بود زایل شود و بعد از آن
مرهمهای ملحمه بنهند حکه خصیه و قضیب بسبب ماده حاره باشد که بدان حوالی ریزد
و بواسطه عرق نیز باشد علاج او آنست که عضو را با آب گرم بشویند و سفیده
تخم مرغ و روغن گل طلا کنند یا سرکه و گلاب و آب کرفس و مامیثا طلا نمایند
و اگر ساکن نشود از ابات علق کنند و ادویه جرب استعمال کنند و بفصد و اسهال
تنقیه کنند سده مجری قضیب اگر بسبب بثره باشد که در مجری حادث شود
علامت

علامت آن حرقت و عسر خروج بول بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شیره تخم
تودرک با نبات بیاشامند و شیاف ابیض و روغن گل در احلیل چکانند و اگر
بسبب خلط غلیظ باشد که در مجری بماند علامت آن عسر بول باشد و حرقت و وجع
نباشد و با بول اخلاط غلیظ بیرون آید علاج آن تناول مدرات باشد
اعوجاج قضیب بسبب تشنج بود که عضلات او را حادث شود علاج آن ترک
ریاضت بود و تناول اغذیه جیده الکیموس و استعمال نطولات و ادهان
که در تشنج مستعمل است و از پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب
خطمی و راتینج و روغن بنفشه موم روغن سازند و در آن بمالند نقصان باه اگر
بسبب استرخای آلت باشد علاج آن هر روز جلاب از رازیانه و گلقند تناول
کنند و غذا نخوداب و شیره چکدانه خورند و حب صبر و ایاره تنقیه کنند و روغن
قسط و خیری و زنبق در عضو بمالند و اگر نقصان بسبب استفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز
شربتی از نبات و عرق گل سید و گاوزبان و گوشت بره و مرغ و کبک و تودری
سرخ و سفید تناول کنند و غذا نخوداب تیهو و هریسه از گوشت بره و بط
خورند و حلوائی از قند و نشاسته تناول نمایند و اگر بسبب ضعف بدن باشد
علامت آن نحافت بدن و رقت منی بود علاج آن شراب سیب و گاوزبان

وعرق کلو وبید شاول کنند وگوشت بره ومرغ وکبک وتیهو وقلیه گزر وشلغم
وبیاض با توابل شاول کنند وحمام معتدل وریاضت معتدله وشراب
ریحانی مفید بود وترک جماع وریاضت کنند واگر بسبب قلت منی باشد
علامت آن نحافت ویبوست بدن وقلت منی بود علاج آن هریسه وگوشتهای
فربه ونارجیل وشکر وقلایا وحلاوی از نشاسته ومغز بادام وفندق وفستق و
قیطا ومغز بادام وجوز شاول کنند ومعجون لبوب ومعجون فلاسفه خورند
واین معجون نیز مفید بود سقنقور نعناع وخصیة الثعلب هر یک سه درم
شقاقل مغز پنبه دانه باقلا هر یک هفت درم تخم گزر وتخم شلغم وترب وبلبون
هر یک پنج درم تخم پیازده درم بکوبند وبعسل سرشند ودو درم از آن شاول
کنند واگر بسبب برودت آلات منی باشد علامت او برودت منی باشد
در حالت خروج علاج آن گلقند وکلنگبین وشراب بالنگو وزنجبیل مربا وشقاقل مربا وگزر
مربا شاول کنند وغذا نخوداب با انیسون وکرویا وزعفران ودارچینی خورند
واین معجون شاول کنند لسان العصافیر وتخم جرجیر وتودری سرخ
وسفید هر یک پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز سر گنجشک ده درم بکوبند
وبعسل سرشند وده درم تا دو مثقال شاول کنند واگر بسبب حرارت

آلت

آلت منی باشد علامت آن سرعت انزال وغلظ منی بود علاج آن شیره
تخم کوک وسکنجبین وشراب لیمو وصندل شاول کنند ودوغ شیرین نیز
مفید بود وغذا از زرشک وانار وغوره خورند واگر بسبب رطوبت آلات
منی باشد علامت آن رقت منی وبیاض قاروره باشد علاج آن جلاب از
تخم گزر وتخم شلغم هر یک سه درم کلنگبین ده درم شاول کنند وغذا قلیهای
متوبله خورند وفلفل ودار فلفل زنجبیل هر یک سه درم پنج مهک پنج درم تخم پیاز
وبلبون هر یک چهار درم نخود سفید ده درم کنجد مقشر هفت درم بکوبند
وبعسل سرشند یا حب الزلم ویا حب فلقل وتخم شلغم هر یک سه درم بکوبند
وبعسل سرشند ومثقالی شاول کنند واگر ضعف باه بسبب آن باشد
که مدتها ترک کرده باشد ادویه باهیه شاول کنند وغذا اشتد شیر وشکر وزرده
تخم مرغ وماهی تازه وقلایا وجوز وپیاز وکبک خورند وقضیب را بروغن
ناردین بمالند یا فلفل وحلتیت وجند بیدستر هر یک نیم درم مشک دانگی مغز
پنبه دانه دو درم بوره نیم مثقال بکوبند وبا روغن تازه بیست درم در هاون
بسایند تا بهم آمیخته شود ودر قطن وخاصره بمالند و[illegible] حیوانات
مهیج این معنی بود واگر نعوظ ضعیف بود این حقنه استعمال کنند

بر رگ صلیبه قرطم بکوفته شلغم پاره پاره کرده هر یک شش درم نخود گندم نیم کوفته
پانزده درم شبت سلق چرچیر هر یک کفی سیر و هلیون هر یک سه درم انجیر
ده عدد و مویز طایفی ده درم بجوشانند در روغن جوز و کنجد و شیر تازه هر یک ده درم
بر سر آن کنند و بکار دارند و اگر ضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود علامت آن
خفقان و لین نبض و قلت حرارت بدن بود علاج تقویت قلب باشد
بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب و گلاب و عرق گاوزبان و مفرحات
معتدله و اگر بسبب ضعف معده باشد یا کبد تقویت آن کنند چنانچه گفته شده است
و اگر بسبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت اعضا و کثرت منی و
قلت نفخ بود علاج آن شاول ادویه با همیه نفاخه مثل نخود و شلغم و جزر و پیاز
و انگور و انجیر و چرچیر و بن فستق بود و گوشتهای بره و بزغاله و کبک و کبوتر
و اگر بسبب حرارت و یبوست مزاج بود علامت نحافت بدن و صفرة
لون و قلت منی و بطوء انزال باشد علاج آن هر روز رطلی شیر باده درم ترنجبین
و ده درم شکر بیاشامند و غذا گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفناج خورند
و روغن بنفشه و کدو در قضیب و قطن بمالند و یکهفته این حقنه استعمال کنند
صفت گوشت بز و سر و پاچه بزغاله سه درم هلیون و سبوس هر یک ده درم

بالکمال تمت

بجوشانند و صاف کنند و روغن گاو و پیه مرغ و بط هر یک ده درم بر سر آن کرده
بکار دارند در سرعت انزال اگر بسبب ضعف ماسکه باشد بواسطه برودت و رطوبت
علامت آن کثرت و رقت منی بود بی ارادت بیرون آید علاج آن شراب
بالنگو و کلقند شاول کنند و غذا نخوداب با کبک و کبوتر و کنجشک خورند و برنج
زعفرانی با زیره و دارچینی و اطریفل کبیر و معجونات حار شاول کنند و روغن نرگس
و زنبق و بابونه در خصیه و مجال عانه بمالند و اگر بسبب حدت منی باشد علامت
آن حدت و لذع منی باشد در حالت خروج علاج آن شیره تخم نورک
و سکنجبین و شراب حماض و صندل و آب خیار و کدو شاول کنند و از ادویه
حاره احتراز کنند و نیز اگر منی با حتلام و غیر آن بسیار دفع شود و سبب کثرت
آن بود علامتش خروج منی بسیار بود بی وقوع ضعف علاج آن فصد باسلیق
کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم و منی باشد و شراب غوره و زرشک و ریباس
شاول کنند و غذا عدس در سرکه خورند و آب کاهو و کشنیز و تورک و روغن
گل و سپید و روغن بنفشه و کدو با هم بیامیزند و در قطن بمالند و اگر بسبب ضعف کلیه باشد
علامت آن ضعف و سوء المزاج کلیه بود علاج آن شراب انار ده مثقال با کلها
و کلا از منی هر یک سه درم شاول کنند و غذا غوره و سماق و زرشک خورند

وگل ارمنی و اقاقیا و طراثیث بکوبند و با گلاب بر قطن طلا کنند و سیب و به و سیر
و انار ترش تناول کنند و تخم کاهو و سداب و بنجنکشت هر یک سه درم و سعد
و پنبه دانه و شهدانه و انیسون هر یک دو درم و گلنار و ورق گل هر یک درمی
بکوبند و سه درم از آن با آب سرد تناول کنند کثرت شهوت و افراط
شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت و قلت ضعف از آن و اگر بسبب
کثرت منی و امتلای بدن باشد و اینمعنی از الجمله است که اکثر مردم طالب
اینمعنی باشند اما اگر خواهند که دران تقلیل کنند اولا فصد باید کرد و هر روز
شیره تخم تورک با سکنجبین و شراب غوره تناول کنند و نقوع فواکه و آب غوره
نیز مفید بود و غذا سکباج و لیمو و عدس خورند و کاهو و خیار و ماست و [illegible] و
منصل مفید بود و قطعه سرب بر موضع کلیه بستن بخاصیت مانع باشد
و کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم تورک و تخم کاهو و سیاه دانه
و کشنیز و تخم سداب بکوبند و با آب سداب بسرشند و سه درم از آن با آب
ریباس یا آب انار ترش یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که بواسطه شره
که در اوعیه و مجاری منی حادث شود یا حکه که بسبب ماده حاره واقع شود افراطی
در شهوت بازدید آید علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زاید شود

و بعد از جماع الم احساس کنند علاجش شربتی از عناب و نیلوفر تناول کنند
و غذا نخود ماش و شیره مغز بادام خورند یا غوره و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا نقوع
فواکه با ترنجبین و شیرخشت کنند و اگر بسبب کثرت نفخ باشد علامات آن شدة
نعوظ و تقدم تناول منفخات بود علاج آن تناول ادویه باشد که کاسر نفخها
مثل سداب و بنجنکشت و انیسون و غذا زیره باج خورند و از بقول و فواکه احتراز
نمایند غذیوط آن باشد که در حالت جماع غایط کنند و آن بسبب استرخای اعصاب
و تحلیل ریاح بود و بیشتر کسانی را حادث شود که شغف عظیم بجماع دارند و لذت
مفرط از آن یابد علاج او آنست که پیش از مجامعت خود را بر خلا عرض کنند
و تا غایط نکنند بجماع مشغول نشوند و گلنار و گل ارمنی و اقاقیا و دانه مورد هر یک
سه درم و صندل سفید پنج درم و صمغ عربی و کندر هر یک دو درم بکوبند و با آب
سیب بسرشند و قرص سازند و یک مثقال از آن با شراب سیب یا به تناول
کنند و گلنار و رامک و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و با آب مورد بسرشند و شیاف
سازند و بردارند فتق عبارت از آن باشد که بواسطه انشقاق غشای
صفاق یا اتساع مجرایی که از بالای انثیین است جسمی نفوذ کند و بکیس انثیین
فرود آید یا در عانه محتبس شود و این جسم نافذ اگر امعا یا ثرب باشد آنرا قیله

باد فتق

گویند واین بتدریج حادث شود و باز گشتن آن بزحمت باشد و باران امعا
قرقره باشد و شرب را قرقره نبود علاج او آنست که به پشت باز خسپند و دست
بران نهند باز گردد و یا در آب گرم نشینند و مصطکی و انزروت و کندر و جوز سرو
و اقاقیا و گلنار و مر و صبر و اهل و حضض و اس و اشق و صمغ الکرو کربازج و عفص
السک و حفت بلوط و پوست انار و ورق گل و مازو و شبت مجموع بالعرض بکوبند
و با آب مورد سرشته و بر موضع ضماد کنند و به بندند و روز یا هفت روز یک بار بند
و جوارش کمونی و جوارش کندر شاد ل کنند و غذا قلایای مثوبله و مطبخیه خورند
و از حموضات و لبنیات و بقولات و جماع و دویدن و حرکت عنیفه
و امتلا اجتناب نمایند رطوبات مائی نازل شده باشد آن را اوره
و قروه گویند علامت او آنست که انثیین املس و براق و ثقیل بود و بزرگ شود
و بول اندک اندک آید و این نوع قطعاً مراجعت نکند علاج او آنست
که اگر آب بسیار بود بشکافند تا آب بیرون آید و بعد از موضع شق را داغ کنند
و اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر چوب کرنب و سعد و جوز سرو و مازو و پوست
انار و حب بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل و حب الغار و زیره و سرگین گاو مجموع بالعرض با روغن زیت
ضماد سازند با حب الغار و فلفل و بوره ارمنی هر یک سه درم سرگین کبوتر ده درم و کمونی یکدرم

الی

انثی دو درم زفت یکدرم شبت سه درم با موم و روغن زیت مرهم سازند
و بمالند و چند سپید اسر و گل ارمنی و بوره با روغن زیت بمالند و گوارش کمونی و کندر
شاد ل کنند و جلاب از بیخ مهک و رازیانه و انیسون و گلقند سازند و تا مدتی رازیانه
و شاه بلوط هر یک سه درم سعد و سنبل هر یک درمی تخم کرز و شلغم هر یک دو درم
کوفته و بیخته با چندان قند بیامیزند و سه مثقال شاد ل کنند و اگر سبب ریح
باشد علامت آن قراقر بود و چون دست بر و نهند زود باز گردد علاج
هر روز جلاب از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلنگبین شاد ل کنند
و گوشت کبک و کبوتر صحرائی و نخود با زیره و دار چینی خورند و جوارش کمونی و تنجبیا
شاد ل کنند و این سفوف نیز مفید است صفت بگیرند تخم سداب و کرز
و کندنا و کرویا و رازیانه و انیسون هر یک سه درم زیره چهار درم تخم کتان چهار درم
بکوبند و سه درم از آن را شاد ل کنند و تخم سداب و لودنه و فوج و مرزنجوش
و شیح و برنجاسف و نرس ضماد سازند و این ضماد مفید صفت آب گرم و روغن
سوسن مقل سپید خوک میعه حلبه بزرک خاکستر کرنب کوفته و بیخته با چندان قند
بیامیزند و روغن زنبق و قسط و ناردین و شبت و بابونه و خیری بمالند و از اشیای
نفاخه احتراز کنند و موضع را ببندند و اگر ماده غلیظ بزیرد و خصیه بزرگ

وغلیظ کردد آنرا قروح لحمی کویند و علاج آن همچون علاج ورم صلب باشد باب
هفدهم در امراض رحم اورام رحم بسبب ضربه یا احتباس طمث یا النفاس
یا عسر ولادت یا کثرت جماع حاصل شود علامت ورم حار حمی و ضربان و تشنگی دائما
وسیاهی زبان و اختلاط عقل و هذیان و وجع قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر بول
و احتباس براز بود و علاج آن فصد باسلیق و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین
شادل کنند و غذا جواب با شیره خشخاش و شوربا ماش و مغز بادام خورند و ناف
و زهار با آرد جو و باقلا و عدس و خطمی و بنفشه هر یک سه درم و کافور و آب کشنیز
و روباه تربک طلا کنند و رحم را اگر ممکن باشد بلعاب بنکو و بهدانه و روغن
بنفشه و کدو و آب روباه تربک حقنه کنند و بابونه و خطمی و نورک و اکلیل الملک
و روباه تربک بجوشانند و دران نشینند و بر عانه و قطن ریزند تا ماده تحلیل رود
پس اگر اعراض لازمه و وجع اشتداد کند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود آنگاه
استعمال منضجات باید کرد و چون منفجر شود شیره سه تخم و شیره تخم نورک با نبات
شادل کنند و رحم را بلعاب بزرک و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب سوداوی
بود علامت آن ثقل و صلابت عانه بود علاج آن هر روز جلاب از بیخ عهک
دراز یا نه و گاوزبان و بالنگو با نبات یا گلقند شادل کنند و بعد از نضج حقنه کنند

مطبوخ

بمطبوخ افتیمون یا حب ان و عانه و قطن را بروغن قسط و شبت و زنبق و خروع حمایل
و پیه بز و پیه بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و خیری با هم بیامیزند و میمالند و مرهم
باسلیقون یا داخلیون و روغن گل سرخ بگدازند و در رحم حقنه کنند قروح
رحم اکثر بعد از اورام حاره حادث شود لو البطه الکه بکلی پاک نشده باشد
علامت آن ضربان و وجع و صلابت بود و باشد که از آن رطوبات
منتنه آید و علاج آن مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد یا آنکه تمام و شبت
و بابونه و اکلیل الملک و خباری و ورق کرنب و سلق و حلبه و بزرک بجوشانند
و دران نشینند و مرهم تنبج و حب الغار و بزرک و بنفشه و تخم کرنب هر یک ده درم
بابونه و اکلیل الملک و خطمی هر یک چهار درم بکوبند و با روغن سوسن بیامیزند و بر
موضع نهند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ [illegible] بسفایج پرسیاوشان هر یک
هفت درم تخم خطمی تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه و نیلوفر و ورق گل هر یک چهار درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد خیار چنبر و ترنجبین هر یک
پانزده درم و الا منفرج شود جلاب از عناب ده عدد انجیر ده عدد سپستان بیست عدد
و خیار چنبر ده درم و روغن بادام هفت درم بیاشامند و لشیاف ابیض و شیر زنان
و افیون رحم را حقنه کنند قروح رحم علامت آن وجع شدید و ضربان

و خروج دم بود و باشد که با آن تب و تشنگی باشد علاج آن فصد باسلیق
کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا ابنوماش با مغز بادام و اسفاناخ
خورند و پوست انار و چوب سرو و شب یمانی و ورق گل بکوبند و با آب مورد سرشته
و استعمال کنند و اگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه و منتن باشد جلاب افتیمون با کاسنی
و عناب و پرسیاوشان و نبات تناول کنند و غذا ابنوماش و نخود با مغز بادام
خورند و شیره جو چهل درم و روغن سوسن و عسل هر یک ده درم مرهم باسلیقون نیم درم
با هم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند یا ماء العسل و آرد جو و حلبه و عدس و کرسنه
استعمال کنند و اگر آنچه بیرون آید سفید و بی نتن بود شراب بنفشه و ترنجبین تناول
کنند و ورق گل سرخ و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون
در آن حل کنند و رحم را حقنه کنند و اگر آنچه مستفرغ شود شبیه بغساله اللحم بود
شراب سیب و به با گلاب تناول کنند و غذا اسماق با انار دانه خورند و آرد
برنج و عدس و پوست انار و گلنار و کزمازج و جفت بلوط و دانه مورد با هم
بپزند و با روغن گل استعمال کنند و اگر ماده از رحم بمثانه ریزد شراب بنفشه
و شراب خشخاش با شیره سه تخم تناول کنند و اگر بمعای مستقیم ریزد سفوف انار دانه
با شراب به تناول کنند و اگر وجع رحم بغایت باشد مرداسنگ با آب کاسنی بسرشند

و با روغن گل بفرزجه استعمال کنند با افیون و زعفران و شیر دختران بکار دارند
شقاق رحم بسبب یبوست مفرط باشد که در حالات ولادت حادث یا بسبب
شدت وجع طلق باشد و علامت او آنست که در حالت مجامعت حشفه بخون
ملوث شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا ابنوماش و شیره
مغز بادام خورند و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هر یک پنج درم و روغن بنفشه
ده درم زفت و موم هر یک سه درم مرهم سازند و استعمال کنند یا زفت و موم
هر یک سه درم مرهم سازند و استعمال کنند یا زفت و علک البطم و روغن سوسن
بگدازند و بر دارند بواسیر رحم از اخلاط سوداوی حادث شود و آنرا بحس لمس و بصر
در یابند و از آن رطوبتی شبیه بدردی دم آید علاج آن تنقیه بدن باشد از سودا
و بدهن بروغن نرگس و سوسن و از عروق کنند و مرداسنگ و اقلیمیای فضه
در روغن بزرگ و موم مرهمی سازند و استعمال کنند و اگر به نشود قطع باید کرد حکه رحم
عبارت از آنست که زن از جماع سیر نشود و هر چند مجامعت کنند شبق زیاده بود و سبب
آن خلطی حاره بورقی باشد که بدان موضع ریزد و موجب این حالت شود علاج
آن آب انارین و تمر هندی با نبات تناول کنند و غذا غوره با یا سماق یا انار
خورند و مخ گاو و شیر سفید بود و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد یا بمطبوخ فواکه کنند و حجامت

و تخم کاهو و خشخاش هر یک پنج درم و کشنیز سه درم بکوبند و سه درم از آن با آب
انار ترش یا آب سیب و به ترش تناول کنند نفخ رحم بسبب سوء المزاج بارد باشد
که رحم را حادث شود و غذائی که باد در سد هضم نتواند کرد و موجب نفخ شود علامت آن
ورم عانه و صلابت و وجع و تمدد بود علاج آن جلاب با تخم کرفس و رازیانه و انیسون
و گلقند تناول کنند یا جوارش کمونی مثقالی یا سنجرنیا نیم مثقال با آب نانخواه بخورند
و زیره و بوره و مقل هر یک سه درم انجیر ده عدد بکوبند با شیر بز بر عانه طلا کنند و روغن
شبت و بابونه بمالند و شبت و برنجاسف و افسنتین و اکلیل الملک و مرزنجوش و شیح
و سداب بجوشانند و در آن نشینند احتباس طمث اگر بسبب ورم رحم باشد
علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد علامت آن نحافت بدن و صفرت
لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب بافراط بود علاج آن تقویت قلب و معده کنند
بربوبات و مفرحات و اغذیه کثیر الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظ
دم بود یا خلط غلیظ یا برودت که مجاری عروق را تنگ گرداند علامت آن بیاض لون
و بطوء نبض و غلظ قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن جلاب با تخم رازیانه و کرفس و انیسون
و گلقند تناول کنند یا پرسیاوشان و شکطرامشیع هر یک سه درم و نبات ده درم
و برنجاسف و تخم کرفس و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و ابهل و سداب

بجوشانند و در آن نشینند و بسباسه و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوزبوا و رازیانه
و تفاح اذخر بلغور سازند و در آب بجوشانند چنانچه آب نیم شود پس در کیسه کنند
و گرم بر ناف و عانه نهند یا بکوبند و با سرکه طلا کنند و شکطرامشیع و قسط و پودنه و اسارون
و حماما و حرمل و جعده هر یک سه درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک ده درم بکوبند
و مشک دو حبه در روغن زنبق بگدازند و ادویه را بدان بیامیزند و بصوف پاره بردارند
و اگر احتباس طمث بواسطه فربهی بود که مجاری را تنگ گرداند فصد صافن کنند
و استعمال ریاضت و سکنجبین و سکباج تناول کنند و ترنجبین و عاقرقرحا و میعه
بالبه و عود و جاوشیر و اطفاء الطیب و کندر و مجمر نهند و در زیر گیرند و علک البطم
و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه بخور کنند کثرت طمث اگر بسبب کثرت دم
و امتلای عروق بود علامت آن سمن و امتلای بدن باشد و اگر از کثرت سیلان
طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود تدبیر آنست که حبس نکنند
الا وقتی که موجب ضعف باشد علاج آن فصد باسلیق کنند یا صافن و محجمه
زیر پستان نهند و هر بامداد یک مثقال قرص کهربا و یک مثقال گل ارمنی با ده مثقال
رب به تناول کنند یا صمغ عربی و بارتنگ و تخم شاهسفرم هر یک مثقالی و گلنار و گل ارمنی
هر یک نیم مثقال بروغن گل چرب کنند و فرو برند و غذا سماق با انار دانه خورند و اقاقیا

دلکند رو دم الاخوین وکربازج و مازو ورامک و کاغذ سوخته مثقالی لب بندد و با آب
مورد لبرشند ولصوف پاره بردارند واگر بسبب رقت وحدت دم باشد علامت
آن لسکا وصفرت لون ولهیب وحبس نفس وسرعت خروج آن باشد علاج
یکمثقال صمغ عربی ویکمثقال کل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا
ورب به یا کل ارمنی وصمغ عربی هر یک مثقالی با شیره تخم تورک بریان کرده تناول
کنند واگر بسبب انفتاح وانشقاق وانفتاح عرق باشد علامت آن بود
که خون بسیار آید و با آن اندک وجعی بود علاج آن قرص کلنار و کل ارمنی وصمغ عربی
بریان کرده با رب به تناول کنند وکندر و صبر وانزروت هر یک سه درم
خون سیاوشان وکل ارمنی بکوبند و با آب مورد لبرشند و بردارند یا مازو و
کاو کوهی و پوست بیضه وکاغذ وهسته خرما وشادنج و لک مجموع سوخته با کهربا
ودم الاخوین وکل ارمنی لب بندد و با لسان الحمل لبرشند و بردارند واگر بسبب
غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت براق
وقلت عطش وبیاض لون وکسل وتهبج روی وجفن بود علاج آن جلاب ازیج مهک
و بالنکو ودرازیانه ونبات تناول کنند وغذا نخوداب با کبک وتیهو وزیره
ودارچینی خورند و تنقیه بحب ایارج وحب جالینوس بکنند یا شیاف یکی پنجدرم و بالنکو

درازیانه

درازیانه هر یک سه درم وشکر ده درم بجوشانند و یکمثقال معجون خیار چنبر و بان
حل کرده بیاشامند وبعد از آن تنقیه جالب است که ذکر رفت استعمال کنند
وسرکه وکلنار و بنکار هر یک سه درم وطین مختوم وزیره کرمانی هر یک نیم درم بکوبند
و با آب سماق لبرشند و بردارند واگر بسبب غلبه سودا بود که بواسطه فوهات عروق
گشاده کرده علامت آن نحافت بدن وخشکی دهان وغلظ وسواد دم بود علاج آن
شراب بالنکو وشراب گاوزبان با آب گرم بیاشامند یا جلاب از بالنکو مهک
وگاوزبان ونبات تناول کنند وغذا نخوداب با شیره مغز بادام خورند وبعد از
نضج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون ومعجون نجاح بکنند وبعد از تنقیه استعمال حابسات
سیلان رطوبت از رحم این علت اگر بواسطه ضعف قوت غاذیه رحم باشد
علامت آن صفرت لون وضعف باشد وآن رطوبت بنوبت آید
علاج آن شراب صندل ولیمو وسیب وبه تناول کنند واگر بسبب فضلات
باشد که در رحم جمع شود استدلال بلون آن کنند بانکه پنبه نو بدان ملوث
کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود ومعلوم شود که کدام خلط غالب است
واگر دم غالب باشد علامت آن حمرت لون مستقرع وحرارت وسیلان وغلظ
قاروره باشد علاج آن فصد صافن یا باسلیق کنند وقرصهای جالب تناول

کنند و خرنوب و جفت بلوط و مازوی سوخته بکوبند و با آب مورد آمیخته بردارند اگر
صفرا غالب بود علامت آن صفرت لون بالسرعه و شدت تشنگی بود
و باشد که آنرا تشنج نیز بود علاج آن آب انار مزین باشکر و ترنجبین خورند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله کنند و بعد از آن حابات استعمال
کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن غلظ سواد و رطوبت بود علاج آن
جلاب از بالنگو و گاوزبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخوداب با شیره
خشکدانه خورند و تنقیه بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از عصیر صمغ عربی
چهار درم بریان کرده با رب به بخورند و غذا سماق با کباب و تیهو خورند و
خون سیاوشان و شاخ مغول کهربا و لسد و شب یمانی و گلنار و تخم تورک
و گل ارمنی بکوبند و سه درم از آن را با آب سماق یا لسان الحمل تناول کنند
و قشور کندر و پوست انار و زیره منقی بکوبند و با آب مورد لسرشند و در قطن
و عانه طلا کنند خفه و عسر حبل زنانه که آبستن نشود اگر بسبب برودت باشد
که موجب تکاثف فوهات عروق رحم باشد و بواسطه آن منی در رحم داخل
نشود و منجمد گردد و آنرا استعداد قبول صورت نباشد علامت آن قلت
ورقت و عدم صبغ دم طمث بود و این دیر دیر آید و لون صاحبش سفید بود

و نبض

و نبض او صلب متفاوت علاج آن هر روز جلاب از رازیانه و بالنگو تناول کنند
و غذا نخوداب و شیره خشکدانه و بعد از نضج تنقیه بحب صبر کنند و بعد از تنقیه تریاق اربعه
و تریاق فاروق و مثرودیطوس و معجونات و جوارشات گرم تناول کنند و طلاها
و شوربها و اطعمه که در آن توابل باشد خورند و روغن زنبق و قسط و ناردین در قطن و عانه
بمالند و استعمال فرزجات کنند فرزجه زعفران و مشک و شب یمانی و سماق هر یک
ده درم بکوبند و بعسل بیامیزند و بعد از طهر بصوفه بردارند و چند روز متوالی
و انفحه خرگوش و زهره ماهی و گرگ و شیر و انفحه خرگوش و سرگین او با عنصل بکوبند
و با عسل بیامیزند و بردارند و بعد از آن استعمال فرزجه کنند که اگر مجامعت
اتفاق افتد آبستن گردد و اگر عقر بسبب سوء المزاج گرم بود که منی را بسوزاند
و رحم را خشک گرداند علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و غلظ
و سواد حیض بود و بسیار موی بر زهار علاج آن شیره تخم تورک با سکنجبین یا نبات
تناول کنند و غذا نخوداب زیره باج و گوشت مرغ و بزغاله خورند و پیه بط
و مرغابی و ماکیان بگدازند و صمغ البطم در آن حل کنند و بردارند و اگر بسبب بیوستی
مفرط باشد علامت آن هزال بدن و قلت منی و یبوست فرج بود علاج آن
شراب بنفشه و خشخاش با عرق کاهو و بید و نیلوفر با رشتک تناول کنند و غذا بگو

مرغ و برغاله و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند

و اگر بسبب رطوبتی باشد که موجب ازلاق منی باشد علامت آن سیلان رطوبت

رحم بود علاج آن جلاب از بالنگو و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب خورند

و شعمه بدان کنند نقی و اسهال و بعد از شعمه سعد و کند ره هر یک بیست درم بجوشانند

هر روز بده درم از آن رحم را حقنه کنند و شیعه بالبه و ساوج هندی و زعفران

ب بندند و باره روغن ناردین بر دارند و مشک و سنبل و خصیة الثعلب و انشاره علاج و تول

فیلی پیر سفید بود و چون مجامعت بکنند باید که زمانی بر همان هیئات بمانند تا منی

در رحم قرار گیرد و چون جدا شود زن را بهم فشارد و زنی که بغایت فربه بود در هیئات

راکع باو مجامعت کنند تا آبستن شود و علامت منی که مولد بود آنست که سفید

و لزج و براق بود و مگس بر او نشیند و بوی آن چون بوی طلع و یاسمین بود و علامت

حبل آنست که بعد از جماع منی بیرون نیاید و زن در میان ناف و فرج وجعی احساس

کند و از جماع متنفر بود و از جماع الم یابد و انزال نشود و حیضش منقطع گردد و غثیان

و کرب و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی چشم و شهوت فاسد او را

عارض شود و اگر خواهد که تجربه کند عسل آتش ندیده با آب باران بخورد و پیچیدن شکم

اگر حادث شود دلیل آبستنی بود و سیر بر دارند اگر طعم و بوی آن از دهان بشنوند آبستن

نباشد و زنی که به پسر آبستن بود روی او خوبتر و نشاط او بیشتر بود و اشتهای او صحیح بود

و بر طرف راست ثقل یابد و پستان راست بزرگ شود و کثیر الاسقاط اگر زن آبستن

شود اما آنکه نتواند داشت و سقط شود و آن بسبب عوارض خارجی بود مثل حرکات

عنیفه و ضربه و سقطه از آن محترز باشند و اگر از اسباب داخلی بود اگر رطوبتی

باشد که ارخای فم رحم کند علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم و تهیج اجفان

و کثرت بزاق علاج آن شراب بالنگو و ماء الاصول و شراب بزوری تناول

کنند و قلایای متوبله و برنج مزعفر با دارچینی خورند و قی عادت کنند و اگر حاجت باشد

بحبها و ایارجها شعمه کنند و حب المسک و سنجر نیا تناول کنند و زرنباد و درونج

هر یک دو درم لؤلؤ کهربا و عود هر یک سه درم اشنه و سنبل هر یک نیم درم بکوبند

و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و جندبیدستر نیم درم و تخم کرفس و رازیانه

و انیسون و نانخواه و صعتر و انجدان و خولنجان هر یک درمی بکوبند و مثقالی از آن

میخورند و رحم را بالغالیه و حلو و روغن زنبق حقنه کنند و اگر اسقاط و فراق بعید

و سوء هضم و تاذی از اطعمه نفاخه بود علاج آن جلاب از رازیانه و انیسون و تخم کرفس

و گلنگبین تناول کنند یا ماء الاصول و غذا نخوداب با شیره خشکدانه و کبک و تیهو

خورند و زرنباد و درونج و جلنت و جندبیدستر و مازو و طباشیر هر یک درمی بکوبند

ده درم مشک داناکا بکوبند و با عسل بیامیزند و مثقالی تناول کنند و قطور و عانه
وقبل بروغن خیری و زنبق و ناردین چرب کنند و شکر و نارجیل خورند و اگر اسقاط
بسبب لاغری بود چنانچه او چیزی زاید نماند که غذای جنین شود علاج آن تناول غذای
سمینه بود مثل هریسه و عصیده و روغن گاو و شکر و ندهن بروغن بنفشه با دام
کنند و بعد از غذا استحمام مفید بود و اگر بسبب احتباس طمث بود زیرا که ان
غذای جنین میشود و چون محتبس باشد غذای نشود و مسقط شود علاج ان استعمال
مدرات باشد عسر ولادت اگر بسبب فربهی زن و صغر رحم و ضیق مسلک و ضعف
قوت دافعه بود علاج آن حلابه از شکطرامشیع و پرسیاوشان و نبات تناول
و شکم و پشت بروغن بنفشه و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و بابونه و
و مرزنجوش و اکلیل الملک و تمام و ورق کرنب و سلق و برگ بجوشانند
و دران نشینند و بجند بیدستر و کندش و شونیز عطسه آرند و چون عطسه خواهد آمد
بینی و دهان بگیرند تا قوت دهد و جنین بیرون آید و سم اسب و استر و خر دود
کنند و اگر بسبب فربهی باشد و رحم و ناف و تهیگاه بروغن بنفشه و پیه بط و مرغ
و مغز ساق گاو چرب کنند و اگر بسبب هوای سرد و برودت بود که موجب تکاثف
فم رحم گردد و بحمام گرم برند و در آب نشانند و اگر بسبب حرارت هوا بود

بروغن بنفشه و صندلین و گلاب شکم و پشت را بمالند و آب انارین و ترنجبین بیاشامند
و اگر مقناطیس در دست حبلی گیرد یا لبد بر ران راست بندد یا آس تا بزاید گویند
اگر چهار مثقال پوست خیارچنبر بجوشانند و بیاشامند مفید بود احتباس مشیمه
و جنین میت اگر بچه در شکم بمیرد یا در مشیمه باید سعی کنند تا بیرون آید تا موجب هلاک
حامله نشود و علامت موت جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف
حامله سرد شود و نفس او متواتر بود علاجش آنست که حلابه از شکطرامشیع و پرسیاوشان
و ابهل هر یک سه درم و ترمس و فودنه هر یک دو درم نبات ده مثقال تناول کنند
یا فقنه و جاوشیر و جند بیدستر و زهره گاو و مصطکی کوفته یکدرم از آن با آب گرم بیاشامند
و عطسه آرند بکندش و شونیز چنانچه گفته شد و بینی و دهان بگیرند و ابهل و زراوند
و ترمس و حرف بکوبند و بر زهره گاو لسبرشند و استعمال کنند و شحم حنظل و سداب
خشک هر یک سه درم و مر یکدرم بکوبند و با زهره بیامیزند و بر ناف و عانه طلا کنند
یا مر و خیارچنبر و سکبینج مصطکی بکوبند و حب سازند و سه درم از ان را فرو برند
و پوست مار و سرگین کبوتر بخور کنند و اگر بدین تدبیرها بیرون نیاید دست برند
و بیرون آورند و باشد که جنین را پاره پاره باید کرد و این عمل خطرناک بود
احتباس نفاس اگر خون نفاس بسته شود حلابه از تخم کرفس و رازیانه و پرسیاوشان

وسکنطرا مشیع و نبات تناول کنند و استعمال فرزجات چنانچه در احتباس
طمث ذکر رفت بکنند رجا علتی بود شبیه بحبل که از احتباس طمث حادث
شود و علامت آن سقوط اشتها و تغیر لون و احساس حرکتی در شکم کند بسبب انصباب
ماده یا ریاح غلیظ و فرق میان آن و حبل بدان کنند که پس از وقت حرکت
جنین حرکتی محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن سوء هضم و قراقر بود و با استسقای
لحمی نیز مشتبه بود و فرق بدان کنند که در سوء حلق و خبث نفس باشد و علامات
استسقا نباشد علاج ان هر روز جلاب از رازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسون
و گلقند تناول کنند و معجون کرکم و تریاق اربعه و ماء الاصول مداومت نمایند
سفوف تخم کرفس ده درم زیره در سرکه خیسانیده ده درم نانخواه در تخسید و انیسون
هر یک چهار درم بکوبند و با مثل آن قند بیامیزند و دو درم تا سه درم تناول کنند
و غذا زیره باج و نخوداب با توابل خورند احتباس رحم علتی بود شبیه بصرع و غشی و مبدأ
آن از رحم باشد بسبب آنکه منی در اوعیه خویش مجتمع شود و بکیفیتی ردیه مستحیل گردد و از آن
بخارات متصاعد گردد و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود و فرق
میان او و صرع آنست که چون افاقت شود از حالتی که بروی واقع شده باشد
خبر دهد و عقل بکلی فاسد نشود و زرد بدن و لعاب از دهان روان نشود و بخلاف

صرع و این علت بدور و نوبت باشد و اکثر زنان عزبه را حادث باشد بسبب
احتباس طمث حادث شود و علامت ان صفرت لون و اختلاط
عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صعر و تفاوت نبض باشد
و علیله احساس بخاری کند که از عانه مرتفع شود علاج آن در وقت حدوث
دلک قدمین و بستن ساقین و گرفتن منخرین باشد و گلاب بروی افشانند
و صیحه در گوش او افکنند و اشیاء رطبه از وی دور دارند و چیزهای منتن مثل نفط
و کندش و فتیله و جاوشیر و جند بیدستر و سیر و پیاز بیویانند و عنبر و مشک با روغن
یاسمین بیامیزند و فرج را بدان بیالایند و هر روز جلاب از بالنگو و رازیانه
و بهک و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه خورند و طبیعت را
بشیاف دیگر نرم دارند و چون نضج ظاهر شود ایارج فیقرا و تربد و صبر سقوطری
هر یک یکدرم و حب النیل و غاریقون و انیسون هر یک نیم درم و شحم حنظل و مقل
و مصطکی هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشته و حب سازند و فرزجه
و با بارها و حبها شعمه تامه بکنند و بعد از شعمه بشرود لطوس و ماء الاصول تناول
کنند و از بقول و فواکه بارده و اطعمه بارده احتراز نمایند و بوره و زیره بکوبند
و بعسل آمیخته بصوفه بردارند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و برنجاسف

و حنک و شنج و ورق غار بجوشانند و در آن نشینند و ناف را بروغن نرگس و بادام دهن
کنند و اگر بسبب عدم مجامعت باشد باید کرد و اگر بسبب احتباس طمث باشد
فصد باسلیق یا صافن بکنند و در ادرار حیض سعی نمایند و تخم کرفس و رازیانه هر یک سه درم
نانخواه و بزرک هر یک سه درم بجوشانند و با روغن بابونه و شبت هر یک پنج درم بیامیزند
در رحم را بدان حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد بغیر از تزویج تصرف نکنند باب هشتم
در امراض مقعده اول بواسیر زیادتی بود که در افواه عروق مقعده حادث شود
و آن اگر مثل ثؤلول باشد آنرا ثؤلولی گویند یا شبیه انگور سرخ بود آنرا عنبی گویند
یا مانند توت سیاه بود آنرا توتی گویند و مجموع آن یا داخل شرج بود یا خارج
شرج و از آن خون روان باشد و شاید که از آن خون روان نباشد
علاج مجموع آن فصد باسلیق و صافن باشد و اگر خون از بواسیر نیاید
مفتحات مثل بخور مریم و زهره گاو و آب پیاز و قثه و مقل و روغن پسته زرد آلو
و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و وجع ساکن شود و تلیین طبیعت بمطبوخ
هلیله کنند و اگر سیلان دم و لین طبیعت باشد قرص کهربا و رب سیب تناول
کنند و غذا سماق با انار دانه با مرغ و کبک خورند و لبد و کهربا و صدف سوخته
و گل ارمنی هر یک ۵ درم هلیله سیاه و آمله هر یک پنج درم حل کنند تا سه درم بکوبند

در علاج و در امراض مقعده و دوالی

ده درم مقل با آب گندنا شسته حل کنند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند
و سه درم از آن را بخورند آخر اطراثیث کلنار جفت بلوط هلیله سیاه بلیله آمله
هر یک پنج درم دانه مورد ده درم بکوبند و مقل پنج درم با آب ورق سرو حل کنند
و ادویه بدان بسرشند و دو درم تناول کنند و اطریفل مقل مفید بود و اگر وجع
بغایت باشد اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و خبازی و تخم شبت بکوبند و بروغن
گل بنفشه بسرشند و بر موضع نهند یا ورق کرنب بجوشانند تا مهرا شود با روغن
گل و سفیده تخم مرغ طبوخ بهم بسایند تا همچون مرهم شود و استعمال کنند و اگر
خواهند که خشک شود پوست انار و جفت بلوط و جوز سرو و کندر کوفته مجموع یک شبانه
روز با آب انگور بجوشانند و در هاون آب بسایند و بر موضع نهند و بمقل و کندر دود کنند
و حلبه و بیخ کبر بخور کنند و اگر بورق سرو و سر بادنجان و مرو و شحم حنظل و پوست انار
و مقل و پیاز دود کنند پژمرده شود و بهترین علاج بواسیر آنست که قطع کنند
یا داروی حاد مثل فلافیون و دیگر بر دیگ بر موضع نهند تا قطع شود و بعد از آن
پیه بط و پیه مرغ و مرغابی و مغز ساق گاو و کوهان شتر و روغن بنفشه و کتیرا و خطمی
کوفته با هم آمیخته مرهم سازند و استعمال کنند اورام مقعده اگر ورم حار عارض بواسیر را مقعده
حادث شود علامت آن تب و حرقت موضع و وجع شدید بود و علاج آن فصد

کنند و عناب و اجاص و نبات جلاب سازند و غذا آب ماش و جو با شیره مغز بادام
خورند و بنفشه و خطمی و خبازی و ورد با هم در آب بجوشانند و صافی کنند و با روغن گل
بنفشه بیامیزند و استعمال کنند یا سفیده تخم مرغ و روغن گل و طحین افیون با هم
بزنند و بکار دارند یا اسفیداج یک درم و کندر یک درم و نیم اقلیمیای فضه ده درم
بسایند و با روغن گل و موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر مزمن بود مرهم
داخلیون بنهند ناصور مقعد قروح خبیثه باشد که در طرف امعای مستقیم حادث
شود و از آن صدید آید و اگر غیر نافذ باشد بشکافند تا آنچه درو باشد بیرون
آید و دم الاخوین و سرمه و شب یمانی و گلنار از هر یک چهار درم و صبر و کندر و انزروت
از هر یک سه درم زنجار نیم درم با روغن بنفشه مرهم سازند و بکار دارند و اگر نافذ
بود قطع باید کرد با آهن یا داروهای تیز و بعد از آن استعمال مرهمهای ملحمه کنند شقاق
مقعده بسبب یبوست مفرط بود یا کند اخلاط یابس علاج آن شراب بنفشه
با آب گرم بیاشامند و غذا آب ماش با کدو و اسفاناج خورند و طبیعت را نرم دارند
و مرهم شادنه و مرهم مقل استعمال کنند و پیه بط و مرغ و بز و ساق گاو با روغن
بنفشه بیامیزند و بکار دارند و زرده تخم مرغ و مقل ازرق و روغن پسته و زردآلو و
تلخ و کوهان شتر بهم مرهم سازند و از آب سرد و حموضات احتراز کنند و اگر

بالشقاق

با شقاق وجع و التهاب باشد اسفیداج رصاص یک درم و کافور دانگی با سفیده
تخم مرغ بزنند و طلا کنند و آب برگ ترب و کاسنی و تورک و خطمی و خبازی
بگیرند و با موم و کتیرا و روغن بنفشه مرهم سازند و بنهند و اگر از آن خون بسیار آید
حابسات دم بکار دارند استرخای شرج آنست که ریح و غایط بلا اراده بیرون آید
و حدوث آن اگر بسبب قطع یا هتک بواسیر بود علاج پذیر نباشد و اگر بسبب استرخای
عصب بود بواسطه برودت علاج آن جلاب از بالنگو و رازیانه و نبات میل
کنند و غذا نخوداب با شیره خشکدانه خورند و قطن را با روغن قسط و زنبق بمالند و شاهسفرم
و ورق غار و تخم ترب با سنبل و قسط و مرو پوست انار و جوز سرو و حلمی بجوشانند و در آن
نشینند و معالجات فالج استعمال کنند بروز مقعده اگر مقعده بسبب استرخای
شرج بیرون آید علامت او آنست که چون دست بران نهند باز گردد
اورا آنست که جوز سرو و اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند و درو نشینند و مقعده
با آب مورد و لسان الحمل آلوده کنند و جوز سرو و اقاقیا و مازو و قشور کندر
و صدف سوخته بکوبند و بران افشانند و غذا سماق خورند و از نبات
و حمام احتراز نمایند باب نوزدهم در امراض پشت حدبه اگر فقره پشت
از موضع خویش بیرون آید اگر بخارج مایل شود آنرا حدبه گویند و اگر بداخل مایل بود

انرا قعس گویند و اگر بجانبی مایل شود التوا گویند و سبب آن ورمی باشد که در عضلات
فقار حادث شود یا بواسطهٔ ضغط فقره را از موضع خود زایل کند و علامت آن تب دایم
و وجع شدید و ثقل پشت و اشتکا و قاروره ناری و نبض عظیم بود و علاج آن فصد باسلیق
کنند و جلاب با آب روباه تربک و عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا اشکاب
خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
بیخ مهک هریک سه درم روباه تربک پنجدرم تربد خراشیده نیمکوفته یکدرم خیار چنبر
ترنجبین هریک پانزده درم و چون وجع ساکن شود و ورم زایل گردد کنجد مقشر بیست درم
و ورق مرزنجوش پنجدرم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده درم با آب گرم حل کنند
و پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاو هریک سی درم بگدازند و با هم بیامیزند و استعمال
و فقرات بروغن قسط و ناردین بمالند ریاح از سه همین علت باشد که بسبب ریح
غلیظ حادث شود و علامت او آنست که با او تب و اشتکا نباشد و بعد از وجع
شدید پشت پیدا شود علاج آن هر روز جلاب با آب انیسون و رازیانه و بیخ مهک
و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکنابه که مقشر باشد و زیره و رازیانه و دارچینی خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان کنند یا باین حب صفت سورنجان تربد هریک
مثقال صبر سقوطری درمی حب النیل غاریقون انیسون هریک نیمدرم مقل مصطکی هریک

دانگی بکوبند و با آب کرفس سرشته حب سازند و این جمله یک شربت باشد
ماءالاصول صفت بیخ رازیانه بیخ مهک هریک سه درم بیخ کبر بیخ کرفس بیخ عاقرقرحا
هریک ده درم تخم کرفس رازیانه شبت انیسون هریک پنجدرم در چهار رطل آب
بجوشانند تا بنیم آید پس صافی کنند و با عسل بقوام آرند و بده درم از آن مداومت نمایند
و شبت و مرزنجوش و نمام و بابونه و اکلیل الملک و خروع بجوشانند و در حمام بر پشت میریزند
و روغن خروع بفقرات بمالند یا زنجبیل چهار درم و خشک ده درم بجوشانند و در روغن
شیره بران ریزند چنانکه آب برود و روغن بماند و آن روغن بر پشت میمالند و اگر
این مرض بسبب ضربه یا سقطه باشد فقره را بازرفق بموضع خود برند و قسط
و کبر و سنبل و مر و کندر و سلیخه متساوی بکوبند و با خل خمر طلا کنند وجع ظهر
درد پشت که از کثرت بلغم و برودت مزاج باشد علامت آن بیاض
لون و قاروره و نبض بود و علامت غلبهٔ بلغم بود و بعد از خواب و امتلا و تناول
فواکه و بقول بارده اشتداد کند و در مشی و ریاضت ساکن شود و علاج هر روز
جلاب با آب انیسون و بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکنابه
خورند و بعد از نضج بمطبوخ سورنجان و حب ان و حب صبر تنقیه کنند و تقی عادت
کنند و از تناول فواکه و امتلای شب اجتناب نمایند و روغن قسط و خیری و بابونه

در پشت بالند و احیانا بچکه جوش شادل کنند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت
بود منع سبب کنند و استعمال ترقه و حمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه و نرگس
کنند و اگر بسبب امراض کلیه بود علامات و معالجات او گفته شد و گاه باشد که درد
پشت بسبب امتلای عروق بود علامت آن حمرت لون و حرارت و ثقل آن
و وجع و تشنج بود علاج آن فصد باسلیق باشد و شادل جلاب از عناب و زرد آلو
و نبات با آب انارین با تمر هندی و نبات و غذا ابنو ماش با شیره بادام
و اسفاناج خورند و در موضع بارده ساکن باشند باب بیستم در اوجاع
نقرس و مفاصل و جه اما داء الدوالی علتی است که عروق ساق و قدم فراخ شود
و بیشتر بیکاران حمالان و بر پای ایستادگان را حادث شود علامت آن ظهور رگهای
سبز سطبر باشد و گرد ساق و قدم بر باید علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از زرد آلو
و نبات و عناب و بیخ مهک خورند و غذا ابنو ماش و مغز بادام خورند و بعد از نضج
شربت مطبوخ افتیمون و حب آن کنند و بعد از تنقیه این عروق را فصد کنند
و بر فوق ببندند تا باریک شود و از ازار بر آن بپیچند و محکم ببندند و از اغذیه غلیظه اجتناب
کنند و پای را از ریاضت نگاه دارند داء الفیل آن باشد که ساق و قدم بزرگ
شود و رنگ او متغیر شود و شبیه بپای فیل باشد و سبب آن ماده سوداوی بود

لبرق

که بر ساق و قدم ریزد علامت آن کمودت لون ساق و حرارت ان
فصد باسلیق کنند و در هفته دو بار قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
و حب آن کنند یا با حب صفه قنطوریون باریک شحم الحنظل هر یک دانگی
تربد شقاقل مقل کثیرا مصطکی هر یک دانگی بکوبند و با آب رازیانه سرشته و حب سازند
و بعد از تنقیه فصد مابض رکبه کنند و بوره و آب رازیانه و از شیلم و خاکستر
با آب رز بر ساق طلا کنند و ساق تا زانو بر عصابه محکم بپیچند و از اغذیه غلیظه
و کثرت مشی و ایستادن بر پای اجتناب نمایند و اگر بسبب ماده غلیظ بلغم باشد علامت آن
غلظت ساق باشد بی حرارت و کمودت علاج آن جلاب از بیخ مهک و رازیانه
و گلقند شادل کنند و غذا نخود آب با شیره حسکدانه خورند و بعد از نضج شربت صبر
و حب سورنجان کنند و تنقیه مداومت نمایند و بعد از قی اطریفل صغیر شادل نمایند
و فلفل و زنجبیل و کندر از هر یک سه درم فرد ما تا وگرد یا هر یک چهار درم بکوبند
و با مثل آن قند بیامیزند و دو مثقال با سه مثقال بخورند و صبر و کندر و اقاقیا
و مر و تخم شبت بکوبند و بسرکه بسرشند و بپای طلا کنند و از اطعمه غلیظه و بقول
و فواکه بارده احتراز کنند عرق النسا وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند
و از جانب وحشی فخذ نزول کند و تا انگشتان پای برسد علاج آن اگر از

جلاب ازانیسون وتخم کرفس ورازیانه وبیخ مهک وکلنکلین بشاول کنند وبعد اکودا ب
باشیره حسکدانه خورند وبعد از نضج شقیقه مصوح سورنجان وحب ان وحب صبر کنند
وبعد ازسعه مرزنجوش وبابونه وورق غار واکلیل الملک هریک ده درم وتخم [illegible] رازیان
بنجدرم بکوبند ومقل بنجدرم در آب حل کنند وادویه بدان لسرشته کنند وطلا کنند
واکلیل الملک وبابونه وشبت وقنطوریون وبیخ کرفس وحاشا وصعتر چند قوة
بجوشانند ودران نشینند ودر حمام بران بریزند با بیخ کرفس وپودنه وغار [illegible]
هریک ده درم عصاره قثاء الحمار وحب الغار هریک بنجدرم بوره ارمنی وقسط
وحب الرشاد هریک درمی بکوبند وزفت [illegible] درم بروغن زیت بکدازند وادویه
بدان لسرشته وطلا کنند وبعضی مداومت نمایند واگر وجع زایل نشود این حب استعمال
کنند صفت آن حنک سورنجان حسکدانه سنا شبت بابونه سداب هریک
هفت درم قنطوریون باریک سه درم پوست بیخ کبر بنجدرم حلبه بزرک
هریک چهار درم زیره سه درم خیارچنبر پانزده درم بوره نیم درم ابکامه وروغن
زیت باروغن سوسن هریک ده درم واز معالجه این مرض ملول نشوند وحقنه
وسهل [illegible] مکرر بعمل کنند ودر روغن قسط وناردین وخیری تدهین کنند وسورنجان
بنجدرم ورازیانه ومغز بادام مقشر هریک سه درم زعفران نیم درم سنا مکی ده درم قند

شکر مجموع بکوبند وسه درم ازان را شاول کنند با آب سرد ودر آب کرم [illegible] نفطی
دراجی نشینند ومحجمه بالس بر حق ورک نهند ونفط سفید یک مثقال باشربت قند
شاول کنند واکر متمادی شود داغ کنند مفاصل ونقرس اما مفاصل المی باشد
که مفصلهای دست وپا را حادث شود ونقرس مخصوص بانکشتهای پای وکعب بود
وسبب این اوجاع ضعف مفاصل بود وانصباب ماده وموی وجع وضربان وحرارت
لمس وانتفاخ عضو بود ونشد وجع مفاصل بسبب آنست که جابر ماده نیک شده
بدان سبب تمدد شدید حادث شود ودیگر انکه ماده او زود بتحلیل نرود بواسطه
صلابت موضعی ومجاورت واکثر انبا شد که ماده آن مرکب باشد از صفرا
وخلط دیکر بواسطه انکه صفرا اخلاط رقیق را مستعد انصباب کرداند علاج
آن فصد کنند از جانب مخالف وجلاب از عناب وروباه ترباک وتخم کاسنی
ونبات شاول کنند وغذا نخود ماش باشیره مغز بادام خورند واکر تب باشد
جواب وعناب خورند وموضع وجع را الصندل وکلاب ولعاب بهیکوده [illegible] بزرکه
واب کشنیز وآب کاسنی واب لسان [illegible] افروز وتورک ولوبت خشخاس یا طحلب [illegible]
طلا کنند وتلیین کنند بدین مطبوخ صفت سنا هفت درم وورق [illegible] بنجدرم روباه ترک
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خیارین وحلی هریک سه درم سورنجان [illegible] درم [illegible] زرد وسیاه

هر یک هفت درم مغز خیار چنبر پانزده درم ترنجبین ده درم و اگر وجع بغایت بود مخدرات
مثل بیخ لفاح و خشخاش سیاه و افیون و زعفران کاهو طلا کنند و آب برف بران
ریزند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت ملمس و صفرت لون و شدت
وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و صفرت قاروره بود علاج آن سکنجبین
و آب گرم قی کنند و جلاب با تخم کاسنی و بنفشه و عناب و نبات تناول کنند
یا آب انارین با تمر هندی یا نبات و ترنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا
بنفشه با این مطبوخ کنند صفت سنا هفت درم شاهتره تخم کاسنی هر یک
پنج درم عناب ده عدد سپستان آلوی کیلا هر یک بیست عدد تمر هندی و ترنجبین
هر یک ده درم خیار چنبر پانزده درم و استعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو
و سفیده تخم مرغ و روغن گل و خطمی و عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و باید
که تا وجع اشتداد نکند و احتیاج عظیم بضماد نیفتد استعمال نکنند و در آن مبالغه
ننمایند و چون وجع ساکن شود و حرارت ملمس باقی بود آرد جو باقلا و خطمی و بنفشه
و اکلیل الملک و صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون
و غلظ قاروره و قلت وجع بود بمسخنات تسکین باید کرد علاج هر روز جلاب با آب رازیانه
و بیخ [illegible] و انیسون و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و فلفل

در زنجبیل و زعفران و بعد از نضج تام تلیین طبیعت بحب سورنجان یا حب شبطرج
با این حب کنند صفت صبر سقوطری سورنجان تربد بروغن بادام چرب کرده هر یک
درمی بوزیدان ماهی زهره هر یک نیم درم شحم حنظل دو دانگ نمک هندی دو دانگ و نیم
سقمونیا و مصطکی هر یک دانگی بکوبند و با آب کرفس سرشته حب سازند حب شبطرج
هلیله زرد و تربد بروغن بادام چرب کرده هر یک درمی ایارج فیقرا مثقالی شحم حنظل
نانخواه تخم کرفس سکبینج مقل هر یک دانگی شیطرج خردل زنجبیل و ج هر یک نیم درم مقل را
در آب گرم حل کنند و ادویه بکوبند و بدان سرشته حب سازند و این [illegible] بود
و باید در ابتدا حبهای قوی بدهند که ماده رقیق دفع میشود و غلیظ باقی ماند بلکه تنقیه بتدریج
تصرف کنند و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلای شب احتراز کنند و زراوند
و حب الغار و جنطیانا هر یک ده درم الش و صبر و زیره هر یک پنج درم بکوبند
و ضماد سازند آخر بزرگ مرو رنگ تخم شاهسفرم سلیخه سعات مغز خشکدانه
هر یک درمی زنجبیل و زعفران هر یک نیم درم بروغن سوسن سرشته بطول شست
برنجاسف مرزنجوش حاشا صعتر فودنه حند قوقی بجوشانند و در آن نشینند و برود
و تریاق بزرگ تناول کنند و تدهین بروغنهای گرم کنند و اگر ماده سوداوی بود
علامت آن صلابت و کمودت و قشف جلد و قلت وجع و صلابت بطون

نبض بود علاج آن بهرور جلاب با از بیخ مهک وکاوزبان وبالنکو ورازیانه ونبات
تناول کنند وغذا نخود آب با شوربه جوجه کدانه خورند وبعد از نضج حب سورنجان
یا حب شیطرج ما این نسخه کنند صفت هلیله سیاه وزرد وصبر سقوطری ورازیانه
هر یک درمی فلفل دار فلفل زنجبیل خردل هر یک نیم درم شیطرج نمک هندی مقل
هر یک دانگی بکوبند وبآب کرفس سرشته کنند وحب سازند واین دو شربت بود
ماثلمین با این مطبوخ کنند صفت سنا شاهتره هر یک هفت درم هلیله زرد وسیاه
وکابلی هر یک نیم درم قنطوریون باریک وبیخ مهک وبالنکو گاوزبان هر یک سه درم
مویز طائفی ده درم هلیله وآمله واسطوخودوس هر یک چهار درم غاریقون نیم درم
سورنجان شعالی بکوبند وچون وقت فروگرفتن باشد سه درم افیون
در خرقه کتان بسته در واندازند تا دو سه جوش بزند پس فروگیرند وصافی کنند
وترنجبین وخیارشنبر هر یک ده درم ایارج فیقرا یکدرم دران حل کرده بیاشامند
وعاقرقرحا نیم درم وورق غار ده درم وقسط وصبر ومرزنجوش ارمنی هر یک سه درم وخرف
چهار درم بکوبند وبا روغن یاسمین طلا کنند ودر روغنهای گرم وحقنهای تیز مبالغه دارند اگر
ماده این مرض مرکب باشد علامت آن آن باشد که از اشیاء بارده فقط
واز حاره فقط متاذی شود وبعضی علامات ماده حاره وبعضی علامات بارده باشد

علاج آن بحسب ماده مرکب باشد بعقد مفاصل اگر مفاصل صلب بسته شود چنانچه
حرکت نتواند کرد بهرور جلاب با از بیخ مهک ورازیانه وگاوزبان ونبات تناول
کنند وغذا نخود آب وشوربه جوجه کدانه خورند وبعد از نضج بمطبوخها وحبهای مذکوره
تنقیه کنند وموضع را بروغن کنجد ویاسمین وپیه مرغ وپیه بط ولعاب حلبه وبرگ
خطمی بمالند یا کنجد را باب مرزنجوش سحق کنند وطلا سازند واز لبنیات
وفواکه وحموضات وامتلای شب وجماع واز آب سرد واز تناول اشیای
بارده واستعمال آن احتراز نمایند ونقرس مداومت کنند ومعجونات وحوارشات
حاره تناول کنند وگویند اگر گفتار یا روباه زنده بگیرند ودر روغن زیت بجوشانند
ودران نشینند مفید بود واستعمال نطولات وضمادات از شبت ورازیانه
واکلیل الملک وحاشا ونمام وورق غار وبرنجاسف وشاهسفرم نافع افتد
والشافی هو الله مقاله سیم در حمیات بدانکه حمی حرارت غریبه باشد
که در قلب مشتعل شود واز آنجا بواسطه شرایین منبعث گردد وجمیع بدن را گرم
کند وضرر آن بافعال طبیعی لاحق شود واجناس عالیه حمی سه است حمی یوم
وحمی دق وحمی عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح واعضا واخلاط است پس
اگر حرارت اولا تعلق بروح گیرد آنرا حمی یوم گویند. متشبث باعضا شود حمی دق

و اگر لاحق اخلاط شود حمی عفن و بیان هر یک در سه باب گفته میشود باب اول در حمی
یوم و آن تبی باشد که اول روح را گرم کند و پس از او قلب و شرائین و بجمیع اعضا
منبعث شود و آن تب از اسباب بادیه مسخنه حادث شود مثل ملاقات آتش
و آفتاب و تناول اشیاء حاره و انفعالات بدنیه و اعراض نفسانی و شاید
که این تب یکروز بیش نباشد و باشد که به روز بکشد و تا هفت روز نیز
گفته اند اما آنچه از حرارت آفتاب باشد علامت آن التهاب و تشنگی و حرارت
بلمس و قشف جلد بود علاج او آنست که در مساکن بارده نشینند و خیش بکشند و صندل
و گلاب ببویند و شربتی از تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم تا سکنجبین
بیست درم با عرق کاسنی بنوشند و آب سرد بیاشامند و غذا اشکنه با اسفاناج
خورند و تعلل شقائق بکار برند و خیار و کدو و اجاص و انار مز کنند و چون تب زایل شود بحمام
معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و بسیار نه نشینند و اگر بواسطه
تناول اشیای حاره یا شراب صرف بود علامت آن تشنگی و خشکی زبان و دهان
و حرارت موضع کبد و سرخی روی و چشم و سرعت نبض و حمرت قاروره بود
علاج آن هر روز جلاب از تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات بیاشامند یا آب
انارین و نبات با شیره تخم تورک و سکنجبین و تلیین طبیعت بنقوع فواکه کنند

و شراب غوره و ریباس تناول کنند و اگر بسبب غم مفرط بود علامت آن
حدت و ناریت قاروره و غلبه یبوست و صغر نبض و زردی روی و غور چشم بود
علاج آن ازاله غم کنند بهر حیله که باشد و شربتی از شراب صندل و حماض با عرق
بید و گل نشرب کنند و استعمال مشمومات بارده کنند و اگر بسبب غضب بود
علامت آن برآمدگی روی و سرخی چشم و عظم نبض بود و باشد که با آن رعشه
نیز باشد علاج آن شربت زرشک و شراب صندل و لیمو و آب انارین
و نبات هر کدام که خواهند تناول کنند و غذا انار دانه یا غوره خورند و از خمر
احتراز کنند و اگر بسبب هوا باشد علامت آن ثقل و خفقان و تکدر بول
و صغر نبض و صفرت وجه بود علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش با عرق
گل و بید بیاشامند و غذا جو و کدو و اسفناج خورند با شیره مغز بادام و روغن بنفشه
و کدو در سر مالند و بنفشه و شاهسفرم ببویند و اگر بسبب تعب باشد علامت آن
تقدم سبب و یبوست جلد و احساس خستگی و صغر نبض ضعیف و بول رقیق مائی بود
علاج آن تناول مرطبات و استعمال تدهین و حمام بود و اگر بسبب اسهال
مفرط بود حبس طبیعت کنند بسفوف انار دانه و رب به چنانچه گفته شده است
و اگر بعد از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت بشراب صندل و حماض و سیب و به با عرق

گل و بید و گاوزبان و یک مثقال مفرح یاقوتی و اگر بسبب حصافت جلد و انسداد
مسام بود که بواسطه قلت استحمام یا ملاقات غبار یا اغتسال با آب سرد پیدا
شود و موجب تعفن حرارت و تولد تب بود علامت آن سرعت و اختلاف
نبض و حمرت قاروره و تشنگی و اضطراب بود علاج آن جلاب ارتخم کاسنی و عناب
و نیلوفر و برنجاسف و نبات بیاشامند و بعد از رفتن به حمام و تعریق مناسب باشد
و اگر طبیعت محتبس باشد منقوع فواکه یا مطبوخ آن تلیین کنند و اگر علامت غلبه خون — فواکه میوه کم باشد
باشد فصد کنند و اگر تب از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم دارند و بعد از
تنقیه استحمام کنند و معده بروغن مصطکی و روغن به بمالند و اگر بسبب خواب مفرط بود که سبب
عدم تحلیل شود علامت آن بطوء و امتلاء و اختلاف نبض و غلظت قاروره بود علاج جلاب
ارتخم کاسنی و بیخ مهک با نبات تناول کنند و غذا ابو ماش مقشر با مغز بادام خورند
و استحمام و تقلیل ماکول و مشروب کنند و اگر بسبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیره
تخم نورک با آب خیار و کدو و با سکنجبین ساده یا تمر هندی با نبات خورند و غذا اسفاناخ
با کدو و اگر بسبب زکام باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات جلاب سازند
و اگر علامات غلبه خون بود فصد کنند و اگر طبیعت محتبس باشد منقوع فواکه تلیین کنند
یا به برنجاسف یا به مریم در حمی دق و آن تبی باشد که حرارت با عضا علی الخصوص قلب منشبث

گردد

گردد و موجب فنای رطوبت گردد و مرتبه آن سه است زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق
برطوبات شود که در عروق صغار موجود است آنرا مرتبه اولی گویند و اگر آن رطوبت را
فانی کند و منشبث برطوبات شود که در اعضا بمنزله طل است آنرا مرتبه ثانیه گویند — منشبث پراکنده
و اگر این رطوبت را نیز فانی کند و لاحق رطوبات شود که التیام اعضا بدان باشد
آنرا مرتبه ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفن و حمی اورام و اسهال
و خطای طبیب و خبط مریض حادث شود و در ابتدا اکثر واقع شود و علامت او آنست
که نبض ضعیف و باریک و صلب و متواتر شود و حرارت تب لازم باشد و اضطراب
و کرب نباشد و چون غذا تناول کنند اشتداد نماید و نبض قوی شود و چون از ابتدا
تجاوز کند نحول و نهوکت بدن و قشف جلد و جفاف پوست شکم و گردن
ظاهر شود و رنگ روی و اعضا زایل گردد و سر بینی و روی و گردن باریک شود و گوش
کوچک گردد و در بول دهنی باشد امید برو نتوان داشت اما در ابتدا علاج
پذیر باشد و علاج او آنست که در مساکن بارده و جهت شمال و کنار انهار مسکن سازند
و بر ورق بید و گل و بنفشه خفتند و خیش بکشند و گلاب و کافور پیش خود نهند و دور
تبرید و ترطیب کوشند و هر روز شربتی از شراب عناب و خشخاش و صندل با شیره
تخم نورک یا آب خیار و کدو با نبات خورند و غذا جواب اسفاناج و کدو و فرنج

کوچک و ماهیان خرد خورند و سرطان و بزغاله بغایت مفید بود و تدهین بروغن بنفشه
وکدو کنند و از بقول کاهو و کاسنی و تورک و خیار و از فواکه انار عذب و شفتالو و سیب و امرود
و اجاص و زردالو و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر بصندل و گلاب و آب بستان
افروز طلا کنند و از جماع و عوارض نفسانی و از اشیای حاره و مجففات احتراز نمایند
و سعی کنند که بهر حیله که باشد بخواب روند و بحمام معتدل رفتن و بآب بنفشه و نیلوفر
و برگ بید و کدو تن را شستن مفید بود و احیانا مفرح بارد تناول کنند و اگر این تب با فرط
سهر مفرط بود شراب خشخاش و بنفشه با لعاب بنگو و بهدانه و عرق گل و بید خورند
و استحمام و تدهین مکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت بقرص طباشیر
و رب به کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن گل ارمنی شاه بلوط هر یک چهار درم
دو ورق گل تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یک درمی کهربا دانه مورد هر یک سه درم تخم
خیار و کدو و تخم تورک بریان کرده هر یک پنج درم کافور یک درم نشاسته ۲ درم مجموع بکوبند
و بآب به بسرشند و مثقالی تناول کنند و باید که مدقوق را از هوای گرم و هوای
سرد محافظت کنند و تقویت قلب و معده و کبد کنند و براحت و دعت و لهو و لعب
مایل گردانند و آوازهای خوش و نغمات لذیذ و حکایات ملیح و امثال آن استماع
کنند و از حزن و غضب و جوع و عطش نگاه دارند و قرص کافور تناول کنند صفت

آن طباشیر و ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیارین و کدو و بهدانه
مجموع مقشر کرده هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک دو درم تخم تورک یک درم
کافور نیم درم بکوبند و بالعاب بنگو بسرشند و قرص سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات
ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان و شیر خر بدهند و بدفعات اندک اندک غذا
خورند و اگر گوشت مرغ و کبک و دراج و سیب و به و امرود و کاسنی و نعناع در فروج
داخل کنند و عرق آن بگیرند و هر روز بیست درم از آن را تناول کنند عظیم مفید
بود دق شیخوخی پیوستی بود که بر مزاج غالب شود به حرارت و اکثر مشایخ را واقع شود و باشد
که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات با فراط حادث شود علامت آن
ذبول و قشف جلد بود و التهاب و اشتداد و استعمال نباشد و ملمس سرد بود
علاج آن تسخین و ترطیب باشد مثل شراب گاوزبان و شراب انار عذب و شراب
سیب شامی و اغذیه کثیرة الغذا مثل هریسه مرغ و بط و زرده تخم مرغ و گوشت
بره و بزغاله و حلوای شیر و شکر و استعمال حمام معتدل و حقنهای مسمنه و مشمومات
معتدل مثل عنبر و لادن و یاسمین و سوسن و نرگس و تدهین بروغن بنفشه و بادام
و پیه مرغ باب سیم در حمیات عفنه و آن عبارت از تبی باشد که حرارت او

لاحق اخلاط شود و آنرا گرم کند و آن سخونت بقلب و روح متادی متعدی شود پس بر اعضا
رسد و این حرارت که لاحق خلط میشود خالی از آن نیست که آنرا متعفن میگرداند یا نه اگر
نمیگرداند آنرا سونوخس گویند و آن از غلیان و سخونت خون حادث شود و اگر متعفن
میگرداند به بینیم که تعفن او در خارج عروق است یا داخل عروق و از آن حمیات
لازمه تولد کنند و اقسام آن چهار است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا
بود محرقه گویند و اگر بلغم بود لثقه و اگر سودا بود ربع لازم و اگر تعفن در خارج عروق بود
مثل معده و کبد و طحال و مراره از آن حمیات دایره متولد شود زیرا که چون ماده
در خارج عروق متعفن گردد بسبب حرارت تب تحلیل برود و تب زایل گردد تا آنکه
که ماده باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی نایبه
و اگر سودا بود ربع و تعفن دم در خارج عروق در او درام بود و آن تب عرضی باشد
این انواع حمیات مفرده باشد اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس
متباعده باشد همچون ترکیب حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه باشد همچون
ترکیب حمی صفراوی و حمی بلغمی و یا ترکیب آن از انواع جنس واحد بود همچون ترکیب غب
لازم با غب دایره یا ترکیب آن از اصناف آن نوع واحد بود همچون ترکیب دو غب دو ربع

وبیان

و بیان هر یک گفته شود انشاء الله و بدانکه عفونت بسبب غذای ردی الجوهر باشد
مثل قدید یا غذای که مستحیل بدم صالح نشود مثل ماست و خیار یا غذای که آنچه از
او حاصل شود مستعد قبول عفونت بود مثل فواکه یا عفونت بسبب کثرت و لزوجت
خلط حاصل شود و حمی مطبقه تبی باشد که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود
و آن سه صنف است اول متزایده یعنی هر روز که باشد زاید شود بسبب آنکه مقدار
دم و رطوبت او بسیار بود و عفونت زاید از تحلیل باشد و این صنف بدترین
اصناف بود دویم متناقصه و او آنست که هر روز بر آید و نقصان پذیرد
بسبب آنکه تحلیل از تعفن زاید سیم متساویه و او یک حال بود نه زاید شود
و نه کم بسبب تساوی تعفن و تحلیل و باشد که این تب بمحرقه و سرسام منتقل شود
و اگر درین تب بثرات سیاه و سبز بر بدن ظاهر شود دلیل بد بود و علامات
حمی مطبقه حمرت وجه و عین و انتفاخ عروق و ضیق نفس و حمرت و غلظت
قاروره و سرعت و امتلای نبض بود و با این تب قشعریره نباشد و اشتداد او
بطریق غب نکند علاج آن از روز اول تا سیم فصد الکحل یا باسلیق کنند و اخراج
دم بحسب قوت و احتیاج و اگر چه بدفعات بود و حجامت در خفیف و تعلیق
شاید و هر روز جلاب از عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات یا تمر هندی و ترنجبین و نبات

کنند و بعد از شکاف عناب خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق گل و بید
و بنفشه شرب کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و ریباس و لیمو مفید بود و طبیعت را
محتبس نگذارند و بمنقوع فواکه و ترنجبین تلیین کنند و هر روز دهان و زبان را بسرکه
و گلاب بشویند و لعاب بنگو و بهدانه در زبان بمالند و در تخم یا در چشم اسهال
طبیعت کنند باین مطبوخ صفت سنای مکی بنفشه نیلوفر تخم کاسنی و ورق گل هر یک
پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد آلوی سیاه ده عدد آلوی گیلان پانزده
عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر علیل ضعیف باشد آلوی گیلان
هر یک پانزده عدد عناب ده عدد تخم کاسنی و نیلوفر هر یک پنج درم شیرخشت
و ترنجبین هر یک ده درم بدهند و شیاف خیارچنبر عمل کنند و اگر احتیاج
افتد این حقنه استعمال کنند صفت بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان
سی عدد جو نیمکوفته کفی ورق چغندر دسته شکر سرخ و روغن بنفشه هر یک ده درم
ابکامه پنج درم و اگر با این تب سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب
و سپستان و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت به بنفشه مربا و ترنجبین
و خیارچنبر هر یک ده مثقال بکنند سونوخس از کثرت و غلیان خون
حادث شود و علامات این همین علامات بود و فرق میان او و مطبقه

آنست

آنست که او از حمی یوم اقوی بود و از مطبقه اضعف علاج آن فصد و تبرید فقط
بود و اختصار بر مزورات حامضه و اگر احتیاج تلیین باشد بمنقوع فواکه و ترنجبین
کنند والله شافی حمی محرقه تبی صفراوی بود که مادهٔ آن در عروق متعفن شده
باشد و این تب لازم باشد بطریق غب نیز اشتداد کند علامت آن
تشنج و اضطراب و بیخوابی و خشونت و صفرت زبان و صداع و هذیان و درد
رفتن چشم و نبض سریع متواتر و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلاب از
تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلوی سیاه و ترنجبین و نبات کنند و غذا جو با شیره
خشخاش خورند و اگر سرفه نباشد میانهای روز سکنجبین و شراب حماض و لیمو
تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و اگر از نقوع و مطبوخ نفری باشد شراب
ورد مکرر چهار درم با سکنجبین ده درم تناول کنند با آب برف و اگر
سرفه نباشد سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم عناب
ده عدد سپستان بیست عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم و مشمومات بارده
استعمال کنند و اگر بیخوابی بود وقت خواب شراب خشخاش لعوق کنند و در
تبرید و تلیین کوشند و بعد از نضجه شیره تخم نورک و شیره تخم کاسنی با سکنجبین تناول کنند

و نقوع زرد آلو نیز مفید و مناسب بود و چون تب مفارقت تقویت و تبرید
بشراب حماض و لیمو و صندل کنند و مزوره از تمر هندی و آلوی گیلان و انار دانه و نارنج
با فروج خورند غب خالص تب صفراوی بود که ماده آن در خارج عروق متعفن شده
باشد و این تب روزی آید و روزی نیاید و زمان او چهار ساعت تا دوازده
ساعت باشد و با این تب قشعریره ناقص بود و زمان سرمای او اندک
باشد و باشد که مرکب از دو غب باشد و هر روز آید علامت آن تشنگی
بافراط و غثیان و اضطراب و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود علاج
آن هر روز جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات تناول کنند با آب انار یا این
یا ترنجبین و نبات و غذا جو با تمر هندی یا آلوچه خورند و تلیین طبیعت کنند با این
در هشتم یا دهم صفت سنا ورق گل هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
تخم خیاری هر یک سه درم آلوی سیاه و گیلان و سپستان هر یک بیست عدد عناب
ده عدد ترنجبین و شیرخشت هر یک ده مثقال با این حقنه استعمال کنند
صفت سنای مکی هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم
عناب ده عدد سپستان اجاص هر یک بیست دانه سبوس و خطمی و جو نیمکوفته هر یک
کف لبلاب ورق چغندر هر یک دسته خیار چنبر و شکر سرخ هر یک ده درم روغن

بنفـ

بنفشه ده درم و شراب ورد با سکنجبین و شراب دیناری یا شراب بنفشه مفید بود
بعد از اسهال و استفراغ صفرا اشربه مبرده مثل آب خیار و کدو و شیره تخم کدو
و تخم کاسنی با شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجبین تناول کنند و اگر در طبیعت حبس
باشد نقوع فواکه و ترنجبین با قرص طباشیر نرم و سکنجبین تلیین کنند صفت قرص صبر
دو درم ترنجبین ده درم و نیم تخم کدو مقشر یک درم و نیم کتیرا صمغ عربی تخم خشخاش هر یک
نیم درم کوفته بلعاب اسبغول سرشند و قرص سازند و مثقالی بخورند و بعد از مفارقت
تب شراب غوره و لیمو و ریباس و سکنجبین و امثال آن با آب سرد و عرق
گل و بید تناول کنند و مزوره از زرشک و انار دانه و تمر هندی با فروج خورند حمی
بلغمی نایبه دائره مواظبه نیز گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج عروق متعفن
شود و این تب هر روز آید و عسر البرء باشد خصوص که در خریف و زمستان حادث
شود و اقل زمان او هشت ساعت بود و اکثر آن هجده ساعت علامات آن
ناقص و شدت سرما و کثرت بزاق و غثیان و صفرت با بیاض لون
و تهبج روی و چشم باشد و زود گرم نشود و تشنگی و التهاب نباشد علاج آن
هر روز جلاب از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند یا سکنجبین
و گلقند بخورند و غذا جو با نخود و اندکی رازیانه خورند و میانه روز شربتی از نبات

و عرق گل و گاوزبان و تخم شاهسفرم بپاشند و سکنجبین ساده و بزوری و شراب الیمو
و شراب گاوزبان و بالنگو و نیلوفر نیز شاید و وقت نوبت طبیخ شبت و ترب
و بیخ مهک و اندکی عسل و نمک قی کنند و چون ماده نضج یابد باین مطبوخ تلیین کنند
صفت سنا پنج درم بیخ مهک بالنگو گاوزبان هر یک چهار درم رازیانه افسنتین
تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر یک سه درم تربد خراشیده ده درم ناردین درمی و نیم
مویز طائفی پانزده درم گلقند ده درم خیارچنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم و اگر
مزاج قوی باشد یک مثقال ایارج فیقرا بر سر این مطبوخ کنند و بعد از دو روز
یا سه روز تحریک کنند باین حب صفت تربد تخم کرفس انیسون هر یک سه درم
نمک هندی چهار دانگ غاریقون نیم درم بکوبند و باب رازیانه سرشته حب
سازند و بلع کنند و تقویت معده بگلقند و رازیانه کنند و اگر متمادی
شود بحب ایارج و قرص ورد و قرص غافث و امثال آن تلیین کنند صفت
قرص غافث عصاره غافث ترنجبین هر یک شش درم ورق گل سنبل طباشیر
هر یک دو درم بکوبند و باب رازیانه قرص سازند و یک مثقال با سکنجبین
بزوری تناول کنند و اگر سده و خوف باشد قرص افسنتین با سکنجبین بزوری
تناول کنند صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی و کشوث و رازیانه هر یک سه درم عصاره غافث

دو درم پوست بیخ کبر و بیخ رازیانه و کرفس هر یک پنج درم و انیسون یک درم مجموع
نیم کوفته کنند و یک شبانه روز در دو رطل اب و ربع رطل سرکه بجوشانند تا یک رطل
آید و رطلی قند یا عسل بقوام آرند حمی ربع تبی بلغمی لازم باشد که ماده آن داخل
عروق متعفن شده باشد علامت آن همچون علامت دایره باشد اما با آن
سرمای ناقص نباشد و در شبانروزی شش ساعت فاتر گردد و باز اشتداد کند
ولیکن باشد و نبض سریع بود و قاروره کدر و غلیظ بود علاج آن هر روز جلاب
از تخم کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا جو با نخود خورند و بعد از
نضج تام تلیین باین مطبوخ کنند صفت سنا پنج درم تخم کاسنی رازیانه بیخ مهک
ورق گل بنفشه نیلوفر هر یک سه درم مویز طائفی ده عدد عناب ده عدد اجاص
بیست عدد ترنجبین خیارچنبر هر یک پانزده درم و بعد از دو روز بقرص بنفشه یا تربد
درمی و سقمونیا دانگی تحریک کنند یا معجون خیارچنبر در آب گرم حل کرده بیاشامند
و باقی علاج آن همچون علاج نائبه باشد اما قرص غافث در این قسم مناسب
تر افتد حمی ربع دایره تبی سوداوی بود که ماده آن در خارج عروق تعفن
پذیرد و این تب روزی آید و دو روز نیاید و نوبت او بیست و چهار ساعت
باشد و باشد که دو روز آید و یک روز نیاید و آنرا ربع معکوس گویند و تب ربع

[illegible]

نبات کرنگبوی قرا
خاکشیر بوره ارمنی
نمک شاخ نما ببنو

از سودای طبیعی یا اخلاط سوخته حادث شود و این قسم بعد از حمیات عفنه باشد
و شاید که ربع بعد از اورام طحال حادث شود و این بدترین ربع بود و علامت
ربع آنست که ابتدا بنافض کند و کسر اعضا و سرمای قوی و چون گرم کند گرمای
آن بافراط نباشد و آنچه از احتراق خون حادث شود علامت آن حمرت
و غلظت بول و تشنگی بافراط و سرمای اندک و عرق بسیار بود و بعد از حمیات
مطبقه و حمیات و اورام حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامت آن
لهیب و اضطراب و تلخی دهن و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر نبض بود و بعد از حمیات
صفراوی حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامت آن لین نبض
و غلظ بول بود و دوره دراز تر بود و لهیب و اضطراب کمتر و بعد از حمیات
بلغمی حادث شود و آنچه از احتراق سودای طبیعی بود علامت آن سوء خلق و صلابت
نبض و کدورت قاروره بود اما علاج این تب اطبا تا چهل روز بمعالجه آن
مشغول نشوند و غذا زیرباج و درشتک و نخوداب با کلک و تیهو خورند و از
اشربه سکنجبین دوری و ساده و گلقند اکتفا نمایند و از اغذیه غلیظه و مولدات
سودا مثل بادنجان و ماهی شور و برنج اجتناب نمایند و در ابتدا اگر علامت
غلبه خون باشد فصد اکحل یا باسلیق مفید بود و اگر خون غلیظ و سیاه باشد

بسیار بیرون کنند و الا زود ببندند و بعد از چهل روز بنضج ماده مشغول شوند و هر
روز جلاب با ارنج مهک و تخم کاسنی و گاوزبان و بالنگو و رازیانه و گلقند تناول کنند
و غذا نخوداب و شوربا ماش با شیره خشکدانه و فروج فربه خورند و بعد از نضج تام تلیین
طبیعت کنند باین مطبوخ صفت سنای مکی هفت درم هلیله سیاه پنج درم بنفشه چهار درم
بالنگو و گاوزبان و تخم کاسنی و رازیانه و کشوث و اسطوخودوس و بسفایج و نیلوفر و آمله
و بلیله هر یک سه درم مویز طایفی پانزده درم ورق گل چهار درم هلیله زرد و کابلی و افتیمون
هر یک هفت درم شاهتره دسته و اگر نباشد سه درم تخم آن تربد چهار درم عناب
ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین و مغز خیارچنبر هر یک پانزده درم و بعد از سه روز مطبوخ
افتیمون یا حب آن یا معجون نجاح یا شاهتره و بالنگو و سنای مکی تناول کنند زیرا
که این ماده بیک مسهل زایل نشود و اگر از احتراق صفرا باشد جلاب با ارنج مهک
و گاوزبان و تخم کاسنی و اجاص و ترنجبین و نبات تناول کنند و بعد از نضج تلیین
کنند باین مطبوخ صفت آن سنای مکی هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک
چهار درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طایفی پانزده درم ترنجبین و خیارچنبر هر یک
ده درم یا هفت درم بالنگو و گاوزبان هر یک چهار درم بجوشانند و صاف
کنند و معجون نجاح مثقال و در آن حل کرده بپاشند یا این حب بلع کنند

صفت آن پوست هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون ورق گل سرخ هریک
درمی نمک هندی کتیرا هریک دانگی مصطکی نیم درم کتیرا را باب حل کنند وادویه ها
را بکوبند وبدان بسرشند وحب سازند وعلاج آنچه از احتراق بلغم باشد جلاب از
بیخ کهنگ ورازیانه وتخم کاسنی وگلقند شاول کنند وغذا نخود آب وشوره جکدانه خورند
وتلیین طبیعت باین مطبوخ کنند صفت سنای مکی هلیله کابلی وسیاه وافتیمون هریک
هفت درم ترنجبین ده درم رازیانه تخم کاسنی تخم کشوث اسطوخودوس افسنتین بسفایج هریک
سه درم بالنگو کاوزبان هریک چهار درم مویز طایفی ده درم خیار چنبر پانزده درم
شکر سرخ ده درم در تب ربع طریقه آنست که در روز نوبت امساک کنند و هیچ
نخورند یا چنان سازند که وقت نوبت معده خالی باشد واسهال در روز
راحت کنند وطبیعت را محتبس نگذارند واگر محتبس شود بمثل شیاف شکر سرخ
و ترنجبین واجاص وبنفشه ومویز طایفی تلیین کنند وماء الجبن با سکنجبین مفید بود وتخم کرفس
بریان نخود واندکی بسفایج پخته کنند ومرق آن شاول کنند واحیانا مثرودیطوس
وتریاق کبیر بخورند واین معجون نافع بود صفت آن سنبل رومی وج هریک نیم درم فلفل زنجبیل
وحلتیت هریک درمی نانخواه سلیخه هریک چهار درم بکوبند وبعسل بسرشند و مثقالی
شاول کنند و در عقب حال طحال وکبد بقرص زرشک وماء الاصول وسکنجبین بزوری

کنند

کنند وبباید دانست که این مرض باخطر است واما ایمنست از جذام و مالیخولیا
وبرص اسود وجرب وصرع وتشنج وسکته وفالج ایمن باشد اما این تب دراز
میکشد چنانچه گویند تا دوازده سال تب باشد حمی ربع لازم تبی سوداوی بود
که ماده آن در عروق متعفن شده باشد وبا آن با قص وقشعریره وعرق شدید
ونوبت ربع اشتداد کند ودر باقی از زمان فاتر بود علاج آن همچون علاج ربع
باشد وهم فصد ضروری باشد واستعمال مسخنات وادویه قویه در وی کمتر باید کرد واعتدال
لازم باشد حمی خمس وسدس وسبع تب خمس آن باشد که یکروز آید وسه روز نیاید
وسدس آنست که یکروز آید وچهار روز نیاید وسبع آنست که یک روز آید وپنج روز
نیاید واین تبها از مواد غلیظ متولد شود وشبیه بربع باشد وعلاج تلطیف اخلاط
واسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شد ودر روز نوبت تخم شبت وترب هریک
سه درم وکنگر ده درم وبرگ وبیخ ترب بجوشانند ویکدرم نمک وده درم
عسل دران حل کرده بیاشامند وبدان قی کنند وباقی علاج آن همچون علاج
ربع باشد حمی القیبالوس تبی باشد که دران احساس برودت عظیم کنند
در باطن وبلمس گرم باشد وبا آن تشنگی ولهیب نباشد وماده این تب بلغم زجاجی
بود علاج آن هر روز جلاب از بالنگو ورازیانه وتخم کرفس وگلقند شاول کنند

و غذا نخود آب با شیر خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه کنند باین حب صبر سقوطری

تربد سفید هر یک درمی غاریقون نیم درم سقمونیا دانگی بکوبند و باب رازیانه بسرشند

و حب سازند و بعد از دو روز قرص ورد مثقالی با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند

و باقی علاج همچون علاج حمی بلغمی بود لیفوریا تبی باشد که در باطن حرارت شدید

محسوس شود و ظاهر آن حرارت نباشد بلکه برودت باشد و با آن تشنگی و لهیب و اضطرابات

عظیم نیز بود و ماده این تب بلغمی لزج باشد علاج هر روز جلاب از بالنگو و نیلوفر

و رازیانه و بیخ جهک و گلقند تناول کنند و بعد از نضج تلیین بمطبوخ خیار چنبر کنند

یا باین مطبوخ صفت سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق گل پنج درم تخم کاسنی

سه درم تربد پنج درم اسطوخودوس سه درم عناب و آلوی سیاه و کیا هر یک ده دانه

رازیانه بالنگو گاوزبان هر یک ده درم مغز خیار چنبر و ترنجبین هر یک ده درم مویز

طایفی ده درم شکر سرخ پنج درم و بعد از تنقیه گلقند و انیسون تناول کنند یا رازیانه

و تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم بجوشانند و با ده درم گلقند تناول کنند

حمیات مرکبه بدانکه حمیات مرکبه و فنون ترکیب آن بسیار است چنانچه

ترکیب دایره با لازمه و دایره با دایره و لازمه با لازمه و بیشتر ترکیب حمیات

صفرا و بلغم بود و بسیار بود که آنرا قانون و ترتیبی نباشد و ترکیب با بداخل بود چنانکه

تبی

تبی باشد و تبی دیگر بر سر او آید و مبادله باشد چنانکه تبی در عقب بیاید و مشارکه بر او بود

چنانکه باهم آید و باهم زایل شود اما آنچه او را نامی نهاده اند و قانون معین دارد شطر الغب

و غب غیر خالص و ترکیب آن بر چهار گونه باشد زیرا که یا مرکب از غب دایره و بلغمی

لازمه باشد یا غب دایره بلغمی دایره یا محرقه و بلغمی دایمه یا محرقه و بلغمی دایره و علامات

آن ممتزج باشد از علامات صفرا و بلغم و در این حمیات اعتمادی بر دور و نوبت

تب نشاید کرد بلکه استدلال با عراض و علامات کنند و فرق میان شطر الغب

و غب غیر خالص آنست که در شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشد و نوبت

آن متفرق بود چنانچه فرق و تمیز میان نوبت هر یک توان کرد و در غب غیر خالص

صفرا و بلغم ممتزج و مختلط باشد و نوبت آن متفرق بود چنانچه فرق میان نوبت

هر یک نتوان کرد و روز نوبت صفرا نبض سریع باشد و قلق و اضطراب و تشنگی

سخت باشد و ناقص و شره اندک و روز نوبت بلغم سرمای ناقص سخت باشد

و حرارت و تشنگی کمتر باشد و در غب غیر خالص صفرا و بلغم ممتزج باشد و هیچ فرق

میان نوبت هر یک توان کرد و هر روز تب آید و زمان او از هژده ساعت زیاده

بود و این تب عسر البرء باشد و از معالجه آن ملول نباید شد و مسهلات قوی نباید

داد زیرا که صفرای رقیق زود مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تنها اگر

علامت صفرا غالب باشد هر روز جلاب با ارتخم کاسنی و بیخ مهک و نیلوفر هر یک سه درم
اجاص ده عدد و نبات ده درم شاول کنند و غذا جو با اندکی نخود خورند و بعد از نضج
تلیین بابن مطبوخ کنند صفت سنا کی هلیله زرد و هلیله کابلی هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی رازیانه
بیخ مهک هر یک سه درم اسطوخودوس بسفایج هر یک چهار درم مویز طایفی ده درم اجاص
آلو کیلی و عناب هر یک ده عدد و مغز خیار چنبر پانزده درم ترنجبین ده درم و بعد از دو روز
تحریک بابن قرص بنفشه کنند صفت آن بنفشه ده درم تربد هلیله زرد هر یک سه درم سنا
رب السوس پنج درم سقمونیا شوی پنج دانگ مجموع کوفته باب سبز سرشته جلاب از نبات
شاول کنند و اگر علامات غلبه بلغم بود هر روز جلاب با ارتخم مهک و زرازیانه و گلقند
شاول کنند و غذا جو و نخود خورند پس اگر اخلاط مجذب کبد باید شود علامات آن
ثقل شراسیف مبنی بوده مدرات مثل انیسون و تخم کرفس و نانخواه با جلاب
ضم کنند و اگر بمعده کبد باید شود علامات آن ثقل معده و قی و غثیان بود پس
مسهلات بلغم تلیین طبیعت کنند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و ساده با گلقند
شاول کنند و قرص ورد نیز مفید بود صفت ورق گل ده درم سنبل پنج درم بیخ
مهک پنج درم تخم خیارین و کاسنی هر یک چهار درم بکوبند و باب رازیانه سرشند
و یک مثقال با سکنجبین شاول کنند و اگر متمادی شود بقرص غافث تحریک کنند

و معالجه

و معالجه که در بلغمی دایره ذکر رفت بکار دارند حمیات مختلطه چنان باشد که اثر اخری
و نوبتی معین نباشد و علامات آن مختلط باشد و درین تنها طریق آنست که تخمین
و حدس معرفت ترکیب خلط و غلبه یکی بر دیگری و تعین آن در فارج عروق و داخل
آن حاصل کنند و علاج چنان کنند که گاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات لینه و خفیفه
بتسکین و تقویت مشغول شوند و ماده که خطر آن بیش باشد اول استفراغ آن کنند
چنانچه در تبی که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم
مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر مثلث وی بود معالجه
مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند حمی غشیه تبی باشد که چون ابتدا
کند غشی حادث شود و این تب بیشتر از ماده بلغم متولد شود و حدوث غشی بسبب آن
باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون بفم معده رسد بواسطه شدت
حس و مجاورت قلب موجب غشی گردد و علامت او آن باشد که بیشتر اوقات
بدور بلغمی آید و تهیج وجه و علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی گلاب
و آب سرد بر روی زنند و اطراف ببندند و شکم برفق بمالند و سکنجبین با آب
گرم بدهند تا بدکه قی کند و هر روز جلاب با ارتخم کاسنی و رازیانه و گاوزبان و گلقند شاول
کنند با تخم کرفس سه درم بجوشانند و با سکنجبین ساده بیاشامند و غذا جو آب

با قند خورند و تلیین طبیعت کنند باین حقنه صفت سنا هفت درم و رازیانه قنطوریون
بارنگ بنفشه نیلوفر بیخ مهک هر یک سه درم ورق چغندر دسته سپوس کف خیار چنبر
پانزده درم ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم روغن زیت و ابگامه هر یک ده درم
نمک و بوره ارمنی هر یک نیم درم و اگر این تب از ماده صفرا و گرانی و بخاری حادث
شود علامت آن عطش و کرب و اضطراب بود بد در عقب آید علاج آن
هر روز آب انار بی دانه و تمر هندی با نبات و ترنجبین شادل کنند و غذا کشکاب
با انار و تمر هندی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه کنند و صندل
و گلاب و کافور و عرق بید و اقاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ خلط
مبالغه ننمایند بلکه بتدریج بدفع کوشند حمی لیلیه و نهاریه حمی لیلیه آن باشد
که بشب آید و زود رها کند و نهاریه انکه بروز آید و شب رها کند و این بدتر باشد
و غالب آن باشد که بدق کشد علاج آن سکنجبین ساده و گلقند شادل کنند
یا جلاب از بیخ مهک و تخم کاسنی و نبات و غذا جو با نخود خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه و معجون خیار چنبر کنند و در نهاری غذا بشب خورند اما باید که محتاج نخسپند بلکه
بخواب مناسب بود و در لیلیه غذا زود خورند و چنان کنند که وقت نوبت معده
خالی باشد حمی وبائیه تبی باشد که در وبا حادث شود و سبب اوان باشد

که هوای

که هوای متعفن آفت مزاج روح کند و موجب تعفن رطوبات گردد و از ان
حمی تولد کند و علامات وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید و حیوانات زکیه الحس
مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزند و ضفادع و حشرات بسیار شوند و حشرات زیر زمین
مثل عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و علامات این تب کرب و دوار و بعض
دلشی و خشکی دهن و قی و سقوط اشتها و غثیان و وجع معده و عظم طحال و غشی و عرق
و براز منتن بود علاج آن فصد کنند و هر روز شربتی از نبات و تمر هندی با سکنجبین
و گلاب با آب سرد شرب کنند و شراب غوره و زرشک و ریباس و صندل
و لیمو و حماض مفید بود و غذا سماق و زرشک و انار با فروج خورند و بقول محموضات
و محللات کنند و اگر رطوبت بدن بسیار بود سکنجبین و نبید مفید مفید و تلیین طبیعت
کنند و استفراغ اخلاطی که در بدن بود فرمایند اما سکنجبین بهر حال بهتر از کلک
بود حمی حصبه و جدری بدانکه ماده آبله خونست و سبب غلیان او حادث شود و بهترین
او آنست که سفید رنگ بود و انبوه نباشد و بدترین آنست که سیاه و سبز و انبوه باشد
و علامات ظهور جدری درد پشت و خاریدن بینی و تخس اعضا و حمرت عین و اضطراب
و سکی و درد سینه و حلق و ضیق نفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و او کوچکتر از جدری بود
و آنرا انبوهی نباشد بلکه با پوست زالست باشد و اسلم او آنست که سرخ بود و انچه بنفش

شادل مناسب نبات
کرنکابیو قرا خاکستی نمک
امالة شیر کاغذیه بیشتر
سفید آب چقندر
... یکده ... خطمی
شکر ... ترنجبین ... خاکستی
نیم ...

وسبز باشد نجاست بد بود و علامات آن قریب بعلامات جدری علاج آن پیش از
بیرون آمدن حصبه و آبله اگر سن مقتضی باشد فصد کنند اما چون ابتدای بروز باشد
نشاید و تحریک و تلیین طبیعت نباید و هر روز شراب عناب و نیلوفر با شکر تناول
کنند و غذا جو با عدس و عناب خورند و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و شکر
در فراش بریزند تا تمام بیرون آید و بعد از آن خود را گرم دارند اگر احتیاج نباشد بلکه
استنشاق جهة ترویح قلب اولی باشد و اگر دیر بیرون آید انجیر و مویز طایفی و عدس بجوشانند
و بیاشامند و خود را گرم دارند و بچوب انار و انجیر و چوب رز دود کنند چون آبله تمام
بیرون آید کاورس در فراش بریزند یا کیسه بزرگ بدوزند و کاورس در آن کنند
و بر روی آن خسپند و بچوب گز دود کنند یا چوب گز بجوشانند و با گلاب بر اعضا
بریزند یا ورق گل سحق کنند و بر اعضا افشانند و عصاره شحم رمان و کشنیز سبز و سماق
در چشم چکانند و در عین الهر نظر کنند و اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه دهند
و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر با شراب صندل بخورند و در حصبه قطعا طبیعت را
تحریک نباید کرد و در تلیین طبیعت غذا جو با مغز بادام و جاورس بریان کرده تناول
کنند و قرص کافور با شراب سیب یا شراب به استعمال کنند و اگر بیهوشی در طبیعت
غالب شود شراب نیلوفر با آب گرم حل کنند و بیاشامند و بسپان و بنفشه

در جواب اندازند و پیش از این تصرف نکنند و در تبرید و تلطیفه دم سعی نمایند
و اگر سرفه نباشد شراب ریباس و غوره و لیمو و شراب کاوزبان مفید بود و تدبیر ناقه
چون نقاهت حالتی است میان صحت و مرض و تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر
اصحا و تدبیر مرضی پس باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال و اعراض که او را حادث
شود متفحص باشند پس اگر در نبض او سرعت و در قاروره غلظ و صبغ باشد و صداع
و ثقل سر و ضیق نفس و قلت نشاط بود دلالت بر آن کند که بقیتی از مواد باقی است
باید که بحسن تدبیر و معالجات که ناقه از آن متنگ نباید مشغول شوند و ملینات
غیر مقوعات تلیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید بود و چون چهار روز
بگذرد از زوال تب فروج بدهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون
دو سه روز بگذرد مزورها که مناسب مزاج باشد با گوشتهای سبک تناول
کنند و از امتلاء و جوع و تناول مسخنات احتراز نمایند و چون قوت
بگیرد استحمام مناسب بود و در بیرون آمدن حمام محافظت واجب دارند
تا از هوا ضرری نرسد و در مسلخ قرار گیرد تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج
و تا نه بمسکن روند و از عوارض نفسانی و بدنی مانند غم و غضب و فرح مفرط احتراز
کنند و اگر بهضم طعام ضعفی باشد و طبیعت نرم بود معلوم شود که غذا بسیار میخورد

تقلیل غذا کنند و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و جوارش مصطکی و لیمو نمایند و غذا
زیره باج با انار دانه و سماق خورند و گوارش مصطکی تناول کنند تا بدن را قوت
حاصل شود و جماع نکنند و چون قوت بگیرند هر جا هیچ زیان ندارد و بتدریج
و غذاهای غلیظه تصرف کنند و شافی هو الله مقاله چهارم در امراضی که ظاهر بدن را
حادث شود مشتمل بر هفت باب باب اول در اورام ورم انتفاخ غلیظی باشد
که بسبب انصباب ماده در اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا
مائیه یا ریح اما ورمی که از ماده دم باشد آنرا فلغمونی گویند و اگر از صفراوی بود
حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون بود حمره فلغمونی گویند و آنرا که غالب باشد
مقدم دارند اما ورم بلغمی اگر مخالط عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز بود سلعه و ورم
سوداوی اگر داخل عضو باشد و مولم باشد سرطان گویند و اگر مولم نباشد خنازیر
و اگر خارج عضو باشد و اگر ظاهر بود صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غدد و آنچه
مائیه باشد اگر عام باشد استسقای زقی و اگر خاص بود قیله مائی و آنچه از ریح بود اگر
مخالط عضو بود و لین باشد تهبج گویند و اگر مجتمع و صلب باشد نفخه گویند و بیان
هر یک گفته می شود ورم فلغمونی از ماده دم حادث شود علامت آن تمدد و ضربان
و انتفاخ و تب و تشنگی بود و رنگ ورم سرخ باشد و کمودت مائل بود علاج

در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب بود چنانچه اگر ورم در اعالی بدن باشد
قیفال بگشایند و اگر در اسافل باشد باسلیق و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب
تناول کنند با آب انارین و نبات با شیره تخم تورک و سکنجبین و غذا جواب
خورند با ماش و مغز بادام و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بمنقوع آن کنند و اگر
ورم در مغابن بود یعنی مفرغه اعضای رئیسه مثل پس گوش و زیر بغل و بن ران
و در ابتدا بود که ماده هنوز تمام نریخته باشد استعمال مبردات و رادعات
بکنند مثل صندل و گلاب و فوفل و اقاقیا و گل ارمنی و مامیثا و آب کشنیز و کاهو
و بستان افروز و در استعمال رادعات نیز مبالغه نمایند و بعد از چهار روز
که مواد بریزد محللات مثل بابونه و خطمی و روباه تربک و حلبه و اکلیل الملک
با رادعات بیامیزند و چون ماده ریخته باشد محللات فقط استعمال کنند
و اگر ماده جمع شود محللات با منضجات مثل بزرک و مرداسنگ و حلبه و انجیر
و شیر استعمال کنند و علامات جمع شدن ماده اشتداد وجع باشد و چون
نضج یابد منفجر گردانند با دویه یا با آهن و علامت نضج سکون وجع باشد و چون
دست برو نهند فرو رود و بعد از آنکه منفجر گردد و ماده بکلی مستفرغ شود مرهمهای
مدمله استعمال کنند اما اگر ورم در مفرغه اعضای رئیسه حادث شود یا ورم

بسبب ضربه و سقطه باشد بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم و روغن یا محللات استعمال
کنند و قطعاً استعمال مبردات و رادعات نکنند و صنفی از فلغمونی است که آن را
شقاقلوس گویند و شقاقلوس آنست که ورم منحط نشود و تحلیل نرود و جمع نشود و اگر از آن فساد
جوهر عضو پیدا شود عضو را بمیراند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم ماند
و تا تمام نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ شود بعد از آن
کرسنه با گلاب طلا کنند حمره ورمی باشد که ماده آن صفراوی بود و علامت او آنست
که مایل بسطح جلد بود و لون آن سرخ روشن بود و براق باشد و چون دست برو نهند سرخی
برود و چون دست بردارند معاودت کند و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب
باشد و علاج آن مثل علاج فلغمونی باشد لیکن در رو تبرید بیشتر باید کرد و در فلغمونی تحلیل بیشتر
ورم رخو و او را اوذیما نیز گویند از ماده بلغمی حادث شود و آن ورمی سفید باشد
و با آن حرارت و الم نباشد و چون انگشت بر او نهند فرو رود و نشان همچنان بماند
علاج آن هر روز جلاب با بیخ مهک و رازیانه و گلقند شادل کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه
خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بحب ایاره و معجون خیارشنبر و مسهلات بلغم و بوره ارمنی و نمک
و زیت و سرکه بر ورم طلا کنند و کف دریا در سرکه خیسانیده ضماد سازند یا افسنتین و صبر
با سرکه طلا کنند و بعد زعفران و ماز و نیز مفید بود سلعه ورمی غلیظ بود که آن را غلافی باشد

و از عضو خارج شود و مقدار آن از نخود تا بطیخی مختلف باشد علاج آن تنقیه بدن کنند بحب ایاره و ایارج لوغاذیا
و استعمال مرهم داخلیون و اگر تحلیل نرود و بشکافند با ادویه محرقه مثل قلقطار [?] و زنگار بر وی
نهند و چون منفجر شود کیسه که غلاف اوست بتمامه بیرون آرند و مرهمی مندمل بکار دارند
سرطان ورمی سوداوی بود علامت او آنست که در ابتدا کوچک هر روز که آید بزرگتر
شود و صلب باشد و اندک حرارتی در لمس او محسوس شود و در او عروق سبز و سرخ ممتد گردد
و پای سرطان ظاهر شود علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن کنند از سودا به مطبوخ
افتیمون و غاریقون و این حب نیز مفید بود صفت افتیمون یک درم بسفایج اسطوخودوس
هر یک درمی و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک درمی نمک نفطی دانگی غاریقون نیم درم مجموع را کوفته
و بیخته با آب کرفس سرشته و حب سازند و در اول حدوث این ورم رادعات
استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و خیری با توتیای مغسول و مرهم داخلیون
بکار دارند و اگر صلب باشد ادویه در آن اثر نکند طمع از آن قطع کنند و اگر متقرح شود توتیای
شسته و طین مختوم و گل ارمنی و ورق گل سرخ [?] بکوبند و با روغن گل بر آن نهند یا بکبر بند [?] سرطان
نهری [?] و بشکافند و بنهند یا سرطان بسوزانند و با روغن گل استعمال کنند و اگر این ورم زن را
حادث شود در ادرار طمث سعی نمایند خنازیر ورمی بود شبیه به سلع اما او با گوشت
آمیخته باشد و متعدد بود و صلب تر از سلع بود و بیشتر در گردن و بن ران واقع

شود علاج ان شقیه بدن بود از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظه کنند و ادویه
محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون با آرد جو ترس با بول کودکان یا آرد
جو و باقلا هر یک بیست درم و ایرسا زفت و شمع و پیه بط هر یک ده درم
ضماد سازند و اگر بتحلیل نرود بشکافند و بعد از آن ادویه مرهمیه بکار دارند
ضماد اشنه کرسنه هر یک هفت درم قثاء الحمار ورق غار بارزد هر یک سه درم
علک البطم چهار درم بکوبند و با بول کودکان استعمال کنند آخر پیه خوک
در اتلیخ و بول شتر ضماد سازند و نوعی از خنازیر هست که سلک بر پوست ظاهر
نباشد و این بدترین خنازیر بود و علاج آن قطع باشد اما باید که با احتیاط
قطع کنند تا عروق و شرایین منقطع نشود و بعد از قطع اگر بقیتی ماند قلاع هون
استعمال کنند و بعد از آن ادویه مرهمیه بکار دارند نافع بود ورم صلب انرا سقیروس
خوانند و از ماده سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود یا از دوای حار که استعمال مبردات
با فراط کرده باشند و ماده متحجر شده باشد علامت آن صلابت و عدم وجع
باشد و لون آن هم چون لون بدن باشد اما آنچه از سودا بود لون او همچون لون
اسرب باشد علاج آن شقیه بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال ادویه محلله مثل بیخ
و لبط و خرس و نند [illegible] اق کاو و مقل و اشنه در دهن بابونه و خیری ضماد بر گ دو

و حلبه هر یک ده درم حلبه پنج درم انجیر بیست عدد با هم بکوبند و بنهند آخر مقل اشق
جاوشیر پیه شیر و روباه با هم استعمال کنند غدد انرا دشبد گویند و فرق میان او و سلعه
آنست که او در میان عضو باشد و آنرا غلاف نباشد علاج ان شقیه بدن باشد
از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال کنند و بعضی آنرا بکوبند و اسرب بران بندند
و اگر کوچک باشد بشکافند تا آنچه درو باشد بیرون آید پس قطعه اسرب بران
٦ بندند و اگر در بن گوش باشد آنرا فوخیلا گویند و آنرا انجا کنند حلزون و پیه بنمک طلا
کنند طاعون ورمی بود که در اعضاء غددی مثل خصیه و ثدی و بغل و بن ران واقع شود و غدد
آن از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ آنرا تغیر دهد و باشد که از ان صدید
و ورم متسلخ شود علامت آن قی و غشیان و غشی و خفقان بود و هر چه رنگ او سیاه
و سبز بود قتال باشد و درین ورم فصد کنند و تقویت قلب مثل شراب و حماض
و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری بود و غذا عدس و سرکه خورند و در حوالی خود برف
و یخ و برگ بید و بنفشه و گل نسترن افرود بنهند و در موضع بارده ساکن شوند و صندل
و گلاب و کافور ببویند و بر سینه طلا کنند و بر ورم هیچ طلا نکنند اما اگر آن موضع را
حجامت کنند و ماده جذب کنند و بعد از آن باب گرم بشویند مناسب بود نفخه
ورم ریحی بود علامت او آنست که همچو خیکی پر باد بود و چون انگشت برو نهند فرو رود

و درنهان بجای اول برود و محسوس گردد که در و مده نیست و اگر بزرگ باشد چون دنبه برون نشد آواز
کند علاج آن جلاب از تخم کاسنی و سداب و رازیانه با گلقند یا نبات شادل کنند و گوداب
با شیره خشکدانه خورند و تواب در آن کنند و حجامه به موضع نهند یا شرط و روغن بابونه
و سداب در آن مالند با تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک ده درم بجوشانند
و ضماد کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و همچو شانند تا روغن باقی ماند و استعمال
کنند دبیله و خراج و دبیله ورمی بزرگ بود و لون او همچون لون بدن باشد
و صلب بود و با آن وجعی نباشد و در آن مواد خبیثه غریبه جمع شده باشد
و خراج آنست که در و مده جمع شده باشد از اورام و با آن حرقت و حرارت
باشد علاج آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ خلطی که غالب باشد و مفتحات
بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و مواد ردیه بیرون کنند و بعد از آن
مرهمهای منبت لحم بکار دارند و گویند که اگر بیخ سوسن با عسل طلا کنند یا داخلیون
با لعاب خردل منفجر گردد باب دوم در بثور بثرها نیز همچون اورام بعضی دموی
بود همچون شرا و دمامل و بعضی صفراوی بود همچون نمله و حمره و بلغمی همچون شرا بلغمی و بعضی
سوداوی بود همچون جرب و ثالول و بثره بزرگ باشد و ماده آن دموی بود
که با آن رطوبتی فاسده آمیخته باشد و از رداءت هضم و کثرت شادل کوشت

دلزنی

و شیرینی متولد شود و بدترین او آنست که در غور باشد علاج فصد کنند
و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و علاج
آن همچون علاج اورام باشد شرا بثوری پهن باشد که مایل بحمرت بود
و حکاک و کرب باشد و دفعةً حادث شود و سبب آن بخاری باشد
از دم مراری یا بلغم بورقی بر خیزد و آنچه دموی باشد سرخ تر و گرم تر باشد
و در روز اشتداد کند و آنچه بلغمی باشد در شب حادث شود و در شب اشتداد
کند علاج دموی فصد باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا سقمونیا یا مطبوخ
هلیله و در بلغمی بتلیین اکتفا نمایند و فصد نکنند و بدن را با آب گرم و سرکه
و سبوس و سرکه و گلاب بشویند بنات اللیل بثوری چند خرد باشد که در شب
حادث شود و با آن خارشی عظیم باشد علاج آن فصد کنند و حمام روند
و اندام بسبوس و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد تلیین کنند نمله و
جاورسیه نمله بثوری چند صفراوی باشد و تند ریح پهن شود و بیکدیگر متصل
گردد و مایل باشد بصفرت اما جاورسیه بثوری چند باشد شبیه بکاورس و اصل
آن سرخ و سر آن سفید و با آن خارش و سوزش عظیم بود و علاج هر دو تنقیه
از صفرا و رباه ترنگ و حصص و عدس و اقاقیا و صندل با آب کاسنی با آب

روباه ترنگ طلا کنند و اگر منفجر شود و متمادی گردد قرص اندر و خون طلا کنند صمغ آن
مازو کندر شب یمانی از هر یک سه درم قلقدیس درمی زراوند ده درم بکوبند و بشراب
ببرشند و قرص سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج بگلاب بسایند و بکار دارند
مویی جید مازوی سبز مرداسنگ زرچوبه گلنار زراوند طویل هم سه بکوبند و با موم روغن [illegible]
و استعمال کنند جمره شوری چند بهن باشد که بغایت سرخ بود و با آن الم و سوزش سخت
عظیم باشد و ماده آن صفرا بود که با دم رقیق آمیخته باشد علاج آن فصد کنند و شقیه بدن کنند از صفرا
و حجمه بر موضع نهند با شرط عمیق تا مواد مستفرغ شود و باقی علاج او همچون علاج نمله باشد
نار فارسی بثره چند باشد که حادث شود و زود خشک ریشه شود و با آن حکه و حرقت
باشد و در اندرون آن آب بود و در ابتدای ظهور آن خطهای سرخ و طاوسی
مانند زبانه آتش باشد علاج آن حضض و کافور با لعاب بنگو ضماد سازند و مازو و فوفل
با سرکه بر سفید بود و از حلاوی و گوشت احتراز نمایند نفاطات آبله چند باشد که در اندرون
آن خون با آب سنگ باشد و آن از غلیان دم حادث شود علاج آن فصد کنند و شقیه بدن
کنند دوم را الساکین کنند بشراب عناب و نیلوفر و اغذیه بارده مثل عدس و سرکه و تمر هندی
دانا خورند و نقطه را منفجر گردانند تا آنچه در او باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج و مرداسنگ
نهند و اگر دیر خشک شود مرهم قلقطار استعمال کنند عرق مدنی بثره باشد که چون حادث

شود موضع شکافته گردد و از آن همچو رگها بیرون آید و گاه باشد که با آن احساس
حرکتی همچو حرکت کرم کنند و بعضی گویند آن خود کرمی باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بگسلند
بگسلد و آن بغایت بد باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه
و مصر و خراسان و طبس بسیار باشد و سبب آن فضلات بود که در عروق جمع شود
و بواسطه حرارت منعقد گردد و طبیعت آنرا به طریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق
کنند با صافن و شقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب قوقایا کنند و بعد از شقیه تناول
اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا آنرا الصندل و کافور و صبر طلا کنند
و چون بیرون آید بقطعه اسرب ببندند و هر چند دراز شود با سرب می پیچند و احتیاط
کنند تا قطع نشود و در آن زمان باب گرم و روغن نرگس و شقه و بنکو طلا کنند تا بالتمام
بیرون آید و خاکستر سه درم مرداسنج پنج درم با موم و روغن بیامیزند و بمالند و اگر بگسلد
بشکافند و آنچه باقی باشد بیرون آرند و بعد از آن مرهم مدمله بکار دارند سعفه قرحه
باشد که در روی و سر حادث شود و در ابتدا بثرات متفرقه باشد و متقرح شود و خشک ریشه
شود و اگر صبیان را واقع آنچه از وصد پدید آید آنرا شیرنج گویند علاج آن اگر سن و مزاج
مقتضی باشد فصد قیفال و عرق یافوخ مناسب باشد و الا حجامت کنند از پس
و شقیه بمطبوخ هلیله و شاهتره کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و بادام تلخ [illegible]

هر یک سه درم بکوبند و پنج درم مقل در خل خمر حل کنند و همه با هم بیامیزند و قرص سازند
و در وقت حاجت با آب کاسنی و روغن گل بسایند و طلا کنند یا زراوند طویل و گلنار و دراتیج و اقاقیا
بکوبند و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و عروق و پوست انار و مرداسنج و حنا نیز مفید بود و آبله
خشک باشد و بران همچو پوستی سفید بود و از ماده سودا بود و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی
کنند و آنرا بروغن کدو و اسفناج بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد با سرکه بگدازند و علق
بران بنهند و صبر و مرداسنج با روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا قلافیون با سرکه طلا کنند
و نوعی از سعفه هست که آنرا شهدی گویند و دران سوراخها باشد که دران چیزی همچو شهد ظاهر
شود علاج آن تنقیه بدن کنند و بزر بنجار و عسل طلا کنند و نوعی دیگر هست که از آن رطوبتی همچو
غساله گوشت آید علاج او آنست که محجمه بران نهند تا آنچه دران باشد بیرون آید و گل ارمنی
و قسط و مرداسنگ و روغن گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر هست که بغایت سرخ باشد تا حدی
که بسیاهی زند کاغذ سوخته و اسرب سوخته و انزروت هر یک سه درم و کبریت یک درم
بکوبند با خل خمر طلا کنند و سعفه که در روی حادث شود گل ارمنی و کافور و زعفران و خل خمر
طلا کنند ثالول بثره صغیره است که بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی
غلیظ بود از بلغم یا سودا بود علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و بسنگ بر
با سرکه طلا کنند یا شیر انجیر خام یا بیخ کنشت با سرکه و آنرا بآهن قطع کنند و اگر خواهند که قطع

بکنند

بکنند آهک بر وی و قلافیون بنهند یا اشنان سبز و زهره گاو و زنجار و تخم حنظل
و نوشادر و آهک آب نرسیده بسایند و با آب اشنان طلا کنند و نوعی هست که آنرا
عدسی گویند و رنگ آن سرخ باشد و اکثر در روی و پیشانی ظاهر شود و آنرا بورق
مورد و آب شونیز طلا کنند یا صمغ البطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بوره با سرکه
طلا کنند نملیه بثره باشد که متقرح شود و خشکریشه گردد و از آن صدید آید علاج
تنقیه بدن کنند و آنرا بگل ارمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار و خردل
و مورچ و دراتیج مساوی بکوبند و با عسل و بازیت و سرکه طلا کنند قوبا بثره خشن
خشک باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ او سیاه باشد یا سرخی تیره و مرادی
آن پوستی همچو فلوس ماهی باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط
غلیظه کنند و آنرا بهلیله زرد و صمغ الوصبر و سرکه و روغن گل طلا کنند یا علک البطم و صمغ آلو
و کبریت با روغن کبریت با روغن زیت و شمع و خل بر هم سازند و بمالند یا بپیه بط و مرغ و روغن
بنفشه بمالند یا مورد و مغاث با سرکه طلا کنند و در ابتدا چرک دندان صایم و زرد تخم مرغ
مفید بود و چون مزمن شود قردمانا و مویزج هر یک ده درم و ایرسا و کبریت زرد هر یک
پنج درم نخود و پشک بز هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و اطعمه
غلیظه احتراز نمایند شوصه بثره باشد که از اخلاط محترقه حادث شود و اکثر در روی شود

علاج آن شقه بدن کنند و از اشیای حاره حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند
یا با آهن بخراشند تا از آن خون بیاید پس مرهم ملحمه بنهند و جرب شراخ بود که با آن
حکه و سوزش باشد و آن از سودا و بلغم مالح و اخلاط محترقه حادث شود بعضی خشک بود و آب
بیاید و بعضی تر باشد و از آن صدید آید علاج آن فصد کنند و هر روز جلاب از عناب
و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و بیخ مهک و نبات و غذا ماش و نخود و مغز بادام خورند
و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله با صبر و تربد بیاشامند یا این مطبوخ صفت سنا هفت درم
شاهتره دسته بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افسنتین یکدرم آلوی سیاه و کیلی هر یک
بیست عدد عناب ده عدد و سپستان سی عدد بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد
افتیمون هفت درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا بجوشد پس صافی کنند
و بیست درم خیارچنبر و ترنجبین پانزده درم بر سر آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد
ماء الجبن با افتیمون مر این مرض را سفید بود یا این حب صفت هلیله زرد و سیاه
و کابلی و تخم شاهتره و صبر سقوطری هر یک درمی سقمونیا بریان کرده نیم درم مقل یکدانگ
بکوبند و با آب شاهتره حب سازند و بعد از تنقیه جرب را با ادویه محرقه طلا کنند برای
کبریت زرنیخ هر یک پنجدرم مویزج قردمانا هر یک ده درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر
زیبق مقتول خرزهره قسط اقلیمیای فضه کندش شبت دی بکوبند و با روغن گل و سرکه طلا کنند

و بوره

و بوره مغسول و کبریت و کندش و خرزهره و قسط و حنا و زراوند و میعه سایله بکوبند
و با روغن گل و ماست و سرکه طلا کنند در حمام و بعد از آن باید که در آن ورق مورد
و سوس جوشانیده باشند بشویند و بعد از آن صندل و گلاب بمالند و اگر جرب
خشک باشد هر روز استحمام کنند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و بادام تلخ و شیح
و شونیز و سنا و مرداسنگ هر یک سه درم و کنجد پنجدرم بکوبند و با روغن گل و خل خمر
طلا کنند حکه اعضا بسبب بخارات حاده و اخلاط مراری لذاعه حادث شود
علاج آن فصد کنند و نقوع فواکه یا تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه
کدو در اعضا بمالند و گلاب و خل خمر و آب سلق و خیار در اعضا بمالند
و اگر بسبب اخلاط باشد اسهال طبیعت کنند و اگر از بخارات باشد که تحت
جلد متعفن شود علامت آن نتن رایحه بدن بود و درین نوع استحمام با
در و آب شور مفید بود و بول کودکان در اندام مالیدن مفید بود و مغز بادام
و خشخاش بکوبند و با سرکه بمالند و شانج را بواسطه ضعف و تولد بلغم مالح حادث
شود و علاج آن مداومت استحمام و تدهین باشد و الشافی هو الله
سیم در جراحات و قروح جراحت تفرق اتصالی بود که لحم را حادث شود
و علاج آن آنست که آنرا از غبار و روغن و موی و امثال آن نگاه دارند تا چرکی

دران نیفشند که مانع التحام باشد و آنرا چنان بندد که بیکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود بباید بشرح خلتن و اگر جراحت غایر باشد ذرور دوا رو دارو که بر جراحت عضو باشد ددارو که بچشم ریزند و ذرورات مجففه و مجوفه استعمال کنند مثل کندر و صبر و انزروت وزراوند و ایرسا و توتیا و اگر دران وسخ بسیار باشد این ادویه را با عسل سرشته استعمال کنند و پنبه کهنه دران کنند تا از چرک پاک شود انگاه ذرورها و مرهمهای منبته استعمال کنند مرهمی که گوشت برویاند کند را انزروت ایرسا هر یک ده درم مرداسنگ سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند ذرور خون سیاوشان انزروت زعفران مساوی بکوبند و دران ریزند و جراحت مرکب آنست که با او ورم و کسر و قطع عرق و عصب و الم و امثال آن باشد علاج فصد یا سلیق باشد و شیاف شربتی از تمر هندی با آب انار یا نقوع فواکه و اگر استخوان کوفته شود ضماد جبرا استعمال کنند و اگر با ورم باشد حوالی آن با کشنیز و روباه ترنگ و سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد مرهم زنجار بر و نهند تا بپوشد از جراحت جراحتی که بر عصب واقع شود اگر بطول باشد اسلم بود علاج او آنست که از هوای سرد و آب سرد نگاه دارند و آنرا بروغن زیت بمالند و می بندند تا سه روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن شود و بعد از آن فرفیون در زیت و شمع مرهم سازند و نهند و اگر متورم شده باشد

قلقدیس

قلقدیس یکدرم زاج نیمدرم و توبال مس ده درم و قنه نیمدرم و قشور کندر نیم درم و رقت سی درم با یکرطل سرکه سحق کنند و سی درم شمع با آن ضم کنند و در دیگ سنگین مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه بارده قطعا بکار ندارند و اگر آن جراحت موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ متعدی متأذی نشود و بر دو غن داغ کنند و فقرات را بروغن بنفشه و دهن بیرنج و مغز ساق گاو بمالند و اگر بر سر جراحتی واقع شود و بنواحی غشاء دماغ رسد علاج او آنست که صوفه بزیت بیالایند و بران نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن شود و بعد از آن ذرورات استعمال کنند جراحات عروق جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود علاجش آنست که خرقه بسرکه و گلاب بیالایند و در جراحت اکنند و اطراف جراحت بمبردات قویه طلا کنند دماز و لسوزانند و بخمیر مخبث نند ولب نبند و بر جراحت افشانند یا سنگ گچ که آنرا جبس گویند و غبار آسیا با سفیده بیضه بیامیزند و لشم خرگوش بدان آلوده کنند و بران نهند و ببندند قروح بسبب جراحات و جراحات متقیحه حادث شود و چیزی که در قرحه آید اگر تنک بود آنرا صدید گویند و اگر غلیظ بود آنرا وسخ گویند علاج او آنست که اگر وسخ و قیح بسیار بود تلیین طبیعت کنند بحسب خلط و قوت و حاجت و از کثرت غذا و اطعمه مرطبه احتراز نمایند و ادویه مجلیه و مجففه مثل مرداسنگ وزرد چوبه و ورق جهک و پوست انار و گلنار و مر بذرور و مرهم استعمال کنند

واگر قرحه در اعضا صلب باشد ذروری از صبر و مرو کنند و خون سیاوشان استعمال
کنند و مرهم مرداسنج بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدو رسانند
ناصور قرحه باشد که کهنه شود و اندمال نپذیرد و آنرا اغوری باشد و قعر آن فراخ
باشد و گوشت آن سخت و سفید باشد و دایما از آن رطوبت روان باشد
علاج او آنست که پلپه کهنه را بشراب تر کنند و بذرور اصفر بپالایند و در آن
کنند یا بگلاب و خاکستر رز خوب بشویند و اگر سفیده بیضه بکار فرمایند و گوشتهای
روی را زایل کنند با آهن یا بداروی اکال یا داغ کنند باب چهارم در کسر و خلع و [illegible]
و مانند آن کسر تفرق اتصال بود که عظم را حادث شود علاج آن فصد و تلیین
طبیعت کنند و عضو را محکم ببندند و اگر از بستن خارش پیدا شود بگشایند و آب
گرم بدان ریزند و عصابه بسرکه و گلاب تر کنند و بران بنهند و ببندند و چون
دو سه روزی بگذرد و ورم نباشد مغاث و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بدان
طلا کنند و اغذیه لزجه مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورمی باشد
صندل و آب کشنیز و آس کاسنی طلا کنند و ببندند و اگر از آن خون آید کندر
و مرو خون سیاوشان و صبر بکوبند و بران افشانند و اگر استخوان پاره شده
باشد و از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل بگوشت باشد تنگ

باز

بازجای نهند و ببندند و معالجات جراحات بجای آرند خلع آنست که مفصل
از جای خود بیرون آید و علامات او آنست که مفصل از هیئات خود بگردد و حرکتی
او را عسر بود نتواند کرد علاج او آنست که مفصل را برفق بازجای خود برند و بعد از آن
تسکین وجع و ازاله ورم کنند وثی آنست که مفصل از جای خود برود اما بیرون
نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات تواند کرد وهن المی است
که عارض عظم شود بی آنکه تفرق اتصال حادث شود علاج همه آنست که عضو را
برفق بمالند و اگر از جای خود رفته باشد بازجای نهند و مورد و مغاث و خطمی سحق کنند
و با زرده تخم مرغ طلا کنند یا ورق گز و مورد و سرو و سپیدار و گل و سک و خطمی و گل ارمنی
و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن ورمی باشد فصد کنند و ماش
و مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده بیضه طلا کنند ضربه و سقطه اگر با آن تفرق
اتصال نباشد با ماش و مغاث و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر ورمی باشد
فصد کنند و بعد از آن مومیائی با آب گرم بخورند یا روناس و طین مختوم و لک [illegible]
بعد از آن بر سر نخود آب کنند و بخورند و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین
طبیعت کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار
در سرکه و گلاب بجوشانند و بماند [illegible] مسک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم

واقع شود و از ان زنف دم حادث گردد قرص کهربا و قرص گلنار بآب به ضماد کنند
و گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان هر یک درمی بکوبند و بآب سیب ضماد کنند
و اگر بر عصبی واقع شود بابونه و اکلیل الملک و شبت و خطمی بجوشانند و آب و بعد از ان
استعمال کنند و اگر بر عصب واقع شود روغن زنبق و نسرین و ناردین بمالند
و اگر از ان التوای عصب واقع شود مقل و خطمی و مرو رنگ بآب زیت طلا کنند
یا دیاخیلون بنهند و اگر کسی را تازیانه زده باشند پوست گوسفند بکنده فی الحال کنده
باشند و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بگلاب و آب سرد
تر کنند و بران نهند و اعضای او نیک دلک کنند و اگر شوک و نصل اگر پیکان
در عضوی رود و آنرا بالکلبتین بیرون آرند و صبر و انزروت و کندر و مر در ان کنند
و اگر خار و آبگینه در اعضا رود و بیرون [illegible] آورد و زراوند مدحرج و اشق و کندر و مر و ران
کنند و بیخ نی و علک البطم و زفت و راتینج و عصی (?) با مجموع با عسل طلا کنند سحوج جلد اگر
بسبب ملاقات چیزهای درشت و کشیدن ریسمان و پوست خراشیده شود فصد
باسلیق کنند و خرقه بگلاب تر کنند و بران نهند و مرداسنگ و گل ارمنی با گلاب
و روغن گل طلا کنند یا روغن گل بمالند و مورد و گل سحق کنند و بران افشانند یا مرهم
مرداسنگ و اسفیداج یا بروغن گل و بنفشه یا سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بران نهند

واگر سبب

و اگر بسبب عرق حاد در حالبین و عانه و اطراف انثیین سحوج حادث شود روغن حنا
در ان بمالند و اسفیداج و مرداسنج و ورق بید و گل و بنفشه بکوبند و بران افشانند
و شراب سیب و عناب ضماد کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و اگر عضوی
که با آتش بسوزد علاجش آنست که در حال سفیده تخم مرغ بران ریزند و خرقه کتان بگلاب
تر سازند و بدان اندازند و عدس بجوشانند و بیند و بدان طلا کنند یا گل ارمنی
با سرکه و گلاب و یا اسفیداج و مرداسنگ با سرکه بمالند و اگر بسبب آب گرم و روغن
گرم سوخته شود پیش از آنکه آبله کند آب زیتون شور کرده و خاکستر و گلاب سرد کنند
و بران نهند و اگر آبله کند مرهم اسفیداج با نوره بمالند یا آرد جو با سفیده بیضه
و اگر عضو بواسطه بلادر بسوزد آب خیار و کدو و یا شیره تخم تورک (?) با سکنجبین ضماد کنند
و اغذیه حامضه و کدو و اسفناج خورند و آن موضع را حجامت کنند و مرهم خطمی طلا کنند
و اگر بسبب ملاقات آفتاب بسوزد مرهم خطمی و مرهم کافور بمالند [illegible]
سرمای سخت چون بعضو رسد و پوست سخت کند و مسام ببندد و حرارت و رم و بخارات
محتقن گرداند و موجب تعفن اعضا شود پس اگر سرما برسد و عضو متورم نشود اعضا را به
و پوست گرم گردانند و بحمام گرم روند و خود را بغایت گرم دارند و نخود آب با کبک و تیهو
و گنجشک با شیره حسکدانه و توابل خورند و اگر متورم گردد بابونه و شبت و کاه گندم و اکلیل

الملک و سبوس و شلغم و کرنب و شبنج و مرزنجوش و برگ بید و کف و حلبه بجوشانند و عضو
متورم را در ان نهند و اگر سیاه یا سبز باشد نشترهای عمیق بزنند و در آب گرم نهند
تا خون از آن روان شود و بعد از آن گل ارمنی با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از
شبانه روزی باب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که انگشتها
بیفتد اطراف سلق و کرنب و در روغن بجوشانند و بران نهند و ببندند تا آنچه متعفن
شده باشد بیفتد انگاه روباه ترنگ و ورق خطمی و خباری بکوبند و با روغن بنفشه
بران نهند و بعد از آن بعلاج قرحه مشغول شوند انتفاخ اصابع بسبب بزرگ
شدن و خاریدن انگشتان از احتقان فضلات و بخارات بود بواسطه
برودت هوا و علاج او آنست که گلقند و سکنجبین بزوری تناول کنند و نمک و سبوس
و سلق بجوشانند و انگشتها بدان بشویند و بابونه و اکلیل الملک و شلغم و کرنب
و عدس و انجیر و شراب بجوشانند و ضماد سازند و اگر رنگ انگشتها تیره شود نشتر بزنند
تا خون بیاید و عدس در زیت بجوشانند و طلا کنند اکله تعفن و فسادی بود که در
اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی باشد که مانع آن شود یا بسبب سموم یا ادرار
رویه که ماده آن سمی باشد پس اگر ببینند که رنگ آن عضو متغیر می شود و نضارت او زایل
میگردد و ابتدای تعفن باشد آنرا بفوفل و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل و سرکه طلا کنند

و فصد

و فصد عروقی کنند که مقابل آن عضو باشد یا حجامت و ارسال علق کنند و اگر تابستان
بود در مواضع بارده ساکن شود و خیار و کدو و بید پیش خود نهند و کاهو و کاسنی و خیار
و کدو تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و مسترخی گردد و از زمان
ادویه اکاله استعمال کنند تا آنکه گوشت متعفن زایل گردد و پاک شود آنگاه مرهمی که گوشت
برویاند استعمال کنند و اگر تعفن زایل نشود و زاید شود داغ کنند و اگر بهیچ معالجه نشود
آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم مانند باب ششم در جذام و امراض جلد جذام
علتی بد است و مسری است از آنجهت حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله و سلم
فرموده است فر من المجذوم کما تفر من الاسد و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن
از غلبه و کثرت و احتراق سودا حادث شود و مزاج و هیات و شکل اعضا را
متغیر گرداند و باشد که و آن بحدی رسد که اعضا از هم فرو ریزد و باشد که مقرح
شود و این علت چون مستحکم شود بر آن ممکن نباشد و سبب فاعلی این علت حرارت
مفرط و سوء المزاج کبد باشد و سبب مادی آن اغذیه سوداوی بود علامت ابتدای
جذام حمرت لون بدن باشد خصوص روی او مایل بسیاهی و کمودت بود و ضیق
نفس و بحت صوت و باریک شدن موی و ریختن آن و نتن عرق و خبث نفس
و خوابهای هایله و سطبر شدن لبها و ظهور غدد در اعضا و ترقیدن ناخن بود علاج

در ابتدا فصد دو اجب بود الکحل ورگ پس گوش کنند و خون بسیار بیرون کنند
شاه رگها
چنانچه بغشی انجامد و هر روز جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و بالنگو هر یک سه درم با نبات
و ترنجبین هر یک ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و ماش با شیره مغز بادام
و اسفناج خورند و بعد از نضج تام مطبوخ هلیله با تربد و افتیمون یا مطبوخ غاریقون
یا ایارج و شحم حنظل تلیین کنند و بعد از سه هفته که از شقیقه بگذرد ماء الجبن با این سفوف
بیاشامند صفت هلیله سیاه و کابلی هر یک پنج درم غاریقون سه درم اسفناج و افتیمون
و اسطوخودوس گاوزبان هر یک چهار درم نمک نفطی و سنگ لاجورد هر یک دو درم و هم بکوبند
و سه درم از آن شربتی باشد و بعد از شقیقه مکرر استحمام کنند و بابونه و شبت و بنفشه
و اکلیل الملک بجوشانند و اندام بدان می شویند و روغن کدو و بنفشه و بادام بمالند
و پیه روباه و خرگوش و بط و مرغ و مغز ساق گاو نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت
بزغاله و مرغ و پاچه و شیر و ماهی تازه خورند و خوار شسته و قند و روغن بادام نیز
مفید و مناسب افتد و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیانا تناول کنند و گوشت
افعی و خمری که در آن افعی مرده باشد و سیر بری که جوان و سرخ باشد عظیم مفید افتد
و از بقول کاهو و کاسنی و خیار مناسب بود و در مواضع حاره رطبه مسکن سازند و از جماع
و مساکن بارده یابسه احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن مداومت

فصد

فصد و اسهال بود و قی در هفته چرب و بدن را بدین ادویه طلا کنند صفت کبریت
نفط هر یک ده درم ورق صنوبر حب الغار هر یک پنج درم بکوبند و با آب ورق جوز طلا کنند
اخر مازوی سوخته مویزج هلیله سیاه سوخته بلیله هر یک ... بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت
بران باشد که سبوسه از بدن ایشان جدا شود برص سفیدی بود که در بدن پیدا شود
و بسبب ضعف قوت مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد که آن عضو را حادث شود
علامت او آن بود که نرم و براق و سفید بود و موئی که بران رسته و گوشت
آن هم سفید بود و آن موضع از دیگر بشره فروتر باشد و اگر سوزن در ان بزنند بجای
خون رطوبتی سفید بیرون آید علاج آن هر روز جلاب از انیسون و بالنگو و تخم
کرفس و رازیانه و گلنگبین تناول و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از نضج استفراغ
بلغم بحب ایارج کنند یا با این حب صفت صبر سقوطری یک مثقال تربد ماهی زهره ج ایارج
فیقرا هر یک درمی شحم حنظل مقل مصطکی هر یک دانگی ملح نفطی دانگ و نیم حب النیل بیدرم تخم
بکوبند و با آب کرفس سرشته و حب سازند و بعد از آنکه فرو بردند شربتی گرم از سکنجبین
و بعد از شقیقه اطریفل کبیر و شربت اسطوخودوس تناول کنند و زرنیخ و خردل و آتش و شونیز و بوره و سعوط
و کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندش با سرکه طلا کنند و زفت و نفط سفید و حرف
سیاه و سفید و مویزج و تخم ترب و بصل الفار نیز مفید بود با ادویه مقرحه مثل

زراریح و عسل بلادر و نانخواه و تخم ترب و سرگین کبوتر و مازریون با سرکه طلا کنند و کم
سفید شفید آب بازو طلا کنند پس آب زاج و بعد از آن خبث الحدید و مرد و آب
پوست انار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ آن زایل شود یا روناس و بنفشه و خبث الحدید
و مرد و آب پوست انار بجوشانند هر یک درمی و بوره و کبریت و دود خمر هر یک
چهار درم با سرکه طلا کنند بهق سفید سفیدی بود بسبب رطوبتی محرقه که طبیعت آنرا
دفع کند و بهق زود زایل شود بخلاف برص و علامت او آنست که سخت سفید
و براق نباشد و با اندام راست نباشد و چون سوزن درو فرو برند خون برآید
و موی آن موضع سیاه بود و اکثر شکل آن مدور بود علاج آن هر روز ده مثقال از زرایة
و بالنگو و گلقند تناول کنند و بعد از نضج اسهال طبیعت بمطبوخ تربد و غاریقون کنند
و قی کردن نیز مفید و بعد از تنقیه ادویه که در برص ذکر رفت طلا کنند و اگر بجز [illegible]
کوفته باشد بمالند و بعد از آن شحم حنظل و قنطوریون باریک طلا کنند مفید بود
بهق اسود نشانهای سیاه باشد که در بدن ظاهر میشود بسبب صفرای محترقه و این
مقدمه جذام باشد علامت او آنست که چون آنرا بمالند چیزی همچو سبوس از آنجا جدا
شود و رنگ آن مایل بحمرت بود علاج آن در ابتدا فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ
افتیمون و حب آن کنند و استحمام و ترطیب بدن کنند و پوست بیخ کبر و حرمل

دفتی

و حرمل سیاه و شیطرج و زاج و کبریت و زرنیخ طلا کنند کلف نشانها بود که بر روی
افتد و مایل باشد بسیاهی و آن بسبب سودا و حرقت اخلاط بود علاج آن فصد
باسلیق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایاره و بعد از تنقیه
تخم خربزه و جرجیر و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ با آب معصفر طلا کنند یا بیخ و تخم ترب
و جرجیر هر یک درمی کندش سه درم بکوبند و با سرکه و با آرد باقلا و عدس و پوست تخم
و شیخ سوخته و اشنان بکوبند و با آب گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و
بیخ سوسن هر یک سه درم و تخم ترب پنج درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و شبی رها
کنند و روز دیگر بابی که در آن سبوس و پر سیاوشان جوشانیده باشند بشویند
بار دیگر با حنا بکشند و با بادام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند خیلان [illegible]
خیلان خالها باشد و برش نقطهای خرد سیاه که بر روی افتد و نمش قطعه سیاه سپید بر
بود و گاه باشد که همچو کلف پهن شود و سبب خال دم محترق باشد که از فوهات
عروق بیرون آید و محتبس شود و سبب برش و نمش دم سوداوی بود علاج آن فصد
و اسهال طبیعت بود و بعد از تنقیه بادویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند خال بادویه
زایل نشود سوزن درو فرو برند تا خون بیرون آید و نمک و سرکه بشویند و بعد از آن ادویه
مذکوره طلا کنند باد شنام حمرة قبیح باشد شبیه بلون مجذوم که در روی ظاهر شود

سبب احتباس بخارات که از دم متصاعد شود علاج آن فصد کنند و ارسال علق و تلیین
طبیعت بمطبوخ هلیله و تربد و آنرا باب گرم و سبوس بشویند و اگر نزفی باشد بصابون
طلا کنند و باب گرم و سبوس بشویند و باب سرد نزنند و از مساکن بارده احتراز
نمایند آثار قروح و آبله اثری که بر بدن از قرحه و آبله بماند مرداسنج برده و گل پرورده
و آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان پوسیده و قسط و تخم خربزه با آب باقلا طلا کنند یا مرداسنگ
و اسفیداج با سرکه و زهره گاو طلا کنند اما خضرت و سیاهی که بسبب ضربه و سقطه حادث
شود و بعد از سکون الم و حرارت باقی ماند فصد کنند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند
یا باب بوره بشویند و علک البطم طلا کنند و اگر خون از زیر پوست بسته شود بشکافند و خون
بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما وشم که نیل و مداد و امثال آن کرده باشند
و خواهند که زایل شود باب گرم و سبوس و بوره بسیار بمالند و علک البطم با عسل کنند
و هفته رها کنند پس باب گرم و نمک و سرکه بشویند و باز همان طلا کنند یا بوره و کندش
و صمغ آلو با سرکه طلا کنند یا سوزن بزنند در آن تا خون از آن بیاید و نمک سوده
بمالند و بعد از آن بوره و علک البطم طلا کنند یا مرهم زنگار یا دیگ بر دیگ بنهند تا موضع
مجروح شود پس مرهمها مندمله بنهند تشنج جلد و آن اگر پوست سر متشنج شود و در آن چینها
پیدا شود بسبب ملاقات آفتاب یا استفراغ بسیار از دماغ یا استعمال آب شور و شبی

علاج

علاج آن اغذیه و اشربه مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند
و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش بجوشانند و سر بدان بشویند و لعاب بیخ خطمی
طلا کنند و اگر با آن حمرت و خارش بود و سبب امتلای دماغ باشد علاج آن تنقیه
دماغ کنند بحب ایارج و حب بنفشه و امثال آن و بعد از تنقیه ادویه مذکوره استعمال
کنند تقشر جلد اگر پوست بشره بغایت خشک شود و از آن چیزی همچون سبوس جدا
شود و سبب آن خلطی سوداوی بود علاج آن هر روز جلاب از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان
و بیخ مهک و ترنجبین تناول کنند و غذا نخود ماش و نخود با شیره مغز بادام خورند و بعد از
نضج اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن هلیله زرد و کابلی و سیاه هر یک سه درم
سنا هفت درم بسفایج تربد ورق گل تخم کاسنی بیخ مهک هر یک سه درم اسطوخودوس
چهار درم آلوی سیاه و سپستان و عناب هر یک بیست عدد مغز خیار چنبر و ترنجبین هر یک
پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب بدن بماء الجبن و کثرت استحمام و تدهین بروغن
بنفشه و کدو و دنبه مرغ و مغز ساق گاو کنند و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا
احتراز نمایند و در این مرض اهمال ننمایند تا بجذام منتهی نشود باب [illegible] در امراضی
که تعلق بموی دارد حزاز سبوسه باشد که در سر حادث شود بسبب بخاراتی که از مواد
بلغمی یا سوداوی متصاعد شود علاج آن تنقیه بدن کنند از اخلاط و بعد از تنقیه هر روز

داء ثعلب مو

سرباب خطمی سفید و برگ چغندر و آرد باقلا و ورق کنجد و اند کا بوره بشویند یا سر تراشند
و بروغن کل یا اند کا سرکه بمالند با زهره گاو و طین قیمولیا با سرکه طلا کنند داء الثعلب علتی است
که موی بریزد و اگر پوست نیز با موی جدا شود آنرا داء الحیه گویند و حدوث این مرض از ماده
رویه باشد که در منابت شعر استقرار یابد و غذا از موی منع کند و آن ماده اگر دم محترق
باشد علامت آن حمرت لون و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره بود علاج
فصد کنند و شراب عناب و آب انار بین تناول کنند و موضع را باب زوفای
تر تجرفه درشت بمالند یا پیاز عنصل و شیر و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم
محترق بود علامت آن علامت غلبه بلغم بود علاج ان شقیقه بدن
کنند بحب قوقایا و مطبوخ تربد و غار یقون و غرغره بخردل و سکنجبین عنصلی سفید
بود و موضع را بخرقه مجرد از پوست فندق سوخته و پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان
طلا کنند و اگر از ماده سوداوی بود تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و اسطوخودوس کنند
و موضع را البسر و پیاز بمالند و کبریت زرد و خردل و فرفیون و بیخ نی و حاکسیم بزرک
سوخته با روغن زنبق و نار دین طلا کنند و اگر آن ماده صفرا بود علامت آن صفرت
موضع و یبوست و نشف جلد آن بود و بان تلخی دهن و تشنگی بود علاج آن بهر زدن صفرا
باب سلق و برگ بید و سبوس بشویند و شقیقه بمطبوخ فواکه کنند با لقموتیا یا مطبوخ هلیله

والسبستی

وافسنتین و بعد از شقیقه موضع را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و سیر بکوبند و با سرکه
طلا کنند یا بشیح سوخته و حصوص و جو سوخته و کف دریا بکوبند و با روغن زنبق بمالند
و اگر پیه شیر و خرس و گرگ یا برکه لب بید و طلا کنند یا بسر مکس دران موضع بمالند
موی برویاند داء الحیه را همین علاج بود و دران تدهین بروغن بنفشه کدو مناسب بود
و اگر ریختن موی بسبب ضیق مسام باشد روغن استعمال کنند و بوره و زهره گاو
و علک و شیح سوخته بمالند یا قیصوم سوخته با بیخ نی و استه خرما و سیم مجموع سوخته
با روغن زنبق طلا کنند اختلاف شعر گاه باشد که بسبب قلت غذا و نقصان بخار
دخانی موی بریزد چنانچه در نقاهت و سل و دق علامت آن تقدم اسباب
محلله و متعاقبات امراض بود علاج آن تناول اغذیه جیده الکیموس کثیره الغذا
بود و استحمام و شستن موی بخطمی و برگ بید و مرو و رسک و تدهین بروغن بنفشه بسبب ضیق مسام
بود یا بواسطه یبس و کثافت جلد علامت آن جعودت و غلظ شعر بود و موی را القوت
بر توان کند علاج آن مداومت استحمام و تدهین بروغن بنفشه بادام و بابونه
کنند و بادام سوخته و بیخ شیح سوخته با ربت بیا میزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام
بسبب رطوبت بود علامت آن رقت موی و سرعت انتشار بود و چون موی
بکبر بند یا انکه قوت کنند جدا شود و علاج ان کثرت استحمام بود و دلک موضع

تخم قثای درشت و بعد از دلک برنجاسف و شنج و بادام تلخ بسوزانند و با زهره گاو و بوره
طلا کنند و از اغذیه مرطبه و لبنیات احتراز کنند و توابل در طعام کنند و اگر سبب
تحلل بدن و سعت مسام مو بریزد زیرا که تحلل بخاری که ماده موئیست متفرق شود علاج آن
استعمال روغن آمله و مورد و هلیله و مازو باشد تا جلد را کثیف گرداند علاج آنست که موی
سر زایل شود و آن اگر در پیری بود علاج پذیر نباشد و اگر در اوان جوانی بود اسباب و علاج
آن همچنان باشد که ذکر رفت سفید شدن مو بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد
و وقت آن بعد از چهل سالگی بود و اگر پیش از آن سفید شود تنقیه بدن کنند از بلغم و هر هفته
قی کنند و از اغذیه بلغمی احتراز نمایند و قلایای مشوبه و گوشت برنیه و کبک و تیهو و کبوتر
و گنجشک و گوشتهای شکاری مفید بود و احیانا اطریفل و هلیله مربا تناول کنند اما چون
سفیدی تمام حاصل شود خضابات استعمال کنند چنانچه گفته شود تشقق شعر اگر موی بسبب
یبوست شکافته شود کثرت استحمام مفید بود و بر روغن بنفشه و کدو و لعاب بهدانه
و مرو رنگ طلا کنند و اگر بافراط باشد تنقیه بدن از سودا باید کرد باب حفظ شعر در آنچه
تعلق بزینت موی دارد حفظ شعر اگر خواهند که موی دراز شود برگ کنجد و کدو بشویند و روغن
غار بمالند و مورد و گل و آمله بکوبند و بر موی بریزند اگر موی ریش و ابرو کم باشد یا دیر برآید
حب الغار و حبة الخضرا و مغز بادام تلخ بسوزانند و در آن موضع بمالند یا غالیه یا پیه گرگ و خرس

و شونیز سوخته بمالند و اگر خواهند که موی بر عانه و بغل برنیاید بخون سلحفات یا زرنیخ با خایه
مورچه طلا کنند یا افیون و بنج و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که بی استره موی سترند آهک
سفید آب نوزده رطل و زرنیخ و خاکستر رز از هر یک بیست درم و گل خطمی ده درم بکوبند
و بآب گرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه طلا کنند و بعد از آن موضع را بروغن گل بمالند
آهک پانزده درم زرنیخ سه درم پشیره جو بیک سحق کنند و طلا کنند و بعد از آن بآب
باقلا بشویند و اگر خواهند که موی مجعد شود مرداسنگ ده درم مازو و آمله هر یک پنجدرم
بکوبند و بآب مورد طلا کنند یا حلبه و آمله هر یک پنجدرم بکوبند و بآب مورد بسرشند
و طلا کنند و ورق سرو و گز مازج بکوبند و بآب مورد بر موی بمالند و اگر خواهند که موی
باریک شود بآرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که موی سیاه شود وسمه چهل مثقال سیاه شدن مو
حنا پنجمثقال بسایند و بروغن چرب کنند و بآب گرم بسرشند و رها کنند تا خمیر براید
و شب در موی بمالند و بامداد بآب مورد بشویند و اگر شقایق و گل باقلا سحق کنند و در روغن
شیره بر سر آن کنند و در آفتاب نهند و هر روز سه نوبت بسایند تا ده روز بگذرد و بعد از آن
در موی بمالند و بامداد بآب مورد بشویند و اگر پنجدرم لادن و بیست درم روغن مورد
اندازند و شبانروزی بگذارند پس بآتش نرم بجوشانند و در موی بمالند و اگر بهار جوز مقل
بکوبند و با روغن زیت در موی بمالند و اگر جوز سرو در سرکه خیسانیده دوازده درم

مازو و زیت جوشانیده و پر سیاوشان و شب یمانی و اقاقیا و آمله هر یک شش درم
سوخته پوست جوز تر هر یک ده درم بکوبند و با آب بسرشند و بمالند و اگر موی
چنان نماید که چرب است و دستار و کلاه را چرب کند تنقیه عادت کنند و بعد از
قی اطریفل تناول کنند و سر با آب دریا و آب نمک و پودنه بشویند یا بابونه و نشادر
با مورد و بلوط و جوز سرو در آب بجوشانند و سر بدان بشویند اگر خواهند
که رنگ روی سفید و پاکیزه گردد هر بامداد سکنجبین یا شراب سیب یا گلاب تناول
کنند و گوشتهای سبک با پیاز خورند و از اغذیه غلیظه و حریفه احتراز نمایند و آرد
باقلا و نخود و پودنه و جوز و ترمس و مغز بادام تلخ هر یک ده درم کثیرا پنج درم بکوبند و بشیر
بسرشند و در رو میمالند یا پنج نا و تخم خربزه و پوست عدس و اشنان در اندرون
خیار کنند و پرورده متساوی بکوبند و با آب جو طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی
سرخ شود گوشت بره و شیر بز و پیاز و سیر و جزر و امثال آن تناول کنند و استحمام
کنند و روی با آب گرم بمالند و اسفیداج رصاص و لک در روی بمالند ف و بون
اگر بسبب غلبه فضلات بود همچون یرقان علاج آن گفته شد و اگر بسبب فساد مزاج
طحال یا کبد باشد علامت ضعف این اعضا بود و علاج آن تقویت آن عضو بود
و اگر بسبب کثرت تناول چیزی که موجب فساد لون بود چنانچه از کثرت اکل بادنجان

و از بز

و کرنب سواد لون حادث شود و از تناول ادویه حاده صفرت لون و از آبهای
بد و اکل طین همچنین متغیر شود علاج او آنست که از اشیائی که موجب آن تغیرات
اجتناب نمایند و صلاح غذا و استعمال حمام کنند و ادویه مجلیه مثل تخم خربزه و سبوس
و آرد باقلا و نخود و پنج نا و اشنان در روی بمالند و اگر بسبب کثرت صوم و جماع و مرض
و شدت گرما اغذیه حسن الکیموس کثیر الغذا تناول کنند مثل گوشت بره و بزغاله
و مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و انگور و انجیر رسیده و اطریفل و هلیله پرورده
تناول کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند ف در الحجه الف و ان تغیر رائحه
مغابن و نتن عروق است و سبب آن حدت عفونت اخلاط و معفونات
برین حرکات مثیره مر اخلاط را همچون حرکت جماع و تا قرع عسل جنابت و تناول
انجیری که او را خاصیت بود در تحریک مواد ردیه بظاهر بدن همچون سیر و پیاز و تره
و خردل و حلبه و حلتیت و انجدان و جرجیر و آنچه مشابه آن باشد علاج او آنست
که بپاشند هر روز شربتی از تمر هندی با آب انارین و نبات و سکنجبین و عرق
گل و بید و آب سرد و تلیین بدین مطبوخ فواکه و بالقوع ان مناسب بود و از
ریاضت و تعب آفتاب احتراز نمایند و مورد و شب یمانی بجوشانند و موضع را
بدان بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنج بکوبند و در ان بمالند یا مرداسنگ

و اندکی کافور با گلاب بسایند و طلا کنند یا ورق گل و توتیای و سعد و سنبل بسایند و بمالند
یا توتیای کرمانی چهار درم و قرنفل یکدرم بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص سازند و در وقت
حاجت بسایند و دران بمالند و کشنیز و نقوع زرد آلو بوی عرق خوش کنند و اگر رایحه
مغابن و انگشتان پای بسبب فربهی متغیر شود فصد باسلیق کنند و بمطبوخ هلیله
تنقیه بدن کنند و از اطعمه حریف و شربهای احتراز نمایند و در آب سرد نشینند اگر سن
و وقت مقتضی باشد و گل ارمنی و مرداسنگ و گلنار و توتیا و حنای سوخته و پوست انار بهمادی
بکوبند و بران افشانند و اگر موضع متقرح شود بسبب عرق تیز بسرکه و گلاب بشویند
و شب یمانی و گرد مازج بکوبند و بران افشانند و یا آب مورد طلا کنند یا مرهم زرد چوبه
بمالند و اگر بوی سر ناخوش شود تنقیه بدن بحب ایارج و قرص بنفشه کنند و توتیا و ارق
سرو و مرداسنگ و جوز سرو سوخته و کندر بکوبند و باب مورد طلا کنند معالجه
در ذکر زهرها و زهر حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب است
باب اول در زهرها و علاج ان همچنانکه معرفت نافع واجب است تا استعمال
کنند معرفت ضار نیز واجب است تا از آن احتراز نمایند پس کسی که خائف باشد
از انکه او را زهر دهند باید که طعام و شراب از دست هر کس نخورد و گرسنگی و تشنگی
در جاییکه محل توهم باشد حاصل نشود چه اثر زهر درین حالت بیشتر و زودتر باشد و نباید

دانست

دانست که زهر در شربتها و چیزهای حریف و مالح و چیزهایی که بوی آن تیز باشد دهند
و کسی را که این توهم باشد باید که هر روز سه دانه انجیر خشک بخورد و مثرودیطوس و تریاق
کبیر و تریاق اربعه با خود داشته باشد و احیانا میخورند و همه مردم باید که چیزی که
نشناسند بخورند و نبویند و بدست نگیرند و در زیر درختهای بزرگ و میان گیاه
و نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ نخسبند و در آب و چیزهای روان مثل روغن
و عسل و دوشاب و سرکه و شراب احتیاط کنند پس بخورند و بدانکه تاثیر زهر
یا بکیفیت بود یا بجوهر آنچه بکیفیت بود یا اکال بود چون زنجار یا مسحق و ملهب همچون فرفیون
یا مخدر و مبرد همچون افیون باشد و همچون مرداسنگ و آنچه بجوهر تاثیر کند همچون
حجر التیس و بیش و مرارات بود و کسی را که زهر داده باشند باید که قطعا خواب نکنند
و قی کنند و معده را پاک کنند و شیر و نمک خورد و سعی کنند که معلوم شود که چه زهر بوده
تا علاج آن کنند و ببوی دهن و بقی استدلال توان کرد و اگر بعینه معلوم نشود اگر در معده
احساس حرقت و لذع و التهاب و تشنگی و خشکی دهن باشد دلیل آنست که زهر حار بوده است
قی کنند و روغن گل و بنفشه و نقوع فواکه و لعاب اسبغول و شیر و روغن بادام و آب کدو و قرص
کافور هر کدام که باشد ببرف سرد کنند و بیاشامند و خیار و کدو و شفتالو خورند و صندل
و گلاب و کافور بر جگر طلا کنند تریاق حب الغار و طین مختوم هر یک سه درم

دار ابلیسا ده درم بکوبند و بزیت سرشته کنند و مثقالی از آن خورند و این حقنه بکار دارند
صمغ بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد سبوس
و جو نیم کوفته هر یک کفی روغن بنفشه بیست درم و اگر چنانچه سبات و ثقل و جمود اعضا و لکنت
زبان محسوس شود بدانکه زهر بارد بود شراب کهنه با شیر و سداب بیاشامند و تریاق
اربعه یا مثرودیطوس مثقالی بخورند یا فودنه و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا و قسط و مر و سداب
هر یک درمی حلتیت چهار درم بکوبند و بعسل سرشته کنند و مثقالی خورند و اگر با سموم
مقاومت کنند شکوفه باقلا و ابهل و برنجاسف و گوشت راسو خشک کرده و سرگین
خرگوش و تخم شلغم و پرسیاوشان و خباری و دارچینی و مغز خرگوش و آب ورق سیب
و گل ارمنی بدانکه زهر یا مصعد نباشد همچون زیبق و مردارسنگ و اسفیداج و زنجفر
و مرگ موش و زنگار و براده آهن و زرنیخ و آهک و زاج و شب یا حیوانات بود همچون
زراریح و ارنب بحری و ذریح و ضفدع و زهره افعی و بلیک و ماهی سرد و شوادی سموم
یا نباتات بود همچون بیش و قرون سنبل والبان یتوعات و مازریون و سقمونیا و بلادر
و خرزهره و خربق و پوست ترنج و تربد زرد و سیاه و غاریقون سیاه و افیون و بیخ
جوز ماثل و شوکران و کماه و کندش و مغزهای کره کوفته سعد نباتی زیبق اگر نه مصعد باشد
قاتل باشد و از شرب آن درد شکم و امعا و اسهال دم و ثقل لسان حادث شود

علاج

علاج آن آنست که تخم شبت و ترب بجوشانند و با اندکی بوره و عسل بیاشامند
و قی کنند مکرر و اگر با آن سحج باشد لعوق طین با روغن گل و شیر دوغ کرده بخورند اما
زیبق ناکشته قاتل نباشد ولیکن درد شکم آورد و علاج آن قی کردن و شرب شراب
کهنه باشد و اگر زیبق در گوش کسی کرده باشند موجب تشنج و اختلاط عقل و صرع شدید
بود تدبیر آن آنست که بیک پای بایستد و سر را میل دهد و بر جهد و روغن گرم چکانند
و علامتش عطسه آرند و اگر بدینها بیرون نیاید میلی از رصاص در گوش کنند و مکرر آرند
تا بدان متعلق شود و بیرون آید [illegible] و اعراض اسفیداج همچون
اعراض زیبق مصعد بود و علاجش همان بود مردارسنج از شرب آن قولنج و حبس
بول و ثقل زبان و معده و امعا و ورم بدن حادث شود علاج آن تخم کرفس
و شبت هر یک ده درم بجوشانند و بوره نیم درم و عسل ده درم در آن حل کنند و بیاشامند و
و مکرر قی کنند و جوارش سفرجل مسهل و فلافلی و شهریاران و ترنجبین پرورده هر یک
که باشد بخورند غذا اسفیداج چرب با گوشت بزغاله خورند و علامت آن اسهال
طبیعت و ادرار بول باشد اما جبسین نوعی از سنگ گچ باشد و از شرب آن خناق
و قولنج حادث شود ماء العسل و لعاب بهدانه تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد
سقمونیا نیم درم با سکنگبین ده درم بیاشامند اسفیداج از شرب آن فواق و سعال

والم معده و خشکی دهن و تندی دماغ و استرخای اعصاب حادث شود و زبان سفید
گردد و بول سیاه شود و یا سرخ گردد علاج آن تطبیخ شبت قی کنند و اگر تغییر نیابد
ماء العسل تناول کنند با تخم کرفس و انیسون و رازیانه بجوش کنند و بیاشامند
با گنجد پاره بخورند و شراب سیب ترش بر سر آن آشامند و اگر مفید نیفتد حقنه کنند
زنجار از خوردن آن پیچیدن شکم و قروح امعا حادث شود بوره از خوردن آن
وجع معده و خشکی دهن و عسر بول و اسهال دم و خناق و غشی و برودت اطراف
حادث شود و اگر بول کند اشک با بول بیرون آید علاج مجموع بزرگ و خیار و چرب
بجوش کنند و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیر و لعاب بزرگ و مرور تلک خورند
و مرقهای چرب با خیار سنبر خورند براده آهن از خوردن آن وجع شکم و لهیب و صداع
و خشکی دهن حادث علاج آن حسوه چرب و شیر و روغن خورند و گل بنفشه با سرکه
در سر مالند و اگر طبیعت بسته شود مسهلات مزلقه بدهند زاج [illegible] از شرب آن
سعال شدید حادث شود علاج آن شرب شیر و مسکه و روغن بادام و حسوهای چرب
نباتات اول بیش بدترین زهرهاست و از خوردن آن ورم لب و زبان
و دوار و غشی حادث شود علاج آن تخم شلغم بجوش کنند و با روغن کهنه بیاشامند و مکرر
قی کنند و بعد از آن تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و بادزهر بدهند و با اندک مشک

بخورند

بخورند و تریاق بیش پنج گیراست خوردن مقداری از شرب آن سواد زبان و اعراض سل
و بول الدم حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن قرص کافور با گلاب و شربت
بخورند و آب خیار و کدو با شیره جو و لعاب اسبغول و بهدانه خورند و روغن بادام شیربا
برف سرد کنند و ماست ترش نیز مفید بود فرفیون از آن اسهال مفرط و کرب
و اضطراب و لذع معده و فواق حادث شود علاج آن قی کنند و تناول روغن
و مسکه و استعمال معالجات خوردن سم یتوعات یتوع نباتی بود که آنرا شیری بود همچون
شیر انجیر چون بخشند از و شیری ظاهر شود و از این یتوعات آنچه مشهور است ماهودانه
شبرم و مازریون عشر لاعیه عرطنیثا ماهودانه حمراء و راق و از این البان اگر قدری اسهال
مفرط پیدا شود و تدبیر آن در ابتدا شرب روغن و شیر و مسکه و قرص کهربا و قرص طباشیر باید
و سیب بدهند و گویند که درم شیر شبرم قاتل باشد و در تدبیر آن برف بر بدن باید ریخت
[illegible] سیر عشر قاتل باشد و شارب آن نادر خلاص گردد و سقمونیا که درم از آن
قاتل بود و کثیر غایله او بدوغ و برف کنند و رب به و سیب و ریباس تناول کنند مازریون
دو درم از آن قاتل باشد و از شرب آن قی و اسهال دم و لذع احشا و فواق و الم جمیع
بدن حادث گردد علاج او آنست که شیر و روغن بسیار خورند و اگر مفید نیفتد تریاق
کبیر با مثرودیطوس یا تریاق طین مختوم تناول کنند و بعد از سکون قی و اسهال

آب کاسنی یا سکنجبین خورند و یا شراب زرشک و قلی خورند بهره بسیار خوردن از آن
مهلک باشد و اندکی از آن موجب کرب و لهیب و انتفاخ بطن باشد علاج آن قی کنند
و بعد از آن لعاب بنگو و بهدانه و مرو رنگ با روغن گل تناول کنند و تحنیک گوش کنند و بینی
و شیرینیها و چربیها خورند بلادر اگر چه بعضی مردم میخورند و مضرت آن ظاهر نمی باشد لیکن بعضی را از آن
التهاب و حرقت فم معده و لذع امعا و بثور و آبلها در دهن و لب حادث شود و گویند
فاذزهر آن مغز جوز است و علاج او آنست که بروغن کنجد و آب گرم قی کنند و بعد از آن
شیره جو با روغن بادام بخورند و ببو ماش با کدو و اسفناج و مغز بادام تناول کنند و دوغ
بنفشه در بینی کشند و نقوع فواکه و آب انار مز بیاشامند و در آب سرد نشینند کشند ارش
شرب آن موجب غشیان و خناق بود خربق سفید و غاریقون سیاه موجب تشنج و دوار
سرد باشد خربق سیاه موجب اسهال و خناق و تشنج و خفقان و حرقت زبان
و حب و نفخ بسیار بود و تره و بزر و بسیار این نیز چنین بود و علاج مجموع قی باشد و تناول
شیر و روغن و اسهال را به ربوبات و اقراص بارده علاج کنند لبوب از تناول
مغزهای کرده مثل مغز جوز و فندق و فستق غشیان و غشی حادث شود علاج
قی باشد و بعد از آن تناول حموضات افیون موجب سبات و گداز
و خدر بود و دوار و فواق و ثقل زبان و تاریکی چشم از آن حادث شود و ورم از آن

قاتل

قاتل باشد خصوص که با شراب خورند علاج آن قی کنند و چند بید ستر و حلتیت و فلفل و ادهل
همه مساوی بکوبید و دو مثقال با شراب سیب و ریحان و شراب کهنه بخورند و بدن را بروغن
قسط و ناردین بمالند و اگر طبیعت بسته شود حقنها بکار دارند چند بید ستر اگر کنند بیده شود
زهر قاتل باشد و از آن اعراض سرسام حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از آن
تناول حموضات مثل ترنج و لیمو و سرکه و دوغ گاو و برف بدرانجبویه و حنضر رومی
از تناول بهرام مغص و قروح امعا و سعال حادث شود و علاج آن قی کنند و بعد
از آن شراب بنفشه و خشخاش و لعاب بنگو و بهدانه تناول کنند جوز ماثل هم از آن
زهر قاتل باشد و اعراض آن دوار و سبات و سکر و حمرت عین و عرق سرد
باشد علاج آن قی کنند با آب گرم و بوره و روغن کنجد و بعد از آن شراب سیب
و شراب ریحان تناول کنند و روغن زیت و ناردین در بدن بمالند بیروح
اعراض او همچون اعراض جوز ماثل باشد و علاج او آنست که نگذارند که بخواب
رود و موی سر ریش بر بری کنند تا متنبه شود و روغن کنجد و عسل و نمک با آب گرم بیاشامند
و قی کنند و روغن گل و سرکه در سر مالند شوکران از شرب آن خناق و برد اطراف
و ثقل بدن و تاریکی چشم حادث شود علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل
بیاشامند و میعه و قردمانا و انجدان نیز با شراب مفید باشد و روغن گل و دا افسنتین

تناول کنند و شکم باز کنند و مضمضه کنند عنب الثعلب روباه تربک سیاه موجب کمودت لون
و صداع و خشکی زبان و فواق و قی الدم و سحج بود علاج آن قی کنند و بعد از آن
شیر خر یا شیر بز بیاشامند یا عسل و بادام ملح نیز مفید بود و نخوداب با مرغ خورند
شیر تیز هرگاه بسیار بخورند حرارت و سدر و اختلاط عقل و بحه صوت و غثیان و سکر
و غشی حادث شود بزر قطونا هرگاه بنکو بسیار خورد و تحرک نبض و قوت او ساقط شود
و بدن سرد گردد و ضیق نفس و خناق و خدر و غشی حادث شود و علاج هر چه قی کنند
بطبیخ ترب و شبت با عسل و بوره و بعد از آن زرده تخم با فلفل و مرق مرغ فربه خورند و افسنتین
و فلفل و دارچینی با شراب مفید بود و گاه آنچه سیاه و طاوسی باشد و دارچینی آن کریه باشد
قاتل بود و اعراض آن خناق و ضیق نفس و قولنج و غشی و عرق سرد بود علاج قی کنند با آب
ترب و فودنه و سکنجبین و بوره و بعد از آن شراب صرف با بکامه بیاشامند و تریاق
اربعه و سنجرنیا و جوارش فلافلی و کمونی با شراب سیب بخورند [illegible] چون بعاقبت
افسرده باشند و سرد شده باشد از آن مغص حادث شود و قاتل باشد و علاج
قی و تنقیه معده باشد [illegible] ذراریح نیک تناول آن قاتل باشد و از آن وجع
مثانه و ورم قضیب و عانه و پیچیدن شکم حادث شود و بول نیاید و اگر آید خون باشد
و گاه باشد که سحج و غشیان و اختلاط عقل نیز حادث شود علاج آن قی باشد بروغن

کنجد و آب گرم و بعد از قی شیر با لعاب بهدانه و بنکو با آب نورک و حلبه تناول کنند و شیر فهای
چرب و روغن بادام و پیه بط و زرده بیضه و عسل مفید بود و روغن گل با سفیده تخم مرغ بند
و در احلیل چکانند ذرعه و حرا از تناول آن قی و درد دل حادث شود و تدبیر آن قی
باشد بطبیخ شبت و روغن کنجد استعمال معالجات ذراریح کنند صفادع از اکل آن حادث
و ماریها چشم و کمودت لون و حرارت و حرقت حلق و اختلاط عقل و غشی و تشنج حادث شود
علاج آن قی کنند با آب گرم و زیت و بعد از آن بحمام گرم روند و عرق کنند و بدن
بروغن قسط و ناردین و زنبق بمالند شوی مغموم چون گوشت بریان بنکنند باید سرد نکرده
بنوشند تا هوا بدان نرسد که اگر پوشیده دارند از اکل آن مغص و اسهال و اختلاط
عقل و سبات حادث شود و علاج آن قی کنند و بعد از آن رب سیب و به با طین
مختوم بخورند و معالجات مغص بجای آرند و در آن روز از حمام و خواب احتراز نمایند
سمک بارد از خوردن ماهی سرد خصوص که در جای تنگ نهاده باشد قولنج و ضیق
النفس و غشی و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از قی تریاق اربعه و سنجرنیا و فلافلی
و شراب سیب و صرف مفید بود افعی زهر قاتل است و معالجه در آن مفید نیست الا [illegible] الحمیه
قی متواتر کنند بشیر و روغن و آب گرم و بعد از آن تریاق کبیر و مثرودیطوس و بادزهر
و دواء المسک بخورند [illegible] زهره پلنگ زهر قاتل است اما اگر از تناول آن بسه ساعت نگذرد

تا میسر نتوان داشت و اعراض آن قی کرانه و یرقان بود و بوی صبر از دهن و بینی شاید آن
آید و علاج آن قی متواتر باشد و بعد از قی طین مختوم بخورند درم حب الغار بخورند درم پنیرمایه آهو بیست
درم و تخم سداب و مر هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و هر مثقال تناول کنند
مرارهٔ سگ آبی بمقدار عدسی قاتل باشد علاج آن روغن گاو و بادزهر حیوانی و خطیانای
رومی هر یک مثقال و پنیرمایه خرگوش نیم مثقال بخورند طرف زنجبیل سیر و دنبال گاو
کوهی زهر است و از آن غشی و کرب حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن
فندق و فستق تناول کنند خون گاو اگر کسی خون گاو تازه بخورد او را خناق و غثیان
و غشی حادث گردد و علاج آن بحقنه و مسهل باید کردن و در بن شیر دادن و به که در بسته
شدن خون معده مفید باشد تناول کنند مثل انجیر خام و تخم کرنب و حلتیت
و بوره و خاکستر چوب انجیر و شیر انجیر و فلفل و بیخ الکبدان و پنیرمایه خرگوش با سرکه و شیر سیر مفید بود
عرق ... از شرب عرق چهارپایان خصوص اسب خصرت و تورم روی و زبان و سیلان
عرق متعفن از بعد حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و روغن کنجد و بعد از آن تریاق
و طین مختوم تناول کنند و شراب و روغن گل نیز مفید بود لبن آتاشیری که متغیر شده باشد
اگر کسی بخورد او را اسهال و هیضه و پیچیدن شکم گیرد علاج آن قی کنند و روغن بادرین گرم کنند
و در معده بمالند و اگر شیر در معده بسته شود علامت آن غشی و عرق سرد و ناقص نبض علاج آن

پنیرمایه خرگوش با یک اوقیه سرکه کهنه بیاشامند یا فودنه بخورند یا خرف با سرکه بیاشامند
نافع باشد با آب گرم در گزیدن حشرات و غیر آن اگر کسی را چیزی بگزد و نداند که آن
چه بوده است باید که بالای موضع را محکم ببندند و محل زخم را مکند یا بعد از آنکه سرکه
و روغن گل طلا کرده باشند یا محجمه میکنند و اگر وجع بغایت باشد حجامت و ارسال علق
بکنند و سرگین باز و کبوتر و فودنه و کبریت و خاکستر چوب انجیر با بول و سرکه ضماد
طلا کنند و زیت و نمک و بوره ارمنی و سیر صحرائی و اشک بزو حرمات و ...
و حلتیت نیز مفید بود و تریاق کبیر و اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و با عراضی که حادث
شود اگر نتوان دانست که کدام نوع بوده است استدلال کنند تا علاجی که خاص
بدان باشد استعمال کنند چنانچه گفته میشود لدغ حیه مار با نواع است و بدترین
آن افعی است و علامت گزیدن او آنست که از موضع گزیدن خون بیرون
آید و بعد از خون صدید و متورم شود و رنگ آن سبز گردد و خشکی دهن و التهاب
و عرق سرد و تواتر نفس و غشی و رعشه و فواق و عسر بول حادث شود علاج او آنست که سر
جراحت را به نشتر فراخ کنند و محجمه بر آن نهند و مضمضه بشراب سیب و ریحان کنند
و بعد از آن بروغن گل و ابکامه مضغ کنند و در آن مبالغه نمایند و بعد از آن ادویه
جذابه مثل سیر و پیاز و بوره ارمنی و زفت و جاوشیر و فرفیون بدان موضع نهند مفید بود

واگر خروس بریان کرده همچنان بشکافند و بران موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو را
قطع توان کرد چنانچه انگشت باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بمانند و تریاق کبیر و مثرودیطوس
و تریاق افاعی تناول کنند و سیر و پیاز دکنند تا و حرملی با شراب کهنه بخورند و انیسون و تخم
کشوث و فلفل هر یک ده درم زراوند مدحرج جند بیدستر پنج درم بکوبند و با عسل سرشته
و سه درم از آن با شراب الخمر تناول کنند و روغن کهنه و گوشت را السو شور کرده و پخته
شده مقدار سه درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعا نخواب نرود
و در میان شیر نشیند و اگر جمیع بدن متاذی شده باشد تریاق استعمال کنند
و اگر موضع لدغ بسبب مص متاذی شده باشد ادویه اکاله و اضمده بکار دارند و گوسپند
اگر پیاز بری بخایند و آب داد را فرو برند و ثفل آن بر موضع زخم نهند مفید افتد
و سداب و مرزنجوش و برگ سیب و مخلصه و حلتیث با شربت قند در رفع سموم
مفید بود و بول آدمی نیز همچنین معجون نافع نافع حب الغار ابرسا رجنطیان زراوند مدحرج
هر یک پنج درم سداب بری و کندر هر یک چهار درم و کرسنه سه درم بکوبند و بشراب
سرشته و مثقالی با شراب الخمر بیاشامند و گویند اگر جهره مار بر جوز پیاز نیز بود یا سیند
ولعوق کنند نافع باشد لدغ عقارب عقرب یاده بزرگتر بود و گزیدن آن سخت تر
باشد و از لدغ عقرب خفقان و استرخای بدن و برودت اطراف حادث شود

وگاهی

وگاهی احساس سرما کنند و گاهی احساس لهیب علاج او آنست که بالای موضع را
چند بند و آنرا بمکند و عقرب را بکوبند و بران نهند با حلتیث و عاقرقرحا با [illegible]
بزرگ و کبریت و نمک و علک البطم بدان طلا کنند و گویند اگر موش [illegible]
زنده بگیرند و بدو نیم کنند و بران موضع نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب برگ
خطمی با نمک و عصاره سداب و بادروج و بیخ حنظل و عصاره خند قوقی سیر بغایت نافع بود
و بیخ کبر و افسنتین و زراوند و کاسنی بری بکوبند و بعسل سرشته و صبیها را دانگ و بزرگ را
چهار دانگ بدهند یا انکه سیر و جوز هر یک ده درم و سداب و حلتیث و مر هر یک
پنج درم بکوبند و با انجیر سرشته و سه درم بخورند و قرصا ما و حلتیث و سعد و بادروج و سکبینج
مفید بود و از ادویه مفتحه خصوص کرفس احتراز نمایند و گفته اند اگر کسی کرفس خورده باشد
و او را عقرب بگزد خلاص نیابد و اگر ترب و بادروج خورده باشد مضرت بدو نرسد
و مجربات الحضرت النوربه و لدغ العقرب مخلصه در آب بجوشانند و موضع ملدوغ
دران آب نهند یا پای زهر حیوانی بارها و فستق بعرق گاوزبان لب بند و بدان موضع طلا کنند
و عرق گاوزبان و شراب حماض شربت بخورند و غذا نخود آب و مزور تریاق اربعه
نیم مثقال فرو برند و قدری بر موضع لدغ عقرب نهند و نوعی از عقرب هست که او را جراره
گویند و آن عقرب خرد باشد و دنبال در زمین کشد و زهر او گرم باشد و آن در نواحی

اهواز و خوزستان و عسکر بسیار باشد و چون بگزد و بعد از چهار روز اثر کند و از آن نادر
خلاص یابند و اطبای آنجا معالجه آن بفصد کنند و فی الحال شیر بیاشامند و موضع را
بحجمه مص کنند و جند بیدستر و فرفیون طلا کنند و حوالی آن بگل ارمنی و سرکه طلا کنند
و الا تریاق اربعه بمثقال فرو برند و قدری بر موضع لدغ عقرب نهند و شراب حماض
و عرق گل و گاو زبان بشربت بخورند و غذا نخود آب و مرغ خورند و این تریاق دهند
صفت کاسنی بری خشک و برگ کبر و جنطیانا و افسنتین و کشنیز خشک مثل هم بکوبند و با آب
سیب بسرشند ده درم با شراب سیب ترش بدهند و اگر از آن التهاب شدید
حادث شود شراب فواکه با برف دهند و اگر خفقان عارض شود شراب سیب و قرص
کافور و اگر طبیعت محتبس باشد حقنه کنند و اگر زبان متورم شود فصد عرق زیر زبان
کنند و با آب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و غذا غوره و انار خورند رتیلا عنکبوت رتیلا
نوعی از عنکبوت باشد و بر روی او نقطهای سیاه باشد و نزدیک دهان او دو شاخ باشد
و بدان بگزد و او را اصناف است بدترین آن مصری باشد و آن شبیه است به زنبور
و بعضی سرخ باشند و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد علاج گزیدن رتیلا آنست که موضع را
بمکند و بحمام روند و آب گرم بدان ریزند و موضع زخم را ابر و نمک و خاکستر چوب انجیر و آهک
تضمید کنند و ثوم نیز و تخم کرفس بخورند و این تریاق تناول کنند صفت فلفل زراوند مدحرج

ماردین

و ماردین عاقرقرحا و دوقو زیره کرمانی بوره ارمنی سر انار مانه خرگوش و دارچینی سلیخه حب بلسان
سرطان نهری عصاره حشیشش مثل هم بکوبند و با آب گرم بسرشند و ده درم تناول کنند و گزیدن
عنکبوت ریاح و فراق شکم و قشعریره و برودت اطراف و انتشار قضیب حادث شود
علاج او آنست که بحمام روند و عرق بکنند و ثوم نیز و سداب و سعد هر یک پنج درم با شراب
صرف بخورند نوعی از عنکبوت هست که آنرا عندب میگویند و بلون سیاه و پای کوتاه بود
و از گزیدن آن حکه موضع و سیاه شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و زهر او مار بود
بخلاف دیگر عنکبوت علاج آن فصد کنند و تمر هندی و نبات با آب خیار و کدو و سکنجبین
تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بنقوع فواکه کنند و اگر آن موضع متقرح شود
تدبیر قرحه کنند و اگر متعفن شود با آهن جدا کنند نوعی دیگر هست که آنرا فهد گویند و از عنکبوت
سفید بود که بر و نقطهای سیاه باشد و دست و پای او بغایت کوتاه باشد و مگس
گیرد و از گزیدن آن حکاک حکه حادث شود و آنرا بحضض و روغن گل طلا کنند و تخم کرفس
در سرکه بجوشانند و بر آن ریزند نوعی هست که قوایم او بسیار است و دراز بود از گزیدن
آن وجع معده و قی و عسر بول و قولنج حادث شود علاج لدغ آن همچون علاج لدغ رتیلا
باشد نملی اسرابه است همچو قرادی خرد و از گزیدن آن رعاف و نفث الدم و بول
دم حادث شود علاج آن رب سیب و به و آب برف تناول کنند و شیره تخم بالنگ

و آب کاهو و کاسنی و خیار و کدو بپاشند و طین مختوم و جدوار با شیر سفید بوده و موضع
لسعه را باب کاهو و صندل سرخ و مازو طلا کنند زنابیر زنبور با انواع است و بعضی
بزرگ باشند و سر او سیاه و بعضی سفید بلون باز باشند و این صنف بدترین
زنابیر است و بعضی کوچک باشند علاج گزیدن زنبور آنست که موضع لسعه را اسفنج
یا سوزن فراخ و مص کنند و شراب غوره و ریباس و لیمو با عرق گل و بید باهم
تناول کنند و آب رمانین و آب خیار و کدو بپاشند و موضع را باب خیار و کدو
یا خیارین و بادروج و روباه ترباک طلا کنند یا آب سک یا انجیر و سرکه طلا کنند
یا آب غوره و گل یا سرگین گاو یا ورق کنجد طلا کنند ذکر بدن نحل که مگس انگبین است
و زنبورهای خرد اسلم باشند و محل نیش در عضو رها کنند عصابه بپارسی کز پابسته گوید
چون بگزد دندانهای خرد باریک در موضع گزیده رها کنند و تدبیر آنست که آن دندانها
بیرون آرند گویند اگر قز یا ابریشم در آن میمالند دندان بدندان بند شود
و بیرون آید و خاکستر و روغن بدان نهند تا بیرون آید و موضع را مص کنند و در
آب گرم نهند و تریاقی که در گزیدن رتیلا ذکر رفت بخورند ... نوعی از رتیلا است
و او کوچکتر باشد و بر او نقطهای سیاه باشد و در مواضع خراب باشد و او نیز چون
بگزد دندانهای در عضو رها کند علاج او آنست که بار قز بر سر کاردی بپیچند و در آن موضع

میمالند

میمالند یا بزرقطونا و صمغ ضماد سازند و شبانروزی بگذارند و بعد از آن برون جدا کشند
تا دندان بیرون آید و باقی علاج او همچون علاج گزیدن مار باشد [illegible]
شبیه بعصابه چهار پای دارد و دنبال کوتاه و گویند اگر بر آتش افتد آتش را بمیراند
و نسو رد و از گزیدن او حرقت شدید و وجع و التهاب و ورم زبان حادث شود
علاج او آنست که موضع را بحجامه بگیرند مص کنند و شیر با لعاب بسکو و بهدانه با شیره
تخم کدو ترک با روغن گل بنفشه تناول کنند و سکه در قهای چرب خورند و عسل و روانج
شیر سفید بود و گوشت صفدع و غایه سلحفات بر موضع نهند ام الاربعه و الاربعین
هزار پای باشد و در گزیدن او سرکه و نمک طلا کنند ... از ورت که او را دو نیش
باشد و چون فرو برد در عضو بگذارد و خود بیفتد و حرکت نکند علاج او آنست که او را
بکوبند و بر آن موضع نهند و زراوند و جنطیانا و دو پوست بیخ کبر با آب نبات و شراب
بخورند ضفادع آنچه بری باشد گزیدن آن سهل باشد و علاج او چون علاج
زهرهای سرد باشد اما آنچه بحری بود سرخ باشد و از گزیدن آن ورم عظیم حادث
شود و گویند برجهد و بر مردم افتد اگر نتواند رسید نفخه بدمد و مضرت رساند علاج
آن تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و معالجات گزیدن رتیلا استعمال کنند
باب سیم در گزیدن آدمی و درندگان اما آدمی محرور مزاج باشد و گرسنه بود

گزیدن او بدتر باشد علاج او آنست که زیت را بدان موضع بمالند و آرد باقلا و سرکه
یا پنج رازیانه و عسل یا پیاز و عسل یا خاکستر رز و استخوان گوساله و سرکه طلا کنند و اگر
متورم شود مرداسنگ و قفنه و زیت و پیه و شمع مرهم سازند و بمالند عصی شیر و ملیک
و گزیدن و جراحت چنگال این حیوانات را نیز راوند و بزر سا و عسل طلا کنند
و بعد از آن بسرکه بشویند و مرهمی از ابرس و زنجار و چرک نقره و توبال مس و شمع و زیت
بمالند عصی [illegible] در آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند و یا پیاز
و نمک و سداب و باقلا و بادام تلخ بکوبند و با عسل طلا کنند یا ورق خیار
و فودنه با سرکه و نمک و شراب با بکامه بدان نهند کلب [illegible] سگ دیوانه باشد
و از گزیدن آن وسواس و افکار فاسد و اختلاط عقل و فواق و تشنج و خشکی زبان
و تشنج اصابع حادث شود و از مردم و جایهای روشن گریزد و اعضا خصوص روی تشنج ؛ و کر تها انگشته
سرخ شود و در روی تقرح پیدا شود و آواز بگیرد و هرچه ببیند تصور سگ کنند و باشد
و باشد که منی از ایشان روان شود و از تشنگی و گزاز و عرق سرد و غشی حادث شود و پلید
موت باشد و از تشنگی فریاد کنند و چون آب ببینند بترسند و حیران شوند و باشد
که آواز سگ کنند و خواهد که مردم را بگزد و با کسی از عداوت آب و طعام ایشان بخورند
او را همین حالات حادث شود و بعضی را این عوارض بعد از شش روز و بعضی را بعد از

تشنّاه

تشنّاه حادث شود و بعد از هفت سال هم گفته اند و سگ در خریف و ربیع دیوانه
شود و علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و طعام و آب نخورد و از آب
گریزد و چشم او سرخ بود و گوشهای او آویخته و زبان بدر افتاده و از بینی و دهانش لعاب
آید و پشت او برآمده و کج شده باشد و خایف باشد و از آب ترسد و باشد
که چون آب ببیند از ترس بمیرد و چون مستان براه رود و افتد و آواز او گرفته
باشد و چون شخصی را ببیند حمله کند و سگان همه از وی گریزند کلب را حامل
همچو جذام حادث شود و گرگ و شغال و روباه و در اسو نیز دیوانه شوند و کسی را که سگ
بگزد باید که تحقیق کنند که این سگ دیوانه بود یا نه و تجربه بدان کنند که پاره
نان بخون که از آن موضع آید بیالایند و پیش سگان دیگر اندازند اگر نخورند سگ
دیوانه بوده است یا شاه بلوط و جوز بکوبند و شبی بر آن موضع نهند و پیش مرغ اندازند
اگر نخورد و یا بخورد و بمیرد سگ دیوانه بوده است علاج او آنست که جراحت را
بگذارند که ملتحم شود بخلاف جراحتی که از کلبی حادث میشود که دیوانه نباشد و باید که
جراحت فراخ کنند و محجمه مص کنند تا خون بسیار بیاید و ادویه محرقه مقرحه مثل
خردل و جاوشیر و جوز و فلافیون و نمک با خاکستر رز و پیاز و جرجیر با سرکه بر آن
نهند با حلتیت و آب چغندر بر آن نهند یا نمک و زنگار و زهره گاو بسه درم و نوشادر

دو درم و قلقدیس هشت درم و اسفیدباج بریان کرده شانزده درم و سداب چهار درم
و نحاس سوخته چهار درم بکوبند و با سرکه بسرشند و طلا کنند و با داغ کنند و آن نیز ها
در ابتدا باید کردن تا جذب سم کنند بخارج اما چون هفته بگذرد شقه بدان کنند مطبوخ
هلیله کابلی هفت درم افتیمون مثقالی و نیم نمک هندی نیم درم غاریقون نیم درم بسفایج
حجر ارمنی هر یک مثقالی بکوبند و با آب بالنگو بسرشند و سه مثقال از آن شربتی بود
آخر سنا نیم درم هلیله کابلی دو مثقال غاریقون مثقالی و نیم افتیمون هفت مثقال
نمک هندی نیم مثقال بسفایج یکمثقال و حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند و شربتی دو مثقال
باشد و ماء الجبن نیز با افتیمون مفید بود و غذاهای چرب و گوشت مرغ و کبک
و دراج فربه خورند و شیر و شراب بیاشامند و آبی که خورند باید چند نوبت آهن سرخ
گردانند و در آن اندازند و باید که حیلتی کنند تا آب بخورند و الا بیم هلاک باشد و گویند
اگر از پوست سگ دیوانه آب خورند نافع باشد یا آبی که از زر خالص بحیه باشند
یا از چوب یا از پوست سگ دیوانه و پوست کفتار بپوشانند و از آن آب خورند
و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند بغایت مفید بود
و جنطیانا و چشم سرطان و حضض و حلتیت و طین مختوم با شراب سیب یا شیر بخورند
و ضماد سازند و تریاق اربعه و دواء السرطان تناول کنند صفت دواء السرطان

سرطان

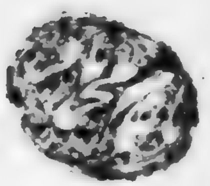
سرطان نهری زنده در دیگ مس نهند و [illegible] آتش کنند تا بسوزد و ده درم
از آن با ده درم جنطیانا و نیم درم کندر بکوبند و در روز اول مثقالی و در روز دوم
دو مثقال و در سیم سه مثقال با روغن بخورند و دواء الذراریح نیز مفید بود صفت دواء
ذراریح یکمثقال عدس مقشر یکمثقال زعفران و سنبل و قرنفل و دارچینی هر یک نیم درم بکوبند
و با آب بسرشند و قرص کنند و یک درم از آن با آب گرم بخورند و از سرما و حمام احتراز
نمایند حقنه سماق و نمک آب و ماهی [illegible] موضع گزیدن آن بعسل و بوره
ارمنی طلا کنند و نمک و سرکه در آن بمالند و بعد از آنکه پاک شود پیه مرغابی و پیه گاو کوهی
نهند و اگر پیه تمساح بدست آید بهتر باشد و باقی علاج او همچون کلب عقور بود
[illegible] اگر از گزیدن گربه وجعی حادث شود پیاز و فودنه با شونیز و کنجد ضماد سازند
[illegible] و اگر کسی را راسو بگزد سیر و پیاز بخورند و ضماد کنند با کرسنه و انجیر خام ضماد کنند
و شراب خورند و اگر پوست آن را گرم کنند و بر موضع نهند وجع را ساکن کند باب چهارم
در دفع هوام و طرد حشرات و بهایم اگر برسنبر و فودنه و نخکشت در خانه و نزدیک مرقد
نهند هوام بگریزند و بخور بچوب رز و انار و بیخ جهک و قنه و فودنه و مقل و سکبینج و جندبیدستر
و حب الغار و اسنه و قرون الظلاف و حوافر حیوانات همین خاصیت دارد و المکه
داشتن لعلق و طاوس و مرغابی و خارپشت و گاو کوهی و گوسفند کوهی در انبار و گربه

در خانها مفید بود و اگر ریسمان بقطران آلوده کنند و گرد مرقد بگردانند هیچ گزنده
بدان نزدیک نیاید و اگر چراغی هم بر مرقد بنهند حشرات نزدیک چراغ گردند و پیش
مرقد نیایند طرد حیات هم دود کردن شاخ گاو کوهی و پشم بز و موی آدمی و سکبینج و زفت
ماران بگریزند و اگر موضعی را باب نوشادر و خردل آب زنند مار بمیرد و آب
دهن روزه دار خصوص که نوشادر در دهن گیرد و چون در دهن مار اندازد فی الفور
بمیرد و مار نزدیک نوشادر نگردد طرد عقارب از شاخ و آب ترب و بادروج
عقرب بگریزد و هم دود کردن بعقرب و کبریت و پشم خر و زرنیخ و پیه بز و روغن گاو
و آب حلتیت در خانه ریختن همین خاصیت دارد و اگر میعه و زرنیخ و پشک گوسفند
و پیه گاو باهم بیامیزند و بر در سوراخ عقرب گذارند بیرون آید و اگر بیخ ترب پاره
کنند و بر در سوراخ نهند بیرون نیاید طرد براغیث اگر حنظل یا سداب بجوشانند
و در خانه بریزند کیک بمیرد و اگر چوبها بر پیه خارپشت بیالایند کیک بران جمع شود
و اگر کرنب و ورق خرزهره دود کنند کیک و کیکواش بگریزند طرد پشه اگر چوب
سرو و برگ جوز و شونیز و مورد و سرگین گاو و کبریت و حرمل دود کنند پشه بگریزد
و اگر افسنتین و حرمل و شونیز بجوشانند و در خانه بریزند همچنین بود و اگر بدن بروغن ترب
بیالایند پشه بران ننشیند طرد مگس موم چه از مقناطیس و زفت و حلتیت و زهره گاو

مگس

دود کبریت و قطران بگریزد طرد ذباب اگر زرنیخ در شیر گاو حل کنند و بنهند تا مگس بخورد بمیرد
و اگر زرنیخ دود کنند همچنین و از بوی کندش بگریزند طرد زنبور اگر سیر و کبریت دود کنند
زنبور بگریزد و اگر بدن باب خطمی و خبازی و زیت بیالایند زنبور بدان ننشیند طرد
ارضه اگر پر هدهد و کلنگ و کشنیز خشک و فوذنج بسوزانند ارضه بگریزد و اگر
بورق خام دود کنند خنافس بگریزند دفع شپش اگر افسنتین و فوذنج و پوست بیخ درمنه
جامه ریزند شپش در آن نیفتد طرد و قتل موش اگر مرداسنگ و خربق و بذر البنج و
کبریت و بصل الفار و مرگ موش و زعفران و آهک هر کدام که باشد در چیزی کنند
که موش بخورد و بمیرد و اگر موش را خایه بکشند یا پوست بکنند یا گوش و دم ببرند
و رها کنند دیگر موشان بگریزند طرد راسو از بوی سداب راسو بگریزد طرد بهایم
و قتل ایشان ورق درخت آزاد جمیع بهایم را بکشد و اگر سگ و گرگ و خوک خربق
سیاه بخورند بمیرند و خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق الذئب گیاهی
بود که گرگ را بکشد و بادام تلخ و خرزهره روباه را بکشد و گرگ در جائیکه عنصل باشد
بگریزد و از آنجا نفرت گیرد والله اعلم و احکم بالصواب تمام شد فن اول قسم طب
بعون الله تعالی و حسن توفیقه فن چهارم در ذکر ادویه و اغذیه و اشربه مفرده
و مرکبه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده مشتمل بر هفت باب

ارضه موریانه یا لیسه



باب اول در طبایع ادویه و تاثیرات آن بدانکه هر چیزی که آنرا در بدن تاثیر از
کیفیات باشد چون وارد بدن شود از حرارت غریزی او متاثر شود و اگر در بدن
تاثیر زیاده از کیفیتی که بدنرا حاصل شود نکند آنرا معتدل گویند و اگر در وی کیفیت زایده
تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود آن کیفیت در درجه اول باشد و اگر محسوس شود
اما مضر نباشد در درجه ثانیه باشد و اگر مضرت رساند لیکن مهلک نباشد
آن کیفیت در درجه ثالثه باشد و اگر آخر از آن بهلاکت رسد در درجه رابعه باشد
چنانچه ادویه سمیه و باید دانست که تاثیر حرارت باید که در خارج باشد و در داخل نه
همچون پیاز که ضماد آن مفرح است و اکل آن نه و بعکس این همچو اسفیداج که اکل آن
قاتل بود و ضماد آن نه و شاید که تاثیر خارجی او ضد تاثیر داخلی بود همچون کشنیز که در داخل
تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل ... که بعضی ادویه را قوتی مختلف باشد و شاید که آن
قوت او چنان مستحکم باشد که آتش آنرا تحلیل نبرد همچون ذهب و شاید که آتش آنرا
تحلیل برد اما طبیخ تحلیل برد همچون بابونه که در وقت قابضه و محلله هست و از طبیخ تحلیل برود
و هیچ کدام زایل نشود و شاید که طبیخ آنرا تحلیل برد لیکن بفعل زایل نشود همچون عدس
که بطبیخ قوت محلله او تحلیل برود و قوت قابضه باقی ماند و شاید که قوت او چنان
ضعیف بود که بفعل زایل نشود همچون کاسنی که مفتح و مبرد است و بشستن قوت

تفتیح و تلطیف او تحلیل برود و تبرید باقی ماند چون ادویه مفرده بسیار است و معرفت
کیفیت و خاصیت آنرا قوانین هست و ذکر آن تطویلی می انجامد بذکر بعضی ادویه
که احتیاج باستعمال آن بیشتر است اکتفا می نماید ادویه که در درجه اول از حرارت
مشر کند بابونه افسنتین فندق اسفند مغاث پوست ترنج نخود زوفای تر اسطوخودوس
اشنه بزرگ لادن شاهتره و آنچه در درجه دویم از حرارت مشر کند بوره اذخر ابریشم
یاسمین اظفار الطیب جعده هزارچشان حلبه فراسیون کندر سلیخه نانخواه صبر عنبر حندقوقی
شبت و آنچه در درجه سیم از حرارت مشر کند اسقیل شونیز رازیانه فقنه راسن شیح
حب بلسان قرنفل صعتر فودنه سرو فرنجمشک سعد قسط فوه مامیران مرزنجوش مشکطرامشیع
اقحوان سک اسارون ملح اندرانی کرویا مرماحوز انیسون حرمل زرنباد افتیمون کرفس
رومی زوفای خشک حماما زراوند زیره زنجبیل کبر زعفران کبریت تخم کتان جندبیدستر ترنج
دارچینی دار فلفل پیاز حاشا جنطیانا دورونج سقمونیا و آنچه در درجه چهارم از حرارت مشر
کند حرف کندش مویزج مامیران فلفل خردل سداب بری ادویه که در درجه اول
از برودت مشر کند هلیله آمله بلوط خیارشنبر بلیله املج اجاص اسفاناج لسان بنفشه
گل سرخ و آنچه در درجه دویم از برودت مشر کند گلنار زرشک به زرد آلو سپستان
الحمل دم الاخوین حماض امرود و آنچه در درجه سیم از برودت تاثیر کند کاهو

کشنیز حماض تورک زعرور کماة مازو صندل و کافور را که در درجه چهارم از برودت
تشر کند جوز ماثل افیون سنگ سیاه ادویه که در درجه اول از رطوبت تشر کند الوکود
اسفاناج کاوزبان معاث خیار شنبر را که در درجه دوم از رطوبت تشر کند برنجین تورک
بنفشه سکو زرد آلو زوفا تر را که در درجه سیم منش کند کاهو و قطران و ادویه که در درجه اول
از یبوست تشر کند از فر فندق حلبه زعفران اشنه بابونه حب الخضرا السعد بر سیاوشان
را که در درجه دوم از یبوست تاثیر کند مرحاث لکها دریوس صندل گلنار حماض کندر
سوسن گل سرخ الحسیبی دارفلفل براز جشان درونج جعده حب بلسان ابرسادم الاخوین
اساروں بوره اشمد ابنوس انیسون برنجاسف لسان بحکت اقحوان حنطیانا الجره
تخم کزبره حب البان بلیله آمله اسقیل افسنتین را که در درجه سیم از یبوست تاثیر کند
اسهل سقمونیا سیر شونیز اقاقیا راسن انیسون قرنفل افتیمون بلوط جند بیدستر دارچینی
قسط عود صبر قردمانا وج صعتر زوفای خشک فودنه زراوند فراسیون فرنجمشک رستان
زرنباد حماما سر و زیره نانخواه سعد کبریت مرزنجوش کبر ملک کرفس سکظرامشیع
را که در درجه چهارم از یبوست تشر کند آهک کندش مونرج مامیران خردل فلفل سداب
بری سهلا صمغ بلیله زرد و تمر هندی برنجیس بنفشه افسنتین سقمونیا البلاب اجاص شاهتره
صبر گل سرخ نشر خشت سهلا بلغم تخم حنظل قنطوریون ماهیزهره غاریقون حب النیل

زبد جرمی سفانج سهلا تربد هلیله کابلی و سیاه سنا بالنکو افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد سقانج
غاریقون کشوث حب النیل ... تخم ریب و برگ آن کندش لکر زد خربق مویزج بسبب التربد
تخم خربزه تخم جرجیر نمک هندی لوبیای سرخ آب کدو و سرو ماء العسل تخم مازریون نوره
سکنجبین منقیات ادویه رسیده بلغم بید ترمس و از خروش هسره و غاریقون و وراریا
وانیسون و صعتر و قنطوریون و قردمانا و اسطوخودوس و عود و فاوانیا و افتیمون و حنطیانا
و فراسیون و زیره کرمانی و ایرسا و نانخواه و هلیون و دارچینی و زعفران و مرزنجوش
و کرفس و زراوند و حماما و کبابه و کرسنه و جاوشیر و کشوث و جرمل ادویه که تلطیف
و تقطیع اخلاط غلیظه کند اسهل و اسقیل و حماض و خردل و سرکه و اسطوخودوس و حب البان
و اقحوان و انجره و بوره و جند بیدستر و قرطم و سیر و اذخر و بحکشت و بابونه و دارچینی و جعده
و وج و زوفای خشک و قسط و صعتر و قردمانا و فودنه و زراوند و حرف و جاوشیر و جرمل
و کمادریوس و سکطرامشیع و ایرسا و نمام و سداب و نانخواه و سکنجبین و عاقرقرحا
مدرات ادویه که ادرار بول و قبض کند اسهل اقحوان ترمس شونیز انیسون رازیانه
انجدان قنطوریون برنجاسف قردمانا پودنه قسط کبابه بر سیاوشان جند بیدستر فراسیون
و عروق و عود و فاوانیا و حنطیانا و نانخواه و جاوشیر و تخم کرفس و دارچینی و جعده و سداب
و سعد و میعه سائله و سلیخه و زوفای خشک و نمام و سکطرامشیع و کرفس و مرزنجوش

دکما دریوس و حبة الخضرا و اسارون معقبات ادویه که حصاة را بریزاند اسارون برنجاسف
صمغ او تخم خربزه حسک پرسیاوشان نخود سیاه حجر الیهود بادام تلخ سعد سکبینج رازیانه
قابضات ادویه که طبیعت را ببندد ریح بلوط لسبد باقلا جوز السرو دبنج کاورس اذخر تخم
گل مورد عنبر گلنار دم الاخوین زعرور نخود ورق امرود طباشیر مصطکی کهربا طین مختوم
کندر و کرویا ناردین سماق عدس نشاسته تخم شاهسفرم بارهنگ زنبق پوست انار ترش
تخم غوره حرمل فادزهر شاخ گاو کوهی سوخته محللات ادویه که غلظ و صلابات را تحلیل دهد
کمادریوس کبر حاشا زراوند اکلیل الملک وج خربزه هزار چشان جعده جاوشیر
اشق اسقیل بابونه روباه تربک برنجاسف اذخر باقلا اسارون اقحوان خطمی زرفت
صمغ البطم لادن تخم ترس قثاء الحمار حب الغار مرزنجوش فودنه خردل ملینات ادویه
که صلابات را نرم کند اصطرک بزرگ رازیانج مقل سعد روغن خروع دنبه و پیه بط
و مرغ و موم ساق گاو گوسفند زرفت و سقز منضجات ادویه که اورام و صلابات را
نضج دهد اکلیل الملک بزرگ زعفران ابرسا کرنب صمغ البطم لادن میعه انجیر
و خطمی و مرزنگش ملینات ادویه که نفخ و ریح را بشکند و تحلیل برد انیسون افتیمون
بسباسه حلتیت جاوشیر تخم گزر تخم شبت دار فلفل حماما زیره زراوند نانخواه کندر زرنباد
کرفس کرویا سداب و صعتر سعد فلفل قردمانا مفرحات ادویه که سرور را بیش کند

والبوزاند

والبوزاند السفید و زرنیخ و زاج سرخ و سبز و حرف الیان و تیوعات و سرگین کبوتر
و اهک و قسط و سنباده فرفیون و صابون و سداب و فودنه و راسن و قلقطار
و زراریح ادویه که درد تسکین وجع کنند افیون و پیه بط و تورک و سفیده تخم مرغ
و بیروج و کثیرا و نشاسته و صمغ و اسفیداج ادویه که سر گران کند و خواب آورد
کاهو و شبت و اقحوان و زعفران و حماما و لفاح و مر و شقایق و اصطرک و شاهسفرم
ادویه که کرم شکم و گوش بکشد برنج کابلی جعده و افسنتین و زوفا حسک و کرویا و حرف
و فودنه و قنبیل و شیح و شونیز و ورق شفتالو و ترمس ادویه که منع رعاف و نفث و اسهال
دم بکنند امله و زرشک و بادروج و بلوط و لبد و گلنار و دم الاخوین و تخم گل و حضض
و گل ارمنی و کهربا و کافور و کندر و لسان الحمل و زیره و نعناع و نشاسته و به و مازو
و قنطوریون و ریوند و شادنج و جوز السرو و کشنیز و بزر البنج ادویه که قروح را مندمل
گرداند گلنار و امله و صمغ عربی و انزروت و اسفنج و ورق بلوط دم الاخوین زرفت
زراوند لسان الحمل زیره ابرسا صبر طین مختوم ادویه که قروح و سحج را پاک کنند
ابهل زرفت نمک ابکامه ابرسا عسل رازیانج حب بلسان ادویه که گوشت زیاده
از قروح پاک گرداند انزروت اشنان نمک مرداسنج توبال مس صدف سوخته
انزروت هسته خرمای سوخته اهک نشسته ادویه قلبیه و مفرحات بگیرند

کهربا و لؤلؤ و لاجورد و کافور و به و سیب و امرود و کشنیز خشک و طباشیر و طین مختوم و زرنباد
و زعفران و دارچینی و گل سرخ و درونج و هلیله و بسد و بالنگو و بادروج و تمر هندی
و نار شیرین و صندلین و ریباس و شقاقل و قاقله و قرفه و فستق و زر و نقره و عنبر و عود
نعناع و سوس و سعد و سلیخه و قرنجمشک و فادانیا و تمام و نیلوفر و کاهو و اسطوخودوس و اترج
و ابریشم و آمله و بهمنین و جدوار و بسفایج و نارمشک و نانخواه و پوست ترنج ادویه
که مقوی معده باشد پوست ترنج آمله بلیله بالنگو جوز دارچینی بلیله گل سرخ زرنباد طباشیر کندر
کرویا مصطکی سکنطراشیج نعناع سعد سلیخه سماق سفرجل قرنفل قرفه قاقله اذخر ساذج
هندی و اطفال الطیب حب بلسان جوز بوا دارچینی حاما کشوث مصطکی ناردین فیه
و کزرو جو هلیون حب الخضرا شقاقل کرفس کنجد حب فندق و فستق کثیرا حلبیث
رومانس خصیة الثعلب بخنسبد سورنجان سقنقور بیضه کبوتر و کنجد و کلنک و دیره و بیرما و شیر
و انگور و انجیر و رطب و نارجیل و مغز بادام و جوز باب مریم در جو باشکنه گندم گرم تر است
بدرجه اول و نان او بهترین نانهاست و غذای تمام دهد و نیکو دهد و نان [illegible] غذا
کمتر دهد و دیر گوار بخلاف کرده و نان تارین غذای تمام دهد و دیر گوارد و کلیچه فربه
کند اما سده آورد و معده را مضر باشد جو گوهری سرد و خشک بدرجه اول غذا کمتر دهد
از گندم و پوست او قابض و مبرد و مرطب باشد برنج خشک است بدرجه اول

و در حرارت و برودت او خلاف کرده اند غذای بسیار و لطیف دهد و زود
گوارد و او را با روغن و زعفران بپزند و با شیر و با شیر برنج خورند گاورس و ذرت بارد و یابس
بود غذا اندک دهد و قابض باشد و مصلح ایشان شیر و روغن بود عدس بارد
و یابس بود تسکین و تغلیظ خون کند و دیر گوار و سوداوی بود و خوابهای آشفته آورد
و آن مطلق و جرم آن قابض بود و آنرا با چغندر خورند باقلی بارد و یابس بود و غذا
و غذا اندک دهد و آب او لطیف بود ریح و حلق و امراض سینه را مفید بود
اما نفاخ است و مصلح آن نمک و صعتر باشد نخود حار و رطب است غذا بسیار
دهد و تقویت باه کند و ادرار و تفتیح کند و صفای لون و تسخین بدن آورد
و آنچه سیاه و سرخ باشد گرم و تر بود و ادرار آن بیشتر بود لوبیا قریب است بنخود
و در ادرار بول اقوی بود ماش بارد و رطب و کیموس او محمود بود و تبهای
گرم و سرفه را مفید بود و دندان را مضر و مصلح آن مغز بادام باشد کنجد
حار و رطب است و دیر گوار و غذا کند و معده را زیان دارد و دفع یبوست کند
و فربهی آورد و قوت باه دهد و مصلح آن شیرینی است خشخاش بارد و رطب است سعال
و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف را نافع بود و آنچه سیاه بود مخدر بود و سبات
آورد بزرک حار و رطب است نزله و سعال را مفید بود و قوت باه دهد شاهدانه

حار یابس است و مجفف و مصدع بود و شهوت جماع ضعیف کند و سلس البول را
مفید بود و مصلح آن شیر بود و قرص خشکدانه باشد حار یابس بود و مسهل بلغم باشد
و باد ها را بشکند تخم ریحان حار یابس است مفرح و مقوی قلب بود و دفع رعاف کند
باب سیم در لحوم و لبنیات بهترین گوشتها گوشت گوسفند است و خصی بهتر از فحل بود
و نر به از ماده و بسیار موی به از اندک موی و چرا کننده به از معلوف و گوشت او حار
رطب است و رطوبت در گوشت بره رطوبت بیشتر بود و گوشت میش را حرارت
و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغاله سرد و تر باشد و گوشت بز سرد و خشک و غلیظ بود
و گوشت میش بغایت بد بود و گوشت گاو سرد و خشک و غلیظ بود و گوساله معتدل
و زود هضم و گوشت شتر گرم و خشک است بهترین آن خرد است و گوشت گوسفند
کوهی گرم و خشک است لقوه و فالج را مفید بود و گوشت اسب گرم و خشک و او را با
ترشی باید خورد و گوشت خرگور گرم و تر بود و غلیظ باشد و آنرا با توابل خورند و گوشت
خرگوش سرد و خشک بود و قابض باشد و گوشت گاو کوهی سرد و خشک و غلیظ
و اولی آنست که از وی اجتناب نمایند گوشت مرغ خوان معتدل بود در حرارت
و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر بود و گوشت کبوتر گرم و تر بود و مقوی باه باشد
و گوشت کبک و گنجشک و فاخته و کلنگ و دراج گرم و خشک بود و مقوی باه و گوشت

بط و مرغابی گرم و تر باشد و غلیظ و گوشت ماهی تازه سرد و تر بود و دو پرگوار و ماهی شور
گرم و خشک است و ثقیل بود و شیر هر حیوانی موافق مزاج هر حیوان بود بلکه رطب باشد
و شیر گاو چرب تر و غلیظ باشد و شیر شتر و اسب بعکس این و شیر بز معتدل بود
و شیر میش چرب تر از او بود مسکه حار و رطب بود و تلیین کند و فربه گرداند و سعال را سودمند
مفید بود روغن گرم و تر باشد پنیر تر سرد و تر باشد ترطیب بدن کند و تسمین کند
و مصلح آن شیرینی بود پنیر خشک گرم و خشک و قابض و مصلح آن جوز و بادام بود کشک
معده را قوت دهد و قابض بود ماست ترش سرد و تر باشد و تسکین حرارت
کند و معده را او دماغ را مضر باشد مصلح او نمک و نعناع است اما آنچه شیرین بود
سینه و ریه را مفید بود و ترطیب بدن کند دوغ تر بدن کند و قابض بود و غذای
نیک دهد بیضها خایهای هر مرغ موافق مزاج همان مرغ بود و بهترین خایهای
مرغ خانگی است خصوص زرده نیمبرشت که غذای تمام دهد و تقویت باه دهد و سفیده
بیضه غلیظ و مولد اخلاط بود و بیضه گنجشک و کبوتر مقوی باه بود باب چهارم در فواکه در شرح
انگور حار رطب و خون نیک از او حاصل شود و فربه کند و قوه باه دهد و بهترین آن
انگور سفید بود که پوست تنک داشته باشد و آنچه دو سه روز از چیدن او گذشته
باشد نفع او کمتر باشد و دانه انگور سرد و خشک است مویز با پوست بود و معده

وجگر را مفید بود کشمش ازو لطیف تر بود غوره سرد و خشک بود و تسکین صفرا و حبس طبیعت کند
انجیر گرم و تر بود و غذا بسیار دهد و مجاری پاک کند و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط
و ادرار بول کند و تشنگی پدید آورد و مصلح آن جوز و بادام بود و رطوبت در انجیر
کمتر بود ثمره نخل بسر و سبب گرم و خشک بود و قابض بود و رطب گرم و تر بود و تقویت
باه و معده و دماغ و تسمین بدن و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشخاش بود
خرما گرم و خشک و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع رطوبت و برودت بود و ازو سودا تولید
کند و مصلح آن سکنجبین بود تمر هندی سرد و خشک است تسکین صفرا و تلیین و دفع خمار
و تشنگی کند انار شیرین گرم و تر باشد مقوی قلب و مفرح بود و مقوی معده و دفع سعال
کند و مجاری پاک گرداند انار ترش سرد و خشک مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش
بود و اگر با شحم بفشارند مسهل صفرا بود و به ترش بارد و یابس بود و مفرح و مقوی معده
و دافع خمار و قابض بود و تولید قولنج کند و آنچه شیرین باعتدال اقرب بود سیب شیرین
معتدل بود و مقوی قلب و معده و مفرح و مانع عفونت بود و با سموم مقاومت کند
و آنچه ترش بود دفع تشنگی کند و قابض است و سرد و خشک بود امرود بارد و یابس بود
و از سیب و به غذا بیشتر دهد و ادرار کند و تقویت دل و معده و تسکین عطش و غثیان
کند شفتالو بارد و رطب است دفع حرارت و تشنگی کند و دیر گوارد و مولد حمیات

عفنه و بلغم باشد زردالو بارد و رطب است دفع حرارت و تلیین طبیعت کند اما در معده
فاسد شود و خون بد ازو تولد کند قراصیا آلوبالو بارد و یابس بود و آنچه شیرین
بود تلیین طبیعت کند و ترش معده را مفید بود آلو بارد و رطب است و تلیین کند
و معده را مضر بود توت سیاه بارد و رطب است و تسکین عطش و خون را دفع کند و دفع
خمار نیز کند در معده فاسد شود و مضر بود ترنج مفرح است پوست آن حار یابس
و مقوی معده و مفرح بود و بوی دهان خوش کند و گوشت آن حار رطب بود و غذا
بسیار دهد و دیر گوارد و حامض آن بارد و یابس است و تقویت معده و دل کند
و دفع خفقان و غش و غلیان صفرا کند و تخم آن حار رطب بود و مقاومت با جمیع
سموم کند و مربای ترنج دفع مضرت و باه کند و لطیفتر بود و حماض آن تلیین باشد
و پوست او را اگر در پیشانی مالند دفع صداع خماری کند نارنج در طبیعت و خاصیت
مثل ترنج بود و آنچه نارسیده بود بارد و یابس باشد و مقوی معده و آنچه رسیده
باشد بحرارت مایل بود و اعصاب و اوجاع مفاصل را مفید بود لیموی شیرین گرم
و خشک است و مقوی باه و مصدع و مولد اخلاط و مفسد معده و آنچه تر بود حار و رطب
بود نارجیل حار یابس بود اما حرارت او بیشتر از یبوست بود آنچه تر باشد حار و رطب
بود و مقوی باه و دافع برودت آنچه کهنه باشد کرم شکم بکشد فندق حار و رطب است

غذا اندک دهد و تقویت باه و دفع مضرت زنا کند بادام حار و رطب بود غذا بسیار دهد و منی را
بیفزاید و سینه و مجاری را پاک کند و مصلح او شیرینی باشد و تلخ او بیبوست مایل بود و مفتح و مقطع
و دافع فضلات باشد فستق گرم و خشک بود و مقوی باه و کرده بود و معده و طحال را مضر بود
و تخیر آورد عنبر بارد و یابس و مانع اسهال و قی بود تخم کنار است بارد و یابس است و قابض
او ببرید و قبض باشد عناب او را قوما معتدلست در کیفیات اربعه و للعوام بارد است
در درجه اول و معتدل در رطوبت و یبوست بود و غلیظ است و سینه و ریح و غلیان
دم را مفید بود و حبس تغلیظ دم کند سپستان بارد و رطب است تلیین حلق و سینه کند
و مسهل سودا بود زرشک بارد و یابس است تقویت معده کند و کبد و حلق را مفید بود
و عطش را تسکین کند و منع قی کند و اسهال باز دارد و سده گشاید غوره بارد
یابس است مقوی معده و مانع قی و مسکن صفرا بود خربزه آنچه شیرین بود گرم و تر باشد
و ادرار و سرعت و انحدار و تقویت باه کند و آنچه ناشیرین باشد بارد و رطب است
و تولید رطوبات فضلی کند مصلح خربزه سکنجبین است خیار و خیار زه بارد و رطب است
بو شدن آن تقویت قلب و دماغ کند و تخم آن مدر بود و معده را مضر بود هندوانه بارد و رطب بود
تب محرقه و جگر گرم را نافع بود و معده را مضر بود و مصلح آن شیرینی بود شکر حار و رطب بود
حلق و سینه و سعال را مفید بود و ادرار و تقطیع بلغم کند و اگر بدان قی کند دفع بلغم کند

قند حار و رطب است تنقیه آلات صدر و مجاری کند و مولد صفرا است و تشنگی آورد
فانید مقوی باه بود و بلغم را مفید بود نبات از همه لطیفتر بود ترنجبین معتدلست
در حرارت و برودت و رطوبت بدرجه دوم سعال و خشونت حلق و امراض ریه
و آلات تنفس را مفید بود و مسهل صفرا و دفع عطش کند شیرخشت در حرارت کمتر
از ترنجبین است و تلیین بیشتر کند انگبین حار و رطب است و مقوی معده و مقطع
بلغم و مطفی و تفتیح مجاری کند و باد را بکشد عسل گرم و خشک است و بهترین عسل
سفید و خوشبو و فایده آن جلا و تقطیع بلغم و منع برودت کند و مضرت آن
احداث سخونت و تولید صفرا بود و مصلح آن حموضات باشد حب الکمس [?] حار و یابس
بود و فایده آن چون فایده عسل بلکه اقوی بود و در کسر ریاح و انتفاخ قولنج نافع بود
باب هفتم در بقول کاهو بارد و رطب است و تشنگی بنشاند و زود هضم شود
و خون نیک ازو تولد کند و خواب آورد و منع نزله کند و چشم را مضر بود کاسنی
بارد بود مایل به یبوست و دفع تشنج و تسکین صفرا و کسر حرارت جگر کند و ناشسته
مفتح بود اسفناج بارد و رطب بود غذا نیکو دهد و زود گوارد و خشونت حلق و سینه را
مفید بود کرنب حار و یابس است آب آن مسهل و مدر است و تلیین آلات صدر
و مانع خمار و جرم آن قابض و مفسد و مولد خون بد و مصلح او گوشت فربه باشد

سرمق بارد رطب بود تفتیح سده و تلیین طبیعه کند و منع یرقان بقلة الحمقا کر باشد
وانرا بقلة مبارکه نیز گویند بارد و رطب است و دافع تشنگی و حرارت بود والتهاب
و تب محرقه را مفید بود و معده و باه را مضر بود مرزنگوش حار یابس است محلل و مفتح
سده بود و ضماد او گزیدن عقرب را مفید بود بالنگو حار یابس است و مقوی
قلب و مفرح و مانع خفقان و مالیخولیا و دافع سودا بود و بوی دهان خوش کند و معده
پاک کند تره خراسانی نوعی از او است مقوی معده و دافع بلغم بود نعناع حار
یابس بود مقوی معده و کبد و مانع قی و اسهال بود و کرم بکشد و تقویت باه کند
ترخون حار یابس است نشف رطوبات کند و آلات صدر و سینه را مضر بود
و حس حرق باطل کند سپندان حار یابس است ادرار بول و طمث کند و معده را
مضر بود کرفس حار یابس است مفتح و مدر و مقوی معده بود و صرع را مضر بود گشنیز
بارد یابس مقوی دماغ و منع بخارات کند و خفقان و معده گرم را مفید بود
و باه را مضر بود گندنا حار یابس است مقوی هضم و مقطع بلغم بود و صداع آورد
سداب و صعتر و شبت گرم و خشک کنند تقویت معده کنند و بادها بشکنند شلغم حار رطب بود
مقوی باه و بصر بود و آلات صدر و مفاصل و نقرس را مفید بود و غذا نیکو دهد
گزر حار رطب و غذا بسیار دهد و مقوی باه و مقطع بلغم بود و ادرار بول کند و سینه

وحلق

و حلق را مفید باشد اما دیر گوار و ردی الکیموس بود ترب حار رطب بود آب آن مقطع
و ملطف بلغم بود و مفتح و مقوی اشتها و جرم آن دیر گوار و زود متعفن شود و نفخ بود چغندر
در طبع او خلاف بود کبد و طحال را مفید بود و محلل و ملین و مفتح بود بواسطه بورقیتی که
در او است اما ردی الکیموس بود پیاز حار رطب است و مفتح بلغم بود و آلات صدر را پاک
کند و مقوی باه باشد و در دفع ضرر اختلاف آب و هوا بی‌نظیر بود سیر حار یابس بود
بادها بشکند و ادرار بول و تلیین طبیعت کند و مقطع بلغم و محسن لون بود و مضاد سمیت
باصره سموم کند چشم را مضر بود کنگر حار رطب است تقویت باه و تغذیه بدن و مجاری
است صدر و آلات تنفس و بول و تقطیع بلغم کند و بوی بدن خوش گرداند ریباس
بارد یابس است و مسکن صفرا و حرارت و تشنگی و منع غثیان و بخارات و اسهال
کند و مقوی معده و قلب باشد کدو بارد رطب است ترطیب بدن و دماغ کند و طبیعت
نرم کند و معده را مضر بود بادنجان مختلف الاجزا است آب آن حار یابس مطلق است
و جرم آن بارد و یابس و قابض و مقوی معده بود و مضرت آن فساد لون و احداث
امراض سوداوی و جگر و طحال را زیان دارد کبر حار یابس بود محلل بود و طحال و عرق النسا را
مفید بود و ادرار طمث کند و کرم شکم را بکشد و تریاق سموم باشد و آنچه محلل بود سده
طحال بگشاید و بلغم را از معده زایل کند و اشتها آورد [illegible]

حار و یابس بود تحلیل و تخفیف رطوبات و منع عفونت و تقویت هضم کند و کثرت
استعمال آن مضعف باه و بصر بود سرکه بارد و یابس بود قمع صفرا و منع عفونت
و تلطیف حرارت و تسکین دم و دفع تشنگی کند و اعصاب و مبرود را مضر بود فلفل
حار و یابس بود جگر و معده را تقویت کند و بادها بشکند زنجبیل حار یابس است بادها بشکند
و بلغم و رطوبات زایل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند دارچینی حار یابس بود
تخفیف و تلطیف اخلاط کند و تقویت معده و تفتیح مسام کند زیره [illegible] حار یابس است
بادها بشکند و بلغم زایل کند و مقوی معده باشد نانخواه حار یابس بود رطوبت معده
کم کند و جگر و گرده و مجاری بول را مفید بود و ادرار بول کند زعفران حار و یابس است
تقویت دل و جگر و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را مضر بود [illegible] نیز حار
و یابس بود قطع بلغم و کسر ریاح کند و حصاه را زایل کند کشنیز خشک بارد یابس بود
قابض و مانع بخار و صداع بود و قی و حب حماض را مفید بود رازیانه حار و یابس بود
بادها را بشکند و سده بگشاید و مقوی بصر بود باب هفتم در ریاحین و طیوب گل سرخ
سرد و خشک است و مقوی اعضای باطن و بوی آن مقوی دل و دماغ است نرگس
نسرین حار و یابس بود صرع و لقوه و فالج را مفید بود ریحان گرم و خشک بود و بوی آن
خواب خوش آورد و دل و دماغ را قوت دهد نرگس معتدل است و با حرارت صداع

بارد و سده دماغ را مفید بود و چشم روشن کند بنفشه نیلوفر بارد و رطب اند صداع
گرم را مفید بود مورد بارد و یابس بود و درد عرق و موی را سیاه کند لسان الثور بارد
یابس بود صداع را مفید بود و صفرا را تسکین دهد و گزیدن عنکبوت را مفید بود مشک
حار یابس است و مقوی دماغ و سرد و مقوی قلب و تریاق زهرها را بود و ذهن تیز کند و خفقان را
زیان دارد عنبر گرم و تر بود در رطوبت و یبوست معتدل و مقوی دماغ و حواس و مفرح
بود عود حار و یابس است مفتح سده و مقوی قلب و دماغ و مفرح بود و فایده آن
بوی دهان خوش کند و خوردن آن رطوبات معده کم کند و قابض باشد غالیه
مفرح است بوییدن آن مسکوت و مصروع و صداع بارد را مفید بود و ضماد آن
اورام صلب را نرم کند خفقان بدان اوجاع رحم را مفید بود صندل بارد و یابس
بود خفقان و حمیات حاده و صداع گرم و جگر گرم را مفید بود سنبل حار یابس است
مقوی معده و دماغ و مفتح سده و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود لادن حار و یابس
بود موی برویاند و چون بخورند ادرار بول کند و حیض بسیار را اخراج کند و بلغم زایل گرداند
زرنباد در سیم گرمست و در رطوبت و یبوست معتدل بود مقاله پنجم در ادویه مرکبه
و کیفیت ترکیب آن مشتمل است بر سه باب باب اول در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان
تریاق بدانکه کسی که ترکیب ادویه میکند باید که ادویه سبک تازه حاصل کند و آنرا از فاش ک

وغبار پاک کنند وادویه که آنرا بباید کوفت جدا جدا بکوبند تا قوه آن ضعیف نشود و چون
بکوبند و به بیزند و وزن همه درست کردانند و همه را علیحده در هاون سحق کنند تا باهم
آمیخته شود و اگر بعسل معجون میکنند عسل خوش طعم خوش بوی آب ندیده را کف بگیرند
وادویه را دران ریزند و نیک برهم زنند و در ظرف ریزد و باید که ظرف مملو نباشد و سر
ظرف را بپوشانند تا سرد شود تا هفته هر روز یکبار زمانی سر ظرف را برمیدارند تا بخار آن
برود و از فساد و غلیان ایمن شود اگر قرص میسازند اگر دران صمغ باشد بجوشانند و ادویه
بدان سرشند والا با قی اندک چندانکه ادویه بهم ملحق شود بسرشند و قرص سازند و در سایه
خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا باز گردانند تا کره نگیرد و اگر مطبوخ ترتیب
کنند مثل عناب و آلو را بشویند و گیاهها و تخمها پاک کنند چوبها و بیخها نیمکوفته در دیگ
ریزد و بعد از آن تخمها و فواکه در عقب آن گیاهها بریزد و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان
و شکوفهها در آخر همه باید ریخت و اگر افتیمون در مطبوخ کنند آنرا در خرقه کتان ببندند
و در وقت فرو گرفتن در دیگ اندازند پس مغث (?) زنند و در کشیدن تمر خشت و خیارشنبر
بجوشانند و باب گرم حل کنند و بعد از آنکه مطبوخ را فرو گیرند و صاف کنند در سر آن
ریزند و اگر با مطبوخ سرداروج بود مثل ایاره و صبر و تربد و سورنجان و سقمونیا آنرا بکوبند
و بسرشند و حب سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا کفچه از آن مطبوخ برداشته (?)

وسرداروج

وسرداروج کوفته دران ریزد و بیاشامند و پس در عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر تخمی
چند بریان کنند در ظرف نو بریان کنند یا تابه را نیک گرم کنند و از آتش فرود آرند و
تخمها دران ریزند و برهم زنند چندانکه بوی آن پدید آید پس فرو گیرند و ادویه حجری
مثل توتیا و کحل و لاجورد و نوشادر و امثال آن در هاون بکوبند و با آب سحق کنند پس رها
کنند تا فرو نشیند پس آب او بریزد و خشک کنند و بعد از آن با آب عسل و ادویه حجری
مثل مذکورات و اقلیمیا و حجر الصدید بدین طریق باشد شوید و ادویه که بباید سوخت
مثل سرطان و لبد و کهربا در کوزه آب نارسیده کنند و در گل گیرد و در تنور نهند و سرطان را
اول دست و پای جدا کنند و شکم بشکافند و باب و نمک و خاکستر بشویند و بعد از آن
باب خالص بشویند و آنگاه استعمال کنند و اگر در جواب ریزد بکوبند و در دیگ اندازند
و اگر خواهد آبگینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چنانکه نزدیک بگداختن باشد پس برون آرند
و در آب قلیه اندازند و بعد از آن لب ید و صدف و شنج را چون بسوزانند و در گل
گیرد و در تنور نهند و عقرب را که بسوزانند زنده بگیرد و در ظرفی مسین نهند و سر آن
بگچ خمیر محکم کنند و در تنور نهند و اگر مس بسوزانند آنرا تنک سازند و هلیله و بلیله و آمله بجوشانند
و آن صفایح مس را گرم کنند و درین آب اندازند تا سه (?) و یکبار چنین کنند بعد از آن
فرو گیرد و آنچه را ملت (?) شده بر دارد و بار بر آتش نهند و قدری بول گاو بران ریزد و یکبار (?)

دیگر صفایح را گرم کنند و در آن اندازند و در سوب این را با آن رسوب ضم کنند و بسایند و فولاد را
همچنین سوزانند و اما سوختن نقره چنان باشد که نقره را سوهان بسایند و بعد از آن در آب نمک
بجوشانند در کفچهٔ آهنین تا محرق شود و اگر نسوزد اندکی کبریت زرد در آن اندازد که سوخته شود
و سرب را نیز همچنین بسوزانند و اگر زر سوزانند سوهان بسایند و پاره سرب نیز با آن بسایند
و با هم یکبار از دیس رها کنند تا سر شود بار ببایند و پاره دیگر سرب با آن بسایند و باب نمک در کفچه
آهنین کنند و بجوشانند تا آب هنیت شود پس در هاون کنند و بسایند اما مقدار زمان بقای قوت
ادویه مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق کبیر بعد از پنج سال تا هفت سال استعمال
کنند زیراکه تاثیر و قوت این مرکب بلا مضرت بعد از این مدت بظهور میرسد و او را در شش
چیز است و نشو و نما و ثبات و سکون و موت اعتبار کنند تا شش ماه گویند که طفل است
بعد از آن در نشو و نما باشد تا ده سال در بلاد حاره و بیست سال در بلاد بارده بعد از آن
واقف شود و شباب باشد تا ده سال دیگر تا بیست دیگر برین قیاس و بعد از آن در انحطاط
باشد تا چهل سال بعد از آن بمیرد و همچون معاجین باشد تا سی سال قوت او در تزاید
باشد و بعد از آن قوی باشد اما نقصان نپذیرد تا شصت سال و آنگاه همچون معاجین
کبار باشد اما تریاق نو بغایت قوی باشد و استعمال آن در سموم و ادویه قاتله و نهش
و هوام و افاعی کنند و تریاق غرغره و مثرودیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال

باقی باشد و قرص افاعی دانند و خون و غیره بعد از دو ماه استعمال کنند و تا دو سال
موثر باشد و فلونیای رومی و فارسی و برشعثا بعد از شش ماه استعمال کنند و تاثیر آن تا سه سال
باشد و جوارشها مثل مسک و کموشی و ماده الحیوه و اطریفلات از دو ماه تا سه سال نیکو بود و حبوب
و معاجین و جوارشات مسهله مثل معجون خیار شنبر و شهریاران و سفرجلی فی الحال
که ترکیب کنند و استعمال توان کرد و دو ماه نیک باشد و قوت سفوف تا دو سال نیک
بود و قوت قرصها تا شش ماه و مرهم نیز چنین بود و روغنها تا متغیر نشده باشد استعمال
توان کرد لیکن بوی آن چون متغیر شود بهیچ کار نیاید الا روغن بلسان و موم میانه هر چند که
کهنه شود بهتر بود اما اشربه در روزی که لب رود استعمال توان کرد و قوت آن تا چهار سال
باقی بود و مطبوخ فی الحال که بجوشانند استعمال کنند و چون ده ساعت برو بگذرد
ضعیف شود اما امتحان تریاق بدانکه تجربه تریاق بدان کنند که کسی جهت اسهال قوی
مثل سقمونیا و شحم حنظل بخورد و بعد از آن نیم درم تریاق بخورد و اگر اسهال بعد از آنکه ابتدا
کرده باشد منقطع شود تریاق نیک است تا نیم درم بخورد خروس و باز افعی یا یکی از هوام
قاتله بر وی سلط کنند اگر خروس بمیرد تریاق نیک نبود والا یا ضعیف یا مغشوش بود و تریاق و ضعف آن
ندانند استعمال نباید کرد اما مقدار شاول آن در گزیدن مار یا افعی و کلب کلب یک مثقال
و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم و با سر کسی که دوای سمی خورده باشد

نیم مثقال با یک مثقال بخورد و کسی را که درد سینه و سعال مزمن باشد یا در معده و امعا
و احشا و شهوة کلبی و نافض چهار تب بود دو دانگ بخورد و کسی را صرع و سکته و فالج و لقوه بود
نیم درم با یک درم مثقال بخورد با آب سداب و کسی را که قولنج باشد نیم درم و در استسقا
مثقالی و اسهال و قروح امعا نیم درم با آب سماق و در ضعف نفس دانگی و نیم با سکنجبین عنصلی
و در جذام مثقالی با آب افتیمون و گاوزبان و در حصاة کلیه و مثانه نیم مثقال با تخم کرفس
و در هیضه دانگی و نیم با شراب و در ضعف شهوة و شهوة کلبی یک مثقال با شراب [illegible]
تحب و خون حیض یک مثقال با طبیخ شکطرامشیع باب دوم در تریاق کبیر و تریاق فهادا
تریاق فاروق نیز گویند تریاق جلیل القدر و عظیم المنفعت باشد و منافع بسیار از هر ها
قتال کنند و حیات و در کلب کلب جمیع امراض بلغمی و سوداوی و سده معده و ریاح
و فالج و سکته و صرع و لقوه و قرحه و وسواس و جنون و جذام و برص و خفقان و تشنج
قلب و حواس تیز کند و تقویت باه و ادرار بول و طمث و حبس و اوجاع کلیه و مثانه
و نفث حصاة و صلابات کبد و طحال و مقوی دل و دماغ و کبد بود و قروح امعا و اسهال
و نفث دم و بواسیر و مغص و سوء هضم و قولنج و درد معده و استسقا و کرم شکم و صداع و صمم و ضعف
بصر و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی کند برص هوام داد و به عاره
طلا کنند مفید بود صفت آن اقراص عنصل چهل و هشت مثقال قرص افاعی و درمیان اندرون

از هر یک بیست و چهار مثقال فلفل دار فلفل از هر یک بیست و چهار مثقال تخم شلغم بری و ورق
دارچینی ازرس غاریقون و رب السوس و دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال زعفران و زنجبیل
فطراسالیون قیطافیلون و فوذنج جبلی فراسیون و قسط مر الطیوخودوس فلفل سیاه و سفید کندر
مشکطرامشیع و فقاح اذخر صمغ بطم و سلیخه و سنبل الطیب و جعده از هر یک شش مثقال میعه سائله
و تخم کرفس و سیالیوس جوف بابلی و کمادریوس نانخواه و کمافیطوس سنبل رومی و عصاره لحیه التیس
ناردین اقلیطی و شیح جبلی و ورق مر و ذج جنطیانا و رازیانه و طین مختوم زاج محرق و حماما
و حب بلسان صمغ عربی فرد مانا و انیسون اقاقیا از هر یک چهار مثقال و فوفنه مقل الیهود
جاوشیر و سکبینج جند بیدستر و باداورد قنطوریون باریک زراوند مدحرج از هر یک دو مثقال عسل
کف گرفته دو رطل شراب ریحانی عتیق بی غش سه رطل و نیم آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغ
و عصارات را بجوشانند و ادویه را کوفته بروغن بلسان ملوث گردانند و در عسل و شراب
بسرشند و در ظرف نقره یا چینی کنند و اطراف را محکم زنند و هر روزه سر آنرا برمیدارند
و بعد از سالی استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی دوازده سال
قرص عنصلی و آنرا نیز عنصل گویند و طریق آنست که عنصل تازه در زمان خریف که
او خشک شود در خمیر گیرند و بریان کنند و پس از خمیر عنصل را بدر گیرند و آنچه آنرا سحق کنند
یا همچندان دقیق کرسنه بیامیزند و بشراب بسرشند و دست را بروغن گل مالند و آنرا قرص

سازند قرص اندرو خون مصطکی و دارشیشعان قصب الذریره و سلیخه اسارون و تودری عود بلسان

و قسط حبده و حماما از هر یک شش درم فقاح اذخر زعفران ریوند چینی از هر یک دوازده مثقال

اقحوان بیست مثقال بکوبند و بحریره بیزند و بشراب ریحانی و یا نبیذ مویزی بسرشند و دست را بروغن

بلسان و یا بروغن گل چرب کنند و اقراص سازند قرص افاعی افعی چون ماده اشقر سر پهن

حاصل کنند و ماده را بدان بدانند که او را چهار نیش بود و نر را دو نیش و جوان را بدان شناسند

که بغایت متحرک بود و سر برداشته رود و چشم او سرخ بود و باید که در بهار صید کنند از مواضعی که

از آن آب جاری باشد و از کنار جویها و زمین شور نزدیک نبود و در روز از هر جهت دنباله او مقدار

چهار انگشت بیک دفعه جدا کنند و پیه را زنند و باقی را پوست بکنند و بشکافند و پاک بشویند

و در دیگ کوزه نهند و آب در وی ریزند و نمک و شاخهای شبت در آن اندازند و بجوشانند

تا مهرا شود و گوشت و استخوان را از هم جدا کنند و گوشت خالص را در هاون سنگین بدسته

چوبین نیک بکوبند و با ربع آن کعک بیامیزند و با هم ببندند و با آن قرص بسرشند و دست را

بروغن بلسان چرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و باید که شعاع آفتاب

برو نتابد و در روغن نمانند و در ظرفی آبگینه کنند و نگهدارند تریاق عرع قایم مقام برهان

کبیر باشد صفت آن حماما و سنبل هندی و ساذج لک و مامیثا قرنفل دارچینی ریوند و قیسوم لیلیا

قسط و مر حنطیانا از هر یک دوازده مثقال فقاح اذخر عصاره لحیة التیس و مقل ازرق از هر یک

هشت

هشت مثقال عاقرقرحا و رازیانه کرنب خام و تخم شبت دارچینی اسارون و فردمانا فرفیون ناردین

دافیون و شکوفه زرد گل باقلا و تخم کرفس کوهی و فطراسالیون و دوقو و افتیمون و سنبل الطیب

از هر یک سه مثقال کندر او خشی اشق سفید فلفل سیاه و بزرالبنج از هر یک بیست و هشت مثقال صمغ

ورق گل قرص اندروخون از هر یک نه مثقال تخم سداب یک مثقال دارچینی ترنج و سماق شامی

از هر یک ده مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال فقاح اذخر مثقال و نیم عصاره قیصوم

بیست مثقال ورق ترنج سبز ده مثقال آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغها را در شراب حل کنند

و با سه چندان ادویه عسل بسرشند و بعد از شش ماه و نیم مثقال تناول کنند تریاق اربعه

و بادهای غلیظ و صرع و لقوه و خفقان را مفید بود صفت آن جنطیانا حب الغار زراوند مدحرج

مر و بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند شربتی مثقال باشد تریاق الافاعی لسع و

فالج و معده استرخاء اخلاط سده کبد و اورام صلبه در غوبات و وجع معده و امعا

مفید بود و خونرا از اسقاط نگاه دارد و چشم روشن کند و مقوی باه و مفتت حصاة بود

ورنگ نیکو کند و دفع مضرت رها کند صفت فلفل ابیض فرنجمشک فانیذ از هر یک ده درم

مرافیون حب الغار هر یک هفت درم جنطیانا زراوند طویل زعفران جند و از عصفر هر یک

چهار درم ناردین عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر یک درم و با سه چندان عسل بسرشند

و بعد از شش ماه استعمال کنند شرودیطوس از تریاقهای بزرگ است و منافع بیشمار دارد

صفت آن سلیخه قرنفل فلفل سفید و سیاه و خولنجان جعده سیر بری فو اکلیل الملک حنطیانا
رومی بلبان مردن اقراص فرفیون مقل هر یک هفت درم اسارون سقنقور انیسون
وج مو مر سکبینج هر یک سه درم سنبل کندر خردل سعد عود بلبان اسطوخودوس اذخر قسط
سالیوس کمافیطوس قند دار فلفل عصاره لحیه التیس جند بیدستر جاوشیر ساذج میعه سائله
هر یک هشت درم مر زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی کتیرا هر یک ۱۲ درم سداب ۱۲ درم
فسن ناردین طین مختوم مصطکی صمغ عربی فرفمانا قسط لبالیون افیون بزر البنج ورق گل
مشک طراشیع تخم رازیانه هر یک پنج درم ادویه را بکوبند و صمغها در شراب حل کنند
و سه چندان ادویه عسل سرشته و مثقالی بعد از شش ماه بخورند بزرگ دارو شبیه است
به تریاق و منافع بسیار دارد قرص عنبر بزر البنج سفید زعفران چهارده درم فلفل سفید
۱۴ درم افیون فرفیون هر یک بیست درم سنبل میعه سائله هر یک دوازده درم ساذج
قرنفل هر یک چهار درم لؤلؤ ناسفته نوشادر تخم سداب بری مشک کافور قاقله دارچینی
سلیخه هر یک درمی تخم سپندان عاقرقرحا دار فلفل هر یک چهار درم سکبینج جند بیدستر جاوشیر
هر یک ۱۲ درم زرنباد درونج بلبان قسط هر یک هشت درم چنانچه گفته شد ترتیب کنند و بعد از
شش ماه مثقالی بخورد دریاقی که دفع ضرر زهرها کند انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب خشک
سی درم سیر بری بیست درم نمک ده درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند و سه درم شادل کنند

پانا خیر آخر زراوند طویل و مدحرج هر یک درمی و نیم افیون سپندان زیره هر یک
درمی شونیز پنج درم حنطیانا سه درم سداب ۱۲ درم بکوبند و بعسل داب چرب سرشته
و مثقالی شادل کنند با آب سیم در معرفات معجون مفرح لؤلؤ ناسفته بسد عود خام گاوزبان
هر یک ده درم کهربا تخم کاسنی گشنیز هر یک پنج درم صندلین طباشیر هر یک هشت درم قرنفل
افتیمون ورق گل هر یک شش درم درونج زعفران عنبر هر یک ۱۲ درم ساذج هندی
زرنباد بالنگو خشخاش بنفشه گل ارمنی هر یک چهار درم کافور یک درم مشک نیم درم بکوبند
و با شراب سیب سرشته و مثقالی شادل کنند مفرح یاقوتی لؤلؤ ناسفته هشت درم بسد چهار درم
یاقوت رمانی دو درم بالنگو صندل سرخ بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی هر یک ۱۲ درم
ورق زر مثقالی حجر لاجورد مثقالی و نیم لعل عقیق کهربا نیلوفر زرنگ تخم گل عود پوست ترنج
گاوزبان بهمن سرخ تخم کاسنی کافور عنبر اشهب هر یک درمی و نیم مشک نیم مثقال ابریشم
سوخته یک درم آمله بلیله کابلی هر یک بیست درم در گلاب و قند هر یک منی شراب سیب و به و انار
شیرین هر یک بیست درم مفرح حار قرفه و قرنفل دارچینی سنبل فرنجمشک درونج
هر یک ده درم زرنباد کبابه قاقله هر یک پنج درم نارمشک عود اشنه ساذج هر یک
سه درم زعفران مصطکی هر یک مثقالی عنبر اشهب درمی مشک نیم مثقال ورق زر
نیم درم ابلج در آب مویز جوشانیده خشک کرده با پنجاه درم مجموع کوفته و بعسل

بسرشند مفرح بارد ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان هر یک درمی کشنیز خشک صندل
هر یک نیمدرم تخم تورک تخم خیار بادرنگبویه هر یک ده درم زرشک دانه بیرون کرده
سه درم لؤلؤ ناسفته کهربا بسد هر یک دانگی بکوبند و بشربت قند بسرشند آخر خفقان
گرم را مفید بود بسد لؤلؤ کهربا گاوزبان گل ارمنی هر یک دو درم سک یکدرم قند
ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند آخر خفقان سرد را نافع باشد گاوزبان
درونج هر یک شش درم زرنباد سه درم بکوبند و بعسل هلیله بسرشند آخر ضعف قلب و خفقان
و غشی را مفید بود مصطکی دارچینی قاقله فلفل تمام فرنجمشک با درونج ساذج هر یک نیمدرم
کشنیز خشک سنبل هر یک سه درم کهربا لؤلؤ طباشیر هر یک دو درم و نیم بالنگو هشت درم
مشک یکدرم زعفران نیمدرم بکوبند و بعسل هلیله بسرشند دواء المسک خفقان و امراض
سوداوی و ضعف قلب و معده را مفید بود زرنباد درونج بهمنین ساذج سنبل قاقله
قرنفل حب بلسان اشنه هر یک درمی لؤلؤ ناسفته کهربا بسد ابریشم خام بمقراض چیده
هر یک درمی و نیم زرنجبند دارفلفل هر یک نیم مشک دانگی بکوبند و بعسل یا شربت قند بسرشند
دواء المسک خفقان سوداوی و سوء المزاج قلب را مفید بود و ریاح احشا و صرع صبیان را
و رطوبت معده را نافع افتد صفت سنبل مشک ساذج هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم
کرفس هر یک چهار درم صبر سقوطری افسنتین رومی هر یک هشت درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر

درمی و نیم انوشدارو مقوی قلب و معده و کبد باشد و مفرح و مقوی نفس و بدن و بوی دهان
و رنگ روی را نیکو کند صفت ورق گل شش درم سعد نیمدرم زعفران قرفه زرنباد
دارچینی قاقله هل جوزبوا بسباسه هر یک دو درم مصطکی قرنفل اسارون سفید هر یک
سه درم بکوبند و بیست درم آمله هر یک رطلی در نه رطل آب بجوشانند تا بثلثی آید پس
صاف کنند و با دو رطل قند بقوام آورند و ادویه را کوفته در آن ریزند و بچوب بید بزنند
فلونیای رومی قولنج و خفقان و اوجاع کبد و سعال را مفید بود زعفران نیمدرم فلفل سفید
بزرالبنج هر یک درم افیون ده درم فطراسالیون سنبل هر یک چهار درم تخم کرفس
سه درم ساذج سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک درمی بکوبند و بروغن بلسان
ملتوت گردانند و بعسل سه چندان ادویه بسرشند و بعد از شش ماه درمی بخورد فلونیای فارسی
خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت اسقاط را نافع باشد صفت فلفل بزرالبنج هر یک
بیست درم افیون ده درم زعفران نیمدرم سنبل عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر
زرنباد درونج هر یک نیمدرم لؤلؤ مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعسل سه چندان
ادویه بسرشند و درمی بعد از شش ماه تناول کنند با آب چهار درم در معاجین داخل [illegible]
معجون نجاح که مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد صفت هلیله سیاه هلیله کابلی بلیله آمله هر یک
ده درم بسفایج و افتیمون اسطوخودوس تربد هر یک نیمدرم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی [illegible] مثقال

باشد معجون ترنجبین قولنج بگشاید و درد پشت و بادها را مفید بود صفت سقمونیا یک مثقال تربد ده مثقال
غاریقون قاقله زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل فلفل هر یک ده مثقال مجموع را بکوبد و
بعسل سرشته شربتی پنجدرم باشد معجون خیارشنبر تربد بیست درم بنفشه ده درم نمک هندی سه
درم رب السوس هفت درم رازیانه و انیسون و مصطکی هر یک ۵ درم و نیم عسل خیارشنبر
صد درم فانید صد درم روغن بادام بیست درم ادویه را بکوبد و بعسل و فانید سرشته معجون
حجر الیهود کلیه و مثانه پاک گرداند و ادرار بول کند صفت تخم خربزه و خیارین و کدو مجموع
مقشر و حب کاکنج هر یک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم بکوبد و بعسل سرشته شربتی یک مثقال
باشد معجون عقرب کلیه و مثانه را از حصاه و ریگ پاک کند عقرب سوخته سه درم و نیم
جنطیانا یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل دار فلفل هر یک ۵ درم پنج کاکنج درم چند بیدستر
چهار درم بکوبد و بعسل سرشته شربتی دانگی باشد معجون جلنجبین تب ربع دگر بدان عقرب
ورشیلا را مفید بود صفت فلفل مرو ورق سداب ... بکوبد و بعسل سرشته و شربتی یک مثقال
باشد معجون سورنجان نقرس از اصول التراکیب سورنجان قندی سورنجان سفید سی درم بوزیدان
۵ درم ماهی زهره ۵ درم پوست بیخ کبر ۵ درم زیره ۵ درم شیطرج هلیله ۵ درم پوست
هلیله زرد هفت درم بزر الکرفس یکدرم و نیم تخم رازیانه یکدرم گل سرخ سه درم صعتر یکدرم و نیم
نمک هندی یکدرم و نیم ورق حب یکدرم و نیم کف دریا یکدرم و نیم حلبجان سه درم تربد سفید

پانزده درم زنجبیل سه درم سقمونیا سه درم روغن گوسفند صد و پنجاه درم روغن بادام
یک سیر سرب بکسر باب ... معجون کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید بود صفت بزر البنج
تخم کرفس رازیانه هر یک هفت درم مغز تخم خیار پنجدرم تخم خشخاش افیون صمغ عربی بریان
کرده مغز بادام مغز فندق بریان کرده زعفران هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنجدرم
کثیرا چهار درم بکوبد و بعسل یا مفخته سرشته شربتی یک مثقال باشد معجون ... قولنج
و نفخ معده و امعا را مفید بود صفت زنجبیل قرفه دارچینی جوزبوا مصطکی قرنفل سلیخه
سنبل قاقله حب بلسان هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد حب النیل
بیست درم شکر سفید هفتاد درم بکوبد و با سه چندان ادویه عسل بیامیزد و شربتی دو مثقال
باشد معجون فلافلی آنرا ماده الحیوه گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح
و اوجاع پشت و مفاصل و سلس البول دفع کند و رنگ و روی و بوی دهان خوش کند
و فکر و خرد و عقل بیفزاید و اشتها آرد صفت فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی هلیله کابلی
زراوند مدحرج اصل یا بوبه صلعوره جوز هندی خصیه الثعلب هر یک ده درم موبر طالیفی سی درم
کوفته بعسل سه چندان ادویه سرشته معجون بزر شعثا اوجاع قولنج و درد اسنان را مفید بود
صفت فلفل سفید و سیاه هر یک بیست درم بزر البنج افیون مصری هر یک ده درم زعفران
پنجدرم فرفیون سنبل عاقرقرحا هر یک مثقال و با صد و پنجاه درم عسل سرشته و در ظرف

انگبینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی بخورد معجون مشکی جمع بر دو بکند را مفید بود و سدّه بگشاید
صفت مشک سلیخه سنبل ساذج هندی لک ریوند چینی طباشیر هر یک دو درم زعفران
نانخواه تخم کرفس مصطکی هر یک سه درم عود قرنفل هر یک نیم درم بکوبند و با سه چندان ادویه
عسل سرشته کنند و شربتی یکدرم باشد معجون ورد او را صلب کبد را مفید بود صفت ورق
گل چهار درم سوسن آسمانی هفت درم کوفته و بیخته بعسل سرشته کنند و شربتی یک مثقال بود
معجون [illegible] ریاح را مفید بود و قولنج بگشاید صفت مصطکی دارفلفل فلفل
قرنفل زنجبیل جوز بوا سقمونیا کمون سداب خولنجان قرفه من وی بکوبند و بعسل با شکره
قند سرشته کنند شربتی مثقالی باشد معجون وجع [illegible] و سیلان [illegible] را مفید بود صفت
وج حلتیت زنجبیل از هر یک من وی بکوبند و بعسل سرشته کنند و مثقالی تناول کنند معجون
اللبوب سمن بیفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ روی نیکو
گرداند صفت مغز بادام و جوز و چلغوزه و حب الخضرا و فندق و فستق و نارجیل و حب [illegible]
و تودری سرخ و سفید و کنجد و تخم گزر [illegible] تخم پیاز و شلغم و اسپست و بهمنین و زنجبیل و دارفلفل
و کبابه و فلفل و قرفه دارچینی و شقاقل و خولنجان و تخم هلیون با عسل سه چندان ادویه
بیامیزد و مثقالی تا دو مثقال تناول کنند معجون [illegible] سوداوی و اوجاع معده و کبد
و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظ و بلغمی

بگشاید و سدّه بگشاید و ضیق النفس و اوجاع سینه و صداع و صرع و جذام را مفید بود
صفت صبر سقوطری بیست درم غاریقون بیست درم زعفران دارچینی وج مصطکی
حب بلسان و روغن بلسان فرفیون فلفل دارفلفل جنطیانا سرفقاح اذخر حماما هر یک
ده درم قسط [illegible] راوند [illegible] افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک
شش درم سنبل سه درم و نیم مجموع بعسل سه چندان ادویه سرشته کنند و بعد از شش ماه مثقالی
تناول کنند معجون [illegible] اوجاع نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید بود سورنجان سفید
شش درم بوزیدان ماهی زهره پوست بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست
هلیله زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه ورق حنا فلفل سفید نمک هندی صعتر هر یک
درمی و نیم ورق گل سرخ [illegible] محموده زنجبیل هر یک درم تربد بیست درم روغن بادام [illegible]
عسل صد و پنجاه درم شربتی یکدرم تا پنج درم باشد معجون [illegible] رعشه و فالج و سکته و جمیع
امراض بارده را مفید بود صفت زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل وج هر یک ده درم ورق
سداب حلتیت جنطیانا زراوند حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر یک پنج درم عسل [illegible]
پنج مثقال ادویه بکوبند و بعسل سرشته کنند شربتی مثقالی باشد معجون سنجرنیا امراض بارده و ریاح
غلیظ و سوء الاستمرا و قولنج و عسر بول و اوجاع اسنان را مفید بود صفت جندبیدستر افیون
دارچینی اسارون [illegible] فلفل دارفلفل قسط قند هر یک شش درم زعفران نیم درم بکوبند

وبعسل لسرشند وبعد از شش ماه سه مثقال تناول کنند اطریفل کبیر ریاح بواسیر و برودت معده را
مفید بود و رنگ روی نیکو کند و باه بیفزاید صفت هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و فلفل
و دارفلفل هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل تودری سرخ و سفید
لسان العصافیر کنجد و خشخاش بهمنین هر یک دو درم بکوبند و بروغن بادام ملتوت کرده اند
و بعسل لسرشند شربتی دو درم اطریفل صغیر هلیله زرد و سیاه و کابلی و بلیله و آمله مقشر شش درم
بکوبند و بروغن بادام ملتوت کنند و بعسل لسرشند دو مثقال بخورند اطریفل کشنیزی صداع و بخارات
معده را مفید صفت هلیله کابلی و بلیله و کشنیز خشک مثل وی بکوبند و بعسل لسرشند و سه مثقال
بخورند اطریفل افتیمونی امراض سوداوی را مفید بود و موی سیاه دارد و دیر سفید شود صفت
هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده درم سنای مکی افتیمون تربد هر یک پنج درم شیطرج سه درم
بسفایج درونج انیسون نمک هندی هر یک دو درم بکوبند و بعسل لسرشند شربتی دو مثقال باشد
اطریفل مقل بواسیر را مفید بود هلیله کابلی بلیله آمله هر یک دو درم بکوبند و مقل شش درم در آب
حل کنند و با عسل بیامیزند و بدان لسرشند اطریفل کبیر که همه امراض بلغمی را مفید بود
هلیله کابلی بیست درم بلیله آمله هر یک ده درم تربد کابلی پانزده درم شیطرج سعد ساذج زنجبیل
هر یک پنج درم بسفایج اسطوخودوس هر یک هفت درم قسط سه درم غاریقون شش درم مصطکی
انیسون قرنفل خیربوا جوزبوا هر یک ده درم فلفل دارفلفل بادرنگ هر یک چهار درم بکوبند

بعسل

لسرشند و چهار درم تناول کنند آخر اطریفل قاتل الحیات والقروح کرم درار و کدو دانه بکشد
صفت تربد کابلی مقشر ده درم تربد قسط حب الصنوبر هر یک پنج درم بعسل ترمس شیح
افسنتین افتیمون ملح نفطی خردل سفید شحم حنظل سعد راسن هر یک سه درم بکوبند و بعسل
لسرشند شربتی سه مثقال باشد باب نهم در اشربه و نقوعات و مربیات و ادویه
و سکنجبیات شراب بنفشه تب صفراوی و سعال و ذات الجنب و ذات الصدر را مفید
بود و ملین طبع و ادرار بول کند و سینه و حنجره نرم کند بنفشه تازه یک من در چهار من آب تر کنند
و صاف کنند و هر یک من آب را دو من قند بجای شکر بنهد و بقوام آرد شراب نیلوفر همچو بنفشه
بود و سعال و صداع گرم و حمیات صفراوی را مفید بود صفت آن همچون شراب
بنفشه است شراب عناب علت دم و ماشرا و حصبه و جدری را نافع باشد صفت عناب
گرگانی یک رطل در چهار رطل آب بجوشانند و صاف کنند و با قند بقوام آورند شراب آبی
مقوی قلب و معده و قابض بود و تسکین تشنگی بنشاند صفت به ترش رسیده پاره کنند
و دانه او را بیرون کنند و در هاون سنگین بکوبند و بجوشانند و بقوام آرد شراب سیب
مقوی قلب و معده و مفرح بود و قی و اسهال باز دارد و آنرا همچنین ترکیب دهند
شراب انار صداع و قی صفراوی را مفید بود و مقوی معده باشد آب انار ترش بگیرد
و با قند چندانکه مذاق را خوش آید بقوام آرد شراب دینار حمیات صفراوی را مفید بود

وتسکین عطش و تلیین طبع کند صفت ورق گل تازه چهار من در خمره کند و ده من آب گرم بر آن
ریزند و شبانروزی بگذارد پس یک مدت بمالند و در دیگ ریزد و بجوشانند تا طعم و بوی
گل با آب دهد پس صاف کنند و هر یک من آب را ده من قند بیش نهند و بقوام آرد و اگر بعد از
آنکه صاف کنند چهار من دیگر ورق گل در آن آب ریزد و بجوشانند و صاف کنند پس با قند
بقوام آرند و آنرا شراب ورد مکرر گویند و اسهال و فایده او بیش بود شراب فواکه
مقوی قلب و معده و دافع تب بود و قی صفراوی را مفید بود صفت سیب ترش و سماق
و امرود و انار ترش و زرشک و غوره و ریباس مرتب دق بسایند و آب آنرا بگیرد و با قند
بقوام آرد شراب ریباس اسهال صفراوی و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی معده
باشد ریباس را بکوبند و آب آنرا بگیرند و با قند بقوام آرند شراب تمر هندی اوجاع حلق را
مفید بود و آنرا همچنین سازند شراب خشخاش سعال و نزله و خشونت سینه و ریه و سهر را مفید
بود خشخاش را بکوبند و در خرقه کتان بندند و در آب سکنجبین بجوشانند و هر دم بیرون
آرد و بدست بمالد تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آرد شراب لیمو مقوی معده و قلب
بود و صفرا و تشنگی بنشاند قند را با آب لیمو سازند و بقوام آورد و زمانی فرو گرفته لیمو چندانکه خواهی
بدان ریزد و پس فرو گیرد و شراب حماض و نارنج نیز چنین سازند شراب صندل صندل سفید مقاصری
لسوهان بساید و پنجاه درم از آن در یک من گلاب شبانروزی بجوشانند پس بالش نرم بجوشانید

و بدست بمالد تا به نیمه آید و صاف کنند و با یک من قند بقوام آرد شراب نعناع خفقان و قی را
مفید بود یک رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید دو رطل قند
بقوام آرد شراب زوفا ضیق نفس و سعال و ربو را مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند آب انجیر
بیست عدد مویز طائفی پنجاه عدد بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی پنج درم
بیخ بهک زوفا خشک هر یک هفت درم مجموع را در ده من آب بجوشانند تا نیمه آید پس صاف
کنند و با یک من قند بقوام آرد شراب دینار شراب بسیار منفعت است سده جگر بگشاید و یرقان
و حرارت کبد را مفید بود و ادرار بول و تلیین طبع کند صفت پوست بیخ کاسنی
پانزده درم ورق گل ده درم ریوند چینی سه درم مجموع را نیم کوفته در ده من آب بجوشانند ریوند
کوفته در خرقه بسته در دیگ اندازند و با قند بقوام آرد شراب الجبار اسهال دموی
و نفث و نزف دم را مفید بود و کبد و معده را تقویت کند صفت الجبار هفت مثقال
قرط پنج مثقال صندلین از هر یک چهار مثقال صندل را السوهان لساید و با جمله را بکوبد
و بجوشانند و با یک من قند بقوام آرد شراب اسطوخودوس امراض سوداوی و بلغمی را مفید
بود صفت آن اسطوخودوس سیاوشان هر یک ده درم عود الصلیب بیخ بهک کاوزبان
رازیانه تخم کرفس تخم خطمی هر یک پنجاه درم سپستان سی عدد مویز طائفی بیست درم بنفشه
دو ورق گل هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا با ثلثی آید و با سه رطل قند بقوام آرد

نسخه اخری ضماد و سده رباغ را مفید بود و صفه اسطوخودوس ده درم سنفایج پنجدرم بالنگو کاوزبان
همچنین قند با عسل رطلی شراب افسنتین سقوط اشتها و ضعف معده را مفید بود صفه افسنتین صد درم
در سه رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و صاف کنند و بهر او خمیر گیرد و بریان کنند و آب
آن بگیرد و ثلث رطلی و شراب و عسل هر یک نصف رطل مجموع با هم ضم کنند و بقوام
آرد شراب بجهت جوش جهت ضعف معده و کبد و بادها در پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر
ریاح و ادرار بول صفت آب انگور شغال اصدف گوشت بره پخته فربه بیست من در دیگ
کنند و بجوشانند و عود ده درم زعفران و مصطکی و خولنجان و جوزبویا هر یک پنجدرم
و قرنفل و بسباسه هندی و زرنباد و سعد هر یک سه درم سلیخه و زنجبیل و دارچینی
و عاقرقرحا و سنبل هر یک درمی مجموع نیمکوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازد و بجوشانند
تا مهرا شود و بعضی بالنگو و نعناع تر ریزند و لحظه لحظه آن کیسه را بدست بمالد و بعد از
و بعد فرو گیرد و صاف کنند و مشک دانگ و عنبر یکمثقال در رطلی گلاب حل کنند و بر
سر آن ریزد و با پنجمن قند یا عسل بقوام آرد جهت ضعف معده و کبد و قی و تشنگی را
مفید بود صفت به رسیده پاره کنند و دانه پاک کرده در هاون سنگی با چوب بکوبد
و بیست من از آن آب بگیرد و ده من شراب صاف بستانند و ثفل به شبانروزی
در آن بجوشانند و صاف کنند و آن ثفل را با آب بشویند چنانچه هیچ در آن طعمی نباشد

و بریزد و آن آبها با هم یکبار در دیگ کنند و قرنفل ده درم قاقله صغار و کبار و زعفران از هر
دارچینی هر یک سه درم و مصطکی زنجبیل هر یک درمی و نیم بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ
اندازد و هر دم بدست مالد تا قوت یابد و بعد پس بیرون آرد و بقوام آرد و یک درم
مشک در گلاب حل کنند و در آن ریزد و بپزند اما ربوب ربوب فواکه چنان باشد که آب آن
بگیرد و شربتی بقوام آرد رب ریباس جهت التهاب حمیات و سوء طبع و عطش را مفید بود
الوسیاه در آب بجوشانند و صاف کنند و آن آب را بجوشانند تا بقوام آید بیشتر ربوب بدین
طریق گیرند سکنجبین ساذج حمیات حاده و تشنگی و سده را مفید بود و قطع صفرا و بلغم کند
سرکه سفید رطلی با نیم رطل آب و یکمن قند یا عسل بقوام آرد و سکنجبین بزوری سکی و سده را مفید
و قطع صفرا و بلغم کند سرکه سفید رطلی با نیم رطل آب و یکمن قند یا عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری
بارد استسقا و سوء القنیه و حمیات حاده را مفید صفه تخم کاسنی پنجدرم سه تخم پانزده درم
پوست بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنجدرم و سم کوفته در سه رطل آب و رطلی سرکه
بخیسانند شبانروزی و بعد از آن بجوشانند و ثفل بدست بمالد و صافی کنند و با یکمن
در رطلی سرکه بقوام آرند سکنجبین بزوری حار سده بگشاید و ادرار بول کند و معده را
از فضلات پاک کند تخم کرفس و رازیانه و کاسنی و کشوث و انیسون هر یک پنجدرم پوست بیخ
رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفت درم عاقرقرحا ریوند چینی هر یک سه درم چنانچه گفته شد

ب ازند سکنجبین بزوری معتدل تخم کاسنی و رازیانه و کرفس هر یک سه درم سه تخم پانزده درم
پوست بیخ کاسنی هفت درم پوست بیخ رازیانه پنج درم سکنجبین سفرجلی تقویت معده و کبد کند
و اشتها آورد و سده بگشاید و ناقه را مفید بود یکمن آب به و یکمن قند و سرکه رطلی یا کمتر
بحسب اراده بقوام آرند سکنجبین عنصلی ربو و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و برص
و امراض بلغمی را مفید بود سرکه عنصلی ده من شراب مصافی عسل سه من در ظرفی کنند و زنجبیل و رازیانه
و انیسون و حلتیت و عاقرقرحا و فودنج و سداب و فلفل هر یک ده درم و تخم کرفس و کمون
و فودنج هر یک پنج درم نیم کوفته در میان آن ریزند و هفت روز در آفتاب نهند بعد از آن
صافی کنند و بکار دارند سرکه عنصلی عنصل را بکارد چوبین بشکافند و خارج و داخل یک
کنند و یکمن از آن با ده من سرکه شصت روز در آفتاب نهند سکنجبین ساده حمیات محرقه
و معده و کبد را مفید بود آب انار مزمز و آب زرشک یا غوره یا ریباس یا سرکه
بحسب اراده یکمن گلاب سی درم با هم بیامیزند و هر یک من آن را با یکمن قند یکجا نهند و بقوام
آرد سکنجبین ریوندی و جالی و سده کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند ریوند چهار درم غاریقون
تربد اسفاناج تخم کاسنی هر یک هفت درم زنجبیل یک درم همه کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا با یک رطل
آید و با چهار رطل قند بقوام آرند لعوق سپستان سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود و طبیعت نرم کند
سپستان صد عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده چهل درم مغز خیارشنبر پانزده درم در سه من

آب بجوشانند تا یکمن آید و با رطلی شکر بقوام آرند لعوق زوفا ربو و سعال مزمن را مفید بود و سینه
و ریه را پاک کنند زوفای یابس هر یک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی
قند بقوام آرند لعوق سپستان سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند حب الرشاد ده درم بیخ
چهار درم رازیانه و انیسون هر یک سه درم نیم کوفته در ده رطل آب بجوشانند تا رطلی آید و با رطلی
عسل بقوام آرند لعوق خشخاش سعال و قروح ریه را مفید بود صمغ عربی فاقله هر یک شش درم نشاسته
کتیرا هر یک ده درم طباشیر چهار درم حلبغوزه هفت درم تخم خیار هفت درم قند شصت درم
بکوبند و با رطلی عسل و بیست درم روغن بادام بیامیزند لعوق سعال و خشونت حلق و حنجره را
مفید بود صمغ عربی کتیرا نشاسته بیخ مهک هر یک ده درم مغز تخم کدو و مغز بادام
مغز هر یک پنج درم حلبه چهار درم قند بیست درم بکوبند و در میان رطلی شیره قند کنند
لعوق عنصل سعال رطب و ربو را مفید بود عنصل بریان کرده سه درم ایرسا چهار درم
فراسیون زوفا هر یک درمی بکوبند و در میان رطلی عسل کنند لعوق صنوبر قروح ریه
و نفث دم و سعال بلغمی را مفید بود حلبغوزه مغز کتیرا ایرسا صمغ عربی هر یک ده درم برگ
بریان کرده خرمای دانه بیرون کرده هر یک هفتاد درم با هم لت بیند و بروغن گاو چرب کنند
و در میان عسل گرم ریزند لعوق رب السوس سعال مزمن را مفید بود رب السوس کتیرا نشاسته
مغز بادام تخم رازیانه هر یک ده درمی بکوبند و در میان عسل بریزند ماء الاصول فالج و لقوه و صرع

واسقاد او جاع مفاصل را مفید بود پوست بیخ کرفس رازیانه انیسون هریک ده درم
بیخ اذخر سه درم تخم کرفس رازیانه انیسون هریک چهار درم مصطکی سنبل فقاح اذخر حب بلسان
اسارون جنطیانا هریک دو درم عود بلسان بوزیدان هریک یکدرم سلیخه تخم سعیدان
هریک سه درم مویز طایفی دانه بیرون کرده بیست درم در سه من آب بجوشانند تا بیکمن آید و با
یکمن قند بقوام آرند گلقند آفتابی مقوی معده و دافع بلغم بود ورق گل سرخ یکمن بدست بمالند
تا بشره شود و یکمن قند جلاب زنند و بر سر آن مریزند و در آفتاب نهند و هرگاه که
خشک شود باز قند بر سر ریزند تا چهل روز بگذرد و گلنگبین نیز چنین سازند بعضه شکر سرخ یک من باید
و نیم من از آنرا یکمن شیره قند بر سر کنند و در افتاب نهند مربی مقوی قلب و معده بود سیب
شیرین پنجاه عدد پوست باز کنند و در دیگ سنگین با شیره قند با آتش نرم بجوشانند
و به مربا نیز چنین سازند اما آنرا پاره کنند و اندرون آنرا پاک کنند بادام تر برفع
نقصان باه را مفید بود بادام مقشر در جلاب بجوشانند و سه روز رها کنند
پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند هلیله پرورده معده را تقویت دهد
و دفع بخار و ریاح بواسیر و تقویت بصر کند و ذهن تیز گرداند و امراض سوداوی را مفید بود
هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند و آب و خاکستر بر آن ریزند و هر سه روز آب و خاکستر آن
میکنند و بعد از ده روز بشویند و در دیگ سنگین با گفچه چوب مکوفته بجوشانند تا پخته شود

اهلیله

انگاه هلیله بیرون آرند و در هر یک سوراخها کنند و در ظرف چینی یا کاشی نهند و عسل
کف گرفته یا شیره قند بر سر آن ریزند و بگذارند و بعد از بیست روز باز عسل در آن ریزند
و یکبار بجوشانند زنجبیل پرورده زنجبیل را بیست روز در آب بجوشانند انگاه پاره کنند و در آب
و عسل بجوشانند تا لعاب منقطع شود و در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند تا پرورده شود شقاقل
مربا باه بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید صفت شقاقل ده روز در آب بخیسانند پس بیرون
آرند و با عسل بجوشانند و در ظرفی ریزند ترنج مربا مقوی معده و مفرح باشد ترنج را پاره
کرده و ترشی از او بیرون آرند و بعضی پوست آن نیز باز کنند اما اگر باشد بهتر بود و در دیگ
سنگین با آب و عسل بجوشانند تا مائیه او نیست شود پس در ظرف کنند و عسل بر سر آن
ریزند جوز مربا مقوی باه بود جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست خارج
و داخل از آن پاک کنند و در عسل بجوشانند و در ظرفی کنند باب ششم در جوارشات
جوارش عنبر خفقان و سوء هضم و اوجاع رحم را مفید بود قاقله صغار و کبار بسباسه دارچینی
هریک چهار درم زنجبیل دار فلفل فلفل قرفه زعفران قرنفل هریک ده درم اشنه عنبر سنبل مصطکی
هریک دو مثقال جوزبوا پنج مثقال مشک یکدرم بکوبند و بیزند و بعسل بسرشند و بر سر تخته
پهن کنند و شربتی مثقالی باشد جوارش سفرجل مسهل مقوی معده بود و قولنج بگشاید و باد
بشکند صفت به شیرین رسیده یک رطل پاره کنند و در ظرفی با شراب بجوشانند و بعد از آن

بکوبند و بیخته کنند و صافی کنند و با دو رطل عسل بقوام آرند آنگاه دارچینی و زنجبیل و دار فلفل
هر یک دو درم و بهمن و قاقله و زعفران هر یک سه درم و مصطکی پنج درم و سقمونیا ده درم
در ترازوی سه درم بکوبند و در آن میان ریزند تا با هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و بر سر سنگ
یا تخته که برای این کار باشد پهن کنند و بعد از آنکه آنرا چرب کرده باشند و بگذارند
تا خشک شود پس بکاره پاره کنند و شربتی یک مثقال باشد آخر به راه خمیر کرده در
میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن با یک درم سقمونیا و نیم درم
فلفل و نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی از آن یک درم باشد سفوفی قابض
ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود صفت به رسیده دو عدد کوفته در خمیر گیرند
چنانکه پنهان شود پس قی کنند و با تکه قند بقوام آرند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل هر یک چهار
درم و تخم کرفس و نانخواه هر یک درمی زعفران دو درم بکوبند و با آن بیامیزند چنانکه گفته
شد و شربتی مثقالی باشد جوارش تری قولنج و اوجاع معده را مفید بود صفت بوره
ارمنی زیره کرمانی حنظل یا لبان زنجبیل فلفل سفید هر یک جزوی خرما مغز بادام مقشر
ورق سداب هر یک چهار درم آخر بوره ارمنی زیره کرمانی زنجبیل فلفل هر یک پنج درم
سداب مغز بادام مقشر هر یک هفت درم سقمونیا سه درم خرما سی دانه قطراسالیون
زنجبیل فلفل هر یک دو درم و نیم سقمونیا بریان کرده پنج درم مغز بادام برگ سداب هر یک

ده درم بکوبند و خرما یک دانه بیرون کرده هفت درم شبانه روزی در خل خمر خیس شود
تا مهری شود پس بمالانید و با عسل بیامیزند و ادویه بدان بسرشند شربتی یک مثقال جوارش
کافوری ضعف معده و سوء استمرا و بلغم غلیظ را مفید بود صفت فلفل جوز بویا زنجبیل دارچینی
بسباسه قرفه بادرنگ فرنجمشک قرنفل کافور زعفران هفت درمی بکوبند و بعسل بسرشند
جوارش عود تقویت معده را و ازاله رطوبت و بلغم کند قاقله صغار کبار قرنفل دارچینی
زنجبیل دار فلفل زعفران هر یک درمی عود فلفل هر یک نیم درم بکوبند و با شیره قند یا عسل
بیامیزند شربتی مثقال آخر سنبل تخم کرفس انیسون مصطکی هر یک درمی عود سه درم بسباسه
قرفه هلیله کابلی قرنفل فرنجمشک هر یک دو درم و نیم جوز بویا یک درم سرماحوز سه درم ورق گل
قصب الذریره هر یک دو درم جوارش بسباسه برودت معده و سوء هضم و ریاح غلیظ و بواسیر را مفید
بود بسباسه قرفه قاقله صغار و کبار زنجبیل و دارچینی دار فلفل اسارون هر یک پنج درم
فلفل قرنفل هر یک دو درم جوارش مصطکی برودت کبد و معده و ریاح و سیلان لعاب را مفید
بود مصطکی هفت درم بکوبند و با رطلی قند بقوام آرند جوارش کمونی حمیات بلغمی و سوداوی
و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود صفت زیره کرمانی شبانه روزی در سرکه خیسانند
و خشک کرده بریان کنند و چهل درم از آن با ورق سداب و فلفل و زنجبیل هر یک
سی درم و بوره ارمنی ده درم بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد

جوارش بلادری ذهن و فکر صافی کند و رنگ روی نیکو گرداند صفه فلفل دارفلفل هلیله کابلی
آمله حنبد بید ستر هر یک چهار درم قسط بلادر حب الغار سکر طبرزد هر یک پانزده درم سعد حب الغار
هر یک پنج درم بکوبند و با عسل بلادر و روغن گاو هر یک پانزده درم بیامیزند و بعسل بسرشند
و بعد از شش ماه دو درم بخورند جوارش اترج بهضم طعام کند و رنگ روی و بوی دهان خوش
کند صفه آن پوست ترنج سی درم قرنفل جوزبویا فلفل دارفلفل خیربوا دارچینی خولنجان
زنجبیل هر یک درمی مشک دانگی بکوبند و بعسل بسرشند جوارش سفرجل بواسیر و مقعد را
مفید بود و ... حرف بریان کرده زیره در سرکه جوش داده و بریان کرده هر یک درمی
مصطکی سه درم پوست هلیله کابلی بروغن گاو بریان کرده نیم درم بکوبند و بگلاب بسرشند
جوارش سماق اسهال باز دارد سماق ده درم دانه مورد پنج درم انار دانه ترش و شیرین
هر یک سی درم صمغ عربی گلنار هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال
بود جوارش مشک خفقان و ضعف قلب و معده را مفید بود صفه مشک نیم مثقال قاقله
خیربوا قرنفل زنجبیل دارفلفل زنجبیل دارفلفل عود هر یک ده درم دارچینی سه درم قند مثل
جمیع را بکوبند و بعسل بسرشند جوارش تقوی باه و کلیه را مفید بود صفه تخم حلبه و پیاز و سلغم
و اسپست و گندنا و جو و الجبر و ترب هر یک سه درم حبه الخضرا لسان العصافیر کنجد و چلغوزه
حب الرشاد و عنصل بریان کرده هر یک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان دارفلفل هر یک

پنج درم

پنج درم جوزبویا بهمنین هر یک دو درم سقنقور پنج درم فانید بوزن جمیع ادویه بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی دو درم جوارش خوزی بواسیر و هضم طعام را مفید بود و قوت باه دهد صفه زنجبیل دارفلفل آملج
ده درم دارفلفل سی درم فانید یکمن و نیم جوز و کنجد مقشر هر یک پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی یک مثقال جوارش شهریاران برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند
صفه شیطرج زنجبیل فلفل دارفلفل قرفه قاقله صعتر و کبابه قرنفل سادج نشاسته مصطکی
دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک شش درم افتیمون تربد هر یک
دوازده درم سقمونیا ده درم قند شصت درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال
جوارش سیه رنگ فالج و برودت و ضعف معده را مفید بود صفه فلفل قرنفل جوزبویا هر یک
سه درم کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند
و بعسل بسرشند آخر کندر شصت درم جوزبویا قرنفل هر یک پنج درم مشک نیم درم
جوارش فلفلی برودت و اوجاع معده و سوء استمراء و حب حامض و شهوه کلبیه و ریاح غلیظ را
مفید بود صفه فلفل سفید و سیاه دارفلفل هر یک پنج درم عود بلسان ده درم
حماما سنبل هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه اسارون حب البلسان هر یک
درمی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم باب هفتم در قرصهای مسهله و غیره قرص طباشیر
طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را مفید بود صفه طباشیر دو درم ترنجبین

سه تخم خیارین و کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کثیرا هر یک نیم درم
بکوبند و بلعاب اسبغول سرشند شربتی مثقالی باشد آخر ورق گل سرخ ترنجبین هر یک
شش درم طباشیر کثیرا هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند و باب ترنجبین سرشند قرص
طباشیر معتدل حمیات حاده و لهیب و عطش را مفید صفت طباشیر زرد ورد
گل هر یک درمی و نیم تخم خیارین و کدو و کاهو و کاسنی و تورک و صندل هر یک نیم درم
کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب اسبغول سرشند قرص طباشیر [illegible] ورق گل پنج درم تخم حماض شش درم
طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم بکوبند و بگلاب سرشند شربتی یک مثقال
بود آخر صمغ عربی تخم حماض بریان کرده نشاسته هر یک دو درم ورق گل سه درم طباشیر
سماق زرشک گل ارمنی هر یک دو مثقال و نیم قرص [illegible] گشمیات بلغمی و اورام کبد و معده را
مفید بود عصاره زرشک [illegible] تخم هر یک سه درم ورق گل ترنجبین هر یک شش درم
تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث ریوند چینی
هر یک دو درم زعفران یکدرم بکوبند و باب ترنجبین سرشند آخر صغیر زرشک دانه بیرون
کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم ورق گل پنج درم ریوند چینی هر یک
درمی بکوبند و سکنجبین سرشند قرص کهربا نفث و نزف دم را مفید بود صفت خشخاش
سفید مصطکی کهربا هر یک ده درم زعفران دو درم بکوبند و باب سرشند قرص گلنار

اسهال

اسهال و نزف دم را مفید بود سلیخه و طین مختوم صمغ عربی [illegible] بکوبند
و به آب گلنار سرشند قرص [illegible] سده کبد و طحال را نافع بود تخم [illegible] و تخم کاسنی [illegible]
سه تخم کدو [illegible] بکوبند و سکنجبین سرشند قرص افسنتین [illegible] کبد و طحال و عسر بول [illegible]
بلغمی را مفید بود صفت افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون بادام تلخ [illegible] بکوبند
و باب فراخ قرص سازند قرص ورد حمیات بلغمی و صفراوی را مفید بود صفت ورق گل هفت
درم عصاره غافث طباشیر سنبل رب السوس هر یک درمی و باب سرشند آخر اوجاع
معده و حمیات بلغمی را مفید بود ورق گل شش درم [illegible] چهار درم سنبل یکدرم
سنبل اورام کبد و معده را مفید بود صفت فقاح اذخر سلیخه ورد ریوند [illegible]
سنبل هر یک سه درم زعفران انیسون قسط فلفل از هر یک یکدرم [illegible] دو درم شربتی یک مثقال
قرص [illegible] اوجاع معده و کبد و سوء الهضم و استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود [illegible]
ورد سه مثقال [illegible] سنبل مصطکی سلیخه فقاح اذخر دارچینی افسنتین یکدرم [illegible] سرشند
شربتی دو مثقال قرص [illegible] وجع معده را مفید بود ورق گل [illegible] مثقال مصطکی [illegible]
قرص [illegible] حمیات مزمنه و امراض کبد و طحال را مفید بود صفت ریوند چینی شش درم [illegible]
لک هر یک سه درم تخم کرفس انیسون [illegible] غافث هر یک دو درم بکوبند و باب
سرشند قرص [illegible] حمیات حاده [illegible] را مفید بود ورق گل شش درم صمغ عربی

طباشیر هر یک چهار درم مغز تخم خیار دانگ و دو تخم خرفه و بیخ مهک هشت درم نشاسته سه درم
زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول سرشند قرص [illegible] مسهل صفرا و بلغم بود
و صداع و درد را مفید بود صفت بنفشه دو درم تربد یک درم بیخ مهک یک درم هلیله زرد یک درم
سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و با آب سرشند و این شربتی باشد آخر بنفشه ده درم
تربد بیخ مهک هر یک سه درم بکوبند و با آب سرشند شربتی سه درم قرص کاکنج قروح
کلیه و مثانه را مفید بود تخم کرفس شهدانه هر یک شش درم رازیانه دو درم زعفران
حب الصنوبر تخم حماض مغز بادام افیون هر یک سه درم حب کاکنج [illegible] تخم خشخاش
مقشر بکوبند و با آب رازیانه سرشند شربتی مثقالی باشد قرص خشخاش قروح ریه و سینه را سعید
بود ورق گل صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته کتیرا بیخ مهک هر یک دو درم زعفران
دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم قرص طباشیر پنج درم قرص [illegible]
دم را نافع بود گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم
کتیرا طباشیر شادنج هر یک پنج درم بیخ مهک سه درم بکوبند و با آب گاوزبان سرشند
شربتی دو درم آخر تخم خیارین مقشر پنج درم تخم تورک و بیخ مهک هر یک چهار درم طباشیر
سرطان سوخته هر یک دو درم نشاسته کتیرا هر یک درمی با آب [illegible] حب ایارج
تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط و صرع و سکته و سبل و غشاوه را سعید بود صفت ایارج فیقرا تربد [illegible]

حب [illegible] هر یک درمی غاریقون افیون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم بکوبند
و با آب رازیانه سرشند و این شربتی باشد حب ذهب اوجاع معده و امراض دماغ و ظلمت چشم را
نافع بود صفت صبر سقوطری [illegible] درم پوست هلیله زرد ده درم گل سرخ پنج درم کتیرا مصطکی سقمونیا
زعفران هر یک سه درم بکوبند و با آب کراث سرشند شربتی دو درم باشد حب شبیار
صبر سقوطری سه درم تربد مصطکی پوست هلیله زرد ورق گل سرخ یک درم بکوبند و با آب
سرشند شربتی مثقالی باشد حب قوقایا صبر سقوطری مصطکی عصاره افسنتین هر یک ده درم
سقمونیا شحم حنظل هر یک درمی بکوبند و با آب کرفس سرشند شربتی یک مثقال حب صبر
اوجاع نقرس و مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود و تنقیه دماغ کند از بلغم صفت صبر
سقوطری مثقالی تربد یک درم حب النیل غاریقون انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی
هر یک دانگی نیم مثقال کتیرا هر یک دانگی بکوبند و با آب کرفس حب سازند حب [illegible]
و عرق النسا را مفید بود صفت صبر سقوطری تربد سفید مامیزج هر یک درمی سورنجان [illegible] مثقال
کتیرا شحم حنظل هر یک دانگی حب النیل غاریقون هر یک نیم درم ملح هندی دانگی و نیم و با آب
کرفس سرشند و این شربتی باشد حب بنفشه تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر و معده را
مفید بود صفت بنفشه دو درم تربد یک درم رب السوس هلیله زرد هر یک نیم درم انیسون دانگی
سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند با آب کراث سرشند و این شربتی باشد حب اسطوخودوس

صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود صفته هلیله زرد کابلی هر یک پنج درم تربد
هفت درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون هر یک سه درم
شحم حنظل یک درم و نیم قرنفل و فودنه هر یک درمی بکوبند و با آب بسرشند و حب سازند
شربتی سه درم باشد حب مقل بواسیر و اوجاع مقعده را مفید بود صفته هلیله سیاه
هلیله آمله هر یک ده درم بکوبند و مقل شش درم در آب کنند تا حل شود و دارویه بدان
بسرشند شربتی دو درم باشد حب غافث حمیات بلغمی و سوداوی را مفید بود صفته صبر سقوطری هلیله زرد
عصاره غافث هشت درمی بکوبند و با آب بسرشند شربتی یک مثقال بود حب سکبینج قولنج و اوجاع
امعا و بواسیر را مفید بود و حیض بگشاید صفته سکبینج تخم کرفس انزروت هلیله زرد هر یک پنج درم
تربد بیست درم شحم حنظل سه درم بکوبند و با آب بسرشند شربتی سه درم باشد حب اصطمخیقون
بسبب صداع بارده را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون
سقمونیا هر یک سه درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا تربد هر یک هفت درم قرنفل یک درم تخم کرفس
اسارون انیسون هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد آخر تربد ده درم
صبر سقوطری حب النیل هر یک درمی شحم حنظل سقمونیا هر یک دو دانگ بکوبند و با آب بسرشند
شربتی یک مثقال بود حب افتیمون مسهل سودا بود صفته افتیمون ده درم غاریقون تربد خراشیده
بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و این

شربتی باشد آخر ایارج بسفایج هر یک ده درم افتیمون سه درم غاریقون پنج درم
اسطوخودوس هفت درم نمک هندی سه درم شربتی سه درم باشد حب افاویه قولنج بگشاید
و باد بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل نارمشک مصطکی هر یک
درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی هر حب از آن
اسهال کند حب شیطرج اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طمث بگشاید تربد
ده درم صبر سقوطری بیست درم زنجبیل خردل سفید شیطرج وج هر یک پنج درم فلفل دارفلفل
عاقرقرحا هر یک درمی فانید چهار درم بکوبند و با آب کنند تا بسرشند شربتی سه درم حب ایارج
آخر اعلال سر و معده را مفید بود صفته ایارج فیقرا شش درم هلیله زرد چهار درم
نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و با آب کرفس بسرشند دو درم و نیم باشد آخر تربد ایارج
فیقرا هر یک درمی نمک هندی نیم درم سقمونیا دانگی شحم حنظل دانگی و نیم بکوبند و با آب بسرشند
و این شربتی باشد حب سعال سعال را که از حرارت بود مفید افتد صفته مغز بادام مغز
تخم خیارین مقشر کتیرا صمغ عربی خشخاش هر یک درمی رب السوس دو درم باقلا سه درم
بکوبند و بلعاب بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی در زیر زبان نهند آخر سعال را
که از برودت بود مفید افتد صفته مغز بادام تلخ پرسیاوشان رب السوس تخم کرفس
تخم رازیانه هر یک درمی بکوبند و بلعاب بسرشند حبی که بوی دهان خوش کند جوز بویا

فاقله قوفل قرنفل کافور دارچینی خولنجان هر یک درمی بکوبند مشک دانگی بگلاب حل کنند
وادویه بدان بسرشند و حب سازند آخر پوست بیخ و ورق ترنج و تخم کشنیز سنبل قرنفل
جوز بویا مازریون مشک هل زنجبیل کبابه لسان السعد هر یک ده درم مشک یکدرم باسهم
درایارجات ایارج فیقرا امراض سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود صفت
مصطکی زعفران حب بلسان سنبل اسارون سلیخه دار فلفل دارچینی عود بلسان هر یک
ه درم صبر سقوطری مثل جمیع عسل شربتی یکمثقال ایارج جالینوس جمیع امراض بارده را
مفید بود صفت شحم حنظل غاریقون بصل الفار بریان کرده اشق سقمونیا و فاریقون
خربق سیاه هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل کمادریوس سلیخه فراسیون
هر یک سه درم سکبینج زراوند طویل فلفل دار فلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر فطراسالیون
هر یک چهار درم بکوبند و ده مثقال از آن شربتی باشد ایارج لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات
غلیظه لزجه کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و صرع و جذام و داء الثعلب و داء الفیل را
مفید بود و اوجاع مفاصل و برص و بهق سعفه و صمم و دوار و تغیر عقل و وسواس و امراض
کلیه و مثانه را مفید بود صفت شحم حنظل پنج درم بصل الفار بریان کرده غاریقون سقمونیا جاوشیر
سادج خربق سیاه بسفایج بوفاریقون فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل
زعفران دارچینی بسفایج سکبینج جند بیدستر قطراسالیون زراوند افسنتین فربیون

سنبل حماما زنجبیل جنطیانا اسطوخودوس هر یک ه درم افتیمون کمادریوس مقل صبر سقوطری
هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال بود یا مطبوخ افتیمون و بسفایج
وزوفا و پوست هلیله کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس میل نمایند ایارج روفس داء الثعلب را مفید بود
و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند شحم حنظل کمادریوس هر یک بیست درم صبر سقوطری پنج درم
خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر از هر یک هشت درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل
ابیض سلیخه دار فلفل دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر هر یک ه درم چنانچه گفته شد و هندی
ه مثقال تا چهار مثقال بود ایارج ارکاغانیس امراض مزمنه و دوار و اوجاع مفاصل و جرب
و کلف کلب و تشنج و قولنج را مفید بود صفت شحم حنظل بیست و ه درم فراسیون اسطوخودوس
سقمونیا فلفل خربق سیاه کمادریوس هر یک بیست درم بصل الفار بریان کرده صبر
فرفیون زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر هر یک ده درم جعده دارچینی
سکبینج پرسیاوشان فودنه جبلی زراوند مدحرج هر یک ده درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی چهار مثقال بعد از شش ماه و اگر از جهت کلب کلب استعمال کنند پنج درم سرطان سوخته
بادویه ضم کنند و اوجاع شکم و رحم را با بسداب در وجع کلیه با آب کرفس ایارج
شیخ الرئیس خربق سیاه یکدرم شحم حنظل مثقال صبر پنج درم ملح هندی درمی و نیم غاریقون
مثقالی حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقالی زنجبیل ه مثقال و ج ها

اسارون مات حب بلبان صعتر تخم کرفس قره تخم کزر هر یک سه درم گاوزبان ده درم

تخم شاهسفرم تخم فرنجمشک بالنگو تخم اترج نعناع هر یک دو درم افیون درمی و نیم بکوبند

و بعسل بسرشند و شربتی یک مثقال باشد بعد از شش ماه ایاره که مقوی بصر باشد و صداع

و علل معده و کبد و طحال را مفید بود صفت تخم حنظل ده درم کمادریوس سلیخه فلفل سفید

و سیاه هر یک دو درم صبر سقوطری مرزنجوش زعفران هر یک درمی سقمونیا شش درم عصاره

افسنتین دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار درم باشد باب دهم در سفوفها سفوف

انار دانه ضعف معده و امعا و سیلان و قی و اسهال را مفید بود صفت انار بریان

کرده پانزده درم زیره کرمانی در سرکه جوشانیده بریان کرده خرنوب سماق دانه بریان

کرده مویز و پوست کندر رشاه بلوط گشنیز بریان کرده قرظ هر یک پنج درم بکوبند و باهم بیامیزند

آخر انار دانه ده درم بلوط سماق دانه مویز و زیره موصوف سو کندر گشنیز بریان

کرده خرنوب هر یک پنج درم سنگ را هر یک دو درم و نیم سفوف مقلیا اسهال

و مغص و زحیر و ضعف معده و بواسیر را مفید بود صفت بریان کرده سی درم زیره موصوف

ده درم برگ تخم کنند با هلیله سیاه در روغن جوشانیده هر یک پنج درم مصطکی دو درم

مجموع بکوبند و مثقالی باب سرد بخورند سفوف نشاسته اسهال و سحج را مفید بود صفت بکوبند برگ

تخم مرو تخم شاهسفرم مجموع بریان کرده نشاسته صمغ عربی گل ارمنی هر یک ده درم

بکوبند و بر وجهی کل حرب کنند و پنج درم با گلاب بخورند سفوف سماق اسهال و تشنگی را مفید بود

سماق انار دانه و زرشک بریان کرده هر یک سه درم بکوبند و مثقالی بخورند سفوف زرشک مقوی معده

و حابس بود زرشک انار دانه و سماق بریان کرده ناخواه زنجبیل آرد سو هر یک ده درم بکوبند

سفوف بزور بادها بشکند ناخواه کرویا انیسون تخم کرفس هر یک دو درم قرنفل قاقله صغار زنجبیل

دار فلفل هر یک پنج درم قند سی مثقال آخر اشتها آرد و رنگ روی نیکو کند و زبان آبی را

مفید بود صفت زرنباد تخم کرفس هر یک درمی ناخواه کندر هر یک سه درم حب پنج درم

زیره کرمانی دو درم کنجد ده درم قند سی درم آخر سرعت خروج منی را که از حرارت بود

مفید بود صفت مسکو دو درم تخم نوزک سه درم گشنیز یک درم بکوبند و مثقالی بخورند آخر لدغ

عقارب را مفید بود صفت ریوند زراوند طویل بیخ کبر عاقرقرحا هر یک ده درم بکوبند

سه درم آخر نقرس و وجع مفاصل را مفید بود صفت سورنجان ده درم قند پنج درم زعفران

دانگی آخر اوجاع و ضعف معده را نافع بود و لعوق قاقله سنبل مرجو سعد هر یک دو درم مصطکی

تخم کرفس ورق گل گهربا هر یک سه درم اذخر هر یک درمی بکوبند و سه درم بخورند آخر فواق که از

امتلا بود زایل کند فطراسالیون سعد کوفی هر یک سه درم آخر سده و صلابت طحال را

مفید بود تخم کاسنی کزمازج هر یک پنج درم تخم بنجنگشت هر یک درم و نیم بکوبند و سه درم بخورند

باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات مطبوخ فواکه صفرا و اخلاط رقیقه بود و حمیات

ماده را مفید بود صفت سنا مکی هفت درم بنفشه پنجدرم کاسنی نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان
آلوی کیلا هر یک بیست عدد تمر هندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین و خیار شنبر هر یک پانزده درم
مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود سنا پنجدرم بیخ مهک سه درم هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم تخم کاسنی
نیلوفر هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلوی سیاه هر یک بیست عدد
خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم مطبوخ افتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد
و امراض سوداوی را نافع باشد صفت سنا پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی ورق گل
افتیمون هر یک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چهار درم بالنگو و گاوزبان هلیله و آمله
اسطوخودوس بسفایج بیخ مهک تخم کشوث شاهتره هر یک سه درم تربد ده درم مویز طایفی ده درم
مجموع را از افتیمون در پنج رطل آب بجوش کنند تا دو رطل آید و در وقت فرود کردن افتیمون
در خرقه کتان بندند و در آن اندازند تا سه جوش بزند پس ترنجبین پانزده درم خیار شنبر
بیست درم در آن حل کنند مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد صفت هلیله زرد ده درم پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه هر یک هفت درم بلیله آمله هر یک چهار درم مویز طایفی ده درم آلوی سیاه
ده عدد گاوزبان بالنگو غافث اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج نیم کوفته ده درم غاریقون
ده درم افتیمون ده درم آخر پوست هلیله کابلی و سیاه و تمر هندی هر یک ده درم هلیله آمله
افسنتین گاوزبان بالنگو هر یک چهار درم آلوی سیاه بیست عدد مویز طایفی بیست درم سنای مکی

هفت درم

هفت درم اسطوخودوس کمافیطوس بسفایج هر یک سه درم رازیانه قرنفل انیسون بادرنج هر یک
دو درم تخم فرنجمشک دو درم افتیمون هفت درم بجوش کنند و صاف کنند غاریقون صبر سقوطری هر یک
دو درم ملح نفطی حجر لاجورد هر یک دو دانگ شحم حنظل دانگ و نیم شکر ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند
مطبوخ خیار شنبر اخلاط رقیق و صفرای حار دفع کند صفت آن پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی
مویز طایفی هر یک پانزده درم آلوی سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل پنجدرم خیار شنبر
پانزده درم مطبوخ زوفا ذات الجنب و ذات الریه و وجع صدر و سعال را مفید بود صفت سنا پنجدرم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر سفید ده عدد مویز طایفی پانزده درم بیخ مهک
سه درم پرسیاوشان تخم خطمی زوفا خباری هر یک چهار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم
شکر ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محترقه و بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود
صفت سنا هفت درم بیخ مهک سورنجان روباه تربک هر یک پنجدرم تربد رازیانه تخم
کاسنی بنفشه هر یک سه درم انجیر و عناب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد گلقند خیار شنبر
ترنجبین هر یک ده درم مطبوخ حمی که حمیات محرقه و ذات الجنب را مفید بود صفت
سنا مکی بنفشه هر یک پنجدرم نیلوفر چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی
و خباری هر یک سه درم شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم نقوع صبر صداع سوداوی را
مفید بود افسنتین ده درم صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب گرم در ظرفی

کنند و در روز در آفتاب می‌نهند و شب جای گرم و بعد از سه روز صاف کنند و بیست درم از آن
با ده درم روغن بادام بیاشامند نقوع هلیله مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید بود صفت
پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب هر یک بیست عدد سپستان سی عدد تمر هندی بیست
درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیار شنبر ده درم ترنجبین ده درم در رطل آب
گرم شبانروزی بخیسانند و رطلی از آن بیاشامند نقوع فواکه مسهل صفرا بود آلوی سیاه
آلو کیلا هر یک بیست عدد عناب ده عدد تمر هندی بیست درم آلو خشک سی درم ترنجبین
و نبات هر یک ده درم در یک من آب بخیسانند نقوعی که ادرار بول و طمث کند تخم خربزه
کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک پنج درم و نیم بکوبند و با سه رطل آب در ظرف
کنند و سه روز در آفتاب بنهند چهل درم از آن بیاشامند آخر نقوعی که امراض حاده را
مفید بود و عروق را از فضول پاک کند آلوی سیاه سپستان هر یک سی دانه مویز طایفی
بیست درم تمر هندی سی درم تخم کاسنی کشوث کشنیز همه نیکوفته هر یک در ظرفی کنند و آب بدان
ریزند و در آفتاب بنهند و شب در جای گرم بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات
یا ترنجبین بیاشامند باب چهاردهم در حقنه‌ها حقنه که در امراض حاده استعمال
کنند انجیر ده عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد سنا هفت درم جو نیکوفته ده درم سوس
حسک هر یک کف بنفشه پنج درم بجوشانند در سه رطل آب تا نیمه آید و صاف کنند و شکر

سرخ ده درم در آن حل کنند و ابکامه و روغن بنفشه یا کنجد بر سر آن ریزند و استعمال کنند
حقنه که وجع پشت و قولنج را مفید بود حلبه بزرگ هر یک ده درم عناب انجیر هر یک
ده عدد سپستان بیست عدد خطمی خشک بابونه شبت هر یک کف نانخواه رازیانه هر یک سه درم
در چهار رطل آب بجوشانند تا بثلث آید و صافی کنند و بوره یک درم و مقل پنج درم
و عسل و روغن کنجد هر یک ده درم با آن ضم کنند حقنه که برودت اعضای سفلی را مفید
بود صفت مقل اشق سکبینج هر یک پنج درم جاوشیر جندبیدستر هر یک درمی نانخواه رازیانه
کرفس سیسالیوس هر یک ? درم حلبه حسک شبت بابونه هر یک هفت درم در سه رطل آب
و سه رطل شیر بر بجوشانند تا بثلثی آید و صافی کنند حقنه که حمیات حاده را مفید بود
جو مقشر نیکوفته خطمی سفید بنفشه هر یک کف عناب ده عدد سپستان مویز طایفی هر یک
بیست دانه روغن کنجد ترنجبین هر یک ده درم نمک و بوره هر یک پنج درم حقنه که عرق النسا
و مفاصل را مفید بود صفت هسته قیصوم زراوند مدحرج بیخ کبر قنطوریون ورق
سیسندان صعتر سورنجان حاشا هر یک ده درم شحم حنظل مازریون هر یک پنج درم
روغن کنجد بیست درم حقنه که قولنج بلغمی را مفید بود حسک بابونه اکلیل الملک شبت هر یک
کف حلبه حرملی هر یک هفت درم گندم سپید انجیر خشک دانه مجموع نیکوفته هر یک ده درم رازیانه
تخم کرفس هر یک درمی سوس خطمی قنطوریون هر یک پنج درم انجیر ده عدد سداب ترشی

هریک دسته عسل روغن زنبق و خیری الکامه هریک ده درم بوره ارمنی نیم مثقال سکبینج یکدرم
جاوشیر نیمدرم حقنه که سحج و قروح امعا را مفید بود پوست کنار بلوط هریک ده درم گلنار
دانه مورد ورق گل هریک پنجدرم ورق مورد چهارده درم بجوشانند و آب لسان الحمل
پانزده درم زرده بیضه بریان کرده ده درم با روغن گل ده درم بزنند و اقاقیا یکدرم
و لبد کاغذ سوخته هریک درمی نشاسته بریان کرده دو درم دم الاخوین هریک نیمدرم عصاره
لحیة التیس نیمدرم بکوبند و بان ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را مفید صفه شحم حنظل یکدرم
قنطوریون باریک پنجدرم ورق سداب بودنه هریک شش درم صعتر پنجدرم بکوبانند
و صافی کنند و عسل ده درم جندبیدستر و سکبینج جاوشیر هریک نیمدرم بان ضم کنند
حقنه بابونه شبت هریک ده درم سداب خشک دانه سبوس زیره بیدانجیر هریک بیست درم
سکبینج سه درم مغل چهار درم شحم حنظل یکدرم بوره نیمدرم الکامه ده درم روغن زنبق پانزده درم
حقنه که در امراض حاده استعمال کنند صفه عناب ده عدد سپستان سی عدد مغز چهار درم
انجیر ده عدد خطمی سبوس هریک کفی بجوشانند و آب چغندر سی درم روغن کنجد بیست درم الکامه
ده درم بان ضم کنند و استعمال نمایند با آب سبزه هم درشت فهماد فرزجهانیکه قولنج بگشاید
جندبیدستر زهره گاو بوره قثاء الحمار هریک درمی بکوبند و شیاف سازند آخر ریاح غلیظه را مفید
بود صفه زهره گاو بوره قثاء الحمار هریک دو درم بکوبند و بشکر سرخ بسرشند آخر محروری

مزاج را مفید بود و در عقب مسهل که تقصیر کند بکار دارند ترنجبین پنجدرم بوره ارمنی صابون
خطمی نمک هریک دو درم بکوبند و بشکر معقود بسرشند آخر که قولنج بلغمی را مفید بود صفه سکبینج
مقل بوره شحم حنظل هریک درمی بکوبند و بشکر بسرشند آخر در حمیات و امراض حاده
نگاه دارند نمک هندی بوره ارمنی خطمی هریک درمی آخر زحیر و رفتن خون از مقعده باز دارد
صفه مر افیون کندر زعفران هریک درمی بکوبند و با گشنیز بسرشند آخر مر اقاقیا بزرالبنج
صمغ عربی برنج بریان کرده هریک درمی بکوبند و با آب مورد بسرشند فرزجه که حیض بگشاید
و اوجاع رحم که از برودت بود نافع باشد کندر مقل قنه هریک دو درم جاوشیر اشق
زعفران جندبیدستر هریک درمی مصطکی میعه روغن سوسن بابونه و پیه غاز پیه مرغ
هریک سه درم صمغها بجوشانند و پیه بگدازند و باقی بکوبند و باهم بیامیزند و بصوفه
بردارند فرزجه که اختناق رحم را مفید بود پیه مرغ و بط زعفران سنبل حماما مصطکی
هریک درمی روغن بلسان و سوسن هریک سه درم شمع شصت درم فرزجه که رفتن
خون را مفید بود صفه مر اقاقیا هریک دو درم گلنار صدف سوخته نشاسته قرطاس سوخته
شب یمانی زعفران هریک درمی افیون نیمدرم بکوبند و با آب بسرشند و بردارند آخر
مر اقاقیا صفه لادن زعفران کافور گل ارمنی هریک درمی بکوبند و با آب لسان الحمل بیامیزند
فرزجه که دم طمث باز دارد ورق گل پوست انار مورد عود سنج پوست طلع بجوشانند

و با عصاره لحیة التیس استعمال کنند فرزجه که ضعف رحم را مفید بود صفت حب البان
روغن بادرین هر یک سه درم قرنفل جوزبوا کبابه سوخته هر یک درمی زیره چهار درم جند بیدستر
نیم درم فرزجه که ریاح را مفید بود صفت تخم شبت کرفس سداب قسط سکبینج مصطکی
زیره سرخ ما قسط میعه سایله سنبل علک البطم اشق جند بیدستر مساوی بکوبند و با روغن البلح
شبت و بابونه استعمال کنند فرزجه که دم طمث باز دارد و شب یمانی نیم درم افیون
هر یک دانگی آخر مرداسنگ زاج کلنار طین مختوم و گل ارمنی سرمه بکوبند و شیافه سازند
و بردارند فرزجه که فرج را تنگ و خوشبو کند سک زعفران در شراب بجوشانند
و خرقههای کتان دران اندازند تا آن آب بخود کشند و خشک شود و آنرا پاره پاره
کنند و بوقت حاجت پاره از آن بردارند پیش از جماع فرزجه که فرج را گرم دارد
تخم بادریون است بکوبند و بروغن زنبق بیامیزند و بردارند فرزجه که فرج را تنگ
کند فقاح اذخر یک درم مازو چهار درم بکوبند و خرقه به شراب تر کنند و بدان بیالایند
و خشک کنند پاره از آن بکار دارند فرزجه که رطوبت فرج باز دارد مازو تخم حماض
هر یک چهار درم سرمه خبث الحدید هر یک نیم درم بکوبند و عفص و کلنار بجوشانند
و فرزجه بدان تر کنند و بدین ادویه بیالایند و استعمال کنند باب چهاردهم در
روغنها روغن بادرین منافع بسیار دارد و جمیع اوجاع و امراض بارده را مفید بود شرب آن

الضماد

و ضماد آن اوجاع اندرون را نافع بود و اختناق رحم و اوجاع رحم را و درد اصلب و حقابین
کلیه و مثانه قصب الذریره ورق غار سعد عود بلسان ساذج اذخر راسن هیل بوا برد و فرد ما
مرزنجوش هر یک بیست درم بکوبند و در دیگی کنند با شراب و آب چندانکه بر سر آن بایستد
و پنج رطل روغن کنجد بدان ریزند و باتش ملایم میجوشانند پس صافی کنند و در کل شش
مثقال جوزبوا پانزده مثقال سنبل رومی و قرنفل میعه شکوفته کنند و با بست و شراب
و این روغن صافی بجوشانند پس صافی کنند و روغن بلسان شصت درم بان ضم کنند
و میجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن قسط مقوی عصب باشد و اوجاع بارده را مفید
بود صفت قسط قرفه اشنه ابرسا سنبل میعه ساذج هر یک ده درم مر هر یک سه درم راسن
عود البلسان سلیخه هر یک پنج درم مجموع شکوفته شبی در سرکه خیسانند و در پنج رطل آب
بجوشانند تا با نیمه آید و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن ریزند و میجوشانند تا روغن بماند روغن قسط
ده درم قسط سلیخه شش درم ورق مرماحوز صد درم شکوفته شبی در شراب رطلی و نیم خیسانند
در رطلی و نیم روغن کنجد بر سر آن کنند میجوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس صافی
کنند روغن مورد موی را ابرو باید و تقویت اعضا کند و قروح و شش و جراح و استرخای
مفاصل و سحوج طلا مفید بود ورق مورد تازه چهارده درم بکوبند و در ده من آب بخیسانند
در روغن کنجد چهار من و نیم بران ریزند و میجوشانند تا روغن باقی ماند روغن بابونه را شکوبند

ودر سایه خشک کنند و یک رطل آب از آن در ده رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب

نهند و روغن فستین همچنین گیرند آخر بابونه تر یا خشک یکی در چهار آب بجوشانند

تا یکی آید و صافی کنند و با یکی روغن کنجد بجوشانند صفه ورق گل تازه یکی بادام مقشر یا کنجد

مقشر چهار را در کیسه کنند و در زیر فراش نهند تا ورق خشک شود آنگاه روغن بادام را

بگیرند و این را روغن گل بادام گویند و بعضی رطلی ورق گل بدست بمالند و با یکی روغن

کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند روغن بنفشه بنفشه تازه یکی بادام چهار چنانچه

گفته شد سازند و روغن نیلوفر و نرگس و شقایق همچنین گیرند روغن کدو را پوست جدا شده

و مغز آن بدر کنند و بکوبند و آب آن بگیرند و چهار از آن آب در یکی روغن کنجد بجوشانند

روغن مصطکی ضعف و اورام معده را مفید بود و صلابات نرم کند یک رطل مصطکی در سه رطل

روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی

بکوبند و با روغن بجوشانند تا گداخته شود روغن آنچه تقویت دل شود شعر کند آمله پوست هلیله

صنوبر بسا وری بکوفته در آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه با روغن کنجد بجوشانند

روغن غار داء الثعلب و اوجاع بارده را مفید بود ورق حب غار در روغن شیره بجوشانند

و در ظرفی کنند و هفته در آفتاب نهند روغن حسک عسر بول و درد گرده را مفید بود و حسک

چهار درم خشک ده درم در رطل آب بجوشانند تا نیمه آید در رطلی روغن کنجد بر آن ریزند

و بجوشانند روغن جمیع امراض بارده را مفید بود گل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب

نهند و روغن یاسمین و خیری و اذخر همچنین گیرند روغن سوسن اورام را تحلیل برد و صلابات نرم

کند سلیخه قسط حب البلسان مصطکی هر یک ده درم قرنفل قرفه هر یک پنج درم زعفران سه درم

بکوفته با بیست عدد گل سوسن آسمان گون با ورق کرده در روغن کنجد رطلی بجوشانند و صافی

کنند و در سایه نهند و بعد از ده روز استعمال کنند روغن سوسن پرورده کلیه و مثانه

و رحم و استرخاء اعصاب و ریاح را مفید بود نیم ورق سداب در چهار من روغن

کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی ماند و روغن مرزنجوش همچنین گیرند روغن کوهی

سنبل و دارکیسه سادج و حماما و قسط هر یک سه درم لادن یک درم و نیم کوفته در رطل آب

بجوشانند تا نیمه آید و صافی کنند و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند آخر دانه مورد

تخم کرفس برگ مورد تخم چغندر گل شقایق پوست جوز لادن پرسیاوشان همه مساوی

بکوبند چنانچه گفته شد روغن که بواسیر و امراض بارده را مفید بود مقل ده درم اشق

جاوشیر سکبینج حب البلسان مغز بادام تلخ هر یک پنج درم و بکوفته در چهار رطل آب

تا بار طلی آید با رطلی روغن کنجد بجوشانند با آب یا زده هم در سعوطات و غطوسات و غرغره

و سنونات سعوطها که سهر و دماغ گرم را مفید بود آب کاهو روغن بنفشه یا نیلوفر یا شیر زنان

هست وی با هم بیامیزند و در بینی کنند آخر صداع گرم را مفید بود طباشیر دو درم سه

کافور هر یک نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه بر سر کشند اگر صداع بارد و لقوه را مفید بود جند بیدستر
زعفران زهره گرگ هشت دانگ بکوبند اگر فالج و لقوه را مفید بود صبر شونیز بوره هشت دانگ بکوبند
اگر جذام را مفید بود دارفلفل مامیران شیطرج هر یک درمی سکنجبین اسطوخودوس هر یک
سه درم بکوبند و با روغن کنجد بر سر کشند عطوس لقوه فالج را مفید بود سحم حنظل فلفل اسطوخودوس
جند بیدستر کندس هشت دانگ بکوبند در خرقه تنگ بندند و ببویند اگر کندس فلفل زنجبیل
عاقرقرحا بوره نوشادر صبر دارچینی مشک مرزنجوش خربق سفید جند بیدستر هشت دانگ بکوبند
اگر سبات و صداع را مفید بود خربق سیاه مرزنجوش هر یک ده درم اشنان خردل
کندس شونیز تخم کاهو هر یک پنج درم مشک دانگی فلفل دارفلفل هر یک سه درم غرغره
که فضلات از دماغ فرود آرد عاقرقرحا زنجبیل دارفلفل هر یک ... درم خردل هر یک
چهار درم انار دانه پنج درم بکوبند و با سکنجبین عسل بیامیزند و بدان غرغره کنند غرغره که خناق
و ذبحه را مفید بود عدس کفی عناب ده عدد روباه ترنگ یک درم بجوشانند و با ده درم آب
کشنیز بیامیزند و رب توت ده درم در آن حل کنند که ذبحه و خناق را نفع دهد
و منفجر گرداند شیر گاومیش درم خمیر ترش ده درم سرد رنگ پنج درم غرغره که سقوط لهات
و اوجاع حلق را مفید بود شبت ورق گل عصاره لحیه التیس و ماء العسل بجوشانند و بدان
غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود کشنیز خشک عدس هر یک ... درم طباشیر یک درم بکوبند

و رب کشنیز بیامیزند و بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود
شب یمانی مازو هر یک ... درم تخم گل چهار درم هر یک ... درم بکوبند و با ماء العسل بیامیزند مضمضه
که ثقل زبان را مفید بود زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل هشت دانگ بکوبند و با رب کرم و سرکه بیامیزند
مضمضه که درد دندان را مفید بود ورق غار حب غار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند سنون
که دندان را از چرک پاک کند شاخ گاوکوهی سوخته زبد البحر هر یک پنج درم نوشادر ... مصطکی
هر یک ... درم و نیم شادنه یک درم عاقرقرحا سه درم بکوبند بمسواک در دندان بمالند
سنونی که دندان سیاه شده پاک کند صدف ... ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم
سادج ... درم مازو سوخته هشت درم سنونی صدف شاخ گاوکوهی سرطان مجموع سوخته
زراوند مدحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته سه درم بکوبند سنونی که بوی دهان
خوش کند و لثه سخت کند ... چوب ... سوخته ملح اندرانی زبد البحر هر یک ده درم
عاقرقرحا کلیابه ثمره گز هر یک پنج درم شب یمانی ده درم قرنفل یک درم سماق چهار درم
سنونی که لثه سخت کند و رطوبت زایل گرداند گلنار فوفل نمک سوخته هر یک
ده درم نوشادر ... درم مویزج سه درم مازو یک درم سنونی که قروح لثه و سیلان
خون از آن باز دارد ثمره گز ... هر یک سه درم لحیه التیس طین مختوم اقاقیا هر یک
درمی دارچینی نیم درم ... پودنه ده درم شب یمانی پنج درم سنونی که دندان ستبر کند را

سخت کند شاخ گاو کوهی سوخته ده درم نمک سوخته پنج درم زعفران مرسنگ مصطکی
سداب هر یک دو درم سماق گلنار هر یک درمی سنونی که بن دندان سخت کند
تخم عود کزمازج بوره ارمنی زبد البحر هفت درمی سنونی که درد دندان را که از برودت
بود سفید بود فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا مویزج زنجبیل هر یک چهار درم
آخر سیر شونیز هر یک دو درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان نهند آخر مویزج
پنج سبت قسط دو [illegible] قلع اسنان کند شب یمانی و [illegible] بکوبند و بر دندان
نهند چنانچه بدندانهای دیگر نرسد و زمانی صبر کنند که برآید آخر [illegible] در اطراف
دندان فرو کنند زاج و مازو و مویزج و شب یمانی دار فلفل بسایند و بشمع و قطران
سرشند و بدان نهند آخر عاقرقرحا در سرکه بخیسانند چهل روز و بعد از آن بسایند
و بنشتر در حوالی دندان فرو برند و این دارو نهند باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات
و لطوخات طلائی که کلف و نمش را سفید بود صفه پوست بیضه اشنان باب خربزه
پرورده آرد جو بیخ نانخواه پوست عدس آرد باقلا فوفل زبد البحر مامیران نخود بادام تلخ بستانی
بکوبند و باب ترب و شیر دختران سرشند و طلا کنند آخر ترمس باقلا جو نخود کرسنه
تخم خربزه هر یک چهار درم قسط بادام تلخ ارسا [illegible] زبد البحر زراوند مدحرج هر یک
ده درم فلفل تخم [illegible] کندش هر یک درمی سرگین گنجشک انزروت هر یک درمی و نیم بکوبند

دبار

22

و باب سبوس سرشند طلائی که بهق سیاه و سفید را سفید بود صفه زرنیخ ده درم کندش
شیطرج هر یک پنج درم بکوبند و بر دهن زیت سرشند طلائی که برص را ببرد شیطرج خربق سیاه توبت
سج ابر تخم ترب رومانس(?) خردل هفت درمی بکوبند و با سرکه و باب [illegible] طلا کنند طلائی که بهق
سیاه و سفید را سفید بود صفه کندش خربق سفید مویزج سقمونیا هر یک ده درم شقایق
هفت درم رومانس سطرج(?) خردل بازریون تخم ترب تخم حنظل هر یک هشت درم بکوبند و بسرکه
سرشند طلائی که جرب را سفید کبریت فلفل مرداسنج چرک نقره زراوند خرز مهره [illegible] بستانی
کوبند و زیبق در زیت بکشند و همه با هم بیامیزند و طلا کنند در آفتاب نشیند ساعتی
رها کنند پس باب اشنان بشویند طلائی که جرب و قوبا را سفید بود زرنیخ اقلیمیاء زر
صبر مرداسنج اقاقیا حضض سعد شیاف ماملیثا زعفران گل ارمنی بکوبند و باب کشنیز سرشند
ضمادی که اورام حاده کبد را سفید بود صندلین بابونه اکلیل الملک هر یک سه درم
ورق گل فوفل بنفشه آرد جو هر یک چهار درم بکوبند و بر دهن گل سرشند و بدان نهند ضمادی
که ضعف کبد و استسقا را سفید بود سنبل مصطکی افسنتین صبر حضض فقد زهره لادن هر یک
ده درم عود چهار درم بکوبند و شمع ده درم بگدازند و دارو به بدان سرشند ضمادی که حرارت
قلب و کبد را ساکن کند شمع سفید سی درم روغن گل و بنفشه هر یک هفت درم با هم
بگدازند و در هاون کنند و با گلاب و آب [illegible] و آب کشنیز و کاسنی و لسان الثور

مقل ازرق

دقاق حمص یک لب بپزند و بدان موضع نهند ضمادی که صلابت طحال را مفید بود

بیست درم اشق ده درم با قلی بر سر کرسنه نخود اکلیل الملک حلبه بزرگ بابونه سنبل هر یک

پنجدرم بکوبند در طلی انجیر در سرکه بخیسانند تا حل شود و این ادویه بدان سرشند و اندکی

روغن بابونه بآن ضم کنند و طلا کنند و اگر اشق در فلفل حمر بگدازند و طلا کنند مفید بود

آخر انجیر سیاه پنجاه عدد در سرکه خیسانند و قسط چهار درم و بادام تلخ ده درم و بیخ کبر

سه درم بکوبند و با روغن خیری و آن سرکه و انجیر سرشند و در حال [illegible] معده طلا کنند

و در ساعت بگدازند ضمادی که نقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود صمغ [illegible] صندل

سفید سعات خطمی [illegible] آرد جو سورنجان [illegible] بکوبند و با روغن گل و سفیده تخم مرغ

و سرکه سرشند ضماد مسهل [illegible] اگر بر معده نهند قی آورد و اگر بر ناف نهند اسهال

و اگر بر زهار نهند ادرار بول کند و طمث براند برنج کابلی و قثاء الحمار هر یک شش درم

خربق سفید مرداسنگ هر یک چهار درم [illegible] پنجدرم [illegible] ده درم شمع پنجدرم

با هم بیامیزد و استعمال کنند ضمادی که کسر و خلع را مفید بود [illegible] گل ارمنی هر یک

بیست درم [illegible] خطمی هر یک ده درم اقاقیا پنجدرم بکوبند و با سفیده بیضه سرشند

آخر ماش [illegible] خطمی گل ارمنی صبر هر یک ده درم شب یمانی [illegible] کندر

زعفران هر یک پنجدرم بکوبند و باب مورد سرشند آخر ماش بیست درم لادن گل ارمنی

یکدرم زعفران سه درم بکوبند و باب کرویا سرکه و گلاب سرشند ضمادی که پستانها را

بر حال خود نگاه دارد و بزرگ نشود آرد جو [illegible] سوخته [illegible] بکوبند و بسرکه سرشند

و هر ماه سه روز پیاپی طلا کنند ضمادی که شیر از پستان کم کند آرد سرکه اکلیل الملک

آرد باقلا باب فودنه سرشند ضمادی که ورم پستان را [illegible] حلبه خطمی کعک هر یک

ده درم زعفران یکدرم بکوبند و بسفیده تخم مرغ سرشند ضمادی که سعفه را مفید بود

زنجار اشق زراوند [illegible] خردل زاج [illegible] بکوبند و با روغن گل [illegible] و سرکه

و عسل سرشند ضمادی که سعفه [illegible] را مفید بود نمک سوخته زاج سوخته کبریت

مازو [illegible] زراوند [illegible] که [illegible] را مفید بود بنفشه

تخم کاهو هر یک پنجدرم نیلوفر [illegible] ورق گل بابونه هر یک [illegible] بجوشانند

و سر بدان فرو برند و بر سر ریزند نطولی که صداع حار را مفید بود بابونه اکلیل الملک

مرزنجوش شبت هر یک هفت درم [illegible] هر یک چهار درم آخر [illegible] را

مفید بود بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خیار [illegible] تخم خشخاش

گل سفید بابونه هر یک پنجدرم [illegible] بجوشانند و سر بخار آن بدارند و آب

صافی آن با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند ضمادی که صداع [illegible] را مفید بود بابونه

اکلیل الملک تخم کرفس [illegible] صعتر زیره مرزنجوش شبت [illegible] بجوشانند

ضمادی که قولنج و عسر بول و ریاح بارده را نافع باشد حب بابونه اکلیل الملک شبت حلبه ردیا

ترنگ خطمی رازیانه سوسن بنفشه پوست خشخاش هر یک کفی بجوشانند و دران نشینند باب هفتم

در ادویه عین عز برابتدای نزول و انتشار و ضعف بصر و سلاق و غشاوه را مفید بود و مقوی

بصر باشد و رطوبت عین را زایل کند صفه توتیای هندی توبال مس مس سوخته لولو ناسفته

بسد زاج اقلیمیای زر صبر سقوطری سرطان بحری زعفران سنبل هر یک ده درم شادنج

مغسول شش درم فلفل سفید دار فلفل نوشادر یکدرم و نیم مشک دانگی کافور نیم دانگ

آخر اقلیمیای زر توتیا صبر مس سوخته توبال مس اثمد شادنج نحاس محرق هر یک درمی و نیم

مشک دانگی باسلیقون کبیر جرب و سبل و صفره و دمعه و حکه عین را مفید بود صفه

اقلیمیای زر نقره زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته پانزده درم نمک اندرانی ساذج

هندی اسفیداج ارصاص فلفل دار فلفل حب بلسان سنبل اثمد هر یک دو درم قرنفل یک درم

صبر سقوطری پنجدرم اشنه نمک هندی هر یک درمی مامیران نوشادر زرچوبه هر یک سه درم

پوست بلیله زرد چهار درم نمک طعام سپید ده مثقال عصاره مامیثا پنجدرم با نمک سحق کنند

تا همچون غبار شود باسلیقون اقلیمیای زر زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته پنجدرم اسفیداج

نمک اندرانی نوشادر جعده فلفل هر یک دو درم قرنفل اشنه هر یک درمی روسختج سبل و صفره و جرب

و بیاض و ظلمت و دمعه و غشا را مفید بود صفه شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیای فضه

نمک هندی

نمک هندی بوره ارمنی زنجار دار فلفل هر یک چهار درم فلفل سفید و سیاه زبد البحر هر یک

هشت درم صبر سنبل قرنفل هر یک چهار درم زنجبیل بلیله هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک

درمی زرد رسا زند آخر مس سوخته شادنج هر یک پنجدرم فلفل دار فلفل زعفران حضض

هر یک نیمدرم زنجار صبر بوره ارمنی هر یک درمی اقلیمیای زر دو درم کحل زعفران تاریکی و غبار دیدن

و آب ریختن چشم را مفید بود صفه زعفران سنبل هر یک دو درم فلفل دانگی و نیم دار فلفل

یکدرم نوشادر نیمدرم مازو سه درم کافور نیم دانگ کحل جواهر مقوی بصر بود اثمد هفت درم مارقشیثا

پنجدرم اقلیمیای زر مغسول بسد لولو ناسفته هر یک سه درم زعفران نیمدرم شادنه دو درم

کحل ساذج تقویت عین کند و مژه برویاند صفه سرمه شش درم مارقشیثا چهار درم اقلیمیای

ذهبی دو درم زعفران و بسد هر یک نیمدرم ساذج یکدرم قرنفل چهار درم لولو

دانگی و نیم کحل عسجدی ظلمت و حکه و دمعه را مفید بود شادنه دو درم خون سیاوشان

قاقله مشک هر یک مس سوخته مازو هر یک درمی ساذج دو دانگ سنبل دو دانگ دار فلفل

هر یک نیمدرم کافور نیم دانگ کحل توتیا بیاض را زایل کند زبد البحر اقلیمیای ذهبی

سرگین سوسمار مرجان مرقشیثا سرطان بحری هر یک چهار دانگ اثمد پنجدرم شادنه

لولو ناسفته هر یک نیمدرم توتیای هندی سه درم زنجار نوشادر دار فلفل فلفل سنبل

قرنفل هر یک دانگی و نیم مامیران نمک هندی هر یک دو دانگ کحل اخضر جرب و قروح را

سفید بود [illegible] توتیا سه درم توبال مس یکدرم و نیم شیشه سوخته لولو اقلیمیای زر نقره
هر یک درمی کحلی [illegible] مقوی بصر و ناشف رطوبت بود و جرب و سبل را نافع بود اثمد توتیای
هندی توبال مس شیشه سوخته هر یک چهار درم مامیران یکدرم کحلی که سبل را مفید بود
پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک نیم درم فلفل سفید ... درم نوشادر یک درم شادنه
سنبل ده درم ... جرب و سبل و سلاق و دمعه را مفید بود توتیای کرمانی
پوست هلیله زرد زرد چوبه هر یک نیم درم زنجبیل دار فلفل ابلج مامیران هر یک ... درم
بکوبند و باب غوره هفت روز بپرورند بعد از آن خشک کنند و لب بیند و بکار برند
آخر توتیا زرد چوبه هر یک ده درم هلیله زرد زنجبیل هر یک ... درم و نیم نمک هندی
یک درم برودی که حرارت عین را ساکن کند اقلیمیای ذهب چهار درم توتیای
هندی سرمه هر یک نیم درم لب بیند و بگلاب و صفی حمر لسبر شند و در خرقه کنند
و می شویند و می مالند بعد از آن خشک کنند و با ... دانگ کافور سحق کنند برودی
که رمد را مفید بود سادج هندی مس سوخته افیون نشاسته هر یک هفت درم
صمغ عربی سی درم اقلیمیا چهل درم اسفیداج شصت درم لب بیند برودی سواد و جاع
چشم را مفید بود افیون ده درم کافور ... درم مشک یکدرم زعفران ... دانگ
مرتج درم مس سوخته درمی اقلیمیای ذهب نیم درم صمغ عربی چهل درم توتیا قاقله

مرقش

مرقشیثا هر یک درمی سرمه نیم درم نبات حضض گلنار و سادج هر یک دانگی
برودکافوری توتیای کرمانی مغسول نیم درم کافور ... حبه برودی که بیاض در رمد را مفید بود
اقلیمیا شانزده درم اسفیداج دوازده درم افیون کثیرا صمغ عربی نشاسته هر یک
... درم انزروت هفت درم ذرور ... کبیر ادجاج عین را که از رطوبت بود مفید بود
انزروت بشیر خر پرورده نیم درم مامیثا ... درم صبر کحلی زعفران هر یک نیم درم افیون
چهار دانگ ذرور [illegible] حدت رمد را مفید بود انزروت نیم درم نشاسته ... درم
نبات صمغ عربی هر یک درمی ذرور ... صغیر ... صبیان و ریاح و درد و پیچ را مفید بود
انزروت پرورده ده درم شیاف مامیثا ... درم نشاسته چهار درم ذرور اصفر
کبیر سه درهم با هم لب بیند ذروری که رمد کهنه را مفید بود اسفیداج اقلیمیای فضه
هر یک ده درم شادنه مس سوخته هر یک سه درم و نیم کثیرا اشق درم ورد و پیچ هر یک
... درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم لولو زبد البحر نبات نشاسته هر یک چهار درم
ذروری که دمعه و ظلمت و حکه را مفید بود آب رازیانه نیم [illegible] درم فیل زهره زهره
کلنگ و خروس و کبک هر یک سه درم مشک کافور هر یک نیم مثقال لب بیند
و در آب رازیانه بپرورده کنند تا خشک شود سحق کنند اکحال کبیر رمد را مفید بود
انزروت پرورده نشاسته نبات ... لب ... الکثیران قروح عین را مفید بود

شادنه مغسول لؤلؤ ثقب توبال برنج مس سوخته اقلیمیای ذهب هر یک ده درم سرمه [illegible]
زبدالبحر هر یک درمی [illegible] قروح عین را مفید بود شادنه مغسول شیح سوخته هر یک
ده درم توتیا پوست بیضه مرغ شسته پنج درم [illegible] که بیاض را مفید بود سرطان بحری اقلیمیا
ذهب سرکین سوسمار شیح سوخته زبدالبحر ساذج لاجورد [illegible] صفره را مفید بود
شادنه دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هر یک شش درم قلقطار سوخته زنجار هر یک
هشت درم افیون دو درم و نیم بکوبند و ببیزند و باب رازیانه بسرشند و شیاف سازند
و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت بسنگ بسایند و در چشم کشند شیاف [illegible] درد جمع
و حرارت و طرفه را مفید بود اقلیمیای ذهب اسفیداج هر یک ده درم کثیرا هر یک
پنج درم لسد لؤلؤ خون سیاوشان هر یک چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته هر یک
دو درم زرد چوبه یک درم زرنیخ سرخ نبات افیون اقاقیا هر یک نیم درم بکوبند و باب
بسرشند و شیاف سازند شیاف مرارات ظلمت و ضعف عین را مفید بود از زرد
صبر زعفران هر یک دو درم زهره کفتار زهره کلنگ روغن بلسان هر یک درمی
ببیزند و باب سداب شیاف سازند اگر زهره عقاب و باشه و روباه و خرس
و شباط ساوی ببیزند و باب رازیانه بسرشند [illegible] صفره و سبل و بیاض را
مفید بود کحل زنگار ساذج هر یک درمی و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر یک

نیمدرم

نیم درم اشق و سکبینج بجوشانند و باقی بکوبند و بدان بسرشند شیاف [illegible] و سبل را
مفید بود اسفیداج چهار درم صمغ عربی کثیرا هر یک درمی اقاقیا مغسول پنج درم سنبل
افیون هر یک چهار دانگ سر نیم درم شیافی که درم عین را مفید و رمد و دمعه را
مفید بود اقلیمیا زر اسفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی هر یک چهار درم سنبل نشاسته
هر یک درمی و نیم اقاقیا مغسول هفت و چهار درم بکوبند و باب روباه ترب [illegible]
بسرشند شیاف ابیض حرقت و ابتدای رمد را مفید بود صمغ عربی نشاسته کثیرا
هر یک دو درم اقلیمیا فضه درمی اسفیداج شش درم بکوبند و بسفیده تخم مرغ بسرشند
شیاف احمر رمد را مفید بود شادنه مغسول شش درم مس سوخته چهار درم لسد
لؤلؤ کهربا برنج هر یک دو درم صمغ عربی کثیرا هر یک پنج درم خون سیاوشان زعفران
هر یک نیم درم صمغ عربی بجوشانند و باقی ببیزند و بدان بسرشند اگر جرب و سلاق
و سبل و التزاق جفن را نافع بود شادنج شانزده درم زنجار دوازده درم قلقطار
سوخته هفت شب یمانی دو درم مس سوخته چهار درم ببیزند و بشراب بسرشند شیاف
اخضر بیاض را زایل کند [illegible] درمی و نیم اشق نشاسته صمغ عربی هر یک درمی بکوبند
و باب سداب بسرشند اگر جرب و سبل و بیاض و آثار قروح و غشاوه [illegible] را
مفید بود اقلیمیا فضه افیون هر یک درمی صمغ عربی زنجار اشق هر یک دو درم [illegible]

بجوشانند و ادویه کوفته بدان بسرشند شیاف اصفر غشاوه و ابتدای آب را مفید بود
انزروت شیاف مامیثا هریک هشت درم بوره ارمنی فلفل سفید هریک چهار درم
زرنیخ دو درم زعفران درمی و نیم آخر غشاوه و سلاق را مفید بود و مژه برویاند
و مقوی بصر باشد اقلیمیاء ذهب اقاقیا هریک پنج درم دو درم افیون هریک
پنج درم صمغ عربی و زنجار هریک چهار درم اثمد یک درم شیافی که ابتدای آب را مفید
بود و وجع ساکن کند شیاف مامیثا هفت درم زعفران افیون حضض هریک
صمغ عربی هریک دو درم کثیرا انزروت هریک چهار درم جند بیدستر درمی بکوبند و با آب
بسرشند و شیاف سازند با سپیده بیضه در مرهمها و ذرورها مرهم داخلیون … خنازیر
و اورام صلبه را بتحلیل برد و سفیده مرداسنج ده درم بکوبند و با بیست درم روغن زیت
بجوشانند پس لعاب حلبه و بزرک خطمی هریک بیست درم برسر آن ریزند و بجوشانند
تا غلیظ گردد پس فرو گیرند و برهم میزنند تا از استماتی حاصل شود مرهم کافوری گوشت برویاند
و ریش خشک کند شمع سفید و اسفیداج هریک دو درم روغن گل چهار درم کافور دانگی بعد
تخم مرغ درمی با هم بیامیزند مرهم باسلیقون گوشت برویاند زفت را تنیج موم هریک پنج درم
قنه چهار درم با زیت بگدازند آخر مرداسنگ خون سیاوشان انزروت زراوند
مدحرج هریک پنج درم صبر زفت رومی را تنیج شمع هریک پنج درم روغن کنجد پانزده درم

مرهم زنجفر خنازیر و سرطان را مفید است مرداسنگ پنج درم قنه اشق هریک
ده درم علک البطم شش درم موم ده درم زنجفر چهار درم با زیت یا روغن کنجد
مرهم سازند مرهم … قروح را خشک کند و گوشت برویاند مرداسنگ ده درم با زیت
و سرکه هریک چهل درم بپزند و دو درم زردچوبه بپزند و بان ضماد کنند و برنهند
زنجار گوشت زاید را بکند و قرحه خشک کند علک البطم را تنیج هریک پنج درم
زنجار دو درم با روغن زیت بیامیزند مرهم … اکله و حرقت آتش را مفید بود آهک
شسته با روغن زیت بیامیزند … آهک شسته چهل درم تخم چغندر و کرنب و موم هریک
سی درم روغن گل نیم رطل مرهم … اورام صلبه و خنازیر و سرطان را مفید بود شمع را تنیج
مقل ازرق مرداسنگ هریک چهار درم جاوشیر انجبار قنه هریک ده درم اشق
زراوند طویل میعه هریک سه درم آنچه کوفتنی باشد بکوبند و باقی بزیت بگدازند
و مرهم سازند مرهم اسفیداج گوشت برویاند موم ده درم روغن گل پنج درم بگدازند و اسفیداج
ده درم با آن بیامیزند مرهم … قروح مزمنه و سرطان و اورام … را مفید بود
پیه خوک و زیت هریک رطلی مرداسنگ نیم رطل فلفل … چهل درم با هم بپزند مرهم
… شقاق و قروح فرج و قضیب را مفید بود صمغ روغن گل و بنفشه هریک
بیست درم موم شش درم اسفیداج عصاره لحیة التیس شادنه مغسول کل … مسر

۵ درم افیون مصری یکدرم مرهمی که گوشت برویاند و قروح رطبه را خشک کند مرداسنگ
شش درم گلنار روسنج سرسه زردچوبه خون سیاوشان شنج سوخته شب یمانی اقلیمیای
فضه هر یک درمی با شمع و زیت مرهم سازند آخر مرداسنگ ده درم سائیده
وباسی درم زیت بجوشانند پس کندر و قنه انزروت و خون سیاوشان و زفت هر یک
۵ درم سائیده و بان بیامیزند مرهمی که احتراق قروح معده و گزیدن هوام را مفید بود
مرداسنگ یکدرم اسفیداج یکدرم سائیده با موم و روغن گل بیامیزند و چون از آتش
فرو گیرند سفیده تخم مرغ با آن برزنند مرهمی که بواسیر را مفید بود موم سفید و کوهان
شتر گداخته هر یک یکدرم زفت رومی ۵ درم قطراسالیون درمی کنند تا ده درم مرهمی
که حرقت آتش را مفید افتد حب نقره اسفیداج قیمولیا بوره مغسول روغن گل سفیده بیضه
با هم برزنند مرهمی که گوشت زایدی را ببرد و اورام سفنج گرداند صمغ را در آب حل کنند و با هم
صابون در هاون سائیده و با ربع آن زردچوبه بیامیزند و یک برگ آن داسی اکال بود و خفقو
واکله و گوشت زاید را زایل کند زرنیخ سرخ و زرد هر یک شش درم مرده درم آهک آب نزده
۳ نزده درم زنجار یکدرم سائیده و بخل خمر بسرشند و قرص سازند و خشک کنند و بوقت
حاجت بکار برند ذروری که گوشت زاید بخورد آهک آب نزده ده درم زرنیخ سرخ
و زرد و قلقطار هر یک ۵ درم کندر اقلیمیای فضه خربق سفید هر یک سه درم سائیده و نگهدارند

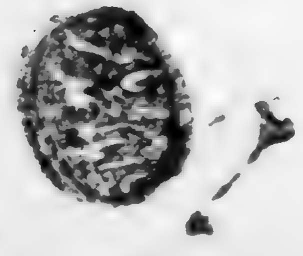
آخر آهک یکدرم زاج ۵ درم قلقطار توبال مس مرداسنگ خبث رصاص هر یک مثقالی
ذروری که بواسیر و قروح را مفید بود انزروت دم الاخوین مساوی ذروری که گوشت برویاند
و قروح خشک کند صبر ده درم کندر گلنار هر یک یکدرم ذروری که خون باز دارد و جرا
حات خشک کند انزروت دم الاخوین گلنار کندر ذروری که زخم شمشیر و کارد را مفید بود
و خون باز دارد چون صبر انزروت دم الاخوین زنجار را بپیچ الش مساوی ذروری
که قروح را مندمل گرداند صبر گلنار روسنج مغسول اقلیمیای مغسول مساوی صبر گلنار
مرهارد زردچوبه با ... نوزدهم در حلاوی و سمنانی حلوائی که تقویت دماغ
کند و فربه گرداند و ناقه را مفید افتد قند یکمن با چهار یکی آب در دیک کنند و بجوشانند
تا منعقد شود پس بردارند و یک وقیه بادام مقشر کوفته در آن ریزند و برزنند و بر
سر تخته پهن کنند تا خشک شود حلوائی که کرده و باهر التقویت کند رطلی آرد سفید
با یکمن روغن گاو بریان کنند و سه رطل عسل و بیست درم گلاب و یکدرم زعفران
و رطل آب با هم بیامیزند و بر آن ریزند پس خشخاش و مغز فستق بریان کنند و در آن
ریزند و فرو گیرند آخر آرد نشسته یکمن در سه رطل آب و ده درم گلاب و یک رطل روغن کنجد
بجوشانند پس ۵ من قند بر سر آن ریزند و بیامیزند عصیده ... معمول باشد خرمای خوب دانه بیرون
کرده ۵ من با ۵ من آب بجوشانند تا ... شود پس فرو گیرند و بدست بمالند و بپالایند و بار

قند در رطلی عسل و یک درم زعفران بجوشانند و کعک خرد کرده بخته آن قدر که باید در آن [illegible]
و با یک رطل روغن کنجد بریان کنند و جوز و بادام و فستق مجموع مقشر در آن کنند سمن [illegible]
و فستق و بن جلغوزه و شهدانه بکوبند و بعسل بسرشند و هر روز مقدار بیست درم ناشتا درم بخورند
مغز سمن بادام فندق مغز بن کنجد خشخاش هر یک بیست درم کنزاده درم بکوبند و بپزند
و با فانید بیست درم شاول کنند سمن مجرب دیگر را سفید بود یا نخواه شبانه روزی در شیر گاو خیسانند
و سی درم از آن با برنج سفید شسته خشخاش و گندم و جو مقشر و کمثرات و قند هر یک سی درم
با بادام مقشر پنجاه درم بکوبند و هر روز سی درم از آن در شیر بجوشانند و بخورند و بحمام روند
نخود باقلی حرف سفید یا نخواه هر یک ده درم کسلا چهار درم زیره کرمانی فلفل هر یک
درمی بکوبند و با شیر از سفید بسرشند و بنان بپزند و با شیر و قند خشک زنند سمن بغایت [illegible] کند
بهمن زرنباد کثیرا خشخاش کهربا هر یک سه درم بکوبند و با آرد گندم و شکر بیامیزند و هر روز
بیست درم از آن با شیر و شکر خشک زنند سمن که هزال را که از کمی طعام حادث شود
باز دارد خشخاش و کثیرا بهمن زرنباد بکوبند و با شیر و شکر خشک زنند و بعد از آن بحمام
روند حقنه که فربه کند کله میش فربه بستانند و بکوبند و نیم رطل دو نیمه ده رطل شیر و نخود و برنج شسته
و گندم هر یک ده رطل و نیم کوفته کنند و بجوشانند تا مجموع مهرا شود و پنجاه درم از آن آب
صاف کرده با روغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند بعد از آن یک دفعه

بر کرده و بخواب روند و در ماهی چند نوبت حقنه کنند که موجب فربهی باشد باب سیم [illegible]
و خضابات رعاف کاغذ سوخته شاخ گاو کوهی سوخته از روث کلنار خون سیاوشان
کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا مازو سوخته شب یمانی هر یک درمی کافور دانگی بکوبند و طلی دمند [illegible]
بیضه سوخته اقاقیا پوست انار کاغذ هر یک ده درم بکوبند و با آب مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی
نهند کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی کافور هر یک پنج درم زاج را ملک لسان الحمل مازوی سوخته بسرکه
بار تنانده هر یک ده درم عصاره لحیة التیس دیباج سوخته هر یک هفت درم کشنیز خشک سوخته
بیست درم بکوبند و با آب لسان الحمل بسرشند باب [illegible] قی ادویه که قی صفراوی بازدارد زرشک
انار دانه سماق گلنار طباشیر ورق گل دانه غوره هر یک درمی پوست فستق پنج درم بکوبند و مثقالی
از آن با آب سیب یا به خورند آخر قی بلغمی و سوداوی باز دارد ورق گل چهار درم زرشک سه درم
نعناع پوست فستق عود خام سنبل سعد قرنفل قرنجشک زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هر یک
ده درم بکوبند و ده درم از آن با میبه بخورند آخر که قی و هیضه را مفید بود انار دانه ترش ده درم
مصطکی نعناع هر یک درمی در رطلی آب بجوشانند تا نیمه آید و صافی کنند و عود [illegible] یک
هر یک درمی بسایند و بر سر آن ریزند و بخورند آخر سک قرنفل سعد هر یک ده درم [illegible]
مازو پوست انار کندر هر یک پنج درم بکوبند و مثقالی بخورند آخر فاقله صغار و کبار قرنفل هر یک
پنج درم افیون دانگی بکوبند و برب به بسرشند شربی یک درم ادویه که اشتهای گل خوردن قطع کنند

زیره کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس هر یک ده درم و نیم قرنفل زیره کرمانی در سرکه خیسانیده
هر یک سه درم قندی درم بکوبند و چهار درم با پنجدرم بخورند آخر مصطکی ۵ درم عود خام
درمی زیره کرمانی نیم درم بکوبند و با ده درم کلنگبین بیامیزند و بدو نوبت بخورند ادویه عرق
اگر بوره ارمنی بروغن بابونه حل کنند و در بدن مالند عرق بیاید و آب نانخواه گر بر خیس بود
آخر عاقرقرحا در روغن کنجد بجوشانند و بمالند آخر زرنباد و آب سیر و پیاز و اگر کوفته باروغن
کلی بر بدن بمالند آخر گل ارمنی مرداسنج بروغن گل پرورده لب بندند و باب مورد در بدن
بمالند عرق باز دارد آخر گلنار مورد مازو مساوی بکوبند و با آب غوره بمالند آخر گل ارمنی
ورق گز بکوبند و با روغن مورد بمالند ادویه حبل بهمن سرخ کثیراالغفور هره کاو و زرنباد
درونج هر یک مثقال لؤلؤ ناسفته خردل سفید فلفل سفید هر یک نیم مثقال بکوبند و بعسل
بسرشند و سه روز پیاپی هر روز مثقالی بخورند بعد از ان مجامعت کنند که موجب حمل شود
فرزجه مغز جهار درم روغن بلبان ۵ درم جاوشیر بیخ نرگس هر یک درمی عسل سه درم
باهم بیامیزند و بصوفه بردارند آخر پیه پایه خرگوش و سرگین او سماق مر زعفران عود
هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و بردارند آخر زعفران حماما سنبل اکلیل الملک
هر یک سه درم ساذج ده درم قردمانا هفت درم پیه بط و مرغ و موم روغن سنبل هر یک
ده درم با سفیده تخم مرغ بیامیزند و بعد از طهر بردارند بخوری که نافع بود موی خرگوش

سداب دار شیشعان مساوی بکوبند و بروغن گاو بسرشند و در مجمره آتش نهند و بر بر گیرند
آخر زرنیخ جوز سرو و میعه مروج بارزد هر یک پنجدرم حب الغار هشت درم بکوبند
و بشراب کهنه بسرشند و حب زنند و بعد از طهر بدان تبخیر کنند جوالی که جون استعمال
کنند جنین منفطر شود زرنباد درونج مار و جنبد بیدستر حلتیت طباشیر هر یک درمی
زنجبیل ده درم قند جهارده درم مسک نیم مثقال بکوبند و بعسل بسرشند و ۵ درم
تا ده مثقال بخورند فرزجه که درین باب نافع بود فلیون قنطوریون شیح هر یک ۵ درم
افیون نیم درم مر فلفل هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و پیش از مجامعت بردارند
تجوری که در استعمال آن استدلال جویند بدان که زن آبستن خواهد شد یا نه کندر
حب بلسان هر یک ۵ درم میعه قرنفل دارچینی هر یک درمی سنبل چهار درم ساذج
نیم درم بکوبند و بسرشند و حب زنند و در مجمره آتش نهند و در زیر گیرد اگر بوی بخار از دهان
بیرون آید یا از بینی آید آبستن خواهد شد جوالی که مسکر باشد و گاه باشد که جهة
اخراج سیکان یا داغ یا شق که در حالت بیماری طاقت ندارند بدان محتاج می شوند
صفت افیون پنجدرم خشخاش سیاه ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی آید
و نیم رطل گندم پاک بجوشانند تا آب تمام شود پس گندم را خشک کنند و بکوبند و مثقالی
از آن هر کرا بدهند بیهوش شود آخر خشخاش سیاه تخم کاهو هر یک پنجدرم بزرالبنج ۵ مثقال



صافی کنند و با قند بقوام آرند و مثقالی از آن مسکر باشد و اگر اشنه در شراب بجوشانند
بخور کنند چون خواهند که افاقی حاصل شود شب بجوشانند و بدهند بادرازیانه در شراب
بجوشانند و بدهند و اگر از آن متادی شود تریاق اربعه یا تریاق کبیر بدهند خواهند
که مست زود هشیار شود لب ترکه کهنه یا گلاب بدهند یا دوغ گاو و یا برف یا شیر ترش از سرا
غوره به برف سرد کرده اگر چهار روز نان در شراب خیسانیده و از آن شراب کسی را
بدهند دشمن شراب گردد اگر کمی خشک شده و اندکی بسایند و در میان شراب کنند
همین عمل کنند و اگر سکنجبین و مقل هر یک مثقالی و ثبت یانه و شنج و کعب خوک و زرابانه
هر یک مثقالی سوخته با هم بسایند و با آب رازیانه سرشند و بر احلیل طلا کنند و بگذارد
که تا خشک شود با هر که جماع کنند موجب سستی بود و اگر عسل و زنجبیل اگر بر قضیب مالند
همین عمل کنند و اگر اسفیداج و مامیران و دندان پلنگ سوخته و سرگین کبوتر و زهره
خرس و اشنان سوخته هر کدام که باشد اندکی بسایند و زنان بخود بردارد موجب نسیمی
گردد و اگر بالنگو و گاوزبان و لؤلؤ و مامیران و مرماحوز و مرزنجوش و صعتر فارسی و عود
خام و لسد هر یک مثقالی و شراب سیب شامی برشند و مثقالی بنابشناکسی را دهند که
عاشق باشد زایل گردد و اگر بهمن سرخ و طالیفور و لستان افروز و کم نام دیوشت
و محلکت و فراسیون و فاد انیا و قیصوم و کندش هر یک مثقالی بکوبند و با حبال سرشند

و قرص سازند و در سایه خشک کنند و یک درم از آن بسایند و کسی را دهند که عاشق باشد
عاشق و محزون گردد و اگر علق و خراطین بکوبند و با روغن کنجد بر ذکر طلا کنند بعد از آن
که بسیار مالیده باشند بزرگ شود و اگر بخیری در شب بمالند و بعد از آن زفت رومی
با روغن یاسمین طلا کنند همچنین بود و اگر عاقرقرحا ده درم باده درم آب عسل بسایند
و بر ذکر طلا کنند همین عمل کنند و اگر شیر ترش در آفتاب نهند تا گرم شود و خرقه چند
در آن اندازند و برگیرند و بر ذکر می نهند و چون خشک میشود دیگر برمیدارند و مکرر
چنین کنند ذکر بزرگ شود و اگر عود و سعد و مورد و دراسن و قرنفل و دارملک هر یک مثقالی
بسایند و بر صوفه شراب ترکنند و با این ادویه بمالانند و بخود بردارند فرج تنگ شود و اگر
مشک و لک و زعفران در شراب ریحانی بجوشانند و خرقه بدان ترکنند و بر دارند فرج گرم
کنند و اگر کبابه و حلتیت در روغن گیرند و آب آن بر قضیب مالند موجب لذت شود و اگر بخسک با سقمونیا
با عسل بر ذکر طلا کنند همین عمل کنند والله اعلم بحقایق الامور والحمد لله علی کل حال
رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الغفور و صلی الله علی خیر
خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین الطیبین الطاهرین
والحمد لله رب العالمین تمت الکتاب
سنه ۱۲۳۳
بعون الملک الوهاب
صاحب این کتاب محمد باقر جابلی الصمیعی



خرو حماض تخم نودک تخم کتان تنکو

آبرزنه خشخاش خشک دانه بپنیره

کافته بانته

بو قولات بزر بانه صعتر اد شم بانه حصات رنگ ماسانه اقحوان کلا بانه

قثاء الحمار خیار ادر بانه حب القار تخم کدو بیط مرغ بانه

قرمقل منجک بانه حمادی نولکشیدن بانه نانخاه زنیان تخم کتان اسبرزه

بنکو اسفرزه بانه سعد لوقی ریشه سود بانه اطر ملال

و سوداب کلاسکه بانه بیخ اقاح انکو اسکه بانه

دارم ایرا اسعانی قریب کاری ز خبابر ده از همه کاری

و بیگی در رکی خرایست و سپهر ز و از کی کاری

داده نیتقا طابا بطور زینی نقل جاگران مراسته بیرزاری

صد رکان خا به کان ز حمن تا هند هم مدار و اهم سپهر ستار تاری

ز نسد اوا چه حالتش به بسته به که ایت مرده انکاری

الله بعد بکرالقد اهی دولام

فرقت میان از لامش اوکام

از بینه الف علی بطلب

وزیر دولام او محمد رانام



END OF TITLE
PLEASE REWIND